اداره ترجمه قطرات

نمره ۱۵۶

۲۲

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست احادیث این کتاب و آنچه در ضمن شرح هر حدیث بسمت گذارش رفته است بر وجه اجمال

حدیث اول - در ثواب کسی که چهل حدیث حفظ نماید و شرح آن مشتمل است بر آغاز . و چهار نمایش و انجام . آغاز مشتمل است بر دو بینش . بینش اول - در ترجمهٔ متن حدیث با زیاده و نقصان بینش دوم ترجمه شرح بعض فقرات حدیث که مصنف رحمه الله تعالی شرح کرده اند و چند بحث در آن مذکور است ۱ مراد بلفظ حدیث چیست ۲ حدیث چه معنی دارد و چرا آنرا حدیث نامیده اند ۳ بیان احتیاج امت بحدیث . نمایش اول بیان آنکه دانستن معنی حدیث آیا در حصول ثواب مذکور شرط است و بیان آنکه معنی حدیث را حدیث میتوان گفت یا نه و در ضمن آن یک آیه و دو حدیث با ترجمه ایراد یافته است . آیه ان هذا لفی الصحف الاولی حدیث اول رحم الله امرأ سمع مقالتی دوم من تشبه بقوم نمایش دوم بیان آنکه مراد بامت که درین حدیث وارد است جمیع امت است یا بعض امت و احتیاج محتاج بلا واسطه مراد است یا اعم . و در ضمن آن چهار حدیث با ترجمه اش مذکور است ۱ لا صلوة الا بطهور ۲ وجعلت لی الارض مسجدا ۳ یحرم من الرضاع ۴ البیعان بالخیار ما نمایش سوم بیان آنکه حدیثی که مشتمل بر چند فقره باشد یک حدیث است یا چند حدیث و جدا کردن فقرات آن در وقت نقل جایز است یا نه و در آن سه حدیث دیگر با ترجمه اش گذارش رفته

۱ لا سبق الا فی خف ۲ من نزل علی قوم ۳ من فرّج علی اخیه کربة نمایش چهارم استدلال بحدیث مذکور بر آنکه خبر واحد حجت است و بآن تقریب سه آیهٔ قرآنی با تفسیرش بسمت گذارش رفته است . ۱ وما کان للمؤمنین ان ینفروا ۲ ان جاءکم فاسق بنبأ ۳ ولا تقف ما لیس لک به علم . انجام بیان معنی علم و فقه که درین حدیث مذکور است و در ضمن آن یک آیه و چهار حدیث دیگر با ترجمه اش مذکور است . آیه انما یخشی الله من عباده العلماء حدیث ۱ لا یفقه العبد ۲ اللهم فقهه ۳ یا بنی تفقه ۴ العلماء ورثة الانبیاء

حدیث دوم من عرف الله وعظمه در مرتبهٔ کسی که حضرت خدا را عرفان کرده باشد و شرح آن مشتمل است بر آغاز و یک نمایش و طراز و انجام . آغاز مشتمل است بر دو بینش بینش اول ترجمهٔ صدر حدیث بینش دوم ترجمه شرح بعض فقرات حدیث که احتیاج بشرح دارد و در آن چهار بحث و سه حدیث با ترجمه و چهار آیه با تفسیر گذارش رفته است بحث اول بیان آنکه صوفیه را چرا اصحاب عرفان مینامند دوم بیان آنکه بهشت را در عوض عمل صالح میدهند یا بتفضیل سوم سبب ذکر ادات تاکید با آنکه مقام محتاج بآن نیست چهارم آنکه خوف و رجا یعنی ترس از خدا و امید رحمت او چگونه باید متساوی باشند حدیث اول خلق الله الارواح قبل خلق الابدان دوم لیس من عبد الا و فی قلبه سیم اعجب ما کان فی وصیة لقمان . آیات الست بربکم دوم ادخلوا الجنة ۳ واذا لقوا الذین آمنوا ۴ واذا جاءکم نمایش بیان آنکه مراد بمعرفت و شناسائی خدا درین حدیث چیست و آنکه چنانچه بکنه ذات خدا نمیتوان رسید بکنه صفات او نیز پی نمیتوان برد و در آن یک آیه و چهار حدیث بدستور مذکور است آیه ان بعض الظن اثم حدیث ۱ ما عرفناک ۲ ان الله احتجب عن العقول

۳ كُلَّمَا مَيَّزْتُمُوهُ بِأَوْهَامِكُمْ ۴ مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ طراز بیان آنکه معرفت چند مرتبه
دارد و تشبیه مراتب آن بمراتب معرفت آتش و در آن یک آیه مذکور است آیه اَللّٰهُ
نُورُ السَّمٰوَاتِ . پنجم بیان صفات عشره اولیاء الله و در حروف بعضی جا بدان صرفه
که حضور در معتکف نماز و روزه و سایر عبادات میدانند و در آن یک حدیث و دو فقره از قرآن
ترجمه شده حدیث تَفَكُّرُ سَاعَةٍ آیه ۱ أَقِمِ الصَّلٰوةَ لِذِكْرِي ۲ فَاعْتَبِرُوا
يَا أُولِي الْأَبْصَارِ حدیث سیم مَا مِنْ صَلٰوةٍ يَحْضُرُ وَقْتُهَا در ثواب اداء نمازها
بجماعت و شرح آن مشتمل است بر آغاز و نمایش و انجام آغاز مشتمل است بر دو بخش بخش اول
بستر بخش دوم بر بستر و در آن یک حدیث شرح داده است که حضرت ص
بازواج طاهره فرموده که أَسْرَعُكُنَّ لُحُوقًا بِي أَطْوَلُكُنَّ يَدًا نمایش بیان آنکه نماز
گناهان را رفع کند نه گناهان صغیره میباید و در آن دو آیه و چهار حدیث با ترجمه و تفسیر مذکور است
آیه اول إِنَّ الْحَسَنَاتِ دوم أَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ حدیث ۱
وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا إِنَّ أَحَدَكُمْ يَقُومُ مِنْ وُضُوئِهِ
۲ إِنَّ الصَّلٰوةَ كَفَّارَاتٌ ۳ مَا مِنِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ تَحْضُرُهُ صَلٰوةٌ مَكْتُوبَةٌ
۴ إِنَّ الصَّلٰوةَ الْخَمْسَ انجام بیان رفع گناه و بیان این حدیث و مدلول این آیه
إِنْ تَجْتَنِبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ و در آن ترجمه آیه مذکور و ایراد شده است حدیث
در بیان وضوی پیغمبر ص شرح آن بر بستر مشتمل است بر آغاز و نمایش
و انجام آغاز بر بستر و در بخش دوم چهار بحث و دو آیه با ترجمه ایراد یافته است بحث اول
در آنکه حدیث را دلالت است بر آنکه آب آوردن غیر بواسطه وضو مکروه است یا نه ۲
معنی استعاره تبعیه ۳ بیان آنکه عطف امری بر امری بحرف چه معنی دارد در آنکه ثم

در این حدیث با ملاحظه معنی تراخی استعمال شده ۴ بیان آنکه اعاده بمعنی ایقاع اول نیز
استعمال می یابد آیه ۱ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ بَطْنِهِ ۲ وَإِنْ يَظْهَرُوا عَلَيْكُمْ
نمایش اول در بیان آنکه شستن رو در وضو نظر برعایت الله ابتدا باعلی میباید کرد و در آن
یک حدیث ترجمه شد که هٰذَا وُضُوءٌ لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ الصَّلٰوةَ إِلَّا بِهِ نمایش دوم
در تحدید وجه بر وجهی که مصنف دام ظله در آن متفرد است و در آن یک حدیث
و دو مسئله ایراد یافت حدیث الْوَجْهُ الَّذِي أَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِغَسْلِهِ مسئله
آنکه امرار ید و راندن دست بر رو در حال شستن رو واجب است یا نه ۲ آنکه
در شستن رو رعایت الاعلی فالاعلی واجب است یا نه نمایش سیم بیان آنکه ترتیب در
وضو واجب است یا نه و ذکر بحر حجتی که مصنف دام ظله بشیخ جمال الدین مطهر
علیه الرحمه است در استدلال بر وجوب ترتیب و در آن یک آیه و دو حدیث با ترجمه ایراد
یافته است آیه إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ حدیث ۱ لَا يَقْبَلُ اللّٰهُ صَلٰوةَ امْرِئٍ
حَتَّىٰ يَضَعَ الطَّهُورَ مَوَاضِعَهُ ۲ اِبْدَءُوا بِمَا بَدَأَ اللّٰهُ بِهِ نمایش چهارم استدلال
باین حدیث بر آنکه بواسطه مسح آب تازه برداشتن جایز نیست و در آن دو حدیث با ترجمه
مذکور است ۱ قَالَ بِرَأْسِهِ لَا وَقَالَ بِرَأْسِهِ نَعَمْ ۲ فَضَعْ يَدَكَ فِي الْمَاءِ
ثُمَّ تَغْتَسِلُ نمایش پنجم وجوب مسح رجلین و مناظره شیعه و سنی بر آن و در آن نه حدیث
با ترجمه اش مذکور است ۱ نَعَمْ هُوَ الَّذِي نَزَلَ بِهِ جَبْرَئِيلُ ۲ يَأْتِي عَلَى الرَّجُلِ
سِتُّونَ وَسَبْعُونَ سَنَةً ۳ حدیث کظاهر ۴ تَوَضَّأَ وَمَسَحَ عَلَىٰ نَعْلَيْهِ ۵
إِنَّ كِتَابَ اللّٰهِ بِالْمَسْحِ ۶ الْوُضُوءُ غَسْلَتَانِ وَمَسْحَتَانِ و در ضمن ترجمه آن حکایت
آن حضرت با کفار ایراد شده ۷ وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ ۸ رَأَيْتُ عَلِيًّا

علیه السلام توضأ فغسل کعبیه ۹ ان النبی صلعم لما توضأ مسح رجلیه نمایش دوم
در بیان معنی کعب و بحثی که مصنف دام ظله در آن با علما رفته است و در آن شش حدیث ترجمه شد
۱ هذا بعض المفصل ۲ و مسح علی مقدم رأسه ۳ و اذا مسحت بشیء من
رأسک ۴ فدعا بطست او تور ۵ وصف الکعب فی ظهر القدم انجام
رفع ایراد شیخ شهید به علامه رحمة الله علیه حدیث پنجم در تعلیم حضرت امیر المؤمنین به محمد حنفیه
دعاهائی که در اثنای وضو خواندن آن سنت است و شرح آن مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش
و انجام آغاز بدستور دور بینش دوم سه بحث مذکور (ا) عدل بینی که در صحیح صدر بود
(ب) عدل انتم در اختلاف مذهب در صحت آن در ادله بر مذهب (ج) بیان
معنی تضمین در اصطلاح اهل عربیت نمایش ۱ بیان اختلاف نسخ در دعاهائی که در وضو
خوانده میشود نمایش دوم بیان آنکه طلب بندگان روز قیامت تفهیم و تلقین حجت خود را
از پروردگار بچه نحو است و در آن دو آیه و یک حدیث با ترجمه ایراد شده است آیه ۱ یوم
تأتی کل نفس (ب) الیوم نختم علی افواههم حدیث تکلی ما شعره
عینه و اجعلنی لعبده نمایش سوم بیان معنی و الخلد فی الجنان بلباسی
که بچند وجه گفته اند و در آن یک آیه و یک حدیث با ترجمه ایراد شده آیه والشمس والقمر
بحسبان حدیث لا یزال المنام طاهرا نمایش چهارم بیان آنکه شستن
مرتبه دوم اعضاء وضو سنت است یا بدعت و در آن دو حدیث مذکور است اول والله
ما کان وضوء رسول الله صلعم دوم افضل الاعمال احمزها انجام بیان آنکه
وضو میباید که با یک مد باشد و ذکر آنکه آب استنجا در آن داخل است یا نه حدیث ششم در تیمم با بیان
و شرح آن اشتمال دارد بر آغاز و سه نمایش و انجام آغاز بدستور دور بینش دوم دو حدیث

ترجمه شد اول قال رسول الله یوم العماس دوم قال عمار کنت فی سریه نمایش اول
بیان استهزاء بعضی لعلما بچه معنی است و در آن سه آیه و چهار حدیث با ترجمه ایراد شده آیه اول
اتخذنا هزوا ۲ انما انسانا هذه النساء حدیث اول عمار حلد ذریت
دوم انی امزح و لا اقول ۳ اما علمت ان الجنة ۴ یدخل اهل الجنة نمایش دوم
آنکه ضرب ید بر زمین جزو تیمم است یا شرط اعتراف در حضرت جزو نیست و بعض احادیث
که در این تعلق است طرح آن بیان آنکه در تیمم مسح جبهه کافی است یا تمام رو را مسح باید کرد
نمایش سیوم بیان آنکه در مطلق تیمم یک مرتبه زدن دست بر زمین کافی است یا در بعضی دو مرتبه
میباید و در ضمن آن بعضی اقسام اربعه حدیث سمت گذارش یافته و یک حدیث ترجمه شد که هو
ضرب واحد للوضوء و الغسل انجام بیان آنکه در تیمم علوق تراب در دست شرط است
یا نه و در ضمن آن یک حدیث با ترجمه مذکور است که ثم قال فلم تجدوا ماء الی قوله
و الحرج الضیق حدیث هفتم در نماز جماعه و تعلیم امام علیه السلام نماز را به حماد بن عیسی و شرح آن مشتمل است
بر آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور دور بینش دوم پنج بحث و سه آیه مذکور است بحث اول
بیان نسبت حماد ذکر حال او دوم تجویز فصحت بیان فقد بعضب و معمول آن ۳ در معنی خشوع
و بیان آنکه مراد بخشوع در نماز چیست ۴ بیان معنی ترتیل که در قرائت قرآن بکار میبرند
که رتل القرآن ترتیلا ۵ بیان معنی سبحان ربی العظیم و بحمده آیات
اول والذین هم فی صلوتهم ۲ ایاک نعبد ۳ لا یسمعون الی الملأ الاعلی
نمایش اول بیان بعض مستحبات نماز که بمردان اختصاص دارد و زنان را در آن سنت نیست
بلکه مکروه است نمایش دوم در بیان فرق میان سجده بر انف و در عام که در سجود سنت است
و در آن چهار حدیث با ترجمه مذکور است ۱ لا تجزی صلوة لا تصیب الانف

۱ ان رسول الله صلی رکعتین ۲ من مضی علیه یوم واحد ۳ العجز
احد کمان یعدل ثلث القرآن حدیث هشتم در بیان زکوة مال و زکوة بدن و شرح آن
گذارش یافته است در پنج دو بینش بدستور حدیث نهم در فضیلت و شرف ماه مبارک رمضان و شرح
آن مشتمل بر آغاز و دو نمایش و انجام آغاز بدستور در بینش دوم نه بحث و ده آیه و سه حدیث
با ترجمه سمت گذارش یافته است انجامش ۱ تصحیح عطف بقاء عدم ظهور تعدیه و تعقیب ورد
تصحیح تاکید بان ۲ آنکه مقام تفکر آن مفرد ۳ فرق میان فقیر و مسکین و بائس و بیان آنکه
کدام بیچاره‌تر ند ۴ مرد و بر رحم جانداران یکی گرسنه صد رحم سخت است کی نند ۵ حکایت مهدی
عباسی با امام موسی کاظم ۶ بیان آنکه ذکر سبعین کنایه از عدد بسیار می‌باشد و سبب اختصاص سبعین
بدین امر ۷ در تقسیم عدد بزوج و فرد و زوج الزوج و زوج الفرد و مجذور و غیر مجذور و امثال آن
و بیان معنی مرکب ۸ میزان در دوران عدد در آن نشر یکی جهت ۹ بیان مراتب
ورع و درجات آن آیات اول ولا تعزموا عقدة النکاح ۲ کم من
قریة اهلکناها ۳ ونادی نوح ربه ۴ انه لیس من اهلک ۵ انما
الصدقات للفقراء ۶ واما السفینة فکانت ۷ فهل عسیتم ان
تولیتم الا قلیلا ۸ ان تستغفر لهم سبعین مرة ۹ ادخلوا فی امم قد
خلت ۱۰ اذا نودی للصلوة احادیث اول ان الله تعالی
ان الصوم لی ب لا تقولوا هذا رمضان ج اللهم احینی مسکینا
د الفقر سواد الوجه ه الفقیر الذی لا یسئل الناس و لا یکون
الرجل من المتقین نمایش اول بیان درایت و تعبیر حل خطبه در این حدیث بر
تضمین معنی عطف نمایش ۲ بیان آنکه آنچه در آن نشر میزان اعمال در می‌آید در حقیقت

نفس و عمل است بحسب ضعف عمل انجام ترجمه ظرفیت در کلام حضرت امیر له و ذلک
فی سلامة من دینی حدیث دهم در فضیلت حج و مناسک آن و شرح آن مشتمل است بر
دو بینش بدستور در بینش دوم دو حدیث گذارش یافته است ۱ الذنوب التی
تغیر النعم ۲ ان من الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا حدیث یازدهم در بیان
جهاد اکبر و جهاد اصغر و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش و انجام گذارش یافته آغاز بدستور
و در بینش دوم سه بحث و یک آیه مذکور است انجامش ۱ بیان معنی رجب و اعتدال آن
۲ بیان معنی جهاد نفس و مراتب آن ۳ استدلال بر این حدیث بعدم تجرد نفس ناطقه و رد
آن آیه قد افلح من زکیها نمایش در فضیلت جهاد نفس و ذکر قوای او و بعضی نظر عدت در آن
باب و در آن یک آیه و یک حدیث با ترجمه شان آیه الذین جاهدوا فینا حدیث
نفس للعبد لساعات الیوم واللیلة اربع وعشرون خزانة انجامش در
وقوع نفس ناطقه میان قوه متضاده و بعضی نظر عدت در آن باب و در آن ضمن شش آیه
با ترجمه مذکور است ۱ وهدیناه النجدین ۲ انا هدیناه السبیل ۳ وخسر
خسرانا مبینا ۴ الم اعهد الیکم ۵ وسخر لکم ما فی السموات ۶
افتتخذونه وذریته حدیث دوازدهم در امر بمعروف و نهی از منکر و شرح آن در ضمن
آغاز و دو نمایش و انجام ایراد یافته است آغاز بدستور و در بینش اول دو آیه ترجمه شده
۱ ولتکن منکم امة ۲ ومن قوم موسی امة نمایش اول در بیان آنکه وجوب
امر بمعروف و نهی از منکر عینی است یا کفائی و در آن دو حدیث با ترجمه ایراد شده ۱ من
ترک انکار المنکر بقلبه ب انه قد حیل له اخذ منکم نمایش دوم در

در شروط اربعه وجوب امر معروف و نهی منکر انجام در بیان شرط خامس که بعضی اعتبار
کرده اند و بعضی نه و در آن دو آیه و یک حدیث مذکور است آیه ۱ اتأمرون الناس
بالبرّ ۲ کبر مقتاً عند الله حدیث مررت لیلة اسری بی حدیث
سیزدهم در انکه طلب روزی از وجه حلال می باید نه از حرام و شرح آن در ضمن آغاز و یک نمایش
در نمایش گذارش یافته است آغاز بهستر و در نمایش دوم این آیه تفسیر شده است که ومن
یتّق الله یجعل له مخرجاً نمایش در بیان انکه رزق منحصر است بحلال و در رد استدلال
جمعی که گویند حرام نیز رزق است و در آن یک آیه و دو حدیث ترجمه شده است آیه
وما من دابّة حدیث اول کنّا عند رسول الله ص اذ جاءه عمرو بن
قرّة ۲ لا احصی ثناء علیک حدیث چهاردهم سند رکه حضرت امیرالمؤمنین ع
بجهة خانه خریدن شریح قاضی نوشته و فرموده اند و شرح آن در ضمن آغاز و دو نمایش سرانجام یافته آغاز
بهستر نمایش در انکه قباله بود که داده شده و در کلام حضرت اسرار معنی دیگر هم و بیان معنی مذکور
حدیث پانزدهم در تحریم اعانت ظالم و حکایت زننده سلطان بنی امیه با امام جعفر صادق ع
و شرح آن اشتمال یافته بر آغاز و یک نمایش و انجام آغاز بهستر نمایش بیان انکه اعانت ظلمه
حرام است اگرچه بقصد صحیح باشد و در آن ضمن یک آیه و سه حدیث ترجمه شده است آیه
ولا ترکنوا الی الذین ظلموا حدیث اول ما احبّ ان عقدت لهم
عقدة ۲ ومن علّق سوطاً بین یدی سلطان جائر ۳ الداخل
فی اعوان الظلمة من یبیعك لابد انجام استدلال بر این حدیث بر انکه در حالت
در حالت نزع روح قبل از حصول مرگ احوال آن شخص منکشف و ظهور میاید و در آن سه حدیث

با ترجمه اندراج یافته است ۱ لن یخرج احدکم من الدنیا ۲ یا عقبة لا یقبل الله
من العباد یوم القیمة الا هذا الامر ۳ یا حارِ همدان حدیث شانزدهم
دعای امیرالمؤمنین علیه السلام جهة ادای قرض حدیث هفدهم در تنزیه انبیاء علیهم السلام از
نسبت بی حرمتی که بانها داده اند و در آن یک باب و جواب از آن حضرت و شرح آن در ضمن
آغاز و یک نمایش و انجام گزارش یافته آغاز بهستر و در نمایش اول ده آیه تفسیر شده ۱ فلما
جاء موسی لمیقاتنا ۲ لن نؤمن لك حتی نری الله جهرة ۳ ربّ ارنی
انظر الیك ۴ ولقد همّت به و همّ بها ۵ وذا النون اذ ذهب مغاضبا
۶ واما اذا ما ابتلیه ربه ۷ فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت
۸ فلولا انه کان من المسبّحین ۹ اجعل الآلهة الهاً واحداً ۱۰ انّا فتحنا
لك فتحاً مبیناً و در نمایش دوم سه بحث در آیه اندراج یافته بحث اول وجه تسمیه طور
بسینین و بیان معانی مختلف که سینین را گفته اند دوم حکایت در کلم بعض
ع علیه السلام که در اشکال نگویند آیه ۱ الله یبسط الرزق لمن یشاء
واما اذا ما ابتلیه ربه نمایش اول در بحث متعلقه باشعره در مسئله رؤیت و استدلال
بر امتناع آن و در آن دو آیه و سه حدیث نمایش گزارش یافته است آیه اول فان استقرّ
مکانه ۲ فقد سئلوا موسی اکبر من ذلك حدیث اول لا تدرکه العیون
بمشاهدة العیان ۲ الحمد لله الذی لا یدرکه الشواهد نمایش دوم
تصحیح تقدّم جزا بر شرط که بحسب ظاهر در این حدیث وقوع یافته نمایش سوم بیان انکه در زبان
پروردگار که در این حدیث وارد شده چه معنی اراده شده و بیان ردیف نفیسه آن را چون برده

ودر آن چهارده آیه ترجمه شده ۱ وان علیکم لحافظین ۲ لا تقربوا الزنی
۳ واتقوا یوما ۴ ولما بلغ اشده ۵ انه من عبادنا ۶ هی
راودتنی ۷ ولقد راودته عن نفسه ۸ الآن حصحص الحق ۹ انه
من کیدکن ۱۰ امرأة العزیز تراود فتیها ۱۱ حاش لله ما علمنا
۱۲ وشهد شاهد من اهلها ۱۳ وکذلک لنصرف عنه السوء
۱۴ فبعزتک لاغوینهم اجمعین انجام ذکر بعضی ترجیحات که بعضی مفسرین نسبت گناه را
به پیغمبر ص در آیه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر کرده‌اند ودر آن دو آیه ترجمه شده ۱
اذا جاء نصر الله والفتح ۲ ان الحسنات یذهبن السیئات حدیث هیجدهم
در باب [illegible] ودر بخش دوم دو حدیث مذکور است ۱ ودر الناس
۲ لیأتین علی الناس زمان لا یسلم لذی دین دینه حدیث نوزدهم حکایت
[illegible] حضرت رسالت ص [illegible] حدیث بیستم حکایت
مرور عیسی ع [illegible] آن مرده [illegible] زنده گردانیدن [illegible]
آن جماعت [illegible] وشرح آن [illegible] آغاز بستر ودر بخش دوم
در کتب [illegible] گذارش یافته تحت ۱ سبب اختصاص عیسی بروح الله وکلمة الله ۲ اخلاف
طاغوت [illegible] آیت اول یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت
[illegible] والذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت ۳ ادخلوا فی السلم ۴ فذلکن
الذی لمتننی نامه اول در تشبیه [illegible] زبان [illegible]
[illegible] نامه دوم [illegible] عبادت [illegible]

تبعیت از [illegible] حقیقت است نه [illegible] مجاز ودر ضمن آن سه آیه وچهار حدیث ترجمه شده
آیه ۱ افرأیت من اتخذ الهه هویه ۲ الم اعهد الیکم ۳ اتخذوا احبارهم
حدیث اول من اصغی الی ناطق فقد عبده ۲ من اطاع رجلا ۳ والله
ما دعوهم الی عبادة انفسهم ۴ والله ما اضلوا لهم وما صاموا لهم
انجام در حقیقت عذاب قبر وکیفیت آن ودر آن یک آیه ودو حدیث مذکور است آیه ان
الذین توفیهم الملائکة حدیث اول ان بین الدنیا والآخرة الف عقبة
۲ ما تخاف ان تنزل به نقمة حدیث بیست ویکم سؤال سلیم بن قیس از امیرالمؤمنین ع
از دروغ بستن مردم بر پیغمبر خدا وجواب آن حضرت وشرح آن در ضمن آغاز ودر یک نامه گذارش یافته
آغاز بستر ودر بخش اول دو آیه ترجمه شده ۱ واذا رأیتهم تعجبک اجسامهم ۲
ما آتیکم الرسول فخذوه نامه در تحقیق وضع حدیث ودر ذکر بعضی احادیث موضوعه
که [illegible] نقل آن کرده ودر آن بعضی احادیث موضوعه چهار حدیث سمت گذارش یافته ۱ لا
سبق الا فی خف ۲ النظر الی وجه المرأة ۳ شاوروهن و
خالفوهن ۴ قولوا الحق ولو علی انفسکم انجام در خبر دادن امیرالمؤمنین ع از
غیب در چند موضع ودر آن سه حدیث مذکور است ۱ والله ما یأتی ان العمرة
۲ کیف بکم [illegible] فقد اخبرنی رسول الله ص ۳ الحق الله خمیصا حدیث
بیست ودوم وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام بامام حسن ع وشرح آن [illegible]
آغاز ودو انجام آغاز بستر ودر بخش دوم دو آیه ودو حدیث ترجمه شده ۱ ایها وفاکهة
مما یتخیرون انما یخشی الله من عباده العلماء حدیث ۱ در باب

رعایت جانب همسایه که مازال جبرئیل ۲ یوصینی بالجار ودیگر در باب گرامی داشتن
مهمان که من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه ۳ اذا اصبحت
فلا تحدث نفسك ۴ انی اخاف علیکم اثنتین ۵ لا یغبون من اسماء
۶ اذا قیل لك هل تخاف الله فاسکت ۷ والله ما عبدتك خوفا
من نارك ۸ یا علی ان هذا الدین متین ۹ ثکلتك امك وهل
یکب الناس ۱۰ من کان یؤمن بالله والیوم الآخر انتهی ودر تادیب جان
انبیا و ائمه هدی علیهم السلام که مجوز سنت داده اند و در آن شش حدیث و ترجمه ایراد یافته
اول رب عصیتك بلسانی ۲ ان رسول الله صلی الله علیه و آله
کان یتوب ۳ انی لاستغفر الله ۴ اعبد الله کانك تراه ۵ انه
لیغان علی قلبی ۶ حسنات الابرار حدیث بیست و سوم در پرهیز کردن از گناه
حدیث بیست و چهارم در دفع مخش گرفتن و بحث ... و شرح آن گزارش یافته است در فضیلت آغاز
در شب آغاز بستر و در بینش اول یک آیه ترجمه شده که وشارکهم فی الاموال
والاولاد و در بینش دوم حدیث لیله ذکر است انتهی بیان آنکه شرکت شیطان در
در اولاد به چه معنی است و در آن سه حدیث ذکر است ۱ در دعای که هنگام ... که اذا تزوج
احدکم کیف یصنع در آنکه در وقت مجامعت بسم الله باید گفت که ان الرجل اذا
اتی المرأة وجلس مجلسه ۲ یحبنا و یبغضنا حدیث بیست و پنجم در کنیز خود را
عائشه و آزاد کردن و در نکاح که زنان رضیع می رسد و شرح آن هزده ... در فضیلت آغاز و در بینش
در شب آغاز بستر بینش اول در آنکه کنیزی که آزاد شود اگر شوهر او نیز آزاد باشد

اختیار فسخ نکاح هست یا نه و در آن چهار حدیث با ترجمه ایراد یافته است ۱ انما امته
اعتقت امرها بیدها ۲ ان زوج بریره کان عبدا ۳ لو راجعته
فانه ۴ لا انما انا شافع طرفان در استثنای یک صورت از حکم مذکوره بحث
مترجم بر مصنف بینش دوم در آنکه صدقه بر پیغمبر و آل علیهم السلام حرام است یا نه و در آن
دو حدیث مذکور است اول ما شعرت انا لا نأکل الصدقه ۲ انما حرم
علینا الصدقه انتهی در تحقیق آنکه آل پیغمبر که صدقه بر ایشان روا نیست کیانند حدیث
بیست و ششم نقد حضرت رسالت ص حدیث قدسی را که کلکم ضال الا من هدیت
شرح آن اشتمال یافته بر دو بینش در بینش دوم سیزده آیه و شش حدیث و سه حدیث مذکور است
آیه ۱ کلهم آتیه یوم القیمة فردا ۲ والذین قتلوا فی سبیل الله ۳
واما ثمود فهدیناهم ۴ انك لا تهدی من احببت ۵ اهدنا الصراط
المستقیم ۶ والله یهدی من یشاء ۷ ان هذا القرآن یهدی من یشاء
۸ والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا ۹ ان ربك لذو مغفرة
۱۰ قل یا عبادی الذین آمنوا ۱۱ الذین لا یدعون مع الله الها آخر
۱۲ ان الله لا یغفر ان یشرك به ۱۳ ولسوف یعطیك احادیث ۱
معنی هدایت در اختلاف مذاهب در آن ۲ هدایت خداوند بر چند نوع است ۳ در آنکه
در عبادت خداوند عجب نباید داشت ۴ حکایت اسلام آوردن وحشی قاتل حمزه ۵
در آنکه امیدواری کدام آیه در آیات قرآن بیشتر است ۶ تمثیل امید داشتن برحمت خدا
با عمل صالح بحال برزگر که با اقدام زراعت امید حاصل داشته باشد احادیث اول
در بالا بردن ملائکه اعمال بندگان را و در آسمانها گذرانیدن که ان الله تعالی خلق

سبعة افلاک فجعل فی کل سماء ملکا ۲ لیغفرن الله یوم القیمة مغفرة
ما خطرت علی قلب احد ۳ لولا انکم تذنبون وتستغفرون حدیث
بیست و نهم در آنکه نذر کردن فرزند و بنده و زن بی اذن پدر و صاحب و شوهر صحیح نیست و شرح
آن در ضمن آغاز دهم نمایش دوم یاد داده شده است آغاز بیستم و در بخش اول این آیه ترجمه شد
که لن یجعل الله للکافرین نمایش ۱ در آنکه نهی حضرت نذر کند ایشان را بی اذن نهی
صحت محتمل است ۲ بر نفی لزوم در آن یک آیه و یک حدیث ترجمه شد آیه ولا تنقضوا
الایمان حدیث ان لی جاریة حلفت منها بیمین نمایش دوم در بیان نذر مطلق
نذر مقید و اگر بر رفتم در معصیت منعقد نیست و در آن سه آیه و پنج حدیث مذکور است آیه
۱ انی نذرت للرحمن ۲ انی نذرت ما فی بطنی ۳ یوفون بالنذر
حدیث ۱ من نذر ان یطیع الله ۲ لیس النذر بشیء حتی یسمی شیئا ۳ اللهم
ان لک علی نذرا ۴ ان الله عز وجل اوحی الی عمران انی واهب لک ذکرا
و بعد از ترجمه آن قصه ایثار امیرالمؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام قوت سه روزه را به مسکین و فقیر
و یتیم در سوره هل اتی که بواسطه آن در شان ایشان نازل شد مذکور است ۵ اذ قال الرجل علی
المشی الی بیت الله وهو محرم نمایش ۳ در آنکه متعلق یمین و نذر چه باید رجحان داشته باشد
و بیان رجحان آن ترجمه حدیث بیست و نهم حکم حضرت امیرالمؤمنین ع در بیان حکم کسیکه نذر کرده خودرا
با راه گذری حوزه ببرد و قسمت نیست در آنکه راه گذری در عوض آنچه حوزه ببرد باشد در وده
نمایش ۴ حدیث سی ام در جمع کردن غنیمت خود و در دنیا و زیان سفر و عقاب حضرت
پیغمبر ص باد و شرح آن در ضمن در بخش بستم مذکور است حدیث سی و یکم در نهی رسول خدا ص از
مفضل امور و بیان گناه کبیره و صغیره و شرح آن در ضمن آغاز ششم نمایش دوم با تمامت گذارش

یاد شده است آغاز بیستم و در بخش اول این آیه ترجمه شده است ولمن خاف مقام ربه
جنتان و در بخش دوم دو حدیث اول اتقوا الکلام عنده ۲ یا علی لا تکلم
نمایش اول در این امر که مراد در جنت سیره دارد که در این حدیث بنزالتاین نما است که کدام در جنت است
نمایش دوم در اینکه مراد نتیجه بر پنج کلمه نمایش ۳ اگر مراد بعدم قبول از
شارب خمر چه روزکه در این حدیث تفضیح آنست جهت و در آن پنج آیه و یک حدیث ترجمه شد
آیات ۱ انما یتقبل الله ۲ ربنا تقبل منا ۳ فتقبل من احدهما و در ضمن ترجمه
آن حکایت هابیل و قابیل و قربان ایشان یاد شده است ۴ والزمهم کلمة التقوی
۵ ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا نمایش چهارم در بیان غیبت و حرمت آن و بیان مواضعی
که تجویز غیبت شده و در آن یک حدیث مذکور است که سمع رسول الله امرأة تساب
جاریة لها نمایش پنجم بیان آنکه نفس اصرار بر صغیره کبیره است و آنکه گناه صغیره و کبیره هر دو
نمایش ششم در تحقیق عدد کبایر و اختلاف مذاهب در شمار کبیره و عدد آن و ذکر حق با که بر کبایر
مترتب است و در آن بیست آیه و یک حدیث با ترجمه گذارش یافته است آیات
۱ ان تجتنبوا کبائر ۲ ان الله لا یغفر ان یشرک به ۳ ومن یقتل مؤمنا ۴
الذین یرمون المحصنات ۵ ان الذین یاکلون اموال الیتامی ۶ ومن یفعل
ذلک یلق اثاما ۷ والذین لا یدعون مع الله الها آخر ۸ یا ایها الذین
آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا ۹ و برا بوالدتی ۱۰ ما سبقکم بها من احد
وما هی من الظالمین ۱۱ والذین یاکلون الربا ۱۲ لقد علموا لمن اشتراه
۱۳ ولا یغتب بعضکم بعضا ۱۴ ان الذین یشترون بعهد الله ۱۵ و
اقیموا الشهادة لله ۱۶ انما الخمر والمیسر ۱۷ ومن یرد فیه بالحاد ۱۸ السارق

والسارقة ۲۰ اولئك لهم اللعنة ۲۱ ولا تیأسوا من روح الله ۲۲ فلا
یأمن مکر الله ۲۳ حرم علیکم المیتة والدم ۲۴ وتری کثیرا منهم یسارعون
۲۵ ویل للمطففین ۲۶ ان الله لا یحب المسرفین ۲۷ ان المبذرین کانوا
۲۸ حافظوا علی الصلوات احادیث ۱ ومن زنی محصنا او محصنة ۲ للزانی
ست خصال ۳ الکبائر سبع ۴ لما عمل قوم لوط ما عملوا ۵ ان الله تعالی
حین امر ان یهبط آدم ۶ در پیدا شدن لواطه میان قوم لوط بعد شیطان ۷ کان قوم لوط
افضل قوم خلقهم الله فطلبهم ابلیس الطلب الشدید الحدیث ۸ در بیان عقاب لواط
که من نکح امرأة فی دبرها او رجلا حشره الله یوم القیمة انتن من الجیفة ۹ گناه
در ربا که لما اسری بی الی السماء رأیت رجالا بطونهم کالبیوت ۱۰ در ذم
غیبت که ایاکم والغیبة ۱۱ در گناه قسم خوردن دروغ که ومن حلف یمینا بالله ۱۲
در گواهی حق که ومن شهد شهادة الزور ۱۳ در رتبه کسی که گواهی دروغ داده
باشد که توبة شهادة الزور ان یؤدی المال ۱۴ در ذم شرب خمر که مدمن
الخمر یلقی الله کعابد الوثن ۱۵ من شرب الخمر فی الدنیا سقاه الله عز و جل
من الاشیاء الردیة ۱۶ اربعة لا یدخل بیتا الا خرب ۱۷ در تحقیر ادای
حق مردم که من حبس حق المؤمن اقامه الله ۱۸ انما مؤمن حبس مؤمنا عن ماله
۱۹ من خان امانة فی الدنیا ۲۰ در دفع منافات میان کبیره بودن همه گناهان با این
آنچه مقرر شده که اجتناب کبیره کفاره گناهان صغیره است ۲۱ در بیان آنکه بر تقدیر که
صغیره و کبیره بودن گناه ۲۲ غضب خدای عادل چه معنی خواهد داشت ۵ حدیث سی و یکم
آنکه در عمل سنت حدیث ضعیف کافی است و شرح آن اشتمال دارد بر آغاز و سه پیش آغاز

بر سه تذییل اول در سبب حکم علمای شیعه بتحسب بعض اعمال بحدیث ضعیف با آنکه حکم شرعی باید
ثابت نمیشود در آن ۶ حدیث ترجمه شده ۱ من بلغه ثواب من الله علی عمل ۲ من
بلغه شیء من الثواب علی شیء تذییل دوم در سبب تجویز علما در ادله سنت که از آنکه اینها
در طریق ایشان نقل شده حدیث سی و دوم تقسیم امام ع شیعه را بسه طایفه و رسیدن وسط سالم بودن
از امراض در دنیا و در عالم و وسط رنگها در دار آخرت و شرح آن بر سه تره در ضمن دو بینش گذارده شد
حدیث سی و سیم در ترتب یاد کردن ظلم بر مردم و در ضمن بینش دوم از شرح آن دو آیه تفسیر شده است
آیه اول یوم تجد کل نفس ما عملت ۲ یومئذ یصدر الناس اشتاتا
حدیث سی و چهارم در ثواب فاش کردن قبیح مردم و فرو خوردن خشم خود و تعجیز امرات و اثبات آن
و در بینش دوم از شرح دو آیه و چهار حدیث ترجمه شده آیه اول من جاء بالحسنة ۲
والکاظمین الغیظ حدیث اول افضل الاعمال احمزها ۲ من احب
السبیل الی الله جرعتان ۳ من کظم غیظا ۴ سلوک امام زین العابدین با کنیزک
که آب بر دست ایشان میریخت و آفتابه خطا شد روی مبارک ایشان مجروح شد حدیث سی و پنجم
در دوست رفتن نزد خدا در آنکه صلوح حال بندگان نسبت بایشان مختلف می‌آید و شرح آن در ضمن
آغاز و دو بینش و انجام درآمد و در بینش دوم از آغاز چهار آیه و یک حدیث و چهار بحث ذکر گردید
آیات اول سبحان الذی اسری بعبده ۲ دوم ومن الناس من یقول
آمنا بالله ۳ من المؤمنین رجال صدقوا ۴ یسومونکم سوء العذاب
حدیث قدسی که من عادی لی ولیا فقد آذننی بالمحاربة ابحاث دو اسم ان امثال
جار و مجرور و خبر بودن رجال و حذف متعارف نمودن تشبیه و آیه قرآنیه و کلام به رسید تعریف
در تفسیر آن تب بیان آنکه دو جمله که جمله اتصال دارد و جمله انفصال که جهت انقطاع

ملاحظه میشود و حرف عطف در میان ایشان نیاید و گاه جهة اتصال ملاحظه میشود و به حرف عطف
ذکر میکنند چ در بیان معنی دوست داشتن خدای تع بندگان خود را د بیان مقصود صیرفه و ارباب
عرفان و خود را خدا گمان دارد و تع شانه سمع و بصر خود و فنش نمایش اول تا در صیغه تردد ظاهر
سیزدهم که این حدیث متضمن آن است نمایش ۲ رفع منافات و تخالف میان آنچه این حدیث دلالت
بر آن دارد که مومن مکروه میدارد مرگ را و میان حدیث من احب لقائه و من کره لقاء الله
کره الله لقائه و در آن سه حدیث ترجمه شد ۱ ابن ابی طالب آنس بالموت ۲ فزت
و رب الکعبه ۳ المومن اذا حضره الموت بشر برضوان الله انتهی بیان بعضی
مواضع که سنت فضیلت آن واجب است حدیث سی و ششم صحبت حضرت امیرالمومنین ع با کمیل بن
زیاد و شکایت آن حضرت از زنان زمان خود با بیان شرح آن در ضمن آغاز ده نمایش و انجام مورده
نمایش آغاز ده سته و در بینش دوم پنج آیه و چهار حدیث مذکور است آیات ۱ کونوا
ربانیین ۲ وان ربک لذو مغفرة ۳ ومن اوتی الحکمة ۴ اولئک
علی هدی من ربهم احادیث ۱ بیان معنی ربانی دوم در لغات علم معنی
سببیت سوم بیان معنی شعر در لغت و نقل آن معنی دیگر چهارم تقسیم حضرت ع طلبه زمان خود را
بچهار قسم نمایش اول در بیان معنی امام زمان و اختلاف اقوال علماء در آن و در ضمن آن سه
حدیث ترجمه شد ۱ من مات ولم یعرف امام زمانه ۲ ذلک الذی ینفع الله
علی یدیه ۳ والذی بعثنی بالحق نبیا ۴ انهم یستضیئون بنوره نمایش دوم
بحث ابن ابی طالب و شیخ عبدالرحمن با بعض فضلای بغداد در باب صاحب الزمان ع انتهی ذکر
کلام شیخ محیی الدین اعرابی در باب غیبت صاحب الامر علیه السلام و ترجمه آن کلام حدیث سی و هفتم
در فضیلت نیت از عمل و شرح آن در ضمن آغاز و پنج نمایش و انجام بیست گذارش نمائیم آغاز مشتمل بر

و در بینش اول این آیه تفسیر شد که الذی خلق الموت والحیوة و در بینش دوم یک آیه و یک
حدیث مذکور است آیه وکنتم امواتا حدیث ما عبدناک خوفا من نارک نمایش
معنی عمل خالص و ذکر بعضی تعریفات اهل حال عمل خالص را نمایش اول در اینکه اگر در عبادات
مقصود ثواب یا خلاص از عذاب الهی قصد شود آن عبادت صحیح است یا خیر و در ضمن آن نمایش که
یک حدیث ترجمه شد آیات ۱ ادعوا ربکم ۲ کانوا یسارعون فی الخیرات
۳ وادعوه خوفا ۴ یا ایها الذین امنوا ارکعوا ۵ اولئک هم المفلحون
۶ قد افلح المومنون حدیث العبادة ثلثه نمایش دوم در اینکه اگر ما قصد قربت
چیزی دیگر قصد شود یا خلل در عبادت دارد یا نه نمایش سیم در تعریف نیت و دفع بعض اعتراضات
از آن و در آن یک آیه ترجمه شد ۷ و اذا حللتم فاصطادوا نمایش چهارم استدلال
بر وجوب نیت در عبادات ببعض آیات قرآنی و ذکر بعضی چند که باستدلال مذکوره وارد است
ترجمه این آیه که وما امروا الا لیعبدوا الله و کیفیت ترجمه بر وجهی تدبر بر مصنف دلالت
نمایش پنجم در رفع بعضی شبهات مذکوره و دوائر بر عبادت فقهاء و کیفیت ترجیح بر تحریر مطلب و ذکر بعضی
ترجیحات که علماء در باب فضیلت بودن نیت از عمل و منافات آن با قرآن حدیث افضل
الاعمال احمزها حدیث ان ابن ادم اذا هم بالمعصیة لم یکتب علیه ذکر کرده اند
و کیفیت ترجیح بر آن و در آن دو آیه و سه حدیث ترجمه شده است آیه اول فمن یعمل مثقال
ذرة ۲ اقم الصلوة لذکری احادیث اول نیة المومن ۲ ان
ابن ادم اذا هم ۳ افضل الاعمال احمزها حدیث سی و هشتم در ترغیب و تشریح آن
مشتمل است بر آغاز و چهار نمایش و انجام آغاز ده سته و در بینش دوم یک حدیث و چهار کلمه
مذکور است حدیث اذا جلس بینه و بین الکلام سمت اول در معنی لغة

در آن ثبت بصیرت جسم در نیاید و قریب به جیبیر صاحب خود میباشند و در آن چهار آیه و شش حدیث
ایراد نموده است آیه اول و ان جهنم لمحیطة بالکافرین ۲ الذین یأکلون اموال
الیتامی ظلما ۳ یوم تجد کل نفس ما عملت ۴ فالیوم لا تظلم نفس شیئا
حدیث ۱ ما قلیل ان مع العز ذلا و ان مع الحیوة موتا ۲ تقریر حضرت ابیات
حسان بن ثابت که متضمن کلام حضرت امیرالمؤمنین ع را در لباس نظم در آورده بعرض حضرت ص
رسانید که نحن خلیطا من فعالک انما ترجمه آن نظم ترجم ۳ الذی یشرب فی آنیة
الذهب و الفضة ۴ الظلم ظلمات یوم القیمة ۵ الجنة قبعارة حدیث چهارم
و معدن شتا ها و شرح آن انتظام یافته است در ضمن آغاز دو سه آیه و اینها و در بینش چهارم در آغاز سه آیه
و یک حدیث و دو بحث مذکور است آیه اول و یسئلونک عن الروح ۲ و دخل
المدینة علی حین غفلة ۳ واتبعوا ما تتلوا الشیاطین حدیث من عرف
نفسه بحث اول در حقیقت روح و اختلاف اقوال علما در آن باب در استعمال ع منفرج
واشتها در آن بعض آیات قرآنی نایب اول در آنکه بهشت و دوزخ الآن مخلوقند یا بعد از این
مخلوق خواهد شد و در آن پنج آیه و یک حدیث ترجمه شد آیه اول اعدت للمتقین آیه دوم
اعدت للکافرین ۳ قلنا اهبطوا منها ۴ اتستبدلون الذی هو ادنی
۵ قلنا اهبطوا بعضکم لبعض حدیث ۱ در باب آنکه بهشت آدم ع جنی بود از جنات
دنیا جنة من جنان الدنیا تطلع الشمس والقمر نایب ۲ در اثبات تجرد نفس ناطقه و تعلق
آن بعد از مفارقت بدن به بدنهای مثالیه و در آن یک آیه و سه حدیث ترجمه شد آیه ولا تحسبن
الذین قتلوا حدیث ۱ ان الارواح فی صفة الاجساد فی شجر فی الجنة
۲ ان ارواح المؤمنین فی حجرات فی الجنة ۳ سبحان الله المؤمن

اکرم علی الله من ذلک ان یجعل روحه فی حوصلة طائر اخضر نایب سوم در دفع
توهم بعضی که گمان برده اند که تعلق نفس بعد از خراب بدن به شبیهات آنها قول به تناسخ است و اینها
در آنکه بدن مثالیه که در آن نفس و نفس از آن تعلق بگیرد از کثافت جسمانیات در گذشته و بلطافت مجردات
رسیده است و به اتمام [illegible] فرغ من تحریره [illegible] ترجمه شرح الاربعین الذی ترجمه الشیخ الامام الفاضل الکامل
الشیخ المحقق المدقق شیخ الاسلام والمسلمین [illegible] رسول رب العالمین المنتسب الی [illegible] شیخ بهاء الدین ع ادام
ظله [illegible] المؤمنین [illegible] .—

بسم الله الرحمن الرحيم

اي از حديث معرفت راتبين ⁂ وي ترجمه وصف تو تنزيل مبين ⁂ گر شكر تو لا آيش عنوان نبود
تبليغ رسالت نكند روح امين ⁂ بهر حديثي كه مجلس آرايان انجمن يقين را سر لوح كتاب بيان
مزين بجواهر حقايق تواند بود و نيايد تو كلامي كه كارچينان حدايق دين را خار شبهت و ريب از گلدسته
عقايد تواند ربود حمد مبدعيست كه خلق كونين پرتوي از شعشعه لواي شاهي اوست و شكر منعميست كه ذرات
خافقين را دوش امتنان گران بار نعم غير متناهي او و درود نامحدود بر خاتم كتاب هدايت و مقدمه
الجيش رحمت بي نهايت او **مثنوي** محمد كافرينش باد بوجودش ⁂ بود رشحي ز درياي جودش ⁂
شعاع آفتاب بي زوالي ⁂ گل خوشبوي باغ ذو الجلالي ⁂ چراغ اصطفى روشن ز نورش ⁂ رموز حق مبين
از ظهورش ⁂ باو نازان دل شكر گشائي ⁂ از و خندان لب معجز نمائي ⁂ سليمان ميهمان سالار خوانش
كليم الله عصا دار شبانش ⁂ خليل آتش پرست شوق رويش ⁂ ذبيح الله هدي طوف كويش ⁂ خضر ره پي
كش بزم كمالش ⁂ مسيحا طوطي هند جلالش ⁂ و بر آل مقدس خصال و اصحاب خجسته مآل آن سرور عليه
وعليهم سلام الله الملك الاكبر سيما مطلع انوار هدايت عظمى و حجت مجهر با رامامت كبرى كه اربعين
داران معابد قدس را آيت ضمير بصيقل اطاعتش روشنست و دانش وران معالم انس را جوهر ايمان بترجمه

استطاعت ممتثلاً للاشارة العلية الخاقانية شروع در ان نموده بترجمه قطب شاهي موسوم ساخت و چون بهر لغتي عباراتي
مناسبت دارد و هر زباني مقتضي بيانيست و بلاغ بيين كه گوهر بيان سفتنست سخن را روشن و خاطرنشان تر گفتنست
فاصل اينست كه بر عادت ديگر مترجمين بيكان يكونه عبارت عربي اقتصار نموده در ترتيب فقرات و تقديم و تأخير
كلمات ملتزم پيروي اصل نباشد و هر جا مقام اقتضاي بسط كلام نمايد و در اصل صنعت ايجاز بكار رفته باشد
تقريباً للافهام در مقام بسط آن در آيد و هر جاي ذكر استشهادي يا ايراد مثلي نقصاً يا نقل مناسب نمايد توضيحا
للمرام مبادرت بذكر آن واقع شود و اگر مترجم را در اثناي كلام سخني روي دهد كه ذكر آن مناسب مقام باشد
بعرض آن اقدام نمايد و بالجمله شرحي ترتيب يابد در لباس ترجمه و ترجمه نموده شود در ضمن شرح انشاء الله
وحده العزيز توقع از ارباب طبع سليم آنست كه بمقتضاي المأمور معذور در طي اغماض بر خلل آن بپوشند و
بقلم عفو در اصلاح آن كوشند والله الموفق ومنه الاستعانة في التتميم **حديث اول**
روايت كرده جامع كتاب مذكور لا زال **ببهاء فضله مشارا اليه على تعاقب الايام والدهور**
از استاد بزرگوار و پدر عالي مقدار خود فقيه رباني و عالم نوراني شيخ حسين بن عبد الصمد الحارثي الهمداني
كه نسب شريفش بحارث همداني كه از اخيار اصحاب امير المؤمنين و مخاطب بخطاب يا حار همدان من يمت
يرني بوده ميرسد و در اغلب فنون خصوصاً فن فقه و حديث مهارت تمام داشته و چند رساله و كتاب
از مآثر طبع اقدسش بر صفحه روزگار دايره و ساير است و مدتي مديد در امور ديني مرجع اكابر و اهالي خراسان
بوده بر وجه استقلال شيخ الاسلامي آن ديار بامثال خدمتش مرجوع و حل و عقد امور شرعيه آن ممالك
۹۷۱
براي رزينش مربوط و منوط بوده است بطريق سماع اذ ذكر في يوم الثلثاء دوم شهر رجب المرجب سنه
در منزل سكني ايشان در مشهد مقدس رضوي على مشرفها من التحيات ازكاها و انماها وقوع يافته
از شهيد ثاني و زنده جاويداني شيخ زين الملة والدين العاملي كه از مشاهير علماي دين و اعاظم فقهاي
متاخرينست و مصنف چندين كتاب و رساله مثل شرح شرايع الاحكام كه در ضمن نقش مجلد مستغني است يا

وشرح لمعه دمشقیه که از غایت متانت وتنقیح علم اعتبار واشتهار برافراخته وشرح الفیه ونفلیه وچند
کتاب معتبر دیگر وچون بعد از شیخ محمد مکی که احوالش ان شاء الله تعالی مذکور خواهد شد او بمرتبه شهادت
فایز شده علما در تصانیف خود از او تعبیر بشهید ثانی می کنند تولدش در نهصد و یازده اتفاق افتاده وشهادت
مذکور که در قسطنطنیه بعلت تشیع واقع شده است بتاریخ نهصد وشصت وپنج **از شیخ** عالم کامل شیخ
جمال الدین احمد بن خاتون که جد مترجم است ونهایت تبحر در علوم دینیه داشته **از شیخ** علی بن عبد العالی که از
فقهای مائه عاشره بلکه تاسعه وثامنه نیز کسی در دقت طبع وکثرت فضل باو نرسیده چنانچه از تصنیف شرح
قواعد الاحکام ورساله جعفریه وبعضی تصنیفات دیگر او ظاهر میشود واز غایت سعی که در اعلاء کلمه
یقین وتبیین وترویج شعایر مذهب ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین بتقدیم رسانیده بعضی از
مخالفین که از عناد یا جهالت نسبت احداث واختراع بمذهب حق داده اند محدث ومخترع آن او را می دانند
ومقتدای شیعه تاریخ رحلت اوست شکر الله سعیه واجزل لدی العلیین قدره **از شیخ** صالح زاهد
شیخ علی بن هلال الجزایری که از مشاهیر متورعین وزهاد عصر خود بوده **از شیخ** جمال الدین احمد بن
فهد الحلی که از اجله مجتهدین فرقه ناجیه وعلمای طبقه امامیه است واقوال وفتاوی او در کتب معتبره منقول
شده **از شیخ زین الدین** علی بن خازن که سرآمد اتقیای زمان خود بوده **از شیخ** الکامل الاکمل شیخ محمد بن مکی
که بواسطه نو زبر بمرتبه شهادت که فی یوم الخمیس نهم جمادی الاولی هفتصد هشتاد وشش هجری واقع شده
تعبیر از اسم شریفش بشیخ شهید می کنند وچون نسبت تلمذ واستفاده مصنف در دینیات بواسطه باو میرسید
هر جا در این کتاب ودر دیگر مصنفات خود تعبیر از او بشیخنا می کند وکتاب ذکری ودروس وشرح قواعد
الاحکام ورساله الفیه ونفلیه وچند کتاب دیگر از مصنفات اوست **از خلاصه** علمای زمان مولانا قطب الدین
محمد رازی که با نهایت تبحر در فنون حکمت وکلام وعلوم معقول اکثر مثل محاکمات شرح اشارات وشرح مطالع
وچند کتاب دیگر از مصنفات او در معقولات مطرح انظار علمای ذی اعتبار است ربط تمام بعلم فقه وحدیث

نیز داشته اند در قواعد الاحکام حاشیه ترتیب داده که بحواشی قطبیه موسوم است ودر تاریخ هفتصد وده
از هجرت ایام عمر شریفش انقطاع یافته **از علامه** زمان وخلاصه فضلای عالمیان جامع فنون العلم
بالاستیعاب الکلی شیخ جمال الدین بن مطهر الحلی که چون مثل کتاب قواعد الاحکام وارشاد الاذهان
ومنتهی المطلب ومختلف الشیعه وتذکرة الفقهاء وتحریر الاحکام وچندین کتاب معتبره دیگر در فن منقول
ومعقول از شواهد بر مرتبه فضل وتبحر خود دارد وکثرت تصنیفش بمرتبه رسیده که صاحب همم با زای هر روز
از ایام عمر شریفش هزار بیت تصنیف تخمین کرده است قلم بیان از آنچه گنجایش تحریر مراتب فضل وتعداد
تصانیف اوست ما برح سعیه مشکورا وقدره مرفوعا ولادت شریفش باعتقاد خود در خلاصه رجال ایراد
کرده است بیست ونهم ماه مبارک رمضان ششصد وچهل وهشت هجری است ووفاتش شب بیست
یکم محرم الحرام هفتصد وبیست وشش روح الله روحه العزیز **از سلطان اعاظم المحققین**
ودستور افاخم الحکماء والمتکلمین خواجه نصیر الدین محمد الطوسی که شهرت او
در هر یکی از فنون علم وکمال وکثرت تصنیف نه بمرتبه ایست که قلم بیان اکثر در مقام تحریر آن در آید مورد
اعتراض نگردد اصلا وبنا بر آنچه ائمه تاریخ ذکر کرده اند از توابع دار المؤمنین قم است تولد شریفش در
طوس اتفاق افتاده بتاریخ یازدهم شهر جمادی الاولی سنه سبع وتسعین وخمسمائه که روز [illegible]
امام فخر رازی است وبتاریخ شهر صفر سنه اربعه واربعین وستمائه از تصنیف شرح اشارات فارغ شده
ودر دوشنبه هجدهم شهر جمادی الاولی سنه سبعه وخمسین وستمائه بابتداء رصد ساختن در مراغه
نمود وبعد از طی هفتاد وپنج مرحله از مراحل زندگانی بتاریخ روز دوشنبه هجدهم شهر ذی حجة الحرام سنه
اثنی وسبعین وستمائه در دار السلام بغداد از این سرای فانی انتقال نمود قبر شریفش در مقابر قریش در جوار
مضاجع کاظمین علی راقدیها الف الف سلام واقع است واز غرایب اتفاقات آنکه در وقت حفر
قبر او در روضه کاظمین علیهما السلام سردابه بصفای ظاهر شد که گویا خاصه ترتیب داده بودند وکتابه بر آن نوشته

مضمون آنکه ناصر خلیفه عباسی جهت خود ترتیب داده و بدان سعادت فایز نشده چون حساب کوند تاریخ
ولادت خواجه موافق تاریخ آن عبارت بود ومن الله التوفیق والمغفره **از والد** عالیمقدار آن قدوه
احرار محمد بن الحسن الطوسی **از سید** بزرگوار سید فضل الله راوندی **از خلاصه** سادات نیکو
صفات سید مجتبی بن سید داعی الحسنی **از شیخ** الطایفه وامام الشیعه ابی جعفر محمد بن الحسن الطوسی
که چون کمالات او در مراتب فضل و کمال بمرتبه ایست که هرگاه شیخ گویند انتقال ذهن اکثر بغیر ذات کاملش
تعلق نگیرد تا قصر شیدا شد که المطلق ینصرف الی الفرد الکامل علماء در مصنفات خود تعبیر از شیخ
مطلق می کنند و سند خود را در فتاوی و اقوال اغلب بفتاوی و اقوال او میرسانند و جمع کتاب تهذیب
حدیث و تصنیف کتاب نهایة الاحکام و مبسوط و خلاف و چند کتاب دیگر از امواج بحر همت
اوست تولدش از ماه مبارک رمضان سیصد و هشتاد و پنج هجری اتفاق افتاده است و در شب دوشنبه
بیست و دوم محرم الحرام چهارصد و شصت از دار دنیا رحلت نموده در نجف اشرف مدفون است
رحمة الله علیه **از استاد** آن حضرت شیخ اعلم اکمل محمد بن محمد بن نعمان المفید که تعبیر از اسم شریفش
بشیخ مفید میشود از مشاهیر فضلاء ایام و اعاظم علمای اسلام است چنانچه بعد از شیخ طوسی شیخ
مذهب او دانی دانند و تعبیر از هر دو بشیخان می نمایند و تصانیف او از رساله و کتاب بقرب دویست
مجلد رسیده است و بعد از [illegible] هفتاد و هفت مرحله از مراحل زندگانی یا هفتاد و پنج علی اختلاف القولین فیه
در شب جمعه سیم شهر رمضان سنه ثلث عشر و اربعمائه بجوار رحمت ایزدی پیوسته است و شیعیان ملاء اعلی
کلمه [illegible] را تاریخ رحلتش ساختند و بعد از آنکه چند سال در خانه خود مدفون بود جسد مبارکش را
بمدینه طیبه نقل نموده در مقبره قریش در جوار مرقد امام محمد تقی علیه السلام دفن کردند روح الله
روحه العزیز **از فقیه** مذهب آیة هدی جامع کتاب من لا یحضره الفقیه و عیون اخبار الرضا
ابی جعفر محمد بن علی بن بابویه القمی که فتاوی و اقوال او در معرض استناد فتاوی علمای اعلام است

قدس

قدس سیصد و پنجاه و یک کتاب در علم دین از مصنفات اوست اختتام یافته است و در تاریخ سیصد و هشتاد و یک در ری
بجنت رحلت نمود و کلمه شفا تاریخ فوت اوست قدس الله روحه **از احمد** بن محمد که از ثقات رواة حدیث است
از پدر او محمد بن یحیی العطار که از فقهای معتبر قم و ثقه جلیل القدر است و در علم رجال و حدیث شیخ تمام قدوه
داشته **از** علی بن اسمعیل **از** عبد الله بن عبد الله که از راویان مشهور حدیث اند **از موسی** بن ابراهیم المروزی
که از مشاهیر راویان امام سابع است و گفته اند که در وقت حبس آن حضرت در زندان هارون الرشید باستس
[illegible] اشتغال داشته است و از خلوص اعتقاد آنچه بر زبان حضرت جاری می شده است فرا می گرفته
حفظ می کرده است و چون بدوستان آنحضرت می رسیده نقل می نموده **از امام** بحق عالم امام موسی کاظم علیه
وعلى آبائه الشرايف التحية والسلام که آن سرور بلفظ در بار و بیان گوهر نثار فرموده اند قال رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم من حفظ على امتي اربعين حديثا مما يحتاجون اليه في امر دينهم بعثه الله يوم عز وجل
القيمة فقيها عالما **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و چهار نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش
بینش اول خلاصه معنی حدیث آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده اند که هر کس حفظ کند
از برای امت من چهل حدیث از احادیثی که محتاج باشند امت من بآن در امر دین خود بر می انگیزد او را
می نماید خدای که مبعوث و بزرگ روز قیامت او را فقیه عالم **بینش دویم** ظاهر آنست که مراد بحفظ
حدیث درین مقام از بر کردن و در خاطر گرفتن باشد چنانکه در عهد سلف در میان ارباب حدیث دابست
بعدی که اگر کسی حدیثی روایت می کرده که از بر داشته است و از روی نوشته و کتاب نقل میکرده است
روایت او را در معرض اعتبار نمی شده اند و معتمد اعتماد نمی شد و گفته اند که نوشتن و کتاب ساختن
احادیث بعد از صد سال از هجرت احداث شده و پیشتر از آن ثبت بر الواح خواطر بجای نقش بر اوراق
و دفاتر بوده است و می تواند بود که مراد بحفظ نگاه داشتن و محافظت حدیث باشد از اندراس و تلف
شدن خواه بعنوان از بر کردن باشد چنانچه رسم آن زمان بوده و خواه بطریق نوشتن و کتابت و نقل کردن

از روی نوشته و کتاب چنانچه متعارف این زمان است بعضی گفته اند مراد بحفظ حدیث فرا گرفتن آنست
بر یکی از وجوه شش گانه که ائمهٔ حدیث ذکر آن کرده اند و معتبر داشته یعنی سماع از شیخ و قرائت بر وی و سماع
حال قرائت غیر و اجازه و مناوله و کتابت **مترجم گوید** بیان این اجمال آنست که حدیثی که راوی از شیخ خود
یعنی کسی که سند حدیث را باو میرساند و ازو روایت میکند فرا میگیرد میباید که فرا گرفتن او بر یکی از شش
وجه باشد تا حدیث مذکور توانند ازو روایت کرد و نظر او را اعتبار توانند نمود **اول** شنیدن
از زبان شیخ برین وجه که شیخ خواند و او شنود **دویم** خواندن بر شیخ که او خواند و شیخ شنود
و انکار نکند **سیوم** شنیدن در حالت خواندن غیر برین وجه که دیگری بر شیخ خواند و شیخ
تصدیق نماید و او در حاشیهٔ مجلس می شنیده باشد **چهارم** اجازهٔ شیخ و آن آنست که شیخ
براوی گوید که فلان حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب و فلان کتاب را از من نقل کن
بی آنکه تمام حدیث و کتاب را برو خواند یا ازو شنود **پنجم** مناوله و آن آنست که شیخ کتاب تصحیح
کردهٔ خود را باو دهد و اشارت کند که آنچه درین کتابست از من نقل کن **ششم** کتابت شیخ
و آن اجازه بکتابتست یعنی شیخ بخط خود بجائی نویسد که فلان حدیث و فلان حدیث یا فلان کتاب
و فلان کتاب را از من روایت کن بی آنکه بزبان آورد و علماء حدیث وجه اول را بهتر دانسته اند
و بیشتر در معرض اعتبار و اعتماد در آورده چنانچه همه اتفاق کرده اند بر آنکه حدیثی که برین وجه
منقول شده حجتست و بعد از آن دویم و سیوم است چه اگر همه را باعتبار آن مرتبه اند اما اکثر حجت
دانسته اند و بعضی آن عمل کرده و بعضی که خلاف کرده اند قلیل و مجهول اند و در اعتبار سه وجه دیگر
خلاف میان علما بسیار است و اکثر معتمد و حجت ندانسته اند پس بعضی حفظ حدیث را درین مقام
بر فرا گرفتن آن بر یکی از وجوه مذکوره حمل کرده اند اما بر وجه اول بمذهب جمیع علما و بر وجه ثانی
و ثالث بمذهب اکثر و بر سه وجه دیگر بمذهب جمعی که بر آن وجوه اعتماد کرده اند نهایتش این محل چنانچه

مخفی

مخفی نیست بعد ازین دو درایت علی امتی لفظ علی درین حدیث بمعنی خود که برایت مناسب مقام نیست و ظاهر آنست
که بمعنی لام انتفاع باشد یعنی کسی که حفظ کند بر هر یک از معانی مذکوره از جهت انتفاع امت چنانچه در
تفسیر آیهٔ کریمه **وَلِتُكَبِّرُوا اللّٰهَ عَلٰى مَا هَدٰىكُمْ** مفسرین گفته اند که علی بمعنی لام است یعنی ببزرگی یاد آورید
حضرت عزت را از جهت هدایتی که شما را براه حق کرده است و می تواند بود که بمعنی من باشد همچنانچه بعضی
مفسرین در تفسیر آیت وافی هدایت **اِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ** ایراد کرده اند که بمعنی
اِذَا اكْتَالُوا مِنَ النَّاسِ است برین تقدیری تواند بود که بمعنی من ابتدا باشد یعنی کسی که حفظ کند و فرا گیرد
از امت اجابت من ذا رحمی که بحلیهٔ اسلام محلی باشد و می تواند بود که بمعنی من تبیین باشد یعنی کسی که
حفظ کند و از امت اجابت من باشد یعنی عروس اعتقاد را بزیور اسلام آراسته باشد **وَاللّٰهُ اَعْلَمُ**
اَرْبَعِينَ حَدِيثًا باید دانست که حدیث در لغت عرب بمعنی سخنست و سخن را ازین جهت حدیثی
گویند که حرف حرف و کلمه کلمه حادث می شود و در اصطلاح یعنی در عرف ارباب حدیث عبارت
از کلامیست که حکایت کند یعنی خبر دهد از قول پیغمبر صلوات الله علیه یا یکی از ائمهٔ معصومین سلام الله
علیهم اجمعین یا صحابی یا تابعی یا کسی که در مرتبهٔ تابعی باشد که برین وجه بر زبان ایشان جاری شده است
یا خبر دهد از افعال ایشان که برین ... نهج بعمل آورده اند یا از تقریر ایشان که برین صورت در حضور ایشان
بعمل آمده و منع نکرده اند و بعضی از علماء حدیث را مخصوص دانسته اند بکلامی که حکایت کند از قول یا فعل
یا تقریر معصوم و کلامی که حاکی باشد از قول صحابی یا تابعی یا غیر ایشان آن را حدیث نمی دانند **مترجم
گوید** مراد بائمهٔ معصومین چنانچه ظاهر است دوازده امام اند صلوات الله علیهم اول ایشان
علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه و آخر ایشان محمد ابن الحسن المهدی علیه و علی آبائه الکرام شرایف
التحیة والسلام و مراد بصحابی اصحاب پیغمبر اند صلی الله علیه و آله و مراد باصحاب پیغمبر بنا بر آنچه مصنف دام ظله
در حاشیه ذکر کرده اند جمعی که بسعادت ملاقات آنحضرت استسعاد یافته اند بیداری در ایام حیات آنحضرت ملاقات

علیه و آله و رجال اسلام بملاقات عادی و با ایمان از دنیا رحلت نموده اند بسعادت ملاقات کفته شد
ذ بسعادت و بلد ابن ام مکتوم که اعمی مادر زاد بوده داخل باشد و قید به بیداری بواسطه آنست که جمعی
آنحضرت را صلی الله علیه و آله در واقعه دیده باشند پس آنکه بخدمت آنحضرت صلوات الله علیه رسیده
باشند بیرون روند و تقیید بحال حیات آن سرور علیه السلام بواسطه جمعیت که بعد از رحلت نظر
ایشان بر جسد مبارکش افتاده باشد و قبل از آن ندیده باشند و بحال اسلام بواسطه اخراج بعضی از کفار
زمان آنحضرت صلی الله علیه و آله که با آنکه ادراک ملاقات آنحضرت نموده اند داخل اصحاب نیستند
و تقیید ملاقات بعادی بجهت آنکه بعضی انبیا علیه علی نبینا و علیهم السلام که در شب معراج ادراک
صحبت پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم نموده اند چنانچه بعضی روایات صحیحه بآن ناطقست از تعریف
بیرون روند چه ملاقات ایشان نه بر وجهی بوده که عادت بران وجه جاری باشد و فایده قید آخر یعنی
با ایمان از دنیا رحلت کرده باشد ظاهرست و مراد بتابعی جمعی اند که بهمان وجه با اصحاب ملاقات کرده باشند
پس آنکه ادراک صحبت آنحضرت صلی الله علیه و آله نموده باشند بشرط ایمان تا آخر عمر و مراد بکسی که در مرتبه تابعی
باشد آنکه نسبت او بتابعی مثل نسبت تابعی باشد بصحابی یعنی بر وجه مذکور ملاقات تابعی نموده باشد پس آنکه
بصحبت یکی از اصحاب رسیده باشد بشرط مذکور مما یحتاجون الیه فی امر دینهم یعنی از احادیثی
که آنها را در امر دین خود بآن احتیاج باشد مثل احادیثی که در باب قیامت و معاد و بهشت و دوزخ و عذاب
قبر و امثال آن از اعتقادیات یا در عبادات نماز و روزه و زکوة و حج و جهاد و اشباه آن از عبادات نه
احادیثی که تعلق بامور دنیا داشته باشد مثل حدیثی که در باب وسعت رزق و ظفر بر دشمن و دفع مکاید
او و مانند آن روایت شده باشد کاهی که غرض دینی بران تعلق نگیرد بعثه الله عز و جل یوم
القیمة فقیها عالما یعنی انگیزد و محشور می سازد خدای که عزیزست و بزرگ روز قیامت
او را در زمرهٔ علمای دین و فقهای ملت مبین که زیادتی دارد بمصاحبت نبوی شرف و مرتبهٔ سیاهی دوات

ایشان که از ان تحریر مطالب علمیه و مسایل دینی می نمایند بر شرف و مرتبهٔ خون جمعی که بسعادت جهاد با کفار
در خدمت پیغمبر یا امام معصوم فایز باشند و شهید شوند ای مزیت کشت زاد رحمت الهی با یابانات و بعا
مکرمت و عنایات او آبستن هزار عمان بجوی خرمنی می بخشند و بقطرهٔ دریائی سیه هند جهد کن که از ان
خرمن بجوی بر می و از ان دریا بقطرهٔ فایض کردی نما بتراق ل ظاهر حدیث دلالت دارد بر آنکه دانستن
معنی در حاصل شدن ثواب مذکور شرط نیست بلکه ثواب مذکور بمجرد حفظ الفاظ حدیث عاید می شود هر چند
معرفت بمعنی حاصل نباشد و دور نیست که مراد امام علیه السلام نیز این باشد چنانچه حفظ قرآن عبادتست
و موجب ثواب هر چند معرفت بتفسیر حاصل نباشد حفظ الفاظ حدیث نیز عبادتست و قابل ترتب ثواب پس آنکه
علم بمعنی آن بوده باشد و در حدیثی وارد است که حضرت مقدسه نبوی درباره ناقل حدیث دعا کرده اند با
آنکه عالم بمعنی حدیث نبوده باشد چنانچه فرموده اند رحم الله امرأ سمع مقالتی فوعاها فأداها کما
سمعها فرب حامل فقه لیس بفقیه و رب حامل فقه الی من هو افقه یعنی حضرت عزت
رحمت کناد بر کسی که بر کلام معجز نظام من کوش کناده و آنچه شنود در خاطر کیرد و چنانچه شنیده باشد بی
تغییر لفظی و تبدیل حرفی نقل نماید چه بسیار باشد که حامل فقه و فراکیرنده حدیث فقیه نباشد یعنی استعداد
دانستن معنی نداشته باشد و بسیار باشد که غرض او از فراگرفتن و حفظ حدیث این باشد که بعالمتر از خود برسا
ند و او استفاده معنی آن کند یا از مسند او را از ان استنباط نماید منتفع کردد پس هرگاه که حفظ کننده حدیث
با آنکه عالم بمعنی آن نباشد قابل این باشد که در معرض دعای حضرت مقدسه نبوی صلی الله علیه و آله و سلم در آید
چرا ننما نبود که روز قیامت در زمرهٔ فقها و علما محشور گردد و حدیث مشهور من تشبه بقوم فهو
منهم نیز مصداق این معنیست چرا که معنی حدیث مذکور اینست که هر کس خود را مشابه بقومی در افعال
افعال ایشان در آینده از ان قوم محسوب خواهد بود و در زمرهٔ ایشان محشور خواهد کشت حفظ احادیث مصطفوی شعار
و دثار فقها و علماست که در وقت استدلال بر مسایل و ادای مواعظ و نصایح بدان توسل می جویند پس کسی که در ین

امر با ایشان شراکت نماید هر آینه شباهت جسته خواهد بود با ایشان و بمقتضی حدیث مذکور از ایشان خواهد
بود و در زمرهٔ ایشان محشور خواهد گشت اما اگر کسی معنی حدیث را فرا گیرد و حفظ نماید بی آنکه حفظ عبارت
حدیث کرده باشد آیا او را حافظ حدیثی گویند و ثواب مذکور بدو عاید تواند شد یا نه ظاهر اینست که معنی
حدیث را حدیث توان گفت خواه بعبارت عربی باشد غیر عبارت حدیث و خواه بلغت دیگر همچنانچه ترجمهٔ
قرآن را بمذهب صحیح قرآن نمی باشد و ازین جهت است که مس آن را مشروط بطهارت نداشته اند و تجویز کرده اند
که بی وضو مس آن کنند و کسی که نذر تلاوت قرآن کرده باشد گفته اند که بخواندن ترجمهٔ قرآن از عهدهٔ
وفای نذر بر نمی آید و بعضی ترجمهٔ قرآن را قرآن دانسته اند و استدلال کرده اند بآیهٔ کریمهٔ **إِنَّ هَذَا لَفِي
الصُّحُفِ الْأُولَى** برین وجه که هذا درین آیه اشارت بقرآنست یعنی بدرستی که قرآن در کتابهائی که بر
انبیای سابق نازل شده هست و ظاهرست که آنجا باین عبارت و الفاظ نیست بلکه باین لغت نیز نیست
و در آیه اطلاق قرآن بران شده پس بر غیر آن الفاظ هر گاه بآن معنی باشد اطلاق قرآن صحیح باشد
و بر قیاس ترجمهٔ حدیث را نیز حدیث توان گفت و این استدلال ضعیف است **مترجم گوید**
بواسطهٔ آنکه هذا اگرچه اشارت بقرآنست اما دلالت ندارد برین که قرآن با وصف قرآنیت در کتابهای
مذکور باشد چه می تواند بود که آنچه در قرآنست از مواعظ و احکام و اخبار آنجا باشد و اطلاق قرآن
بران توان کرد و اینکه علما تجویز کرده اند که حدیث را بالمعنی نقل نمایند یعنی معنی آن را و اگرچه
بلغت دیگر باشد نقل کنند دلالت ندارد برین که معنی حدیث را حدیث توان گفت چنانچه
طبع سلیم شاهد است بر آن **نمایش دوم** مذکور شد که ظاهر اینست که لفظ علی درین حدیث بمعنی لام
انتفاع است و چون امت اسم جنس است مضاف بضمیر و در علم عربیه مقرر شده که اسم جنس هر گاه مضاف
واقع شود ظاهر در عموم است بعظیم مراد از امت جمیع امت خواهد بود و ثواب مذکور عاید بحافظ هر
شد مگر هر کسی که حفظ کند احادیثی را که جمیع فرق امت اجابت از اهل سنت و شیعهٔ اثنی عشری

و غیر اثنی عشری در امر دین خود بدان محتاج باشند و از آن انتفاع یابند و این معنی متحقق نشود مگر در ضمن احادیثی که
همه بر صحت آن رفته باشند و بطریق همه منقول شده باشد مثل حدیث **لَا صَلَاةَ إِلَّا بِطَهُورٍ** که همه
نقل کرده اند و معنیش اینست که نیست نمازی صحیح و معتبر مگر آنکه بجا آرندهٔ آن با طهارت باشد که آن وضو
و غسل و تیمم است و حدیث **جُعِلَتْ لِيَ الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَتُرَابُهَا طَهُورًا** که بر زبان مقدس حضرت
نبویه صلوات الله علیه و آله جاری شده و همه بر صحت آن اتفاق دارند و بیان معنیش که در مقام شکر و اظهار
نعم الهی می فرماید که گردانیده شده است از برای من و امت من روی زمین مسجد تا خدای خود را بران
سجده می کرده باشیم و خاک آن طهور یعنی پاک و پاک کننده تا پاک سازیم بآن آنچه بآن پاک می شده باشد مثل
محل استنجا بشروط معتبره و کف پای و ته کفش و عصا و امثال آن که گاهی نجس شود یا طاهر و مطهر تا بکار
بریم آن را در وقت ارادهٔ نماز چون مانعی از استعمال آب باشد یعنی تیمم کنیم و حدیث **يَحْرُمُ مِنَ الرَّضَاعِ
مَا يَحْرُمُ مِنَ النَّسَبِ** که در صحت آن خلاف نکرده اند و حاصل معنیش اینست که حرام می شود
بر هر کسی بسبب رضاع آنچه حرام است بعلاقهٔ نسب که عبارت از خویشی و قرابتیست یعنی چنانچه حرام است
بر این کس خواستن مادر حقیقی و خواهر حقیقی و همچنین جده و دختر و خواهر و خاله و برادرزاده و خواهر
زاده هر گاه حقیقی باشد حرام است خواستن هر یکی از ایشان گاهی که رضاعی باشند یعنی نسبت مذکوره بسبب
رضاع بهم رسد که آن عبارت از شیر خوردن و شیر دادن است بر وجهی که در کتب فقهیه تفصیل
و شروط آن مذکور است و امثال این احادیث متفق علیه و اگر کسی حدیثی حفظ کند که در طریق بعضی
وارد باشد و بعضی دیگر نقل آن نکرده باشند مثل احادیثی که در مسح پا در وضو بطریق شیعه وارد شده است
و اهل سنت انکار می نمایند و احادیثی که در شستن پای اهل سنت نقل کرده اند و شیعه افترا می دانند و حدیث
البيعان بالخيار ما لم يتفرقا که ابو حنیفه انکار آن کرده و بیان معنیش است که چون بیعی واقع شود هر یکی از بایع
و مشتری را تا از هم جدا نشده اند اختیار دارند که فسخ بیع نمایند ثواب مذکور را در نخواهد یافت بلی گر خواهد

که حکم مذکور شامل افراد هر دو قسم حدیث باشد تا فایده‌اش عام شود یا است را بر خلاف ظاهر حمل باید کرد
بر وجهی که شامل بعضی امت و جمیع امت بوده باشد یا احتیاج و انتفاع را اعم می باید گرفت از احتیاج و
انتفاع بالفعل از احتیاج و انتفاع بالقوه که مراد احادیثی باشد که از شان آن آید که جمیع امت بآن
محتاج باشند و از آن انتفاع یابند و اگر چه باعتبار حفظ کننده باشد چه جمع تمکن است که احادیثی
که در باب مسح یا مثلا وارد شده از شان آن هست که جمیع امت بآن محتاج باشند و از آن انتفاع یابند
و بعضی آن عمل نمایند و این که بعضی از روی عناد یا قلت تتبع انکار کنند قدح در شان آن نمی کنند اگر
گویند ناچار است که مراد از امت درین حدیث بعضی امت باشد چرا که جمعی که از احادیث انتفاع دارند و بآن
محتاج‌اند علما و ارباب اجتهاداند که در وقت استنباط مسئله بکار می برند و بعضی عوام الناس که حقیقت
معنی آن نتوانند رسید خصوص اعجمی که بزبان عرب عارف نباشند از انتفاع آن بهره نخواهند داشت و بآن
محتاج نخواهند بود پس بر توجیه تعمیم فایده مرتب نباشد جواب گوییم که احتیاج و انتفاع اعم از آنست که بی
واسطه باشد چنانچه علما و مجتهدین یا بواسطه باشد و بعضی عوام مذکور اگر چه بی واسطه از احادیث انتفاع
ندارند و بآن محتاج نیستند اما از مسئله که مجتهد از حدیث استخراج می کند انتفاع می یابند و بآن محتاج‌اند پس
بواسطه محتاج و منتفع باشند **نمایش سیوم** حدیثی که مشتمل باشد بر چند حکم در ضمن چند فقره کلام
که هر یک بدیگری مربوط باشد بر وجهی که معنی مقصود از آن بدون آن دیگر فهم نشود مثل حدیث **لا
سبق الا في نصل او خف او حافر** که بسکون با و فتح با هر دو روایت شده است و بنا بر تقدیر
اول معنیش آنست که مسابقت و بر یکدیگر پیشی گرفتن بعنوان شرط و گرو روا نیست و بنا بر تقدیر ثانی
آنکه دادن و ستدن مالی که شرط و گرو مذکور بر آن واقع شود در هیچ ماده روا نیست و از جانب
شرع تجویز آن نشده است مگر در ماده نصل یعنی تیر پیکان دار و آنچه مانند آن باشد مثل نیزه و شمشیر
و امثال آن برآن وجه که دو کس گرو بندند و شرط کنند که هر کدام زودتر تیر خود را بر نشانه رسانند یا هر کدام

دورتر اندازد یا ضرب شمشیر هر کدام برنده‌تر باشد یا بیشتر طعن نیزه دیگری را تواند کرد سبق مذکور
او را باشد یا در باب خف که کنایه از مرکبیست که سم نداشته باشد مثل شتر و فیل یا حافر که یعنی مرکب
سم دار است مانند اسب و استر و خر بر این وجه که گرو بسته شود چنانکه مرکب هر کدام در دویدن
بر دیگری سبقت گیرد سبق او را باشد کنایه از آنکه در مواد دیگر مثل آنکه دو کس شرط کنند که هر کدام
در دویدن بر دیگری پیشی گیرد یا در کشتی او را بیندازد یا از مسافتی فراخ‌تر جهد یا چیزی سنگین‌تر
بر دارد و امثال آن جایز نیست و حدیث **من نزل على قوم فلا يصومن تطوعا الا باذنهم**
یعنی کسی که فرود آید بر قومی و مهمان ایشان شود باید که روزه سنتی نگیرد مگر برضای آن قوم
هیچکس خلاف نکرده است در آنکه جایز نیست فقرات آن از هم جدا کردن و بعضی را بدون بعضی
نقل کردن مثلا آنکه در حدیث اول گویند که پیغمبر فرموده است **لا سبق الا في نصل او خف او حافر**
که مستثنیات ذکر نکنند و در حدیث دویم گویند که پیغمبر فرموده است که **من نزل على قوم
فلا يصومن تطوعا** و **الا باذنهم** را که متمم معنی آنست ذکر نکنند اما حدیثی که چند فقره داشته
باشد که هر یک حکمی باشد تمام و موقوف بر فقره دیگر نباشد مثل حدیث **من فرج عن اخيه كربة من
كرب الدنيا فرج الله عنه كربة من كرب يوم القيمة ومن كان في حاجة اخيه كان الله في
حاجته ومن ستر على اخيه ستر الله عليه في الدنيا والآخرة والله تعالى في عون العبد ما كان
العبد في عون اخيه** که ترجمه‌اش اینست که هر مومن که باعث این شود که غمی از غمهای دنیا از خاطر برادر
مومن برداشته شود حضرت عزت جل شانه غمی از غمهای روز قیامت او را بسر رسید کرده اند و هر
مومن که در بر آوردن حاجت برادر مومن خود ساعی باشد حضرت عزت در بر آوردن حاجت او توجه
نماید و هر مومنی که در عیب برادر مومن خود اطلاع یابد و او را از نظر غیر مستور داشته در مقام افشای
آن نشود مستور دارد حضرت عزت معایب و زلات او را در دنیا و آخرت و حضرت عزت یاری دهنده و معاون

او باشد مادام که او در معاونت و یاری دادن برادر مؤمن باشد هیچ شک نیست که جایز است فقرات آنرا از
هم جدا کردن و هر یک را بتنهایی نقل کردن مثل آنکه گویند پیغمبر فرموده است که من کان فی حاجة اخیه
کان الله فی حاجته و باقی حدیث را ذکر نکند و شیخ جمال الدین مطهر حلی علیه الرحمه در کتاب نهایة
الاصول که از مصنفات اوست تصریح باین معنی کرده است نهایتش بهر یک از فقرات آن آیا صحیح است
اطلاق حدیث کردن چنانچه اگر حدیثی مشتمل بر چهل فقره اینچنین باشد توان گفت که چهل حدیث است
و ثواب مذکور در حق حفظ کننده آن بتنهایی عاید یا چون در یک مجلس نقل شده و در ضمن یک روایت
مذکور است همه یک حدیث است و اطلاق احادیث متعدد بر آن روایت است اگرچه هیچ یک از علما تصریحی
دیده نشده در این باب اما چون بغداد رسیدن قیاس نیست و کرمان تقریب جو و بهانه طلبی باشد کرقا پل
بشنو از اول شوم چندانه دور نخواهد بود والله اعلم بمقاصد انبیائه نمایش چهارم باید دانست
که این حدیث در میان علمای مخالف و مؤالف مشهور است چنانچه بعضی بتواتر آن حکم کرده اند بگمان
اگر تواتر آن ثابت شود می توان دلیل ساخت بر آنکه خبر واحد حجت است و اشد لالایند که را اگرچه هیچ
یک از علما در مصنفات خود ایراد نکرده اند اما کم از استدلال بآیه کریمه فلولا نفر من کل فرقة
الی آخر الآیة که بشانه بر مطلب مذکور ذکر کرده اند نیست مترجم گوید تفصیل این اجمال آنست که حدیث
متواتر باشد و خبر متواتر آنست که جماعت بسیار از جماعت بسیار در هر عصری روایت کنند تا معصوم
برسد چنانچه کثرت هر جماعت از ایشان در آن عصر بحدی رسیده باشد که عقل تجویز اتفاق ایشان
بر دروغ نکند و خبر غیر متواتر آنست که عدد راویان آن در جمیع مراتب یا بعضی مراتب بآن کثرت نرسد
و این قسم در اصطلاح ارباب حدیث خبر واحد می نامند و حدیث متواتر را جمیع علما حجت دانسته اند و
عمل بمضمون آنرا واجب می دانند و کسی در این معنی خلاف نکرده است و خبر واحد اگر صحیح باشد یعنی جمیع
راویان آن تا معصوم عادل اثنی عشری باشند اگرچه معظم علما آنرا حجت دانسته اند و بمضمون آن عمل کرده

اما چون

اما چون بعضی مثل سید مرتضی علم الهدی و جمعی دیگر خلاف کرده اند و گفته اند که حدیث تا متواتر
نباشد حجت نیست و بآن عمل نمی توان کرد احتیاج بدلیل شده است و از جمله دلایلی که بر آن ایراد کرده اند
آیه کریمه است که وما کان المؤمنون لینفروا کافة فلولا نفر من کل فرقة طائفة منهم
لیتفقهوا فی الدین ولینذروا قومهم اذا رجعوا الیهم یعنی روا نیست مؤمنان را
که همه یکبار بتحصیل علوم و طلب فقه دین روند و نظام کارهایی که وسیله معاش و سبب بقای حیات ایشان
باشد معطل گذارند چرا نروند از هر فرقه یعنی اهل شهری یا قبیله طایفه یعنی گروهی اند که بطلب فقه دین
تا ترس و بیم آورند قوم خود را از سخط و غضب الهی چون برگردند بسوی ایشان بر وجهی که باز آیند
از ارتکاب مناهی و مباشرت محرمات یا مراد اینست که همه یکبار بغزای کفار و جهاد روند بلکه باید که گروهی
از هر قومی بآن قیام نمایند و باقی بتحصیل علم و طلب فقه دین مشغول باشند تا بترس و بیم آرند آنانی را که
رفته اند از سخط و غضب الهی چون مراجعت نمایند بالقای آنچه آموخته اند بایشان علی اختلاف التفسیرین
بدین وجه که اگر خبر واحد حجت نیست نبایست بیم رسانیدن گروهی از هر فرقه آنچه در فقه دین فرا گرفته اند بر قوم
خود فایده مذکوره که انذار و تخویف ایشان است بر نهجی که باز آمدن از ارتکاب مناهی و معاصی محرمات شرعی
بر آن مترتب شود از آن بظهور نخواهد رسید و آیه دلالت دارد بر آنکه این ظهور می رسد پس خبر واحد حجت
و معتبر باشد و امثال این چند دلیل دیگر ذکر کرده اند و بایشان حدیث استدلال نکرده اند و آنرا دلیل ندانسته اند
و حال آنکه آن نیز بر مطلب مذکور دلالت واضح دارد و بیانش بنا بر آنچه مصنف دام ظله می فرماید اینست که اگر خبر واحد
حجت نباشد و بآن عمل نتوان کرد هر آینه علمای امت را از آن انتفاع نخواهد بود و بآن احتیاج نخواهند
داشت و حال آنکه ظاهر حدیث دلالت دارد بر ثبوت احتیاج بآن و تحقق انتفاع امت از آن بواسطه آنکه
من موصوله در من حفظ چون از ادات عموم است بحسب ظاهر دلالت بر عموم دارد یعنی هر کس حفظ کند از جهة
انتفاع امت چهل حدیث از احادیثی که محتاج الیه ایشان باشد خواه شریک باشد در حفظ آن با جمیع

که عدد ایشان بحد تواتر برسد وخواه منفرد باشد در ان ثواب مذکور وارد می‌باید پس ظاهر شد که حدیثی که
راوی در روایت آن منفرد باشد می‌تواند بود که محتاج الیه و منتفع به امت باشد و حدیثی که حجت نباشد و اعتماد را
نشاید محتاج الیه و منتفع به امت نیست پس خبر واحد حجت باشد اگر گویند بنا بر این لازم می‌آید که خبر فاسق و
مجهول الحال یعنی کسی که عادل بودن و فاسق بودن او معلوم نباشد نیز حجت باشد چرا که من موصول حدیث از ادات
عموم است شامل ایشان نیز هست و کسی از علما بآن قایل نشده است جواب گوییم که عام شامل هر فردی می‌باشد
که دلیل دیگر دلالت بر خارج بودن آن فرد نکند و اینجا دلیل دیگر دلالت دارد بر آنکه خبر فاسق و مجهول الحال
حجت را نشاید و آن در باب فاسق آیهٔ کریمه است إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا یعنی
اگر بیاید فاسقی نزد شما بخبری یعنی خبر دهد شما را از امری بر قول او اعتماد نکرده طلب شاهد و بینه کنید
از و و در مادهٔ خبر مجهول الحال آیت وافی هدایت وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ یعنی از پی مرو
و اعتماد مکنید بر خبری که شما را بر ان علم نباشد یعنی صدق و کذب راوی آن بر شما معلوم نباشد پس
خبر فاسق و مجهول الحال از عموم حدیث بیرون باشد و غیر ایشان بنا بر اصل عموم داخل نهایتش می‌توان گفت
که حدیث نص نیست در آنکه احتیاج امت بآن در حال انفراد راوی باشد چه می‌تواند بود که احتیاج و انتفاع
چنانچه سبق ذکر یافت اعم باشد از احتیاج و انتفاع بالفعل و از احتیاج و انتفاع بالقوه و حدیثی که شخصی
واحد حفظ می‌کند اگرچه در حینی که خبر واحد است محتاج الیه نیست اما می‌تواند بود و از شان آن هست
که محتاج الیه شود و آن وقتیست که متواتر شود و این احتمال اگرچه خلاف ظاهر است اما باعث ضعف دلیل
می‌شود چرا که استدلال بظاهر حدیث یا آیه را بعد از آنکه اصل مقتضی خلاف آن باشد ضعیف دانسته‌اند و
اینجا اصل عدم حجیت خبر واحد است پس استدلال بر ظاهر حدیث که عموم است بر حجیت آن ضعیف باشد والله
اعلم انجام باید دانست که فقه در لغت عرب بمعنی فهم است که فقیه بمعنی فهیم باشد یعنی فهم دارد و در
اصطلاح یعنی عرف اهل شرع عبارتست از علم بمسایل و احکام شرعی که از روی ادلهٔ شرعیه که قرآن و حدیث و اجماع

و استدلال است بهم رسد و هیچ یک از این دو معنی مناسب این مقام نیست اما معنی اول بواسطه آنکه فهم دار را نی
رهگذر فهم داری زیادتی مرتبه در آخرت نیست که محشور بودن در زمرهٔ ایشان کال بوده باشد و این ظاهر است
و اما معنی دوم بواسطه آنکه معنی مذکور از محدثات این زمان است که استخراج مسایل از قرآن و حدیث و ادلهٔ
دیگر می‌نمایند و در صدر سلف یعنی زمان حضرت مقدس نبوی و حضرات ائمه معصومین صلوات الله
علیه و علیهم اجمعین طریق علم بمسایل و احکام سماع از لفظ مبارک ایشان بوده است بی‌واسطه یا بواسطه و چون
می‌خواسته‌اند که علم بمسایل حاصل کنند از ایشان می‌پرسیده‌اند و هر طور جوابی شنیده‌اند بآن عمل می
کرده‌اند و حکم خدا آن را میدانسته‌اند و بدلیل دیگر خود را محتاج نمیدانسته‌اند بلکه مراد بفقه درین حدیث
بینایی در امور دینیات و احوال آخرت و خدا شناسی است که فقیه یعنی صاحب این بصیرت و بینایی باشد و در
اکثر احادیث که لفظ فقه واقع شده است بدین معنی محمول است و کلام معجز نظام حضرت مقدس نبوی که فرموده‌اند
لا یفقه العبد کل الفقه حتی یمقت الناس فی ذات الله تعالی وحتی یری للقرآن وجوها
کثیرة ثم یقبل علی نفسه فیکون لها اشد مقتا نیز ناظر برین معنی است یعنی بنده فقیه نمی‌شود
فقیه تمامی تا دشمن دارد مردم را در ذات خدای تعالی که چرا در تحصیل معرفت او تقصیر می‌کنند و تا نبیند
مر قرآن را وجوه بسیار یعنی عالم گردد بر تفسیرات متعدده و تاویلات متنوعه آیات قرآنی که ائمهٔ تفسیر
و تاویل ذکر کرده‌اند بعد از آن بجانب نفس خود نگرد و چون نهایت عجز و قصور او را نیز در معرفت شنا
نماید او را از همه دشمن‌تر دارد و باید دانست که حصول این بصیرت و بینایی بمحض موهبت و تفضل
الهی است و سعی بنده را در ان مدخل نیست هم چنانچه دعای حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در بارهٔ امیر
المؤمنین علیه السلام در وقت روانه کردن آن سرور بجانب یمن که اللهم فقهه فی الدین یعنی بارخدایا
او را در امور دین بینایی ده ناظر بر آنست یا کسبیست که به سعی و کوشش بنده دست میدهد چنانچه کلام
معجز نظام شاه اولیا که در نصیحت فرزند خود امام حسن علیه السلام بر زبان مبارک جاری ساخته‌اند که

یا بنی تفقه فی الدین یعنی تحصیل کن و بدست آر فقه در دین را اشارت بآنست و در کلام بعضی اعاظم
علما وارد شده است که در زمان سابق اطلاق فقه میکرده اند بر علم آخرت و معرفت بعضی نکات
و دقایق آفات نفس که عبارت از در افتادن بعقاید باطله و مذاهب مهلکات است و دانستن مفسدات
و مبطلات اعمال جوارح که مقتضی بطلان عبادات و اعمال آخرویست و استعداد دریافتن حقارت
دنیا و ما فیها و اطلاع بر نعمتهای باقی آخرت و استیلاء خوف و ترس الهی بر خاطر و امثال آن
و آیت وافی هدایت فلولا نفر من کل فرقة منهم طائفة لیتفقهوا فی الدین که با ترجمه اش در
بیت چهارم سبق ذکر یافت نیز دلالت برین معنی دارد چرا که چنانچه مذکور شد در آیت مذکور
ترس و بیم از سخط الهی بر وجهی که منتهی باجتناب محرمات و مناهی شود بر آموختن فقه مترتب شده
و ظاهر است که علمی که امر مذکور بر آن مترتب تواند شد علم آخرت و معرفت امور مذکوره است نه
دانستن طریق بیع و شری و طلاق و نکاح و امثال آن و هم چنین از علم که در بعضی حدیث واقعست علم
با امور آخرت و علم خداشناسی مراد است نه معنی لغوی علم که دانستن است و نه معانی اصطلاحی
که علمای این زمان احداث آن کرده اند مثل حصول صورت یا صورت حاصله نزد عقل یا امثال آن
چرا که در حدیث وارد است که العلماء ورثة الانبیاء یعنی علما وارثان پیغمبرانند و ظاهر است
که وارث علمند نه وارث مال و علمی که انبیا میراث گذاشته اند علم دین و آخرت و علم خداشناسی
است نه علم بآن معانی که مذکور شد و آیه کریمه انما یخشی الله من عباده العلماء نیز نص بر
معنی مذکور است چه خلاصهٔ معنی کلام معجز نظام آنست که بدرستی که آنانکه در سیر کوه ترس و
خوف الهی میکنند از بندگان او ارباب علمند و وصف اشعار بر علیت دارد یعنی دلالت دارد
بر آنکه علم ایشان باعث خوف و ترس ایشانست و ظاهر است که علمی که خوف و ترس الهی بر آن مترتب باشد
علم دین و آخرت و علم خداشناسیست بلکه غیر آن از علوم را در معنی علم عین نمیدانند و ارباب عرفان محض جهل میدانسته

بعم

تعبیر از آن بوساوس شیطانی می کنند چنانچه مصنف خلد ظلاله در بعضی منظومات خود که مسمی
بسوانح سفر حجاز است اشعار برین معنی کرده و فرموده اند مثنوی علم رسمی سر بسر قیل است و قال
نه از آن کیفیتی حاصل نه حال ❊ علم نبود غیر علم عاشقی ❊ ما بقی تلبیس ابلیس شقی ❊ کر دلت خالی بود از عشق
یار ❊ سنگ استنجای شیطانش شمار ❊ وین علوم این خیالات صور ❊ فضلهٔ شیطان بود بر آن مچر
تو بغیر علم عشق ار دل نهی ❊ سنگ استنجا بشیطان میدهی ❊ لوح دل از فضلهٔ شیطان بشوی ❊ ای
مدرس درس عشقی هم بگوی ❊ چند چند از حکمت یونانیان ❊ حکمت ایمانیان را هم بدان ❊ دل منور کن
بانوار جلی ❊ چند باشی کاسه لیس بوعلی ❊ سر تو را گویند کز عزت همین ❊ هفت روزی ماندنی کرد
یقین ❊ تو درین یکهفته مشغول کدام ❊ علم خواهی بود ای مرد تمام ❊ فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم ❊ هندسه
یا رمل یا اعداد شوم ❊ یاد ناید زان دوش آن مرد عرب ❊ وه چه خوش می گفت از روی طرب ❊ ایها القوم
الذی فی المدرسه ❊ کلما حصلتموه وسوسه ❊ فکرکم ان کان فی غیر الحبیب ❊ ما لکم فی النشاة
الاخری نصیب ❊ ساقیا یکجرعه از روی کرم ❊ بر بهائی ریز از جام قدم ❊ تا کند شق پردهٔ پندار را
هم بچشم یار بیند یار را ❊ حدیث دوم روایت کرده است
بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی روح الله روحه از حسین بن احمد که
مکنا باب عبد الله بوده از پدر خود احمد بن ادریس الاشعری القمی که از راویان ثقه و فقیهان
معتبر است و حدیث بسیار از او نقل شده از احمد بن محمد بن خالد البرقی که اصل او از کوفه است
و چون جد او خالد در صغر سن ببرقه رود قم نقل کرده بوده است و تولد او آنجا شده به برقی شهرت
یافته و قریب صد جلد کتاب از ماثر فضل او کسوت ظهور پوشیده است و اگرچه بعضی از علمای
رجال تضعیف او دانسته اند بواسطه آنکه اغلب از ضعفا روایت می کند اما ابن داود ثقه بودنش را
رجحان داده و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در خلاصه رجال گوید و عندی ان روایته مقبولة

از محمد بن علی بن موسی بن ابراهیم الکوفی که مکنی بابی سمینه است واگرچه چند جلد کتاب از تصانیف
او ذکر کرده اند اما علمای رجال در ضعف وعدم قبول روایت او نهایت غلو ورزیده اند نهایتش چون ذکر امثال
این احادیث خصوصا گاهی که در مقام اثبات حکم شرعی بآن نباشند بلکه استحباب عملی را خواهند بآن
ثابت کنند تجویز شده که نقل نمایند واگرچه روایتش ضعیف باشد ومصنف دام ظله در دیباچه کتاب
بیان شافی وافی عذر آن خلو ساحت از تضعیف مذکور در نقل این حدیث خدشه بخاطر راه نیابد
هم چنین در نقل بعضی احادیث آینده اگر رسند آن بعضی ضعیف باشند از محمد بن علی الکوفی از
محمد بن سنان که از مشاهیر راویان حدیث است ومصنف چند جلد کتاب واگرچه بعضی علمای رجال تضعیفش
دانسته اند وحکم بضعف روایتش کرده اما شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب خود توثیقش کرده وشیخ
ابو جعفر طوسی رحمه الله نقل کرده است که امام محمد جواد علیه السلام در ضمن دعائی که در حق او کرده
اظهار رضای خود از او فرموده اند وعبارت دعای امام علیه السلام اینست رضی الله عنه
برضائی عنه فما خالفنی ولا خالف ابی یعنی خدا راضی باد از و بسبب رضای که من از و دارم بدرستی که هرگز در
مقام مخالفت من ومخالفت پدر بزرگوار من در نیامده والله اعلم از عیسی جریری که از راویان ثقه امام
جعفر صادق است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از آبای بزرگوار خود از اجداد
عالیمقدار خود از امیر المؤمنین ویعسوب الدین علیه وعلیهم السلام که آنحضرت فرموده اند که
قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من عرف الله وعظمه منع فاه من الکلام وبطنه من الطعام
وعنّا نفسه بالصیام والقیام قالوا بآبائنا وامهاتنا یا رسول الله هؤلاء اولیاء الله قال
ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم فکرا وتکلموا فکان کلامهم ذکرا ونظروا فکان نظرهم
عبرة ونطقوا فکان نطقهم حکمة ومشوا فکان مشیهم بین الناس برکة لولا الآجال التی قد
کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی اجسادهم خوفا من العذاب وشوقا الی الثواب شرح کلام

معجز نظام در ضمن آغاز ویک نمایش وانجام آغاز مشتمل بر دو بینش بینش اول خلاصه مضمون
بلاغت مشحون آنکه حضرت مقدسه نبوی صلوات الله علیه فرموده اند که هر کس شناخت حق عزت را
چنانچه حق شناختن اوست ومرتبه عظمت وبزرگی او را بیاد آورد باز میدارد دهان خود را
از سخن کردن وشکم خود را از خوردن طعام وبتعب میدارد نفس خود را بروزه داشتن در روز وعبادت
کردن در شب حاضران مجلس گفتند فدا باد تو را پدران ومادران ما ای رسول خدا این جماعت
اولیاء الله اند حضرت فرمودند بدرستی که هرگاه اولیاء الله خاموش می باشند خاموشی ایشان فکر
خداست وچون بسخن در می آیند کلام ایشان ذکر خدا وچون نظر بر چیزی میکارند نظر ایشان
بجهة عبرتست که بآن اعتبار میگیرند از ملاحظه مصنوعات الهی وچون بنطق در می آیند نطق ایشان
محض حکمت بیان مصالح مردم در معاش ومعاد است تا از آن انتفاع یابند وچون براه در می آیند رفتار
ایشان در میان مردم متضمن حصول خیر وبرکت است اگر نمی بود ایشان را اجل مقدر که تا آن زمان
بالضروره ایشان را که در آن زندان ابدان می باید بود هر آینه قرار نمیگرفت روحهای ایشان در بدنها
از غایت ترس عذاب الهی وشوق ثواب غیر متناهی بینش دوم من عرف الله شیخ محیی الدین
اعرابی در کتاب فتوحات مکی آورده که معرفت نزد ارباب تحقیق عبارت از ادراک دویمست بعد از ذهول
از ادراک اول یعنی هرگاه ادراک امری شده باشد وبواسطه تلاحق ایام وامتداد زمان غبار نسیان
بر آن نشسته چون باز بخاطر آید وبصیقل ادراک ثانی زنگ آن غبار از مرآت ضمیر مرتفع گردد ورفع
شود که همان امر است که مرتبه دیگر در معرض ادراک در آمده است این ادراک دوم را اهل تحقیق معرفت
می نامند واز اینجاست که ارباب کشف وریاضت را اصحاب عرفان می گویند چه ثبوت پیوسته که خلق
ارواح ونفوس ناطقه انسانی که مدرک اشیا در حقیقت اینانند بر خلق جواهر بدن تقدم دارد چنانچه
در حدیث وارد است که خلق الله الارواح قبل خلق الابدان باربعة آلاف عام یعنی خلق کرد

وآفریده است حضرت عزت جل برهانه نفوس ناطقه انسان را قبل از خلق بدنهای ایشان بچهار هزار
سال و هیچ شکی نیست که در آن نشاه یعنی قبل از مفارقت عالم تجرد و اختفای در ظلمات بدن ادراک بعض
معارف الهی که بی منت کسب و تحصیل از مبداء فیاض فایض می‌شود ایشان را حاصل بوده چنانچه آیت
وافی هدایت **أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى وَرَبِّنَا** بآن ناطق است خلاصه مضمون کلام معجز نظام آنکه در
بدو فطرت که آفرینش ارواح واقع شد همه را جمع آورده در معرض خطاب در آورده‌اند که آیا نیستم من که
خالق زمین و آسمانم پروردگار شما و آفریننده شما همه بزبان بی زبانی فریاد برآوردند که هستی و غیر تو
کی تواند بود ای پروردگار عالمیان پس ظاهر شد که در آن وقت ایشان را علم پروردگار خود حاصل بوده و در ذهول
و غفلت از آن بواسطه الفت بلذات بدنی و انهماک در ظلمات جسمانیست چون ایشان بوسیله ریاضت
و ترک لذات حیوانی و قطع تعلق ملایق و عوایق جسمانی در مقام تصفیه باطن در آمده زنگ نسیان
از آینه ضمیر زدوده‌اند و دیده خود را بکحل ریوسف کم کشته بینائی داده بعین الیقین شاهد
مقصود را مشاهده نموده‌اند هر آینه صاحب معرفت و اهل عرفان خواهند بود پس معنی حدیث این است
که هر کس مرتبه معرفت حق را در یابد یعنی در ضمن تحصیل ادراک دوم و ارتیاض بترک لذات جسمانی و کسر
قوای شهوانی و ترک تعلقات بدنی نفس را قابلیت تذکر ادراک اول ظاهر سازد و چنین نماید که گم
شده کن آنست یعنی مرتبه عظمت و کبریائی او را بر وجهی که وظیفه زمان تجردات است ادراک نماید **منع**
فَاهُ مِنَ الْكَلَامِ وَبَطْنَهُ مِنَ الطَّعَامِ هر آینه باز بسته گرداند دهان نطق خود را از تکلم بغیر ذکر حق
تا سبب آن از فکر او بازماند و شکم اشتهای خود را از میل کردن طعام تا ربط بعالم تجرد ش نقصان نپذیرد
و کرفتاری بمضم آن باز ندارد او را از یاد پروردگار خود **وَعَنَّا نَفْسَهُ بِالصِّيَامِ وَالْقِيَامِ عَنَا** بعین بی نقطه
و تشدید نون ماخوذ از عنای بفتح عین است که بمعنی تعب است و قیام اینجا کنایه از نماز مطلق است یا نماز شب یعنی
از غایت التذاذی که او را از عبادت معبود حقیقی دست میدهد تعب مداومت بروزه و نماز را آسان انکاشته هیچ نفع خود را

مخفی نگفت آن سید اوراد **قَالُوا بِآبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ بِآبَائِنَا** را اکثر نحویان باء تفدیه نامیده‌اند
و گفته‌اند فعل آن در اغلب محذوف می‌باشد و کلام در این تقدیر است که نفدیک بآبائنا وامهاتنا و در
حقیقت همان بای عوض است که نحویان در ضمن بیان اقسام بای حرف جر ذکر کرده‌اند مثل بای خذ
هذا بهذا یعنی بگیر این را در عوض آن و بعضی مفسرین بای **بِمَا كُنْتُمْ** را در آیه کریمه **ادْخُلُوا الْجَنَّةَ**
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ازین قسم شمرده‌اند یعنی داخل شوید بهشت را بای سر شان در عوض عمل صالح
که از شما در وجود آمده کنایه از آنکه دخول بهشت در عوض اعمال صالحه می‌باشد نه بمحض تفضل
و بعضی دیگر از مفسران بارا بای سببیت گرفته‌اند یعنی داخل شوید بهشت را بوجود اعمال شایسته
و سیاقی که از شما در وجود آمده که رحمت و فضل الهی نسبت بشما زیاده بر آن شمول دارد که شما را بر آن
مواخذه نمایند تا کنایه از آن باشد که ادخال بهشت و اعطای نعیم اخروی بمحض تفضل و موهبت او
نه در عوض عمل صالح چنانچه کسی که هرگز بیا بنده عمل صالحی نشده باشد می‌تواند بود که داخل بهشت شود
لَيْسَ هَذَا مِنْ فَضْلِهِ بِمَعْنَى هَؤُلَاءِ أَوْلِيَاءُ اللَّهِ یعنی جمعی از اصحاب که در دی سخن حضرت با ایشان بود
و صفات مذکوره را فوق مرتبه امثال خود دانسته گفتند فدا باد تو را پدران و مادران ما ای رسول
خدا این جماعت که ذکر صفات ایشان کردی اولیاء الله اند و این کلام را دو احتمال است یکی آنکه غرض
ایشان استفهام حال آن جماعت باشد تا معلوم نمایند که ایشان اولیاء الله هستند یا نه و ادات استفهام را از
کلام خود حذف کرده باشند یا آنکه کلام مذکور خبری باشد که قصد کرده باشند بآن لازم حکم را یعنی
وانمودن اعتقاد خود را در باره ایشان بعد از شنیدن صفات مذکوره یعنی از ذکر این صفات ما را علم
حاصل شده ای رسول خدا که ایشان اولیاء الله اند **قَالَ أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ** ان حرف تاکید است و بر احتمال
اول که غرض اصحاب از کلام سابق استفهام باشد چون در حال استفهام متکلم را تردد خاطری هست وجه تاکید
در جواب آن ظاهر است و بر احتمال ثانی اگر مقصود حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم رد سخن ایشان باشد یعنی غلط

فهمیده این ایشان اولیاء الله نیستند بلکه اولیاء الله چنان اند که متصف باین صفت واین صفت باشند بان
تاکید بجای خود است تا دلالت کند بر زیادتی اهتمام حضرت در رفع آن اعتقاد از ایشان اما اگر مقصود حضرت
تقریر کلام ایشان وتصدیق ایشان باشد در حکم مذکور یعنی بلی ایشان اولیاء الله اند و سوای اوصاف ثلثه
مذکوره اتصاف باین صفات نیز دارند مقام بحسب ظاهر مقتضی تاکید نیست و ایراد حرف تاکید محتاج بنکته است و
نکته اش آنست که در فن بیان مذکور شده که هرگاه روی سخن باجمعی باشد که حسن اعتقاد ایشان درباره متکلم ویقین
ایشان بصدق کلام او مقتضی رغبت ایشان باشد بشنیدن سخن مذکور چون ظاهر است که این معنی سبب شوق
ونشاط متکلم و رغبت اوی شود ببسط سخن وبسط کلام خصوصا کلامی که سخن را از هر کس دیگر نیز حسنی
بوده باشد مقام را گنجایش تاکید خواهد بود و ایراد ادات تاکید منافی بلاغت نخواهد نمود و ما نحن فیه
از آن قبیلست چه سخن ناشیست از موقفی که خاطرها در قبول و تصدیق آن مجبول اند و در توصیف جمعیت که
همگنان از گفتن و شنیدن آن نشاط و لذت تمام حاصل بود تاکید مذکور در موقع خود باشد چنانچه
صاحب کشاف در تفسیر آیه کریمه **وإذا لقوا الذين آمنوا قالوا آمنا وإذا خلوا إلى شياطينهم قالوا**
إنا معكم که در شان منافقان آن زمان که بظاهر دعوی ایمان می کرده اند و در باطن کفر ایشان برقرار بوده
نازل شده یعنی چون با مومنان ملاقات می نمایند می گویند ما ایمان آورده ایم و چون با شیاطین قوم خود که رهنمونی
ایشان باین عمل کرده اند خلوت می کنند می گویند بدرستی که ما از شماییم تخصیص فقره اخیره بتاکید با آن با
آنکه با فقره اول در عدم اقتضای تاکید شریکند چه چنانچه مومنان آن زمان را که عبارت از اصحاب پیغمبر اند
از مشاهده احوال ایشان بیقین بر نفاق ایشان حاصل بوده و تردد در عقیده باطل ایشان نداشته اند
که مقام اقتضای تاکید نماید شیاطین قوم ایشان نیز چون خود ایشان را براین داشته بوده اند که ایمان وجه اظهار
کنند بیقین میدانسته اند که حال ایشان چیست و تردد در آن نداشته اند که رفع آن محتاج بتاکید باشد
بر این وجه ایراد نکته کرده است و گفته است که حسن ظن مخاطبین و رغبت و نشاط منافقان در تکلم و بسط کلام

با ایشان در فقره اخیره و عدم تحقق این معنی در فقره اول منشا تخصیص مذکور شد والله اعلم
وسكتوا فكان سكوتهم فكرا ونطقوا فكان نطقهم حكمة ومشوا فكان مشيهم بين الناس بركة
باید دانست که سکوت ایشان را فکر گفتن با آنکه ظاهر است که فکر نفس سکوت نیست بلکه در ضمن سکوت و
حال خاموشی متحقق می شود بر سبیل مجاز است از قبیل اطلاق لازم بر ملزوم که عبارت از لازم گفتن ملزوم
خواستنست یعنی سکوت ایشان لازم دارد فکر را و از آن جدا نیست و برین قیاس است نظر ایشان را عبرت
گفتن ونطق ایشان را حکمت نامیدن و رفتار ایشان را برکت دانستن چه هیچ یک از امور مذکوره نفس
آنها نیست بلکه نظر ایشان بجهت عبرتست تا آنچه خوب بنظر آید بآن گرایند و آنچه بد نماید اگر اصلاح پذیر
باشد در اصلاح آن کوشند والا اجتناب از آن لازم شناسند و نطق ایشان مفید حکمتست که عبارت
از بیان مصالح معاد و معاش و فواید و خواص اشیاست و رفتار ایشان متضمن حصول برکت در اموال
و اعمار است و باید دانست که در ضمن یک فقره کلام ایشان را در حال تکلم ذکر گفتن و در فقره دیگر نطق
ایشان را در حال نطق حکمت نامیدن با آنکه نطق و تکلم یک معنیست و هر دو یک حالند اشارتست بآنکه
کلام ایشان ازین دو حال بیرون نیست در خلوت ذکرست و در میان مردم حکمت و می تواند بود که مراد از
نطق در فقره اخیر معنی مصدری باشد یعنی سخن کردن ایشان در هر باب باشد از روی حکمت و مصلحت نه ا
زعبث و لغو والله اعلم **ولولا الآجال التي قد كتبت عليهم لم تستقر ارواحهم في اجسادهم**
خوفا من العذاب وشوقا الى الثواب آجال جمع اجلست و اجل عبارت از انقطاع مدت زیست
که بواسطه زندگانی هر یک از افراد بشر مقدر شده و در لوح محفوظ نوشته اند که تا آن وقت نرسد
بیرون رفتن از سرای فانی میسر نیست و چون منقضی شود لحظه مجال توقف نه چنانچه آیه کریمه **اذا**
جاء اجلهم لا يستأخرون ساعة ولا يستقدمون بآن ناطقست یعنی ترس ایشان از سخط
و عذاب الهی که نزد اهل تحقیق عبارت از ناخشنودی و عدم رضا بلکه محرومی از دریافت لقای اوست

وشوق ایشان برحمت وثواب غیر متناهی که بندهء مراتبش خوشنودی و رضای اوست و دریافت لقا
واتصال او بمرتبه ایست که اکر مقدار پرهء ان اجلهای ایشان چنانچه مذکور شد سنک راه نمی بود هر
آینه آرام نمیکرفت طایر ارواح ایشان در قفس ابدان بلکه بنیان آنرا بصدمات ترس عذاب درهم
شکسته ببال وپر شوق ثواب بدرجه از می آمدند وخود را بروایح روح افزای ریاض اتصال میرسانیدند
ودرین مقام اشارت است بتساوی مرتبهء خوف ورجا که عبارت از برابر بودن مقدار بیم وامید است
چنانچه هیچ یک بر دیکری زیادتی نداشته باشد بلکه هر یک اعلی مرتبه زیادتی را داشته باشد چنانچه
در کلام بلاغت نظام امام محمد باقر علیه السلام نیز اشارت باین معنی وارد است که فرموده اند
لیس من عبد مؤمن الا وفی قلبه نوران نور خیفة ونور رجاء لو وزن هذا لم یزد علی هذا
یعنی نیست هیچ بندهء مؤمن مکر آنکه در قندیل دل او دو نور مختلف است یکی نور بیم ودیکری نور امید و
هر دو در مقدار برابرند بر وجهی که اکر در میزان امتحان در آیند هیچکدام بر دیکری نمی چربد واز امام
بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که بر زبان مبارک جاری ساخته اند که اعجب
ما کان فی وصیة لقمان ان قال لابنه خف الله خیفة لو جئته ببر الثقلین لعذبک
وارج الله رجاء لو جئته بذنوب الثقلین لرحمک یعنی خوش آینده ترچیزی که در وصیت
لقمان پیغمبر بود علی نبینا وعلیه السلام اینست که بفرزند خود کفت ای فرزند بترس از پروردکار
خود ترسیدنی که چنین پنداری که اکر نزد او آیی به نیکویی که موازنه کند به نیکویی جن وانس از عذاب
او خلاصی نخواهی داشت وامیدوار باش برحمت او امیدواری که اکر بروی که اکر با کناهی در معرض حشر
او در آیی که برابری کند بکناهان جن وانس آمرزیده خواهی شد نمایش بباید دانست که ادراک نعت
وثنای حق جل جلاله واطلاع بر صفات جلالی وجمالی اوست که عبارت از اتصاف صفات
ثبوتی وسلبی باشد بقدر وسع وطاقت انسانی واما پی بردن بکنه وحقیقت ذات مقدس الهی بلکه کنه

صفات او نیز امریست که وادی ادراک ملائکهء مقربین وانامل فکرت انبیای مرسلین از رسیدن بکنکرهء کنه
آن بکمال کوتاهی اعتراف دارند چه جای غیر ایشان از بنی نوع انسان وکفایت شاهد بر این معنی کلام بلاغت
نظام خلاصهء انام علیه وآله شرایف التحیة والسلام که در مقام اعتراف بعجز وانکسار بر زبان معجز بیان جاری
ساخته اند که ما عرفناک حق معرفتک یعنی نشناختیم ذات مقدس ترا چنانچه حق شناسائی تست
یعنی بکنه وحقیقت آن نرسیدیم ودر حدیث وارد است که ان الله تعالی احتجب عن العقول
کما احتجب عن الابصار یعنی بدرستی که حضرت عزت پنهان است از نظر دانش عقول همچنانکه از
دیدهء ظاهر پنهان است وچنانچه بچشم سر مشاهدهء جمال او ممکن نیست بدیدهء عقل نیز بکنه حقیقت
او نمی توان رسید پس التفات نباید کرد بکلام جمعی که از غایت جهل وضلالت دعوی رسیدن بآن می نمایند و
وکمان می برند که وصول بآن سعادت در مرتبهء امکان است بلکه سزاوار اینست که خاک انکار در دهان ایشان
ریزی که کمان مذکور را مصداق ان بعض الظن اثم دانسته محض کذب وافترا وعین ضلالت پندارد
شناسی چه پایهء این مرتبه بلندتر از آنست که بآن توان رسید وزلال این چشمهء صاف تر از آنکه بلوث ادراک
بشری آلایش پذیر تواند کردید بلکه نهایت آنچه ادراک ارباب درک وتمیز بآن می رسد از جلالت مرتبه عجز یا
او بغیر نهاد ورای است وغایت آنچه نظر عمیق وفکر دقیق پی برند کان وادی برهان درک آن سینها بنیست
مرتبهء ادراک وی دانائی نزدیک چنانچه کفته اند بیت آنچه پیش تو غیر از ان ره نیست ∴ غایت فهم تست
الله نیست ∴ ومحقق ربانی افضل الدین کاشانی نیز درین مقام این رباعی دارد رباعی کفتم همه ملک حسن
سرمایهء تست ∴ خورشید فلک چو ذره در سایهء تست ∴ کفتا غلطی زما نشان نتوان یافت ∴ از ما تو
هر آنچه دیدهء پایهء تست ∴ پس صفات جلالی وجمالی که بنده مباهات باثبات وسلب آن دارد در حقیقت
فراخور مرتبهء ادراک وفهم اوست نه صفات واقعی پروردکار که چه پایهء مرتبهء کبریائی وکنکرهء عرش ذو الجلالی
رفیع تر است از اتصاف باشال این صفات چنانچه کلام بلاغت انتظام امام محمد باقر علیه السلام اشعار تمام بآن

دارد کفر بوده اند کلما میزتموه باوهامکم فی ادق معانیه فهو مخلوق مصنوع مثلکم مردود الیکم ولعل النمل الصغار تتوهم
ان الله تعالی زبانیتین فان ذلک کمالها وتتوهم ان عدمها نقصان لمن لا یتصف بهما وهکذا حال العقلاء فیما
یصفون الله تعالی به خلاصه مضمون کلام حقیقت انتظام آنکه هر یک از صفات کمال که توهم تمیز آن کرده اید
و در نهایت دقت معنی دانسته بهترین صفاتش پندارید مخلوقیت مثل شما اگرچه دست صنعت او را آفریده و چون
در حسن نسبت آن به پروردگار قیاس بخود کرده اید مثل ما را اینست که همان شما بآن متصف باشید و بسا باشد
که موران ریزه نیز هرگاه در مقام شناسائی حق در آیند گمان برند که پروردگار ایشان را دو شاخ است از شاخهای
ایشان بهتر چه کمال خود را در آن دیده اند و نقص خود را در نداشتن آن دانسته پس معلوم شد که برین قیاس است
حال عقلا و ارباب دانش در اتصاف پروردگار خود بصفاتی که صفات کمالش میدانند و مولانا جلال الدین محمد
دوانی مصنف حاشیه قدیم تجرید بعد از نقل این حدیث در یکی از مصنفات خود کلامی ایراد کرده که خلاصه مضمونش
اینست که این کلامیست در نهایت دقت و لطافت که صادر شده از منبع تحقیق و مورد تدقیق و سرش
آنست که چون تکلیف بامری که زیاده بر مرتبه قدرت باشد عقلا تجویز نکرده اند و تکلیف مالایطاقش
دانسته اند انسان بزیاده ازین مکلف نیست که آنچه از مراتب کمال و صفات جلال تواند در حیطه درک را آورد
و فهم آن فرا گیرد بمرتبه ادراک او باشد پروردگار خود را که مستجمع جمیع صفات کمالیه داند بآن متصف
داند و آنچه مدرک او تواند دریافت که اتصاف بآن متضمن نقص و قصورست چون او دای باید از صفاتی
که متضمن نقص باشد بری داند از و سلب نماید و آنچه مثل آن در خود مشاهده نکرده باشد والفت بآن نگرفته
از مرتبه درک و فهم او بیرونست و ادراک او بمقصود کمال آن نمی تواند رسید پس مکلف نخواهد بود مگر
باثبات و سلب صفاتی که اتصاف امثال خود را بآن متضمن نقص و کمال داند بناچار قیاس بخود کرده آنچه
در خود کمال داند اثبات خواهد کرد و آنچه نقص داند سلب مثلا چون کمال خود را در بینا شدن می بیند که
قادر و مختار و حی و عالم و مرید و مدرک و صادق و سمیع و بصیر باشد مکلف شده است باثبات صفات مذکوره

از برای او و چون نقص خود را در احتیاج بغیر و اموری که لازم دارد احتیاج را مثل جسم بودن و عرض
بودن و در حیز بودن و امثال آن می بینند مکلف شده است بسلب صفات مذکوره از وجه اگر بزیاده برین
مکلف باشد تکلیف بمالایطاق لازم می آید و دانسته شد که تکلیف بمالایطاق جایز نیست پس آنچه
از صفات خدا دانسته باشد در حقیقت صفات او باشد نه صفات خدا و اینست یکی از معانی کلام حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ و مترجم ازین مقام استنباط و شکلی کرده
در دیباچه کتاب خسرو و شیرین در ضمن داستان توحید ثانی برین وجه بنظم آورده ه مثنوی

صفات واجب آمد هم چو ذاتش ٭ کجا ممکن کند درک صفاتش ٭ صفاتش را چو ذاتش نیست مانند ٭
که دانش ناخنی در وی کند بند ٭ در امثال این چنین آمد که موری ٭ فکندی در سر از توحید شوری ٭
گر ایزد را بفرق سر دو شاخ است ٭ که هر یک زینت صد شاخ است ٭ زحد بیرون ثاقب واز بینش صاف ٭
کشانده طعم قند از قد قاف ٭ ز رنگش حد موران رنگ کین نده ٭ ز نیش جمله خر شغابر پرند ٭
تواند هفت دریا را بریدن ٭ شکر زاری بموجی در کشیدن ٭ هر آنچه دریدکه در توحید سفتی ٭
قیاس آن ز خود کردی و گفتی ٭ موران گفتند شاید فرا ز عشق ٭ چرا بی این چنین بیگانه عشق ٭
هر آن وصفی که کردی وصف موراست ٭ تو را در وصف ایزد دیده کور است ٭ نه جسمست و نه جسمانی نه جوهر ٭
حکیمست علیمست سمیع و در ٭ بگفتار که دانا علم است و حکمت ٭ نخواهد آنکسی برتر ز قدرت ٭
ز اسمی صفت ما نمی خواهد ٭ ز مور بود سلیمانی نخواهد ٭ مرا خود ظرف دانش بیش ازین نیست ٭ ٭
بچشم بینش خویش جز این نیست ٭ ز من کردیش ازین بیش ارادت ٭ عطا کردی دل و دینش زیادت ٭
بسا کین معرفت ها در کمالش ٭ همه یکسان بود پیش جلالش ٭ کمال علم ما در وصف داور ٭ بود با دانش
آن مور دیگر ٭ چو نقص فطرت ما را که خواهند ٭ زما جز در خور فطرت نخواهند ٭ و گرنه کبریا را پایه
عالیست ٭ سپهرش ز رحیم ذو الجلالیست ٭ کجا خفاش پرواز همایی ٭ کجا ادراک اوصاف خدایی ٭

ترا از بهر دانش چون نزادند ٭ از آن ظرف دانش تنگ دادند ٭ ترا زد تا غرور زنبیلی ٭ ندانسته ز علم الا قلیلا ٭ باین علم قلیل این بوالعجب چیست ٭ دلی از لاف دانش ممتلی چیست ٭ خداوندا بحق مردان رهبر کن ٭ غرور ره انشم را پی سپر کن ٭ علی را ده محرم راز الهی ٭ زبان شکر ما نشنو کناهی ٭ کز آن نجز و نفع خود بینی تا بند و دین جز عجز مسکینی نیابد **طراز** بباید دانست که معرفت و شناسائی که طاقت انسانی بآن می تواند رسید چند مرتبه دارد که هر مرتبه وظیفه جمعیت و سلطان المحققین خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه در بعضی از مصنفات خود آورده است که قیاس مراتب آن از مراتب معرفت باتش باید کرد اول مرتبه آن آنست که شنیده شود که موجودی هست که هر چه باو میرسد معدوم میشود و آنچه بمحاذات او در می آید روشنی می گیرد و هر چند از آن بر میدارند کم نمی شود و مردم تعبیر از آن باتش میکنند اگر آتشی دیده باشد و احساس از آن کرده و نظیر این مرتبه در شناخت حق شناسائی جمعیت که در حقیقت تقلید گرفتارند و تصدیق بوجود حق کرده اند بی آنکه دلیل و برهانی بر آن دانند و بهمین اعتقاد کرده اند که از پدران و استادان خود اینچنین شنیده ایم و ایشان دروغ نمیگفتند و از این مرتبه بالاتر در معرفت آتش مرتبه جمعیت که از دود وی مشاهده کنند و یقین کنند که موجودیست که این اثر آنست و از آن برخواسته و نظیر این مرتبه در معرفت واجب تعالی معرفت جمعیت که بدلیل و برهان اثبات وجود کرده باشند و از مشاهده ممکنات و ملاحظه مصنوعات علم بوجود صانع بهم رسانیده و از این بهتر شناسائی مرتبه جمعیت که احساس گرمی آن کرده باشند و بروشنائی آن غبار ظلمت را از پیش نظر برداشته مشاهده بعضی محسوسات که تراکم ظلمت از آن مانع بوده نموده باشند و نظیر این مرتبه در خدا شناسی مرتبه جمعیت از مؤمنین خالص که اطمینان خاطر در شناخت حق ایشان را بهم رسیده باشد و بعلم الیقین دانند که اوست که خالق کاینات و روشنی بخش ارض و سماوات است چنانچه خود در توصیف خود می فرماید که **الله نور السموات و الارض** و از این بلندتر مرتبه کسیست که پیکر وجود خود را باتش داده تمام سوخته باشد و خاکستر گردیده و نظیر این مرتبه در معرفت واجب معرفت ارباب شهود و فناست که بعین الیقین مشاهده معشوق حقیقی کرده اند

و از غایت التذاذ از آن وجود خود را در میان ندیده همه او شده اند و در هر چه می نگرند عین او می پندارند و نعم ما جری علی لسان الحال فی طی هذا المقال **نظم** آنانکه زجام معرفت سرشارند ٭ در خلق دیده غیر او نگذارند ٭ چون در نظر بینش شان غیری نیست ٭ در هر چه نظر کنند حق پندارند ٭ و از این مرتبه مرتبه بلندتر نیست و از این بیان پایه رفیع ترقی ظاهر است که از معرفتی که در این حدیث مذکور است نمی تواند بود که مرتبه اول مراد باشد چرا که در ضمن تقلید کمالی متصور نیست بلکه مرتبه ثانی نیز مراد نیست چنانچه کلام مولوی معنوی در مثنوی شاهد این است که گفته است **بیت** پای استدلالیان چوبین بود ٭ پای چوبین سخت بی تمکین بود ٭ و مولانا حسین نیزوی رحمه الله نیز درین مقام رباعی دارد که ذکر آن نیز اگر چه در اصل بیت مناسب نمود **رباعی** حق را نتوان شناخت از روی کتاب ٭ حکمت نبرد راه باقلیم صواب ٭ در وادی معرفت براهین حکیم ٭ چون جاده هاست بر چراگاه دواب ٭ پس مراد مرتبه سیم خواهد بود که اهل تحقیق تعبیر از آن بعلم الیقین میکنند و مرتبه چهارم که محققین عین الیقین می نامند و الله اعلم **انجام** آنچه در این حدیث از صفات اولیا و سمات عارفین باشد بر زبان معجز بیان حضرت جاری شده است سه صفاتیست که ایشان بآن متصف می باشند چه **اول** آن صمت و سکوت که ارباب تحقیق باب نجات دانسته اند و ما الغربا در رعایت آن کرده و مصنف دام ظله در مثنوی گفته است **نظم** صمت عادت کن که از یک گفتنک ٭ میشود تاراج تحت الحنک ٭ **دوم** جوع و کم خوردن است که کلید خزانه نیکو بهاش گفته اند **سیوم** تعب فزودن نفس است در عبادت بر وجه که از حضور بر داشتن و بر پای بودن شب که کنایه از نماز شب زنده داریست و بعضی از جاهلان صوفی نما گمان برده اند که عارفان و واصلان بحق از آن مستغنیند و ایشان چون ترک تعلقات دنیا نموده اند و قرب بحق حاصل است بلکه باعتقاد باطل خود همه او شده اند بآن حاجت نیست و بآن مکلف نیستند و این اعتقاد محض ضلالت و گمراهیست چه اگر کسی را از ارباب وصول و عرفان استغنای از آن حاصل می بود و در معرض آن تکلیف

نبی بود حضرت مقدسهٔ مصطفوی نبی بودند که خداشناسی همه با ایمان باو تمام است و حال آنکه آنقدر تحمل
مشقت نماز می شدند که در پشت پای مبارک ایشان آثار ورم بظهور رسید و جناب ولایت مآب مرتضوی
نبی بودند که انتهای سلسلهای ایشان همه باوست و طریق هر سلسلهٔ اولیائی که بجناب اقدسش منتهی نشود صراط
المستقیمش نمیدانند و بصحت پیوسته که آنجناب در شبی هزار رکعت نماز ادا میکرده اند و همچنین هر یک از اکابر
اولیا و اعاظم ارباب عرفان معظم اوقات خود را صرف نماز و سایر عبادات میکرده اند چنانچه از ملاحظهٔ کتب
سیر و تواریخ صدق آن بظهور میرسد **چهارم** فکر است که در حدیث وارد شده که تفکر ساعة خیر من عبادة
ستین سنة یعنی صرف کردن ساعتی از ساعات عمر در فکر خدا و خداشناسی و اموری که تعلق بآن داشته باشد بهتر است
نزد حق سبحانه و تعالی از عبادت شصت ساله و بعضی اکابر گفته اند که سبب اینکه مرتبهٔ فکر بر مرتبهٔ عبادت رجحان
یافته آنست که فکر عمل قلب است و عبادت عمل جوارح و اعضا و هیچ شک نیست که قلب اشرف از اعضاست پس
عمل او نیز اشرف باشد از عمل اعضا چنانچه آیهٔ کریمه اقم الصلوة لذکری نیز اشعار بآن دارد چه
اکثر مفسرین ذکر را درین آیه تفسیر بفکر کرده اند یعنی برپای دارید نماز را بواسطهٔ فکر من و مقرر است که مقصود
اشرف از وسیله می باشد پس فکر که مقصود است اشرف باشد از نماز که وسیله و سبب حصول آنست **پنجم**
ذکر است و مراد بذکر ذکر لسانیست چه ذکر قلبی در تحت فکر است و الفاظی که ذکر در ضمن آن حاصل است بسیار است
نهایت بیشتر ارباب حال کلمهٔ لا اله الا الله را اختیار کرده اند بنابر چند وجه که مقام گنجایش ذکر آن ندارد **ششم**
نظر اعتبار است که عبرت عبارت از آنست چنانچه در قرآن مجید وارد است که فاعتبروا یا اولی الابصار یعنی عبرت
کشید و عبرت گیرید از مصنوعات الهی ای صاحبان بصیرت و بینائی **هفتم** سخن کردن بحکمت که فکان
نطقهم حکمة عبارت از آنست و مراد بحکمت امریست که متضمن صلاح دنیا و آخرت باشد یا صلاح آخرت تنها از
علوم و معارف اما امور یکه متضمن صلاح حال دنیائی تنها باشد مثل علم بقواعد بیع و شری و نکاح و طلاق و نذر
و مسافات و امثال آن کما هی که غرض اخروی بآن متعلق نباشد آشنائی بحکمت نخواهد شد **هشتم** رسیدن خیر بر

[illegible]

برهم از رفتار ایشان که متضمن انتفاع خلق است **نهم** خوف و ترس است از سخط و غضب الهی
که در بیت دوم ذکر مرتبهٔ آن شد **دهم** امید و رجا بر رحمت غیر متناهی که در بیت دوم در ضمن
احادیثی که در ترغیب بیم و امید مذکور شد مرتبهٔ آن معلوم شد و این صفات ده گانه که مصداق
تلک عشرة کاملة می تواند بود چون بدیدهٔ بصیرت ملاحظه شود ظاهر میشود که از امهات
صفات ارباب عرفان و اصحاب سیر و سلوک است همه را اتصاف بآن روزی باد بالنبی و آله الامجاد
حدیث سیم روایت کرده است بسندی که متصل است بشیخ صدوق محمد
بن بابویه القمی رحمه الله **از** موسی بن متوکل **از** علی بن حسین سعدآبادی که از رجال حدیث اند
از پدر او محمد بن خالد
و در کتب رجال جرح و تعدیل ایشان شده **از** احمد بن محمد بن خالد بن عبدالرحمن ابن محمد بن علی البرقی
که مکنی بابو عبدالله بوده و از اصحاب امام رضا علیه السلام است و ادراک صحبت امام موسی کاظم علیه السلام
نیز کرده و اگرچه بعضی علماء رجال در حدیث تضعیفش نموده اند اما شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله حکم
بعدالتش کرده و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در خلاصهٔ رجال میگوید و الاعتماد عندی علی
قول الشیخ ابی جعفر الطوسی فی تعدیله **از** عبدالله ابن عبدالله دهقان الواسطی که از ضعفاء رجال است
و در حدیث کتابی باو نسبت یافته **از** واصل بن سلیمان **از** عبدالله بن سنان بن طریف کوفی که ثقه و
جلیل القدر بوده و خزانه داری منصور و مهدی و هادی و رشید از خلفای بنی عباس کرده و از اصحاب
امام جعفر صادق علیه السلام و تبعهٔ ایشان بوده است و ادراک صحبت امام موسی کاظم علیه السلام نیز
نموده رحمة الله علیه **از** امام بحق ناطق ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت روایت نموده
سمعت ابی یحدث عن ابیه علیهما السلام قال قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی
ملک بین یدی الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم **شرح** کلام
معجز نظام در ضمن آغازی و کیمیا بتر و انجام **آغاز** مشغل بر دو بیت **بیت اول** شنیدم از پدر

بزرگوار خود و آن سرور در روایتی که از ید عالیمقدار خود علیهما السلام که گفت رسول خدای
صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که نباشد نمازی که برسد وقت آن مگر آنکه ندا کند ملکی در برابر
مردم یعنی هرگاه وقت یکی از نمازهای پنجگانه که عبارت از صبح و پیشین و پسین و
شام و خفتن است داخل شود ملکی از ملایک آسمان در برابر مردمی که بدیشان تکلیف در
آمده اند آمده ندا کند که ای مومنان برخیزید بجانب آتشهایی که بواسطه ارتکاب معاصی
و مبادرت بامور ناشایست بر پشتهای خود برافروخته اید پس فرو نشانید آنها را بگذاردن
نمازی که بر ذمه کار شما فرض کرده است **بیت دوم** ما من صلاة یحضر وقتها
من درین کلام من زایده است و ایراد حرف زایده در کلام بواسطه تاکید حکمست پس یعنی من
تاکید نفی باشد که از ما فهم میشود و هیچ یک از معانی آن مثل ابتدائیت و تبعیض ازان مراد نیست
الا نادی ملک الا حرف استثنا است و مستثنی منه یعنی امری که مابعد الا ازان استثنا شده محذوفست
و جمله نادی ملک که جمله حالیست قایم مقام اوست و کلام درین تقدیر است که ما حضر وقت الصلوة
علی حال من الاحوال الا متلبسا بنداء الملک که حال من الاحوال که مستثنی منه است در کلام محذوفست
و نادی ملک که مستثنی است بجای آن گذاشته شده و محل اعراب آن باو داده شده است و این قسم
استثنا را استثنای مفرغ مینامند چه عامل از عمل در مستثنی منه فارغ شده و مشغول شده
بعمل در مستثنی اگر گویند هرگاه فعل ماضی حال واقع شود ناچار است که واو و قد بر سر آن در آید
و اینجا در نیامده پس چون تواند بود که نادی ملک جمله حالی باشد جوابش آنست که هرگاه قصد کنند
تعقیب و از پی درآمدن مابعد الا در معنی بماقبل تجویز کرده اند که واو و قد را از کلام حذف
نمایند بواسطه شباهتی که بهم میرسانند کلام بشرط و جزا چنانچه ما انا سعد الا تفتا
در آخر بحث قصر از کتاب مطول تصریح بان کرده و در بعضی از کتب نحو نیز مذکور است و محقق فیه

ازان قبیل است چه قصد شده اتصال و تعقیب ندای ملک بدخول وقت نماز پس حذف متعلقات
جمله کرده اند باشد بین یدی الناس صاحب کشاف در اول سوره حجرات آورده است که
گاهی که عرب میگوید جلست بین یدی فلان یعنی نشستم میان دو دست او مرادش ما بین طرف راست
و طرف چپ اوست نزدیک باو و دست نامیدن او طرف راست و طرف چپ که بر سمت دست راست
و دست چپ اند مجازاست از قبیل تسمیه شیء باسم مجاور که لفظی را که از برای معنی موضوعست
ذکر کنند و ازان معنی میخواهند که مجاور و مقارب آن معنیست چنانچه راویه را که در
اصل بمعنی شتریست که مزاده را بران بار مینمایند در معنی مزاده استعمال میکنند که
عبارت از توشه کشت قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم
تشبیه کرده است گناهان ایشان را در هلاک و اعدام ایشان باتش که چون در گرفت تر
و خشک را از چنگ او خلاصی نیست و آتش گفتن گناهان خواسته از قبیل استعاره مصرحه
که عبارت از ذکر مشبه به است و اراده مشبه مثل رایت اسدا فی الحمام که اسد گفته شده و مرد
شجاع تشبیه باسد خواسته شده و هر یک از اوقدتموها و اطفئوها ترشیح اند که عبارت
از ذکر ملایمات مشبه است در کلام بی ذکر مشبه چه ایقاد و اطفا از ملایمات آتش اند و
حاصل معنی اینست که برخیزید و رنگرید بسوی گناهانی که بر پشت خود بار کرده اید
و مانند هیمی که ببلای حرق آتش گرفتار شده باشند و تر و خشک خود را در معرض احراق
او دیده در معرض هلاک او دیده اید و نیک و بد خود را هدف صدمات آن ساخته پس رفع
کنید ثقل آن را از خود بنماز چنانچه می نشانند شعله آتش را باب و امثال آن و می تواند بود
که نیران کنایه از گناهان باشد بطریق مجاز مرسل که عبارت از ذکر لفظ است و اراده معنی
ازان غیر معنی که لفظ مذکور را از برای آن وضع کرده اند بی ملاحظه تشبیه گناه باتش بلکه بعلاقه

ببینید چه گناه سبب برافروختن آتش دوزخ بجهت ایشان و بدین تقدیر نیز لفظ اوقدتموها
واطفئوها ترشیح خواهد بود چه چنانچه استعاره محتاج به ترشیح است وذکر ترشیح بعد از ان می کنند
در مجاز مرسل نیز گاهی ترشیح می آورند که عبارت از ذکر ملایمات معنی حقیقی باشد در کلام با
وجود اراده معنی مجازی از لفظ چنانچه در شرح حدیث اسرعکن لحوقا بی اطولکن یدا که در باب ازواج
طاهره بر زبان معجز بیان حضرت مقدسه نبوی جاری شده است گفته اند اطولکن ترشیح ذکر ید است

مترجم گوید نقل است که قریب بایام رحلت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله وسلم خطاب بازواج
طاهره کرده کلام مذکور را بر زبان مبارک جاری ساختند یعنی هر کدام که دراز دست تر باشد زودتر
بمن در سفر آخرت ملحق خواهید شد و زود تر از دنیا رحلت خواهید کرد ایشان کلام حضرت را
در ظاهر حمل کرده دستها را برابر هم می داشتند که دست هر کدام دراز تر باشد دانند که صاحب
آن پیشتر فوت خواهد شد تا آنکه اول زینب که از جمله ایشان بسخاوت و بذل بیشتر اتصاف
داشت رحلت نمود دانستند که مراد حضرت بآن کلام معنی ظاهری نیست بلکه معنی مجازی
از آن اراده شده است بدین وجه که ید کنایه شده و سخاوت خواسته شده از روی مجاز و اراده اطولیت
ید زیادتی آن اراده شده بر سبیل ترشیح واگر کلام را استعاره تمثیلیه محمول شود بی ارتکاب تجوز
در مفردات چندان دور نخواهد بود بدین وجه که هر یک از ایقاد و اطفا و نیران در معنی
حقیقی مستعمل باشد و تشبیه شده باشد هیئت و حالتی که حاصل است مذنب را بعد از آلودگی گناه
در رفع آن حالت از خود باداء نماز بهیئت و حالت شخصی که بدست خود آتش برافروخته است و خود را
در معرض سوختن و هلاک شدن در آورده بعد نشاند شعلهای آن را باب و امثال آن و در مقام
وجهی دیگر نیز محتمل است که از روی مقدمه بر خواسته که بعضی ذکر آن کرده اند و هیئت
خود ساخته و آن آنست که گفته اند که هر یک از اعمال حسنه و افعال نیکو از نماز و صدق و نیکی با

در آن نشأه بصورت حور و قصور و امثال آن از نعیم بهشتی در آمده خود را بر وی جلوه می دهد و همچنین
اعمال سیئه و کردار بد بصورت عقرب و مار و عقبات آتشی در آمده در مقام عذاب و ایذای او در می
آید و در قرآن و حدیث نیز اشعاری باین معنی هست پس می تواند بود که کلام همان مجاز مرسل باشد
از قبیل تسمیه شیء باسم ما یؤول الیه یعنی ذکر لفظ و اراده معنی که در زمان آینده آیل بمعنی حقیقی خواهد شد
مثل انی ارانی اعصر خمرا که خمر گفته شده و انگور خواسته شده و بدین تقدیر اوقدتموها واطفئوها ترشیح
مجاز خواهد بود چنانچه گذشت و گمان اینست که این وجه از وجوه سابق انسب باشد والله اعلم

نمایش کلام حضرت در آخر این حدیث که فاطفئوها بصلاتکم یعنی رفع کنید ثقل گناهان خود را
از خود باداء نماز صریحست در اینکه نماز رفع گناه می کند و ساقط می سازد عذابی را که بر ارتکاب آن
مترتب می شود و قرآن مجید نیز باین معنی ناطق است چنانچه از آیت وافی هدایت ان الحسنات یذهبن
السیئات بحیط فهم در می آید چرا که سوق آیه مذکوره چنانچه مذکور خواهد شد دالست
بر آنکه مراد بحسنات نماز پنجگانه است و در بسیاری از احادیث که بطریق شیعه و سنی نقل آن بصحت
رسیده اشعار باین معنی هست از انجمله روایت ابو حمزه ثمالیست از بعض ائمه هدی علیهم التحیة والثنا
که از امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل کرده اند که آن سرور فرموده اند که حضرت مقدسه مصطفوی
صلوات الله علیه و آله فرموده است والذی بعثنی بالحق بشیرا و نذیرا ان احدکم لیقوم من وضوئه
فتساقط عن جوارحه الذنوب فاذا استقبل الله بوجهه وقلبه لم ینفتل وعلیه من ذنوبه شیء کیوم
ولدته امه انما منزلة الصلوات الخمس لامتی کنهر جار علی باب احدکم فما یظن احدکم لو کان علی جسده
درن ثم اغتسل فی ذلک النهر خمس مرات اکان یبقی فی جسده درن وکذلک والله الصلوات الخمس لامتی
یعنی قسم بعزت و جلال پروردگاری که مرا بحق و راستی فرستاده است به بشیری تا بشارت دهنده باشم
مخلفان را برحمت بی نهایت او و ترساننده باشم ایشان را از عذاب و سخط بی غایت او که بدرستی که هر

بر خيزد يكي از شما من بنان از وضوي خود يعني از وضو فارغ شود هر آينه مي ريزاند خداي تعالي از اعضاي
او گناه را همچنانچه مي ريزد برگ از درختان و چون در مقابل مي آيد خداي را بروي ظاهر و روي
باطن كه عبارت از قلب است يعني روي بقبله آورد و دل با خداي دارد و دور نشود از مكان خود تا پاك
سازد خداي تعالي او را از گناهان مانند كسي كه در آن وقت از مادر متولد شده باشد بدرستي
كه نمازهاي پنجگانه نسبت با امت من بمنزله نهريست كه بر در سراي هر كس جاري شود و گذاردن هر نماز
بمنزله غسل كردن در آن نهر آيا چه گمان مي بريد كسي كه از شما بدن او آلوده باشد بناسي ظاهري باشد
چون در روزي پنج مرتبه در آن نهر غسل نمايد و بدن خود را در آن نهر بشويد آيا گمان مي برد كه چيزي از
آن ناس مذكور در بدن او باقي ماند يعني جاي آن گمان نيست همچنين است بخداي قسم حال
نماز پنج وقت نسبت با امت من در پاك شدن از لوث گناه بعد از اداي آن يعني بعد از اداي آن
در اوقات ايشان گنجايش گمان بقاي گناه نيست و روايت كرده در سبب نزول آيه وافي هدايت
إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ كه شخصي از اصحاب پيغمبر صلوات الله عليه و آله از زن نامحرم بغير
وجه حلال بوسه گرفته بود و بعد از آن از عمل خود پشيمان شده بعرض حضرت رسانيد و حضرت چنانچه
عادت ايشان بود مترصد وحي الهي شدند كه ناگاه جبرئيل نازل شد و اين آيه آورد كه
أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا مِنَ اللَّيْلِ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ يعني بر پاي دار اي
محمد و امت خود را امر كن كه بر پاي دارند نماز را در دو طرف روز كه عبارت از نصف اول روز
و نصف آخر است كه كنايه از نماز صبح و ظهر و عصر باشد و در زلف از شب يعني اوايل شب چه زلف
ساعات اول شب را ميگويند قريب بروز كه كنايه از نماز شام و خفتن باشد بدرستي كه
حسنات يعني مبادرت باعمال حسنه رفع مي كند و برطرف مي سازد سيئات را يعني گناهان را آن
شخص پرسيد كه الي هذا يا رسول الله يعني اين حكم از براي رفع گناه من است يا جميع امت حضرت فرمودند

بل لجميع امتي يعني از براي تو تنها نيست بلكه از براي جميع امت من است كه تو يكي از ايشاني پس معلوم شد
كه مراد بحسنات درين آيه صلوات خمس است و بايد دانست كه گناهاني كه آيه و حديث دلالت
ميكند برآنكه مبادرت بنماز پنجگانه رفع آن مي نمايد گناهان صغيره است چه بعضي ديگر
احاديث دلالت دارد برآنكه نماز رفع گناهان كبيره نمي نمايد كه چنانچه روايت كرده اند
از حضرت مقدس مصطفوي كه آنحضرت فرموده اند ان الصلوة كفارات لما بينهن ما اجتنب
الكباير يعني بدرستي كه نمازهاي پنجگانه رفع مي كند گناهاني كه از مصلي در مابين
هر دو نماز صادر مي شود مادام كه از كباير مجتنب باشد و همچنين روايت كرده اند كه آن
حضرت فرموده اند ما من امرء مسلم يحضره صلوة مكتوبة فيحسن وضوءها و خشوعها و ركوعها
الا كانت كفارة لما قبلها من الذنوب ما لم يؤت كبيرة يعني حاضر نشود مر مؤمن را وقت نمازي
از نمازهاي واجب پس بجا آورد آن را بر وجهي كه نيكو باشد وضوي او و قبل از نماز و خشوع
او در نماز كه عبارت از ذليل داشتن خود است در موقف عبادت و ترس بسيار از ناخشنودي
معبود و همچنين ركوع و ساير اركان نماز او بر وجه نيكو بجا آورده شود مگر آنكه بوده باشد
نماز او كه بر وجه مذكور بجا آورده كفاره گناهان گذشته او مادام كه مرتكب گناه كبيره نشده
باشد و نيز روايت شده است از آن سرور عليه و آله صلوات الله الملك الاكبر كه ان الصلوات الخمس
والجمعة الي الجمعة كفارات لما بينهن ما لم تغش الكباير يعني بدرستي كه نمازهاي پنجگانه كفاره هاي
گناهاني است كه در مابين هر دو نماز از مصلي صادر مي شود و همچنين نماز جمعه كفاره گناهاني است
كه از نماز جمعه تا جمعه از مصلي واقع ميشود مادام كه مرتكب كباير نشود و امثال اين احاديث و روايات
درين باب بسيار است پس ناچار است كه محمول شود ذنب درين حديث و در روايت اولي
كه ابي حمزه راوي آن بود بر گناهان صغيره واگرچه كلام حضرت در آخر حديث ابي حمزه كه كريم ولدته

اسطاهر و رحیم است والله اعلم **طراز** بباید دانست که بعضی آیات قرآنی دلالت دارد
بر آنکه اجتناب از گناهان کبیره نیز رفع گناهان صغیره می‌کند مثل آیه کریمه ان تجتنبوا
کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم و ندخلکم مدخلا کریما یعنی اگر اجتناب کنید
ای مؤمنان از گناهان کبیره و بر این آن که نهی شده‌اید آمرزیم ما بازای آن گناهان صغیره
شما را و در آوریم شما را در مکان گرامی و خوش که عبارت از بهشت [illegible] است تو
نباید کرد که آنچه از احادیث مذکوره بحسب ظاهر فهم در آمده که نماز کفاره گناهان صغیره می
نماید بمدلول آیه منافات دارد چه می تواند بود که نماز تکفیر بعضی انواع گناه کند و اجتناب کبایر
تکفیر بعضی انواع دیگر چرا که گناه چنانچه بعد ازین مذکور خواهد شد بر چند نوع است بدنی و
مالی و فعلی و قولی و امثال آن یا آنکه بگوییم هر یک از نماز و اجتناب کبایر را در تکفیر گناه دخلی هست
باین معنی که هر دو در تکفیر شریک باشند و برین تقدیر مراد بتکفیر هر یک تکفیر فی الجمله خواهد بود نه
تکفیر باستقلال و توجیه بدین وجه که صغایری که نماز مکفر آنست محمول شود بر صغایر کسی که اجتناب از
کبایر نکرده باشد مناسب ظاهر نیست چرا که در بعض احادیث تصریح باین واقع است که نماز تکفیر گناه کسی
می کند که اجتناب از کبایر کرده باشد و این صریحست درانکه نماز تکفیر گناه کسی که اجتناب از کبایر
نکرده باشد نمی تواند کرد و این ظاهر است **حدیث چهارم** روایت کرده
بسند مذکور از شیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی قدس الله سره **از** شیخ بزرگوار عماد الاسلام
محمد بن محمد بن نعمان المفید که عبارت از شیخ مفید باشد **از** احمد بن محمد که اگرچه علماء رجال حکم بجرح
و تعدیل او نکرده‌اند اما شیخ زین الدین علیه الرحمه در درایه حدیث از ثقاتش دانسته و علامه
علیه الرحمه نیز حکم بصحه حدیثی کرده است که او در سند باشد والله اعلم **از** پدرش محمد بن الحسن بن
احمد بن ولید که شیخ علما بقم بوده و فقیه و جلیل القدر و ثقه و صاحب تصانیف است **از** حسین بن سعید

بن ابان که بعضی علماء رجال از ثقاتش دانسته‌اند **از** حسین بن سعید که از موالی امام زین
العابدین علیه السلام بوده و علماء رجال همه مدحش کرده‌اند و بعضی ثقه اش دانسته‌اند و صاحب
تصنیفات بوده و از امام رضا و امام محمد تقی و امام علی نقی علیهم السلام حدیث نقل کرده **از**
ابی عمرو فضالة بن ایوب ازدی که صحیح المذهب و ثقه است و جمیع علما اتفاق کرده‌اند بر آنکه آنچه از او
روایت شده صحیح است کاهی که در طریق با ضعیفی نباشد **از** درّاج بن عبد الله که مکنی بابی الصبیح بوده
از زرارة بن اعین که گفت حکی لنا الامام محمد بن علی الباقر علیه السلام وضوء رسول الله صلی الله علیه
و آله فدعا بقدح من ماء فادخل یده الیمنی فاخذ کفا من ماء فاسدلها علی وجهه من اعلی الوجه ثم مسح
بیده الجانبین جمیعا ثم اعاد الیسری فی الاناء فاسدلها علی الیمنی ثم مسح بیده جوانبها ثم اعاد الیمنی فی
الاناء ثم صبها علی الیسری فصنع بها کما صنع بالیمنی ثم مسح ببقیة ما بقی فی یدیه رأسه و رجلیه و لم یعدها
فی الاناء **شرح** کلام راوی امام علیه السلام در ضمن آغاز و هفت نمایش و انجام **آغاز**
مشتمل بر دو بینش **بینش اول** حکایت کردن و بیان نمودن روزی امام بحق دانا امام محمد باقر علیه السلام
از برای ما وضوی رسول خدا را بدین وجه که قدحی آب طلب نمود و چون حاضر ساختند داخل ساخت
دست راست خود را در آن قدح و کفی آب بر گرفت و ریخت آن را بر روی مبارک خود از جانب بالای روی
پس راند دست مبارک را بهر دو جانب روی تا آب بهمه جای آن جاری کرد و بعد از آن دست چپ را داخل
قدح ساخت و کفی آب با آن دست بر داشته بر دست راست ریخت و راند دست مبارک را بر همه جانب آن تا
آب بهمه جای جاری شد بعد از آن اعاده کرد دست راست را یعنی مرتبه دیگر بدست راست کفی آب بر گرفت
و بر دست چپ خود ریخت و با آن همان عمل کرد که بدست راست کرده بود یعنی دست مبارک را بر همه جانب
آن راند تا آب بهمه جا جاری شود و بعد از آن مسح کرد ببقیه آنچه از رطوبت در دستهای آن حضرت باقی
مانده بود سر خود را و پاهای خود را و اعاده ننموده دست را در آب یعنی آب تازه برای مسح برنداشت **بینش دوم**

فدعا بقدح من ما اسند لا کرده اند باین فعل حضرت برانکه آب آوردن غیر از برای وضو ساختن ازجمله
استعانتی که فقها در وضو مکروه دانسته اند نیست وگفته اند که استعانت مکروه آنست که دیگری آب در
دست اینکس ریزد واینکس بآن وضو کند ودرین استدلال اجمالا خفی نیست بحثات مترجم گوید
می تواند بود که مقصود مصنف خلد الله ظلاله از بحث مذکور اشارت باین باشد که فقها استعانت را در وضو
مکروه دانسته اند که مقصود ازان اباحت نماز باشد یا امری دیگر از اموری که مشروط بوضوست و غرض
امام علیه السلام چنانچه تقریر راوی مشعر بآنست حکایت وضوی حضرت رسالت صلی الله علیه وآله بود
وتعلیم آن براوی نه اباحت فعلی از افعال مشروط بوضو چنانچه کیفیت اذکر نیست که بمذهب حق جزو
وضوست یا شرط آن نیز مؤید آنست پس فعل امام علیه السلام درین مقام اشعار بعدم کراهت
آنچه مکروه دانسته اند نداشته باشد ودر حدیث اشعاری نیست برانکه فعل مذکور از پیغمبر صلوات الله
علیه وآله نیز در حال اراده وضو واقع شده است تا بآن متمسک توان شد بلکه می توان گفت که حدیث
صریح نیست در آب آوردن غیر از برای امام علیه السلام نیز چه می تواند بود که مقصود راوی ازین کلام
این باشد که حضرت در مقام احضار آب بود امر نه اعم ازان که کسی دیگر آب آورد یا خود حاضر سازند و تعبیر
ازین حال بطلب در کلام فصحا بسیار است چنانچه بعد از تتبع کلام ایشان ظاهر می شود و بر تقدیر تسلیم
این مراتب می تواند بود که غرض حضرت از فعل مذکور تعلیم جواز آن باشد واشعار برانکه استعانت در
وضو حرام نیست خصوصا که مقام نیز چون مقام تعلیمست ابا ازان ندارد بلکه مقتضی آن نیز هست
والله اعلم فاسدلها علی وجهه من اعلی الوجه سدل در اصل لغت بمعنی ارخای ثوب وامثال آنست یعنی فرو
گذاشتن جامه و پرده ونقاب وآنچه مانند آن باشد وازینجاست که آنچه بر محفه وکجاوه وامثال
آن می پوشند سدل می گویند ومراد ازینجا ریختن آبست بر رو بعلاقه تشبیه از قبیل استعاره تبعیه
که عبارت از استعاره افعال وحروفست یعنی فعلی یا حرفی در کلام مذکور شود وازان معنی خواسته شود

غیر معنی موضوع له بواسطه شباهتی که معنی مذکور بمعنی موضوع له بوده باشد ومراد باعلای
وجه جانب بالای روست یعنی حضرت آبی را که بدست راست از قدح برداشته بودند بر روی مبارک
ریختند از جانب بالای روی که عبارت از رستنگاه موی پیش سرست از محاذات پیشانی وآنچه
مسامت آنست تا آخر چنانچه تفصیل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی ثم مسح بیده الجانبین
جمیعا در بعضی نسخ تهذیب حدیث که ذکر این حدیث شده بجای جانبین حاجبین ایراد شده وآن
نسخه صحیح نیست بلکه از اشتباه وسهو کاتبانست و باید دانست که لفظ ثم درین حدیث در چند
موضع که مذکورست بمعنی خود که تراخیست مستعمل نیست بلکه تجرید از معنی تراخی یافته
مستعمل شده است واستعمال ثم برین وجه در کلام بلغا بسیارست مترجم گوید بیان این
اجمال آنکه هرگاه در عطف امری برامری مجرد اجتماع ومشارکت ایشان را در فعلی قصد می کنند
بواو عطف می کنند مثل جاء زید وعمرو که زیاده برین دلالت ندارد که زید وعمرو هر دو آمده اند
اعم ازانکه باهم آمده باشند یا یکی مقدم بر دیگری آمده باشد واگر خواهند بآن وانمایند که آمدن
یکی از ایشان بعد از دیگری واقع شده بی آنکه زمانی فاصله شده باشد میان ایشان
امر لاحق را بر سابق بفای تعقیبیه عطف می کنند مثل جاء زید فعمرو که دلالت دارد برانکه
آمدن عمرو بعد از آمدن زید واقع شده بی فاصله زمانی واگر زمانی فاصله شده باشد وخواهند آنرا
وانمایند عطف مذکور را بثم ادا می کنند مثل جاء زید ثم عمرو که باین معنیست که زید آمد وبعد از
زمانی عمرو آمد واین معنی آخر را تراخی میگویند وثم از برای این معنی موضوعست وظاهرست که درین
مقام تراخی در میان افعال وضو مراد نیست بلکه موالات که تتابع افعالست در وضو شرطست
پس ناچار ثم را مجرد از معنی تراخی باید گرفت که بمعنی فا باشد ثم اعاد الیسری ذکر اعاده درین فقره
بمثابه کلمه فقره آینده است که ثم اعاد الیمنی باشد چه ظاهرست که معنی اعاده که ایقاع ثانی است در ضمن

ادخال دست چپ متحقق نیست چه ادخال اولی بدست راست بوده و توهم نشود که در رعایت صنعت مشاکله
که عبارت از ایراد لفظیست در فقره از کلام بازاء معنی که لفظ مذکور از برای آن موضوع نیست تا مشاکلی
شود بحسب لفظ آن فقره با فقره دیکر از کلام که قرینه او واقعست و لفظ مذکور آنجا در معنی خود استعمال شده است
مقدم بودن مشاکل اسم مفعول بر مشاکل اسم فاعل شرطست یعنی شرطست که لفظی که بواسطه مشاکل آن این
لفظ در غیر معنی خود مستعمل شده در کلام ذکر آن تقدم داشته باشد بر ذکر این لفظ و چون اینجا مقدم
نیست بران نمیتوان حمل کرد چه هیچ یک از علماء عربیت این شرط را مذکور نساخته اند بلکه بخلاف آن تصریح
کرده اند چنانچه در آیه کریمه فَمِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلَی بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ یَمْشِی عَلَی رِجْلَیْنِ که در مقام امتنان بخلق انواع
مختلف از حیوانات نازل شده و این معنیست که بعضی از ایشان بشکم راه می روند مثل ماهی و مار و امثال
آن و بعضی چون سایر حیوانات کفته اند که ذکر یمشی در فقره اولی با آنکه مشی در لغت بمعنی راه رفتن بپاهاست
و حرکت بشکم را مشی نمیکویند بنا بر کلمه یمشی فقره دویم است که در معنی خود مستعمل شده است و ممکن است که
در معنی خود نیز مستعمل باشد چه اکرچه ادخال دست چپ مرتبه دیکر وقوع نیافته است اما ادخال دست چپ در دهن دست
راست واقع شده است پس آن باعتبار ادخال باری متحقق باشد **مترجم کوید** صاحب کشاف در اول سوره
کهف جائی که تفسیر آیه کریمه وَاِنَّهُمْ اِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ یَرْجُمُوکُمْ اَوْ یُعِیدُوکُمْ فِی مِلَّتِهِمْ که در باب اصحاب کهف
نازل است می نماید و معنی آن را برین وجه بیان کرده است که بعد از بیدار شدن ایشان از خواب که بعد از سیصد
نه سال وقوع یافته بود چون در آن مقام شدند که بواسطه تحصیل قوتی که وسیله حصول قوتی جهة
عبادت ایشان تواند بود باشد کسی را از خود بشهر فرستند بکمان آنکه همان زمان دقیانوس است و جمعی که ایشان از
تشویش ایشان پناه بکهف آورده اند هنوز هستند یکی از ایشان خطاب بدیکران کرده کفت مخاطر کنید
او را که بنحوی سلوک نکند که مردم شهر بر حال ما و جای ما اطلاع یابند اِنَّهُمْ اِنْ یَظْهَرُوا عَلَیْکُمْ
یَرْجُمُوکُمْ یعنی که اکر اهل شهر بر حال شما اطلاع بهم رسد شما را با قبح وجهی خواهند کشت او

یُعِیدُوکُمْ فِی مِلَّتِهِمْ یا عود خواهند فرمود شما را بدین باطل خود چون باعتقاد او اصحاب کهف اهل دین حق
بوده اند و داخل در عقیده ایشان نه الا آنکه بتکلف ایشان بوده است یُعِیدُوکُمْ فِی مِلَّتِهِمْ را در آیه مذکوره یدخلوکم
فی دینهم و یصیروکم الیه تفسیر کرده است و کفته است که استعمال اعاده درین معنی در کلام عرب بسیار
واقع است و هذه عبارته العود بمعنی الصیرورة اکثر شیء فی کلامهم یقولون ما عدت افعل کذا ی
یریدون ابتداء الفعل پس بنا برین ذکر اعاده درین مقام که از امام علیه السلام وقوع یافته بی مؤنه تحمل
توجیهات مذکوره صحیح باشد فتدبر ثم تمسح ببقیة ما بقی فی یدیک راسک و رجلیک ظاهرا این بوده که
کفته شود ثم مسح بما بقی فی یدیه راسه و رجلیه چه مسح با آنچه باقی بوده و در دست از آب وضو وقوع
یافته نه با آنچه باقی مانده بود نهایتش چون ذکر آن وجه ایراد می شد موهم این بود که حضرت
بجمیع رطوبتی که در دست باقی مانده بود مسح کرده باشد و مسح ببعضی از آن جایز نباشد بر وجه مذکور
ایراد شد تا رفع آن توهم شود و اشعار باشد بر آنکه مسح ببعضی از آن نیز مجزیست و لم یعدهما فی الانا
مراد بودن مجزی بعیدها با آنکه ظاهر نیست که راجع باشد بیدین و تثنیه بایستی بود بنا بر آنست
که راجع است بیدین که در فقره پیشتر مذکور است یا بیدی که در ضمن یدین مذکور شده و در
بعضی نسخها یعیدهما نقل شده بضمیر تثنیه و بر آن تقدیر احتیاج بتوجیه مذکور و ارتکاب خلاف
ظاهر نیست والله اعلم **نمایش اول** باید دانست که جمهور علماء شیعه در شستن روی در وضو
واجب دانسته اند ابتدا باعلای وجه را یعنی اینکه ابتدا در شستن از جانب بالای روی که عبارت
از رستنکاه موی پیشانیست چنانچه مذکور شد واقع شود سوی سید مرتضی علم الهدی
و ابن ادریس و بعضی از تابعان ایشان که بوجوب آن قایل نشده اند و کفته اند که می باید روی
بالتمام شسته شود از هر جانب که ابتدا واقع شود مجزیست و از جمله دلایلی که بر وجوب آن ایراد
کرده اند یکی حدیث مذکور است برین وجه که حضرت امام علیه السلام در مقام بیان و تعلیم وضو که واجب

بوده اند و لهذا متوجه اعمال سنتی نشده اند پس آنچه از ایشان صادر شده باشد واجب باشد و این حدیث ناطقست
بآنکه در شستن روی ابتدا باعلی کرده اند پس ابتدا باعلی در شستن روی واجب باشد اگر گویند بنا بر این
لازم می آید که اغتراف بیمنی یعنی برداشتن آب از انا بدست راست که حدیث صریحست در وقوع آن از امام
علیه السلام نیز واجب باشد و حال آنکه هیچکس از علما قایل بوجوب آن نشده است پس هر چه حدیث
دلالت بر صدور آن از حضرت داشته باشد محکوم بوجوب نتواند بود جوابش آنست که هرچه در معرض
بیان حضرت در آمده باشد کالهی محکوم بوجوبست که دلیل دیگر نبوده باشد بر خلاف آن و اینجا اجماع دلیل است
بر استحباب اغتراف بیمنی پس آن ماده نقض بر این دلیل نتواند بود و یکی دیگر از دلایلی که بر وجوب آن نقل
شده استدلال بوضوی بیانی پیغمبرست صلوات الله علیه و آله که بقصد تعلیم امت از ایشان صادر شده است
بر این وجه که حضرت در هنگام شستن روی مبارک در آن وضو یا ابتدا باعلی کرده اند یا باسفل نمی تواند بود که
ابتدا باسفل کرده باشند والا آن واجب می شد علی الیقین بر است چه همه اتفاق دارند بر آنکه حضرت بعد از فراغ
از وضوی بیانی فرموده اند که هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یعنی این وضوییست که قبول نمی شود
نماز بی آن نزد حضرت عزت مگر آنکه وضوی آن نماز مثل این وضو ساخته شود و حال آنکه هیچیک از امت قایل بوجوب
ابتدا باسفل علی الیقین نشده اند و اتفاق امت بر خطا صحیح نیست پس ابتدا باعلی کرده باشند و هرچه از ایشان
در آن وقت کرده اند بنا بر کلام مذکور که بعد از فراغ بر زبان مبارک جاری ساخته اند واجبست پس ابتدای باعلی
واجب باشد و بر این استدلال اعتراض کرده اند که می تواند بود که ابتدای حضرت باسفل واقع شده باشد
باین قصد که وانموده شود که آن نیز جایزاست و ابتدای باعلی واجب نیست و گاهی اگر از حضرت بر آن وجه صادر شده باشد
یا شود از روی وجوب ندانند چنانچه سکوت راوی وضوی بیانی مذکور را از ذکر آن نیز اشعاری بآن دارد اند
فعل حضرت بر آن وجه وجوب لازم نباید و اتفاق بر عدم وجوب آن اتفاق امت بر خطا نباشد بلی اگر در روایت وضوی بیانی
تصریح بابتدای باعلی می بود استدلال بآن بر مطلب کردنی [illegible] و بخاطر میرسد که بر تقدیری که ثابت شود که حضرت در

وضوی

وضوی بیانی بابتداء باعلی وجه کرده اند نیز دلالت بر وجوب آن نخواهد کرد چه بعضی کیفیات در افعال جبلی
انسان می باشد که با وجود امکان صدور آن بر نحوی دیگر بالطبع بر آن وجه بعمل می آورند چنانچه گاه خوردن
طعام دست راست را واسطه گرفتن لقمه می سازد و هنگام شرب آب کوزه و امثال آن را واسطه ساخته آب را بلب می
گذارد و ذلک برآب بطریق سایر حیوانات با وجود امکان شقوق دیگر پس می تواند بود که ابتداء حضرت
باعلاء وجه نیز از ان قبیل باشد چنانچه امر زید را در غسل اعضا که این حدیث بصدد بیان آن از حضرت
ناطق است اکثر علما بر آن حمل کرده اند و قایل بوجوب آن نشده مگر قلیلی از مجتهدین که آن را نیز واجب دانسته اند
بلی اگر ثابت شود که حضرت در ایقاع بر آن وجه قصد قربت کرده اند دلیل وجوب می تواند بود و دعوی
آن در معرض منع است نمایتش از کیفیات فعلی باشد که قربت در آن قصد شده و از افعال وضوست
و آن لازم ندارد که مقصود از آن نیز قربت باشد و کلام حضرت که بعد از فراغ از وضوی بیانی فرموده اند که
هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به این معنیست که الا بمثله یعنی قبول نمی شود نماز مگر بوضویی که مثل این وضو
باشد پس بنا بر آنچه در اصول مقرر شده است که اصل عدم تکلیف بزیاده است باقل آنچه در عرف مماثلت گویند
از عهده تکلیف بیرون توان آمد و هیچ شک نیست که اگر کیفیتی از کیفیات فعلی تبدیل بکیفیت دیگر یابد رفع مماثلت
عرفی نخواهد شد مثلا هرگاه غلامی از جانب صاحب خود مامور شود بآنکه کاری کند مثل کاری که زید کرده مکلف
بزیاده از این نخواهد دانست که بوجهی آن کار از او صادر شود که توان گفت که مانند کار زید است
نه آنکه بوجهی کند که از آن مانند تری باشد متصور باشد و کان اینست که اگر برین مطلب استدلال کنند بآیه کریمه
فاغسلوا وجوهکم چندان دور نباشد بر این وجه که در علم بیان مقرر شده که مطلق منصرف بفرد شایع متعارف می شود
یعنی هرگاه امری بی قید بر شخصی حوالی از اوضاع و احوال آن ایجاد شود محمول دارند بر فرد شایع متعارف از افراد آن نخواهد
بود چه اگر فرد دیگر مقصود می بود بقیدی مقید می شد مثلا هرگاه سیدی بغلام گوید که [illegible] کوزه از برای من کوزه
بساز و ذکر طرح و وضع آن نکند باین تکلیف نخواهد بود که کوزه بساز بر وجهی متعارف شایع میان مردم مثل شکل اسطوانی

مثلا پس اگر بشکم و بکره بیا زد مثل شمن و پستبر و امثال آن متصل امر شید شش نخواهند دانست و بعصیان
سر لابش منسوب خواهند ساخت پس گوییم غسل وجه که امر بآن در آیت واقعست مطلقست و مقید بقیدی
نیست پس بنا بر آنچه مذکور شد مراد از آن فردی خواهد بود از افراد غسل وجه که شایع و متعارف مردم
باشد و ظاهر است که شایع و متعارف در غسل وجه اینست که ابتدا از جانب بالا واقع شود نه از جانب اسفل
پس غسل بر آن وجه واجب و مامور به باشد و اگر گویند این استدلال در باب امر دیگر نیز جاریست چه ظاهر است
که شایع و متعارف در غسل اعضا اینست که با امر دیگر باشد و حال آنکه شما قایل بوجوب آن نیستید
جواب آنست که این نقض مشترکست میان این دلیل و دلیلهای سابق که قوم ذکر کرده اند هر جوابی ایشان از و مردود
آن بر دلیلهای خود جواب گویند جواب از این دلیل نیز می توانند بود والله الهادی **نمایش دوم** تحدید
وجه یعنی تعیین نهایت طولی و عرضی روی تا معلوم شود که از هر جانب تا کجا می باید شست اگرچه در جمیع
کتب فقها مذکور است و در میان مردم مشهور نهایتش چون بر وجهی که بخاطر رسیده دیگران بر آن وجه
ایراد نکرده اند چنانچه در تفطن بآن و استنباط آن از روایت خود را متفرد میدانند مقام را مناسب ذکر
آن دانسته می گوید که جمیع فرق اسلام سوی زهری از علماء سنت که گوش را نیز داخل روی دانسته
اتفاق دارند بر آنکه طول روی زیاده از قصاص موی سر تا طرف ذقن که عبارت از زنخدان باشد نیست
و عرض آن از وتد گوش که بلندی زیر گوش است تا وتد گوش دیگر و قصاص در لغت منتهای رستنگاه موی
سر است خواه از پیش و خواه از عقب و مراد اینجا نهایت رستنگاه موی پیش سر است که از دو جانب ناصیه یعنی
موی پیش سر بالای جبهه گرفته بدو نزعه که عبارت از دو بیاض طولانیست که از دو جانب پیشانی سر بر آمده بالا
رفته فرود آمده است و بمواضع تحذیف که در پیش صدغین که شقیقها باشد واقعست و زنان و مطربان موی
آن را می کنند رسیده و از اینجا بر صدغین در آمده متصل شده است از دو جانب بعذار که عبارت از موییست
که در محاذات سوراخ گوش رسته شده ما بین شقیقه و عارض اما جانبی که بدور گوشها در آمده هیچکس خلاف نکرده است

در آنکه داخل قصاص موی نیست نه مقدم نماید بعض علماء رضوان الله علیهم از حدیث صحیح زراره که بعد از این مذکور
خواهد شد اینچنین استنباط کرده اند که طول روی از قصاص ناصیه است تا طرف ذقن و عرض آن آنچه فرا گیرد
آن را ابهام و وسطی که عبارت از انگشت شست و انگشت میانه است چون بعرض روی نهاده شود و در تحدید
بحسب ظاهر نزعتین و صدغین داخلست و مواضع تحذیف و عذارین و بیاضهای ما بین عذار و گوش خارج لیکن بر تحقیق
را هم خارج دانسته اند و گفته اند مراد از قصاص ناصیه قصاص ناصیه است و آنچه بر سمت آن باشد از دو جانب تا عذار
یعنی خط عرضی که واصل باشد میان قصاص ناصیه و عذار از دو جانب بر آن که نزعتین بر خط
مذکور نیست بلکه فوق خط مذکور می افتد اما صدغین با آنکه در تحت خط مذکور واقع است و تحدید
مذکور شامل آن هست همه اتفاق کرده اند بر آنکه آن داخل روی نیست و واجب نیست شستن آن بواسطه
آنکه در حدیث زراره مذکور تصریح باخراج آن واقعست و حدیث مذکور اینست که زرارة بن اعین که از ثقات
راویان حدیث است از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که بآن حضرت گفتم خبر ده مرا از حد وجهی که
آن را می باید شست و خدای تعالی در کلام مجید امر بشستن آن کرده است امام علیه السلام بلفظ ذیل فرمودند
الوجه الذی امر الله عز وجل بغسله الذی لا ینبغی لاحد ان یزید علیه ولا ینقص منه ان زاد علیه لم یوجر وان نقص
منه اثم ما دارت علیه الوسطی والابهام من قصاص شعر الرأس الی الذقن وما جرت علیه الاصبعان
مستدیرا فهو من الوجه وما سوی ذلک فلیس من الوجه خلاصه معنی کلام معجز نظام آنکه روی که حضرت
عزت جل شانه امر بشستن آن کرده چنانچه سزاوار نیست هیچکس را که بر آن زیاده شوید یا در آنچه شوید از آن
چیزی کم کند اگر چیزی بر آن زیاده کند اجری بر آن نخواهد یافت و اگر چیزی از آن کم کند در معرض اثم و عقاب
در خواهد آمد مسافتیست از روی که دور آن کند بر آن وسطی و ابهام در حالتی که آن مسافت از قصاص
موی سر باشد تا طرف ذقن و آنچه جاری شود بر آن اصبعین مذکورین از رویست و غیر آن چیزی از روی نیست
بعد از آن از حضرت سوال کردم که آیا شقیقه داخل روی هست یا نه حضرت فرمودند لا یعنی شقیقه داخل روی نیست

بعد از آن گفتیم خبره مرا از آنچه موی بر آن روئیده است در روی آن افزا گرفته مانند زیر محاسن و سبیل و امثال آن فرمود

کلما احاطه به الشعر فلیس للعباد ان یطلبوه و لا ان یبحثوا عنه و لکن یجری علیه الماء یعنی آنچه موی بر آن روئیده

و در زیر موی پنهان است نیست مر بندگان را که در مقام بر آوردن آن از زیر موی در آیند یا از آن بحث کنند اما می باید که

آب بر روی موی که بر آن موضع روئیده جاری سازند و این حدیث صحیح دلالت بر علمای امامیه از برای تحدید وجه

اقوی از این دلیلی ندارند و در کتاب کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه حکم بصحت آن شده و شیخ طوسی در تهذیب حدیث

آن را حسن دانسته و در تهذیب و کلینی اگرچه بر وجه اضمار نقل آن شده یعنی تصریح بامامی که زراره از و روایت کرده

نشده و حدیث مضمر را از اقسام ضعیف میدانند اما این اضمار ضرر در صحت حدیث نکرده بواسطه آنکه شیخ طوسی که

مصنف تهذیب است در کتاب خلاف که هم از مصنفات اوست تصریح کرده است بامامی که زراره از و سوال کرده

یکی از دو امام است امام محمد باقر علیه السلام یا امام جعفر صادق و ابن بابویه صاحب کتاب من لا یحضره الفقیه تصریح کرده

که امام محمد باقر است و اما مواضع تحذیف و عذارین خلاف شده است میان علماء امامیه در آنکه ایشان داخل

روی هستند و در وضو شستن آن واجب یا نه بعضی مواضع تحذیف را داخل دانسته اند باین دلیل که تحدید

مذکور که از حدیث فهم شد شامل آن هست چه انفراج اصبعین در اغلب آن میرسد و خط مذکور بر بالای آن

می گذرد و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب تذکرة الفقها حکم بخروج آن از روی کرده بنا بر آنکه اصل برائة

ذمه است از وجوب غسل آن و چون موی که بر آن روئیده اتصال دارد بموی سر ظاهر اینست که داخل سر باشد نه

داخل روی و بعضی علماء اهل سنت نیز با او درین حکم شریک اند و بعضی مثل شیخ ابو القاسم و شیخ جمال الدین علیهما

الرحمه جزم بخروج عذارین کرده اند بدلیل اول آنکه اصل برائة ذمه است از وجوب غسل آن دوم آنکه تحدید مذکور

شامل آن نیست چه انفراج اصبعین در اغلب آن نمیرسد سیم آنکه وجه را از مواجهه گرفته اند و عذارین مواجهه نیستند

پس داخل وجه نباشند بهمان تقریب شکی نیست که اگر هر یک از مواضع تحذیف و عذارین در حال وضو شسته شود به احتیاط

اقرب خواهد بود اما بیاض ما بین عذار و گوش جمیع علماء امامیه اتفاق دارند بر آنکه آن از حد وجه بیرون است

دعن

و غسل آن واجب نیست و اکثر علمای اهل سنت داخل میدانند چه روی بخیال ایشان از کنار گوش تا کنار گوش است

و بالجمله از تقریر این مقدمات ظاهر شد که حد اعلای وجه بنابر آنچه از کلام علماء ما رضوان الله علیهم فهم میشود

رستنگاه موی ناصیه است با آنچه در تحت آن باشد از دو جانب بر استقامت خط عرضی مذکور تا حدی که سر انگشتان

مذکور در وقت انفراج بآن رسد و هیچ شکی نیست که مواضع تحذیف و صدغین در زیر این خطاند و ابهام و

وسطی در وقت انفراج از ایشان نمی گذرد پس دلیل بر تحدید بعضی جمعی که مواضع تحذیف و صدغین را خارج روی

میدانند سدید نخواهد بود بواسطه آنکه آنچه داخل روی نیست داخل میشود و چون تواند بود که تحدیدی

که متضمن این قسم قصوری باشد از امام علیه السلام صادر شود پس معلوم شد که تحدید برین وجه مقصود حضرت

نیست بلکه حق اینست که تحدید بما بین الاصبعین مخصوص بحد عرضی نیست بلکه مراد اینست که هر یک از طول و

عرض روی بمقدار بین الاصبعین است برین وجه که خط مستقیمی توهم کنیم از قصاص ناصیه تا طرف ذقن که در

اغلب مساوی انفراج بین الاصبعین هست و وسط آن را ساکن فرض کرده بر نفس خودش حرکت فرمائیم تا طرف اعلای

خط بجای طرف اسفل آید و طرف اسفل بجای طرف اعلی چنانچه شبیه دایره از آن بهم رسد آنچه درین دایره داخل

باشد وجه است و آنچه بیرون افتد خارج وجه بیان این اجمال آنکه من قصاص شعر الرأس که در عبارت حدیث

زراره واقعست بحسب ترکیب نحوی یا حالست از مای ما دارت که خبر الوجه است و متعلق بکاینا مقدرست

یعنی وجهی که امر بغسل آن در وضو وارد شده مقداریست از روی که دور آن کند ابهام و وسطی بر مانند دایره یعنی

که آن مقدار از قصاص شعر الراس باشد تا ذقن یا متعلق است بدارت مذکور یعنی دوران اصبعین بر وجهی

باشد که ابتدای آن از قصاص شعر راس باشد و انتهایش بذقن و ظاهر است که هرگاه احد اصبعین برین وجه

اداره کند اصبع دیگر بر عکس این دوران خواهد کرد یعنی ابتدای دوران آن از ذقن خواهد بود و انتهایش قصاص

موی سر تا شبیه دایره مذکوره که لفظ مستدیرا نیز دلالت بر آن دارد بهم رسد و لهذا امام علیه السلام اکتفا

بذکر یکی کرده و در حدیث تصریح بدایره هم نشده است بعد از آن در مقام تصریح بعلم ضمنا در آمده می فرمایند

وما جرت علیه الاصبعان مستدیرا فهو من الوجه چه لفظ مستدیرا در عبارت حالست از ماء که موصول شد
یعنی مقداری که جاری شود بر آن اصبعین مذکورین در حالتی که آن مقدار مستدیر باشد از وجه است و این
مرعیست در آنکه منشأ طول و عرض آن مساویست و مقدار هر یک از آن انفراج اصبعین است و هرگاه
معنی حدیث برین وجه قرار گرفته شد نزعات و مواضع تحذیف داخل می شود و نزعتین و صدغین نادر خارج آن نزد جمعی که قایلند
بانکه اینها داخل روی نیست احتیاج بتکلف باشد و تحدید سالم می شود از قصور و اینکه گفته شد که مواضع
تحذیف و صدغین ازین تحدید بیرونست بواسطه آنست که تجربه حاکمست بانکه هرگاه چنانچه مذکور شد خط
متوهم از انفراج اصبعین را بر ما بین قصاص و ذقن منطبق سازند و وسط آن را ساکن ساخته بر نفس خود دور داده
فرمایند تا شبیه دایره مذکوره بهم رسد مواضع تحذیف و صدغین خارج می افتد و ازین بیان ظاهر شد که وجهی
که تحدید بقوم شامل آنست زیاده است از وجهی که از روایت بنا بر تقریر مذکور فهم می شود بقدر نصف زیاده
مربع مفروض بر دایره مذکوره بر آن دایره که عبارت از دو مثلث است که حاصل می شود از دو خط مستقیم
طولی و عرضی و قوسی از دایره مذکوره مثلا فرض کنیم که درین شکل ب قصاص ناصیه است و ز طرف ذقن
و خط ابح خطیست که قوم طرف اعلای وجه دانسته اند که مرور کرده بر ناصیه و آنچه بیرونست آنست
از دو جانب تا عذار و مجموع این شکل بنا بر تحدید قوم وجه و بنا بر تحقیق بی که باستنباط آن از روایت
مذکوره متفرع است دایره و جهت و ما بقی خارج پس ظاهر شد که زیادتی آن بقدر مثلث ابه
و مثلث بحء است که مربع فضلات بر دایره والله الهادی الی الصواب مسئله مشهور میان علماء
امامیه رضوان الله علیهم آنست که اگر متوضی بعد از نیت روی خود را بر آب زند بر وجهی که ابتدا برسیدن
آب از جانب اعلی باشد یا اگر بدست آب بر روی ریزد یا دست بر روی رساند کافیست و امرار ید یعنی
راندن دست بر روی در حال شستن روی واجب نیست و بعضی از علماء زیدیه امرار ید را در غسل وجه واجب
دانسته اند و از علمای امامیه ابن جنید و بعضی اتباع او با ایشان درین مسئله موافقت کرده اند و شیخ جمال الدین

مطهر علیه الرحمه برین مذهب مشهور که عدم وجوب امرار ید است برین وجه ایراد دلیل کرده است که غسل وجهی که
اذکر به فاغسلوا وجوهکم وجوب آن ثابت است هم چنانچه در ضمن غسل با امرار ید متحقق است در ضمن غسل
بی امرار نیز متحقق است پس در ضمن هر شق که غسل بفعل آید ایشان بمامور به واقع شده خواهد بود و مبنی
از عهده تکلیف بآن بر آمده و اصل عدم تکلیف بزیاده است و بخاطر خطور میکند که این دلیل کاهی تمام می
تواند بود که در وضوء بیانی که این حدیث متضمن آنست و جمیع علماء در معرض قبولش در آورده بعضی نقل
کرده اند امرار ید بعمل نیاورده باشد اما بعد از بعمل آمدن آن از حضرت امام علیه السلام چنانچه حدیث بآن
ناطقست این استدلال را وجهی نیست زیرا که خصم را میرسد که بگوید امام علیه السلام در معرض بیان و تعلیم وضو
بدست مبارک آب برداشته بر روی ریختند و دست مبارک را بهر دو جانب روی راندند چنانچه و مسح جانبین
نفرمود آنست پس راندن دست واجب شد هم چنانچه در وجوب ابتداء باعلای وجه گفته اند و برین وجه استدلال
کرده و نفی در باب وجوب ابتداء باعلی برین وجه استدلال شده بود که حضرت در وضوء بیانی که بعد از فراغ آن فرمودند
هذا وضوء لا یقبل الله الصلوة الا به یا ابتدا باعلای وجه کرده اند یا باسفل یا آخر آنچه در تقریرش دلیل مذکور شد درین
باب نیز می گوییم حضرت در حال غسل وجه در آن وضوء یا امرار ید بعمل آورده اند یا نه نمیتواند بود که بعمل نیاورده باشند
والا ترک آن برایت واجب می بود و همچنین بآن قایل نشده پس البته بعمل آورده اند پس امرار ید در حال غسل وجه واجب
باشد و بالجمله دلیل علامه بر وجهی که دلالت بر عدم وجوب امرار ید دارد بر عدم وجوب ابتداء باعلی نیز وارد
هر چه جواب آن شود جواب این نیز می تواند شد والله الموفق مسئله شیخ زین الدین علیه الرحمه در بعضی
مصنفات خود حکم کرده است بانکه در شستن روی در وضوء مجرد ابتدا از اعلا کافی نیست بلکه می باید
نسبت بجمیع اجزای روی رعایت غسل الاعلی فالاعلی بشود یعنی هر جزو بالای بیشتر از جزو پستی شسته شود
نهایت بنحو عرف یعنی همین قدر که در عرف گویند که رعایت مذکور واقع شده کافیست چرا که رعایت آن بحسب
حقیقت که گویی تخلف نکند چنانچه مخفی نیست در مرتبه اشکال و تعسر بلکه امتناع و تعذر است بیان آنکه تخلفی

که خلل در رعایت عرفی نکند منافی نخواهد بود بعد از آن ذکر کرده است که اگر اکتفا شود بوجوب تقدم غسل هر جزو
بالایین نسبت بجزو پایینی که در سمت آن باشد یعنی یک خط مستقیم بهر دو مرور کند به نسبت جمیع اجزای
تحتانی و اگر چه بر آن سمت نباشد خالی از وجهی نخواهد بود و آنچه بخاطر میرسد آنست که همان ابتدا بجزوی از آن حد
اعلی کافیست و رعایت الاعلی فالاعلی در باقی اجزا مطلقا واجب نیست نه نسبت باجزایی که در یک سمت باشند
و نه نسبت باجزای دیگر و نه رعایت عرفی و تحقیقی چرا که مشقت عظیمی در ضمن التزام آن هست که تکلیف بامثال
آن کمتر از شارع وقوع یافته و اصل برائت ذمه مکلف است از وجوب آن و در هیچ یک از احادیث اشعاری بآن
نیست نه احادیثی که مذکور شد و نه غیر آن و آنچه از حدیث مذکور فهم می شود زیاده بر آن نیست که حضرت امام علیه
السلام در غسل وجه ابتدا باعلاء وجه کرده اند و این معنی چنانچه در ضمن رعایت الاعلی فالاعلی متحقق است با
عدم رعایت مذکور نیز متحقق خواهد بود کاهی که ابتدا بجزو اعلی شده باشد و امل رویین که در این حدیث
اشعاری بآن بود که از حضرت در حال غسل واقع شده نیز دلالتی بر آن ندارد و بالجمله در هیچ یک از کتب استدلالی
دلیلی دیده نشده که دلالت بر وجوب رعایت مذکور کند پس حکم بوجوب آن وجهی نداشته باشد بی اقامت دلیل
نمایش سیوم باید دانست که وجوب تقدیم غسل دست راست بر دست چپ که این حقیر اشعار بر صدور
آن از امام علیه السلام دارد دلیلی که در باب وجوب ابتدای باعلای وجه مذکور شد در باب آن نیز جاریست
از مختصات مذهب امامیه است که علما مذهب مذکور رضوان الله علیهم بر آن اتفاق دارند و از علمای اهل
سنت هیچ کس بآن قایل نشده بلکه بعضی از ایشان مثل شافعی و احمد حنبل اکتفا کرده اند بر وجوب ترتیب میان
غسل وجه و مجموع یدین و مسح راس و مجموع رجلین و قایل بترتیب میان دستها و پایها نشده اند و بعضی دیگر
مثل ابو حنیفه و مالک ترتیب را مطلقا واجب نمیدانند و می گویند ابتدا بهر عضو که واقع شود جایز است و استدلال
کرده اند بر مذهب خود بآنکه اصل برائت ذمه است از وجوب آن و در آیه وضو اشعاری بوجوب آن نیست
چرا که واو عطف که در میان اعضا در آمده افاده ترتیب نمی کند پس صورتی که نزد ایشان جایز است از وضو بر آن وجه

واقع شود بهفتصد و بیست صورت خواهد بود که نزد علمای امامیه رضوان الله علیهم جمیع آنها باطلاست الا دو صورت
بمذهب کسی که ترتیب در مسح پاها واجب نمیدانند و تجویز کرده که پای چپ مقدم بر پای راست مسح شود و
یک صورت بمذهب کسی که تجویز آن نیز کرده و در مسح پاها ترتیب را واجب میدانند و بیان وصول صور
محتمله بعدد مذکور آنست که عدد اعضای مغسول و ممسوح در وضو شش است وجه و یدین و راس و رجلین
و بر تقدیر عدم وجوب رعایت ترتیب میان ایشان ابتدا بهر یک از اعضای شش کانه صحیح خواهد بود و بر
هر تقدیر عضو دوم پنج احتمال خواهد داشت که مجموع سی احتمال باشد و بر هر یک از احتمالات سی کانه عضو
سیم را چهار احتمالست و حاصل ضرب سی در چهار یکصد و بیست و عضو چهارم را بر هر یک از وجوه مذکوره
سه احتمال و حاصل ضرب صد و بیست در سه سیصد و شصت و عضو پنجم را بر هر وجه از آن دو احتمال و حاصل
و حاصل ضرب سیصد و شصت در دو هفتصد و بیست است و چون عضو ششم را سوای یک صورت باقی نمی ماند
و حاصل ضرب هر عدد در واحد همان عدد است انضمام آن باعث زیادتی عدد صور محتمله نمی شود
مترجم گوید انحصار عدد صور محتمله در هفتصد و بیست کاهی تمام است که ایشان تجویز جمع میان
اعضا در غسل نکرده باشند و ظاهر اینست که آن نیز بمذهب ایشان جایز است پس صور محتمله بکثیری بیشتر
از هفتصد و بیست باشد چنانچه بعد از رجوع بحساب ظاهر میگردد و از آن جمله نزد جمیع از علمای امامیه
رضوان الله علیهم که قایل بوجوب ترتیب میان رجلین نیستند سه صورت صحیح باشد که ثالث آنها جمع میان رجلین است
بیک وجه که هر دو پا باهم مسح شود والله اعلم و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه بوجوب ترتیبی که متفق علیه
امامیه است بچند وجه استدلال کرده است چون مقام اقتضای ذکر آن می کند وجوه مذکوره باجمعی که بر هر
وجه بخاطر رسیده مذکور میگردد والله الموفق **وجه اول** که در کتاب منتهی المطلب ایراد آن کرده آنست
که در آیه کریمه فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق فاء تعقیب که بر سر فاغسلوا در آمده دلالت دارد بر آنکه غسل وجه
باید بی فاصله بعد از اراده قیام بنماز واقع شود و چه فا افاده تعقیب بی تراخی می کند چنانچه سبق ذکر یافت پس تقدیم

غسل بحکم آیه مذکوره واجب باشد وهر کسی قایل بوجوب تقدیم غسل شده ترتیب را واجب میداند پس ترتیب واجب باشد
واین کلام چنانچه مخفی نیست دو محمل دارد **اول** آنکه مراد بغسل درین کلام چنانچه شیخ شهید علیه الرحمه بران حمل
کرده غسل وجه باشد یعنی هر کس قایل بوجوب تقدیم غسل وجه شده ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند و برین
تقدیر بخاطر میرسد که دلیل مذکور از جاده استقامت بر کنار باشد چه فا داخل شده مگر بر اغسلوا که بمذهب
صحیح در مجموع وجه و یدین عامل است و بر تقدیر تسلیم افاده تعقیب زیاده برین دلالت ندارد که غسل وجه
و یدین را بی فاصله بعد از اراده قیام نماز بجای باید آورد خواه وجه مقدم باشد وخواه یکی از یدین چرا که
واو عطف زیاده بر جمع شدن معطوف با معطوف علیه در حکم دلالت ندارد چنانچه گذشت و تقدیم ذکری
چنانچه در عربیت مقرر شده مفید مقصود نیست مثلا اگر بشخصی از اهل لسان گفته شود که اذا لاقیت
زیدا فتقبل وجهه ویدیه یعنی چون بزید دوچار شوی بوسه ده روی او را و دستهای او را زیاده
برین نخواهد فهمید که فعل هر دو می باید مقارن ملاقات زید واقع شود و در ضمن هر یک که ابتدا متحقق
شود خود را ممتثل امر مذکور نخواهد دانست **دوم** آنکه مراد بغسل مطلق غسل باشد یعنی هر کس قایل
بوجوب تقدیم مطلق غسل است بر مسح ترتیب را در جمیع اعضا واجب میداند و برین تقدیر نیز بخاطر میرسد
که دلیل تمام نباشد چرا که واو عطف چنانچه مذکور شد از برای افاده مطلق جمعیت و دلالت بر ترتیب و تعقیب
ندارد خواه در عطف مفرد بر مفرد باشد مثل عطف یدین بر وجه و رجلین بر راس وخواه در عطف جمله
بر جمله مثل عطف جمله امسحوا بر اغسلوا پس میگوییم در آیه عطف شده است امسحوا بر اغسلوا بواو و مجموع
معطوف و معطوف علیه با هم جزای شرط و مدخول فای تعقیب است یعنی هرگاه اراده قیام نماز نمایید
مجموع این افعال را از غسل و مسح بجای آورید اعم از آنکه غسل مقدم باشد یا مسح و بالجمله فا تعقیب زیاده
برین دلالت ندارد که مجموع افعال وضو را بعد از اراده قیام نماز بعمل باید آورد و دلالت آن بر وجوب
تقدیم غسل وجه یا مطلق غسل در معرض منعست مستند بامور یکه مذکور شد و باینکه اگر بشخصی از اهل لسان

در معرض این خطاب در آید که اذا اطلبک الامیر فالبس عمامتک والبس ثوبک یعنی هرگاه امیر ترا طلب نماید
در حال بپیچ دستار خود را و بپوش جامه خود را زیاده ازین نخواهد فهمید که هر دو را مقارن طلب امیر بعمل باید
آورد و بتقدیم لبس ثوب بر لف عمامه در معرض مخالفت امر مذکور نخواهد آمد پس کلام مذکور دلالت
بر ترتیب نداشته باشد والله اعلم **وجه دوم** که در کتاب نهایة الاحکام ایراد کرده استدلال باین
حدیث است که لا یقبل الله صلوة امرء حتی یضع الطهور مواضعه فیغسل وجهه ثم یغسل یدیه ثم یمسح
راسه ثم رجلیه یعنی در معرض قبول در نمی آورد خدای تعالی نماز کسی را تا نگذارد آب پاک و پاک کننده
بمواضعی که از برای آن تعیین شده برین وجه که بشوید روی خود را بعد از آن بشوید دستهای خود را بعد از آن مسح کند
سر خود را بعد از آن پاهای خود را چه کلمه ثم چنانچه گذشت از برای تعقیب با تراخیست و بخاطر میرسد
که این وجه برین مثبت مدعی نیست چه مدعی چنانچه از عبارت نهایة الاحکام ظاهر میشود وجوب ترتیب
که امامیه بوجوب آن رفته اند یعنی ترتیب میان جمیع اعضا و حدیث مذکور چنانچه از ترجمه آن فهم شد
دلالت ندارد مگر بر ترتیبی که شافعی آن را واجب میداند یعنی تقدیم غسل وجه بر یدین و یدین بر مسح
راس و مسح راس بر رجلین و اینکه دست راست را بر دست چپ مقدم باید داشت چنانچه مجمع علیه امامیه است
یا پای چپ از پای راست مؤخر مسح باید کرد چنانچه مذهب بعضی از ایشان است از حدیث فهم نمیشود
پس دلیل مذکور بر مدعی انطباق نداشته باشد **وجه سیوم** که هم در نهایة الاحکام بعد از ذکر حدیث
دوم نقل کرده آنست که حضرت عزت در قرآن مجید نهایت غسل را مرفقین ساخته و نهایت مسح را کعبین
چنانچه عامل در عطف یکچیز است بتقویه حرف عطف بیان این اجمال آنکه در عربیت مقرر شده که عامل در معطوف همان
عامل در معطوف علیه است بتقویه که عامل از توسط حرف عطف می یابد پس کلمه اغسلوا که در آیه وضو واقع است
هم عامل باشد در وجوهکم و هم در ایدیکم و همچنین کلمه امسحوا نسبت برؤسکم و ارجلکم و الی در الی المرافق که از برای
انتهای غایت فعل متعلق بهاست متعلقست باغسلوا و در الی الکعبین بامسحوا پس باید که غسل وارد بر وجه و یدین

منتهی شود بمرفقین و مسح داده بر راس و رجلین منتهی شود بکعبین پس ترتیب واجب باشد چه اگر غسل وجه مقدم بر
یدین واقع نشود یا متاخر از یدین واقع خواهد شد یا در میان هر دو و بر هر تقدیر انتهای غسل بمرفقین نخواهد بود و بر تقدیر
اگر مسح راس بر رجلین تقدیم نیابد انتهاء مسح بکعبین نخواهد شد و امتثال امری که آیه متضمن آنست در ضمن آن حال
نخواهد بود و می تواند بود که کلمه الی نهایت غسل باشد باعتبار وقوع آن بر یدین تنها و نهایت مسح باشد باعتبار وقوع آن بر
رجلین تنها چه بر این تقدیر باعتبار ما یتعلق به تنها بر خواهد بود بغسل و مسح که بر وجه و راس واقعست پس مغایرت بهم خواهد
رسید میان عامل معطوف و عامل معطوف علیه و این مخالف آنست که در عربیت مقرر شده و بخاطر میرسد که این وجه نیز انطباق
ندارد مگر بر ترتیبی که شافعی واجب میداند و اثبات وجوب ترتیبی که مدعیست نمی نماید چنانچه تقریر دلیل بآن حاکمست بلکه می
توان گفت که دلالت بر وجوب ترتیبی که شافعی نیز ندارد چه نهایت آنچه بعد از قبول قال لیسا لازم می آید وجوب تقدیم غسل
وجه است بر یدین و تقدیم مسح راس بر رجلین تا انتهای غسل بمرفقین واقع شود و انتهای مسح بر رجلین اما آنکه اصل
غسل را بر مسح مقدم باید داشت چنانچه مذهب شافعیست از آیه بهیچ وجه فهم در نمی آید چه بر تقدیر عکس نیز انتهای مذکور
متحقق است و اگر متمسک شوند بنای تعقیبی که بر اغسلوا در آمده عود کلام خواهد بود بدلیل اول و نقض آنجا مذکور
شد و نیز میتوان گفت که دلیل مذکور دلالت بر تقدیم وجوب غسل وجه بر یدین و مسح راس بر رجلین نیز ندارد بجهت آنکه اگر
بنا بر تقریر مذکور زیاده بر این لازم نیاید که نهایت غسل مرافق واقع شود و نهایت مسح کعبین و بر تقدیری که غسل وجه
بعد از دست راست واقع شود و بعد از آن دست چپ شسته شود و همچنین مسح سر بعد از پای راست و قبل از
پای چپ بفعل آورد صادق خواهد بود که غسل منتهی بمرافق شده و مسح منتهی بکعبین و آنچه شاهد می شود
که بر تقدیر مذکور نهایت غسل مرفق خواهد نه مرافق و نهایت مسح کعب خواهد شد نه کعبین موجه نیست بی بود
جمعیت مرافق باعتبار متوضیین است نه باعتبار هر شخصی و بنا بر هر تقدیر انتها متحقق نیست مگر بیک
مرفق و یک کعب پس آنچه جواب ایشان شود جواب ما نیز می تواند بود فتدبر **وجه چهارم** که در کتاب
تذکرة الفقها بآن استدلال کرده کلام حضرت مقدس نبویست صلی الله علیه و آله که در جواب سؤال از سعی صفا و مروه که کدام

ابتدا باید کرد بر زبان معجز بیان جاری ساخته‌اند که ابدأ بما بدأ الله به یعنی ابتدا کنید بآنچه خدای تعالی در کلام
خود بآن ابتدا کرده یعنی چنانچه در آیه کریمه ان الصفا والمروة من شعائر الله ابتدا بذکر صفا شده و ذکر مروه
بعد از ذکر آن وقوع یافته شما نیز وظیفه بندگی بتقدیم رسانیده عمل خود را موافق قول پروردگار خود سازید
و در عمل سعی ابتدا بصفا کرده سعی خود را باتمام رسانید بر این وجه که اگر چه سبب حکم حضرت که سؤال از سعی صفا
و مروه است خاصست و شامل هر عبادت نیست اما لفظ حضرت که ابدأ بما بدأ الله به است عامست
و در علم عربیت مقرر است که اعتبار بعموم لفظ است نه بخصوص سبب پس در هر عبادتی که دارای اجزا و
متعدد الافعال باشد و در قرآن مجید ذکر آن شده باشد ابتدا بفعلی باید کرد که در قرآن ابتدا بذکر
آن شده و در آیه وضو ابتدا بذکر غسل وجه شده پس بحکم حدیث مذکور در وضو ابتدا بغسل وجه
باید کرد و بعد از آن عمل سایر اعضا را بترتیبی که در آیه مذکور است بفعل باید آورد پس ترتیب واجب باشد
این دلیل نیز با بعض ادله سابقه شریکست در آنکه دلالت ندارد مگر بر وجوب ترتیبی که شافعی واجب دانسته
و لهذا علامه نیز بر وجوب آن ترتیب دلیل ساخته بلکه دلالت آن بر وجوب ترتیبی که شافعی نیز چنانچه بخاطر
رسیده محل بحث است چرا که از حدیث مذکور زیاده بر این لازم نمی آید که ابتدا بغسل وجه باید کرد بواسطه
آنکه در آیه ابتدا بآن شده اما اینکه بعد از آن آنچه در ذکر مقدم شده مقدم باید بعمل آورد مفاد حدیث نیست
چه در حدیث وارد نیست که و ثنّ بما ثنّی الله به و ثلّث بما ثلّث الله به و اگر ابتدا در حدیث بر ابتدای اضافی محمول شود
تا شامل ابتدای اولی و ثانوی و ثالثی و آنچه بجز آن تقدم داشته باشد بوده باشد حمل لفظ خواهد بود بر معنی
مجازی بی آنکه قرینه بر آن در کلام یا مقام بوده باشد و این پیش علما مجوز نیست پس اگر کسی خواهد که باین
حدیث استدلال بر وجوب ترتیب کند می باید مقدمه که در دلیل اول ماخوذ بود بآن ضم نماید و آن آنست
که هر کس قایل بوجوب ابتدای غسل وجه است قایل بترتیب است و می تواند بود که مقدمه مذکوره در کلام علامه
قدس سره نیز منظور باشد تا تمامیتش فهم آن از کلام او بغایت دور است والله اعلم **نمایش چهارم** نیست بباید

که این حدیث از جمله احادیث است که استدلال کرده اند بآن بر عدم جواز استیناف آب جدید بواسطه مسح در
وضو و گفته اند که جایز نیست که در وضو بواسطه مسح آب تازه برگیرند بلکه می باید بهمان تری که از غسل اعضا در
دست باقی مانده مسح کرده شود و این مذهب جمیع علمای امامیه است رضوان الله علیهم سوای ابن الجنید از ایشان
که مخالفت کرده و چنانچه مذهب مالک است برداشتن آب تازه را نیز تجویز کرده و باقی علمای اهل سنت
حکم بر وجوب استیناف مذکور کرده مسح ببقیه رطوبت غسل را تجویز نکرده اند و در طریق امامیه احادیث
که صریحست در خلاف آن صحیح و غیر صحیح بسیار است نهایتش دو روایت بطریق ایشان وارد شده که
ظاهر آنها صریحست در آنچه اهل سنت بران رفته اند اول روایت معمر بن خلاد است که گفته است سألت
ابا الحسن موسی بن جعفر الکاظم علیه السلام ایجزی الرجل ان یمسح قدمیه بفضل رأسه فقال برأسه لا
فقلت ابماء جدید فقال برأسه نعم یعنی پرسیدم از امام بحق قایم امام موسی کاظم علیه السلام که آیا جایز است
مرد را مسح کردن پاهای خود بزیادتی تری که بعد از مسح سر در دست او مانده باشد امام علیه السلام در جواب
آن بسر مبارک اشاره فرمودند که نه بعد از ان گفتم پس بآب تازه مسح باید کرد بسر مبارک اشاره فرمودند که بلی
یعنی در ین دو محل حرفی بر زبان معجز بیان جاری نساختند و تفهیم مقصود باشاره بسر مبارک فرمودند دوم روایت
که از ابو بصیر نقل شده که گفت سألت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عن مسح الرأس قلت امسح بما فی
یدی من الندی رأسی قال لا بل تضع یدک فی الماء ثم تمسح یعنی پرسیدم از امام بحق ناطق جعفر بن محمد
الصادق علیه السلام از مسح سر گفتم آیا مسح کنم بآنچه در دست من از تری غسل اعضا باقی مانده سر خود را
امام علیه السلام در جواب فرمودند نه بلکه دست خود را بآب برسان بعد از ان مسح کن و شیخ جمال الدین مطهر
علیه الرحمه در کتاب منتهی المطلب این دو روایت را نقل کرده و دلیل ابن جنید ساخته و گفته است احتج ابن الجنید
بکلیهما و حال آنکه هر دو روایت صریحست در خلاف آنچه مذهب ابن جنید است چه مذهب او چنانچه مذکور
شد جواز استیناف آب جدید است یعنی مخیر بودن مکلف میان مسح کردن ببقیه و استیناف و آنچه روایتین

مذکورتین بآن ناطقست وجوب استیناف است و نهی از مسح ببقیه پس چون دلیل او تواند بود
مگر آنکه بگوییم ابن جنید نهی از مسح ببقیه را بر نهی تنزیهی حمل کرده و مسح بآن وجه را مکروه میداند و فی
آب جدید راسنت نهایتش هیچ یک از علما حکم مذکور را بر این وجه از او نقل نکرده اند والله اعلم بمقاصد
علمائه بالجمله چون روایتین مذکورتین بحسب ظاهر مخالفت دارد بآنچه جمهور علمای امامیه حکم بآن کرده
ناچار شده است ایشان را که حمل آن بر معنی خلاف ظاهر نموده تاویل کنند و لهذا شیخ ابو جعفر طوسی قدس
سره حمل آن بر تقیه کرده و گفته است که چون در وقت سوال راوی جمعی از مخالفان حاضر بود نحضرت
بر وجهی مبادرت بجواب فرموده اند که موافق مذهب ایشان باشد و بحضرت ضرری از ایشان عاید
نگردد و احتمال این نیز راه داده که غرض امام علیه السلام مسح در حال جفاف اعضا باشد یعنی چون
در دست و سایر اعضای وضو تری که بآن مسح توان کرد نمانده باشد آنگاه دست مسح نباید کرد و آب
تازه بواسطه مسح بر باید داشت بعد از ان گفته است می تواند بود که مراد امام علیه السلام در روایت
ثانی از فرمایش که درین کلام واقعست که بل تضع یدک فی الماء یعنی برسان دست خود را بآب و بعد از ان
مسح کن آبی باشد که در محاسن و ابروها باقی مانده باشد نه آب تازه و والد بزرگوار قدس سره
که شمه از شرح احوال او در دیباچه مذکور شد در حواشی که بر کتاب استبصار نوشته گفته است که این
احتمال بغایة بعیدست چرا که سایل برین وجه سوال کرده که آیا مسح کنم بآنچه در دست من از تری باقی
مانده است پس چون تواند بود که امام علیه السلام از ان نهی فرمایند و امر کنند باخذ از محاسن و
ابروها که لزوم آن مشروط بعدم بقای تری در دست و مخفی نماند که حمل روایتین مذکورتین بر جفاف اعضا
که محتمل دانسته نیز بغایت دورست چرا که سوال راوی در روایت اول برین وجه واقع است که آیا جایز است مرد را
که مسح کند بفضل سر خود یعنی بزیادتی تری که بعد از مسح سر خود در دست داشته باشد و در روایت دوم برین وجه که آیا
مسح کنم بآنچه در دست من از تری بوده باشد پس چون تواند حمل بر جفاف اعضا کرد با آنکه باقی نماندن تری در دست و سایر اعضا تحقق نکرده

وبالجمله امثال این غفلتها از امثال شیخ قدس سره بغایت عجیب و غریبست نمایتر در بیان حدیث مذکور که الجواد
قد یکبو و الصارم قد ینبو یعنی اسب اصیل گاه بسر در می آید و شمشیر تیز گاهی در حال برندگی به پهلو میگردد والله
الهادی و محتمل است حمل روایت اول بر تقیه نیز خالی از خفائی نیست چرا که سؤال سایل در روایت مذکوره از مسح
پاهاست و مخالفین مسح پا مطلقا قایل نیستند تا تقیه باقی در مسح سرست و نه آب تازه پس حمل حکم حضرت با تیان
آب جدید بواسطه ملاحظه از ایشان وجهی نداشته باشد مگر آنکه بگوییم در وقت سؤال راوی حضار مجلس که
ملاحظه حضرت از ایشان بوده متوجه نبوده اند و حضرت چون ایشان را غافل یافته اند بجانب سایل بسر مبارک
اشارت کرده اند که الحال وقت سؤال نیست وقت دیگر استفسار کن تا جواب حق توانی شنید یا مقصود
حضرت را از اشاره مذکوره فهم نکرده گمان کرده است که مگر حضرت در مقام نهی از مسح بقیه تریست و اعاده
سوالی کرده در این مرتبه آنجماعت واقف شده متوجه جواب حضرت بوده اند و بحسب ظنی که در باب حضرت
داشته اند گمان ایشان این بوده که سؤال از مطلق مسح است نه از مسح پاها حضرت بالضروره در جواب
سر به نعم حرکت داده اند و قرینه بر این معنی آنکه داب و شعار حضرات صلوات الله علیهم نبوده است که
القاء احکام شرعی باشاره بسر که شعار ارباب تکبر است نمایند بلکه کلام خود را وقف القاء احکام
شرعی و امور دینی داشته باوضح وجهی بیان مسایل میفرموده اند پس ارتکاب خلاف داب و عادت خود
که در این باب از ایشان وقوع یافته اشعاری بر آن دارد که بر وجه مذکور واقع باشد و احتمال دارد که
مراد مسح خفین باشد که مخالفان بر تجویز آن رفته اند والله اعلم **غایت بحث** بباید دانست که وجوب
مسح رجلین در وضو که این حدیث دلالت واضح بر وجوب آن از امام علیه السلام در معرض بیان دارد از
مختصات مذهب امامیه است که از امامان بزرگوار و پیشوایان عالیمقدار خود صلوات الله علیهم فرا گرفته اند
و بروایات صحیحه متواتره با ایشان رسیده که آن سالکان مسالک عصمت و هدایت بر آن وجه بعمل آورده اند و
اصحاب و شیعه خود را دستوری علانیه بر آن داشته بدلایل قاطعه منع از مبادرت بغسل نموده اند از آن جمله روایت

غالب بن

غالب بن هذیل است که گفته است سألت الامام ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عن مسح الرجلین فقال نعم هو الذی
نزل به جبرئیل یعنی پرسیدم از امام حضرت محمد باقر علیه السلام از مسح پاها که آیا مبادرت بآن در وضو لازم است حضرت فرمودند
بلی مسحیست که جبرئیل علیه السلام بآن نازل شده یعنی کلام خدا که جبرئیل امین نازل کرده بآن حاکیست و روایت کرده است
از امام بحق ناطق امام جعفر بن محمد الصادق ع که آن حضرت فرمودند یاتی علی الرجل ستون و سبعون سنة ما قبل الله
منه صلوة قلت وکیف ذلک قال لانه یغسل ما امر الله بمسحه یعنی میگذرد بر مردی شصت سال و هفتاد سال که
نماز او در درگاه احدیت مرتبه قبول نمی یابد پرسیدم که بچه سبب تواند بود آن ای فرزند رسول خدای فرمودند
بسبب آنکه میشوید از وضوی خود آنچه پروردگار او در کلام خود امر بمسح آن کرده است و امثال این روایات
و احادیث بسیار در طریق ایشان منقولست و در کتب حدیث ایشان مذکور و در طریق اهل سنت نیز
بعضی روایات وارد است که دلالت صریح بر آن دارد مثل روایت اوس بن اوس الثقفی که گفته است رایت
النبی صلی الله علیه و آله اتی کظامة قوم بالطایف فتوضأ و مسح علی قدمیه یعنی دیدم رسول خدای را صلوات الله
علیه و آله که آمدند بکظامه جمیع در شهر طایف و وضو کردند و در آن وضو پاهای مبارک را مسح کردند و
کظامه بکسر کاف عبارت از چاهیست که در پهلوی چاه دیگر کنده شده باشد و در میان هر دو در ته زمین
راهی باشد که آب از یکی بدیگری آید و روایت حذیفة بن الیمان رضی الله عنه که گفته است رایت النبی صلی الله
علیه و آله توضأ و مسح علی نعلیه یعنی دیدم پیغمبر خدای را صلی الله علیه و آله و سلم که وضو کردند و مسح کردند بر نعلین
خود و مراد بنعلین نعل عربیست که بندهای او مانع از مسح بر پشت پا نیست و لهذا امامیه تجویز کرده اند که
مسح بر آن واقع شود و از ابن عباس نقلست که در حین بیان وضوی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم گفته است
انه مسح علی رجلیه یعنی حضرت مسح کردند بر پاهای مبارک خود و هم از ابن عباس منقولست که می گفته است ان کتاب الله
بالمسح ویابی الناس الا الغسل یعنی بدرستی که کتاب خدا ناطقست بمسح و مردمان از آن ابا نموده بغسل گرویده اند
و غیر غسل را واجب ندیده اند و گفته است الوضوء غسلتان و مسحتان من باهله باهلته یعنی وضو عبارت از دو شستن

که غسل روی و غسل دستها باشد و دو مسح که مسح سر و مسح پاها باشد هر کس با من درین حکم مباهله میکند
من نیز با او مباهله میکنم **مترجم گوید** مباهله عبارت از آنست که دو کس که در امری خلاف و نزاع داشته
باشند بنصف حقیقة الحال برده هر دو باتفاق در حق اهل باطل لعن و دعای بد کنند و ظهور استجابت آن را
علامت ظهور حق دانند چنانچه در سال دهم از هجرت که چهارده کس از علمای نصاری بقصد بحث با حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله بمدینه طیبه آمدند و بعد از آن که اسکات ایشان بمعجزات و دلایل حضرت میسر نشد و دست از
مجادله باز نمیداشتند در ضمن آیه مباهله خطاب الهی در رسید که فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا
و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی ای محمد با ایشان قرار مباهله بده و
بگو بیائید تا بخوانیم فرزندان خود را و فرزندان شما را و زنان خود را و زنان شما را و نفسهای خود را و نفسهای
شما را یعنی هر کدام مردم خود را حاضر سازیم و متوجه درگاه احدیت شده مباهله کنیم و لعنت و غضب الهی را حواله
بدروغ گویان و ارباب بطلان نمائیم تا ظاهر شود که کی بر باطل است و که بر حق ایشان چون دیدند که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علی علیه التحیة و فاطمه و حسن و حسین را اختیار کرده اند و دیگری را شریک خود نساختند
دانستند که درین معامله ایشان را سوای خسران امری حاصل نخواهد بود و درین مجادله سوای الزام بهره ندارند
ابا نموده قبول جزیه و اطاعت اهل اسلام نمودند چنانچه بتفصیل در تفاسیر و کتب سیر مذکور است و بعضی
دیگر احادیث و روایات نیز در طریق ایشان درین باب وارد است که ذکر آن موجب اطناب است و مخالفین
بعضی بر وجوب غسل رفته اند و بعضی بر تخییر میان غسل و مسح و بالجمله صور محتمله درین باب زیاده بر چهار
نیست و بر هر صورتی جمعی از اهل اسلام رفته مذهب خود ساخته اند **اول** وجوب مسح است علی التعیین
و این چنانچه سبق ذکر یافت مذهب ائمه اهل بیت است صلوات الله علیهم چنانچه امام فخر رازی که از
اعاظم علمای اهل سنت است در تفسیر کبیر نقل آن از امام محمد باقر علیه السلام کرده است و نسبت آن با بن عباس
و انس بن مالک که از اخیار اصحابند و عکرمه و شعبی که از مشاهیر تابعینند نموده است **دوم** وجوب

غسل است

غسل است و آن مذهب فقهای اربعه اهل سنت است که عبارت از ابو حنیفه و شافعی و مالک و احمد حنبل باشد و جمعی
از تابعان ایشان **سیم** جمع میان هر دوست که هم غسل باید کرد و هم مسح و این مذهب داود اصفهانی و
ناصر للحق و بسیاری از علمای زیدیه است **چهارم** تخییر میان هر دو که عمل بر هر کدام از غسل و مسح واقع
شود مجزی باشد و این مذهب حسن بصری است و محمد بن جریر الطبری و ابی علی الجبائی و شیخ محی الدین اعرابی
نیز در کتاب فتوحات مکیه حکم بتخییر کرده است و گفته است ان مذهبنا التخییر فالمسح بظاهر الکتاب و الغسل
بالسنة یعنی بدرستی که مذهب ما درین باب تخییر است چرا که ظاهر قرآن دلالت بر مسح دارد و احادیث نبوی
اشعار بر غسل پس تخییر را اختیار کردیم تا بهر دو عمل شده باشد و منافات در میان قرآن و حدیث رفع شود
و هر یک از فرق مذکورین را بر حقیت مذهب خود اگرچه دلایل و شواهد بسیار است نهایتش چون مقام را
اقتضای ذکر آن نیست با یراد مناظره از جانب فریقین اولین که ارباب مسح و قایلین بغسلند اقتصار میرود
والله ولی التوفیق **مناظره میان علمای فریقین در تحقیق مسئله غسل و مسح رجلین** اهل سنت میگویند
قرآن و حدیث هر دو دلالت بر وجوب غسل دارند اما قرآن فقد قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اذا قمتم الی الصلوة
فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق و امسحوا برؤسکم و ارجلکم الی الکعبین چرا که جمعی کثیر از قراء مثل نافع و ابن عامر و کسایی
و حفص که از راویان عاصم است بنصب ارجلکم خوانده اند پس بسبب عطف آن بر وجوهکم یا بعمل اغسلوا مقدر که کلام
درین تقدیر باشد که فامسحوا برؤسکم و اغسلوا ارجلکم و جمعی دیگر که بجر ارجلکم خوانده اند چون توفیق آن در معنی
با قرات نصب لازم است یا محمول خواهد بود بر جر جوار یا معطوف باید دانست بر رؤسکم نه بواسطه آنکه مسح باید
کرد بلکه بواسطه آنکه اشاره بوده باشد بآنکه اسراف در ریختن آب نباید کرد و ضبط باید کرد که شبیه بمسح باشد و اما
حدیث بدرستی که از حضرت مقدس نبوی صلوات الله علیه روایت شده که در وقتی که وضو بیانی کردند پاهای
مبارک را شستند و روایت شده از ابن عباس که حکایت کرده و بیان نموده وضوی حضرت رسالت را صلی الله علیه و آله و سلم
بر غسل رجلین کرده و روایت کرده بخاری در صحیح خود از عبدالله بن عمر که گفته است تخلف النبی صلی الله علیه و آله عنا فی سفر ادرکنا

وقد ارهقنا العصر فجعلنا نتوضؤ ونمسح على ارجلنا فنادى باعلى صوته ويل للاعقاب من النار مرتين

او ثلثا يعني پیغمبر صلى الله عليه وآله در سفري از ما جدا شد و وقتي بما رسيد كه نماز عصر را بتاخير انداخته بوديم

و هنوز ادا نشده بود پس ما در مقام وضو كردن بجهت اداي آن در آمديم و در ان وضو پاها را مسح

كرديم حضرت چون آنرا مشاهده كردند ندا كردند باواز بلند كه واي بر پاشنهاي پاي شما از آتش دوزخ و

دو مرتبه يا سه مرتبه تكرار اين عبارت فرمودند و اين تنبيهي بود بر آنكه مسح نبايد كرد و روايت كرده

محي السنه در كتاب مصابيح و غير آن از ابي حيه كه از اصحاب امير المؤمنين علي عليه السلام بوده كه او گفته رايت عليا

عليه السلام توضأ فغسل كفيه حتى انقاهما ثم مضمض ثلثا واستنشق ثلثا وغسل وجهه ثلثا وذراعيه ثلثا ومسح

براسه مرة ثم غسل قدميه الى الكعبين ثم قام فاخذ فضل طهوره فشربه وهو قايم ثم قال اردت ان اريكم كيف كان

طهور رسول الله صلى الله عليه وآله يعني ديدم امير المؤمنين علي عليه السلام را كه وضو كردند پس دو كف دست

خود را شستند تا پاك ساختند آنرا از چركي كه داشت بعد از ان سه مرتبه آب در دهن مبارك كردند و سه مرتبه

استنشاق كردند و سه مرتبه روي مبارك خود را شستند و سه مرتبه ساعدها را و مسح كردند بعضي از سر خود را

يك مرتبه بعد از ان شستند پاهاي خود را تا كعبين بعد از ان برخاستند و آنچه از آبي كه در دست ايشان از وضو

فاضل آمده بود آشاميدند بعد از ان خطاب بحاضران كرده فرمودند كه ميخواستم بنمايم بشما كه حضرت رسالت صلى الله

عليه وآله چونه وضو مي ساختند و امثال اين روايات و احاديث بسيار در باب مذكور وارد است پس ظاهر شد كه قرآن

و حديث هر دو دلالت بر غسل دارد و آنچه ارباب مسح مي گويند باطلست و متضمن تحريف كتاب قرآن و عدول

از سنت رسول است الا آنكه ناشي نشده است الا از نهايت گمراهي و تبعيت هواي نفس و علماي شيعه كه قايل

بمسح اند ميگويند اي برادران در دين و شريكان در طلب حق و تحقيق اگر هديه انصاف عدول از آيه كريمه دليل

و بي شائبه اعتساف بآن توجيه نمايد هر آينه مي بايد كه آيه مذكوره حجت باشد بر شما نه حجت شما بر ما اما بر تقدير

نصب ارجلكم بواسطه آنكه شما از براي آن دو توجيه مذكور ساخته ايد كه ما و شما در توجيه ثاني شريكيم چرا كه در سكن تعقيب

وسيع است و چنانچه شما اعتبار كرده كه تقدير اغسلوا كنيد تا نجيه شما باشد ما نيز مي توانيم امسحوا تقدير كرده تا نجيه ما باشد و قرينه

امسحوا قريب بآن كه اظهر از قرينه اغسلوا است پس نسبت باين مانند توجيه اول كه عطف بر وجوه كرده باشد و آن چنانچه طبع

سليم بر ان شاهد است بنظم كلام مخل است و كلام را از سلاست و نظام مي اندازد چرا كه از قبيل آنست كه كسي قصد كند

مفهوم بيت بكر را و بگويد ضربت زيدا و عمرا و اكرمت خالدا و بكرا بعطف بكرا بر زيدا نه بر خالدا يعني زدم زيد را و عمرو را

و گرامي داشتم خالد را و بكر را يعني زدم بكر را و عدم رغبت خواطر و اسماع بامثال اين كلام زياده بر آنست كه توان قرآن را كه بابلغ بيان

وافصح لسان نازل است بران حمل كرد پس ماند كه معطوف باشد بر رؤسكم و نصبش باعتبار محل آن باشد كه مفعوليت است يا واو بمعني

يعني مع باشد و بر هر تقدير همه بحث در انچه ما مدعي آنيم و چنانچه عطف بر محل در لغت عرب و كلام فصحا بسيار واقع است

و هيچكس بر ان خورده نگرفته و عدم سداد آن نرفته واو بمعني مع نيز در السنه ايشان شايع و دايراست و هيچكس بعدم جواز آن

نرفته و شيخ العارفين شيخ محي الدين اعرابي در جزو ثالث از كتاب فتوحات مكيه واو مذكور را درآيه كريمه بران حمل كرده

و عبارت او اينست واما القراة في قوله تعالى وارجلكم بفتح اللام وكسرها من اجل العطف على الممسوح فالخفض او على المغسول

والفتح فمذهبنا ان الفتحة في اللام لا يخرجه عن الممسوح فان هذه الواو قد تكون واو مع وواو المعية تنصب تقول قام

زيدا وعمرا اي زيد مع عمرو فحجة من يقول بالمسح في هذه الآية اقوى لانه يشارك القايل بالغسل في الدلالة التي اعتبرها وهي

فتح اللام ولم يشاركه من يقول بالغسل في خفض اللام يعني قرات بفتح لام و كسر لام در وارجلكم از جهت احتمال عطف

آنست بر ممسوح و مغسول اما جهت عطف بر ممسوح مقتضي كسره است و عطف بر مغسول مقتضي فتح و مذهب من اينست كه قرائت فتح لام

آنرا از ممسوح بودن بيرون نمي برد چرا كه مثل اين واو گاه بمعني مع مي باشد و واو بمعني مع اسم را منصوب مي كند چنانچه

ميگويي قام زيد وعمروا اراده ميكني از ان مع عمرو يعني برخاست زيد با عمرو پس حجت كسي كه قايل بمسح است درين آيه در حقيقت

چرا كه در قرات بفتح لام شريكست با قايل بغسل در حمل بر وجه صحيح و قايل بغسل در قرات بكسر لام با او در حمل بر وجه صحيح شريك

نيست و چون شيخ مذكور در بعضي الطرقيات كلام او درين مقام حجت مي تواند بود و اما بر تقدير جر لام بواسطه آنكه يك مرتبه

حمل آن بر جر جوار ميكنيد و يك مرتبه بر عطف آن بر رؤسكم تا شعر باشد بر آنكه در خفي بايد حالت اقتصار و عدم اسراف در ريختن آب واقع شود

وقبيلي واقع شود شبيه بمسح واين هر دو محمل چنانچه ظاهر است در نهايت دوري وناخوشي است وحمل بر مسح خفين را
كه توجيه ثالث ساخته اند اول انها دورتر وناخوشتر است اما جر جوار بواسطه آنكه اكثر نحويان انكار آن كرده اند و
قايل بجواز آن نشده اند وبعضي كه تجويز كرده اند دو شرط اعتبار كرده اند يكي امن از لبس يعني خوف التباس معني
كلام بغير مقصود وديگري عدم وساطت حرف عطف ميان متجاورين مثل جحر ضب خرب كه بواسطه تحقق شرطين ضب ۳
مذكورين نحويان تجويز كرده اند كه جحر خرب باوجود آنكه چون خبر است مي بايد مرفوع باشد بواسطه مجاورت ضب واينجا
هر دو شرط مفقود است پس حمل بر آن بمذهب هيچ يك از نحويان صحيح نباشد وكلام الهي را بر آن حمل نمودن لايق نيست باوجود
قيام احتمالات ديگر نهايت ناخوشي داشته باشد واما عطف بر رؤسكم بواسطه اشعار مذكور اگر چه صاحب كشاف ايراد آن
كرده است اما لفظ شي آن زياده بر آنست كه بر كسي مخفي ماند چرا كه باتفاق نحاة معطوف مي بايد در حكم معطوف عليه باشد
وبر تقدير مذكور معطوف عليه باشد محكوم بغسل مطلق است ومعطوف محكوم بغسل شبيه بمسح پس مخالفت در حكم متحقق
شده باشد واز عاقل رشيد چون سزاوار باشد كه بگويد اكرمت زيدا وعمرا او بعمرو ضربت من خالد وبكر وقصد كند از عطف
بكر بر خالد معني زدن داد كه او را گرامي كرده شبيه بضرب ونيز عامل در معطوف ومعطوف عليه چنانچه سبق ذكر يافت يك
چيز است وبر تقدير مذكور عامل اسمي خواهد بود كه باعتبار عمل او در معطوف عليه معني حقيقي از او اراده شده باشد و
باعتبار عمل در معطوف معني مجازي از قبيل عموم مجاز كه عبارت از استعمال لفظ است در معني حقيقي ومجازي باهم واعمال
آن بهر معني از لفظي واين بر تقدير صحت از قبيل معما ولغز خواهد بود كه در قرآن مثل آن وارد نيست وحمل قرآن بر آن نمودن
مغربين مجوزين نيست فرق انكه صاحب كشاف تجويز نكرده كه صيغه امر افعل را حمل بر افاده وجوب وندب شود وگفته است هم
مي بايد يا در معني وجوب مستعمل باشد يا در معني ندب استعمال آن در هر دو از قبيل معما ولغزات وحمل قرآن بر آن جايز نيست وآن
توجيه را تجويز كرده است واما مسح بر خفين بواسطه آنكه ذكر آن در كلام مطلقا نيست ونه كنايه وپوشيدن خف در ميان دو آن
چيز معروف نبوده كه آن قرينه مقامي بر آن تواند بود در اين كلام را بر آن هيچ يك از دلالات دلالت نباشد وتكليف باستنباط آن از آيه
از قبيل تكليف بما لا يطاق باشد واما آنچه از احاديث واخبار نبوي ذكر كرده مي گوييم بر تقدير صحت سند معارضت باشد آن

احاديثي كه نزد ما از ائمه اطهار صلوات الله عليهم بطرق متعدده وروايات متواتره معتبره غير معنعن نقل آن صحت
پيوسته كه از آن جمله آنست كه در معرض بيان وضوي حضرت مقدس نبوي صلوات الله عليه فرموده اند كه ان النبي
صلى الله عليه وآله لما توضا الوضوء البياني مسح رجليه يعني حضرت رسالت صلى الله عليه وآله وسلم در وقتي كه وضوي بياني
مي فرمودند تا مردم طريقه وضو ساختن را از ايشان فرا گيرند پاهاي مبارك را مسح كردند وآنچه نسبت آن با بن عباس داده اند خلاف
آن چيزيست كه از او اشتهار يافته وشما خود در كتب خود از او نقل كرده ايد چه امام فخر رازي كه از اعاظم علماي شماست تفسير
از او نقل كرده اند كه مذهب او مسح بوده واما حديث عبد الله عمر بر تقدير تسليم صحت آن زياده بر اين دلالت ندارد كه حضرت
بعد از مشاهده وضوي ايشان كه در آن پاها را مسح كرده بودند امر بغسل اعقاب كردند ومي تواند بود كه امر بغسل بواسطه
نجاست اعقاب يا شد چرا كه عربان حجاز را بواسطه پوست وخشكي هوا وپاي برهنه تردد كردن در بيابانها اغلب اوقات
پاشتنهاي پاي ايشان ترقيده وملوث بخون مي بوده ومشهور است كه ايشان خود در عقب علاج آن مي شستند بر آن بول
ميكرده اند وبول خود را دواي آن ميدانسته اند پس چرا نتواند بود كه حضرت چون پاشتنهاي ايشان را بر آن وجه مشاهده
كرده بودند ديده بودند كه بحال همان پاها نماز ميكنند مبادرت بتكلم در آن عبارت كرده تا تنبيه ايشان شود بر غسل وتطهير
آن از نجاست مذكوره وايشان مقصود حضرت را نفهميده گمان برده باشند كه شستن پا از افعال وضوست وبجاي مسح است
ونيز ميگوييم عبد الله عمر وجمعي كه با او وضو كرده بودند پاها را در آن وضو مسح كرده چون از خيار اصحاب آنحضرت بوده اند ومدتي
عبادات وعمل بقانون اسلام را از آنحضرت فرا گرفته اند هيچ شك نيست كه بطريق وضو ساختن ولوازم آن اعرف بوده اند
از شما وشما وفقهاي اربعه شما چرا كه ايشان تا عملي را از حضرت مشاهده نميكرده اند وحضرت در مقام بيان آن با ايشان نمي
بعمل نمي آورده اند وچون تحصيل مرتبه يقين ايشان را ميسر بوده خود را آشنا باجتهاد در اعمال كه مورث ظن است نمي ساخته اند
خصوصا اعمالي كه مثل وضو هر روز در هر ساعت از آنحضرت مكرر واقع مي شده باشد پس مسحي كه از ايشان در آن وضو باعتراف شما
واقع شده است دليل باشد بر آنكه ايشان از آنحضرت مشاهده كرده اند وعدم تصريح حضرت بمنع از مسح مذكور وتقرير ايشان
بر آن نيز اشعار بر صحت مسح داشته باشد چرا تخويف حضرت ايشان را چنانچه مذكور شد نفي در منع از مسح نيست واحتمال تنبيه بر تطهير

بالها النجاسة ظاهر یه قایم است پس حدیث مذکور نیز بعد از تدقیق نظر حجت ما باشد بر شما نه حجت شما بر ما چنانچه آیه
کریمه چنان بوده و آنچه از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل آن کرده ید در طریق ما بروایات متعدده متواتره از آن حضرت
و اولاد اطهار ایشان صلوات الله علیه و علیهم اجمعین خلاف آن نقل شده و شما نیز در کتب خود از امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلام نقل کرده اید و هیچ شک نیست که ایشان بطریق پدر خود اعرف اند از شما و ائمه حدیث شما و اما تشنیعی
که شما در آخر مناظره خود بر ما کرده بید و نسبت تحریف قرآن و عدم عمل از سنت بما داده ید ما معارضه بمثل آن با شما نمیکنیم بلکه
میگوییم غفر الله لنا ولکم و تجاوز الله عنا و عنکم و من علینا و علیکم بالتوفیق و الهدایة و عصمنا و ایاکم عما یوجب الضلالة
و الغوایة آمین یا رب العالمین **نمایش ششم** باید دانست که مراد بکعبین در آیه کریمه نزد اکثر علماء اهل سنت
دو استخوان بر آمده است از دو جانب قدم یعنی جانب راست و جانب چپ پا که عوام الناس آنرا کلاپا می گویند اما نزد
علمای امامیه رحمهم الله آنچه متاخرین ایشان که از شیخ شهید بر منظر فند ذکر کرده اند آنست که دو استخوان بر آمده
در میان پشت پا ما بین مفصل ساق و قدم و مشت کالاستخوان بیخ انگشتان باشد و از علمای متقدمین نیز بعضی صریحا
در تصانیف ایشان یافت شده که بحسب ظاهر اشعار بآن دارد و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه بر آن رفته است که کعب
عبارت از مفصل میان ساق و قدم است و تصریح کرده است بآنکه مذهب اصحاب ما اینست و جمعی که از کلام و عبارات
اصحاب غیر این معنی فهمیده اند یعنی کلام ایشان را خوب نفهمیده اند چه در کتاب مختلف که از مصنفات اوست
باین عبارت ادا کرده که مسح الرجلین من رؤس الاصابع الی الکعبین و یراد بالکعبین هنا المفصل بین الساق و القدم
و فی عبارة العلماء اشتباه علی غیر المحصل یعنی مسح پایها باید که از سر انگشتان پا واقع شود تا کعبین و مراد بکعبین
درین مقام مفصل میان ساق و قدم است و جمعی که از عبارت علما غیر این معنی فهمیده اند و حکم کرده اند بآنکه
کعب قبتا قدم است یعنی بلندی میان پشت پاست اشتباه شده است و معنی عبارت ایشان را خوب تحصیل نکرده اند
و بعد از آن عبارات ایشان را بعینه نقل کرده و بر حقیت مذهب خود چند دلیل ایراد کرده **اول** حدیث صحیح
که شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه از زراره و بکیر پسران اعین نقل کرده است و در ضمن آن حدیث چنانچه بعد از این مذکور خواهد شد

مذکورست

مذکورست که ایشان گفته اند سوال کردیم از امام محمد باقر علیه السلام که کعبین کجاست حضرت بر زبان مبارک جاری
ساختند که ههنا یعنی المفصل دون عظم الساق یعنی اشاره کردند بمفصل که زیر استخوان ساقست و فرموده اند اینجاست
دویم حدیثی که ابن بابویه از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که آنحضرت حکایت وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله
و سلم میکردند تا آنکه گفتند و مسح علی مقدم راسه و ظهر قدمیه یعنی مسح کردند پیش سر و پشت پاها را بدین وجه که این عبارات
بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه تمام پشت پاها را مسح می باید کرد و این کاهی متحقق می تواند شد که مسح تا مفصل ساق
واقع شود **سیوم** آنکه کعب باین معنی نزدیکتر است بآنچه اهل لغت در معنی آن ذکر کرده اند و در کتاب
منتهی المطلب که نیز از مصنفات اوست باین عبارت ایراد کرده است و قد اشتبه عبارة علمائنا علی بعض
من لا مزید تحصیل له فی معنی الکعب و الضابط فیه ما رواه زرارة فی الصحیح یعنی بتحقیق که مشتبه شده است عبارات
علمای ما بر بعضی که زیاده مهارتی در تحصیل معنی از عبارت ندارند در معنی کعب و اعتماد بر حدیث صحیح که زراره
روایت کرده و بروایت اولی که بعد از آن نقل کرده است و جمیع علما که بعد از او بوده اند دعوی در میان دانش
تاخته اند انکار این معنی کرده در مقام تشنیع بسیار بر او شده اند که از تشنیع بر علما کرده است و حال آنکه آنچه او
بر آن رفته است احداث قول ثالث و خلاف مجمع علیه جمیع امت است اما آنچه شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب ذکری
عبارتی ایراد کرده است که ترجمه اش اینست شیخ جمال الدین مطهر تنها قایل شده بآنکه کعب مفصل میان ساق و قدم
و عبارات اصحاب تمام بر آن حمل کرده و حکم مذکور را مدلول کلام امام محمد باقر علیه السلام دانسته است الا که روایت بر آن
بروایت زراره از امام محمد باقر علیه السلام نمی بینی وجه که روایت مذکوره متضمن حکم بمسح ظهر قدمین است و چون تقیید
در عبارت حدیث نیست که اشعار بر تخصیص و تبعیض داشته باشد ظاهر آن افاده وجوب استیعاب میکنند یعنی فرا
گرفتن مسح تمام پشت پاها را و این کاهی متحقق می تواند شد که کعب نهایت ممسوحت مفصل میان ساق و قدم باشد
که منتهی ظهر قدم است و با آنکه معنی مذکور نزدیکتر است بآنچه ائمه لغت در تفسیر کعب ذکر کرده اند و جواب او اینست که ظهر قدمین
که در حدیث زراره واقع است نمی تواند بود که بر وجه اطلاق ماخوذ باشد بلکه ناچار است که مقید محمول شود چرا که

مفاد اطلاق وجوب استیعاب تمام ظهر قدم است طولاً و عرضاً و هیچکس از علما قایل بآن نشده چه از کلام هیچکس حکم به
وجوب استیعاب عرضی ظاهر نیست و کلام امام محمد باقر علیه السلام که او مسحت بشیء من راسک او بشیء من قدمیک ما بین
کعبیک الی اطراف الاصابع فقد اجزأک یعنی هرگاه مسح کنی بعضی از سر خود را یا بعضی از پاهای خود را از کعبین تا سر
انگشتان هر آینه کافی خواهد بود ترا و ادای واجب در حق تو متحقق خواهد بود و روایت زراره و بکیر پسران اعین
که با ترجمه اش سبق ذکر یافت نص است در خلاف آن و شیخ ابو القاسم علیه الرحمه در کتاب معتبر که از مصنفات اوست
گفته است که واجب نیست استیعاب قدمین بمسح بلکه کافیست آن قدر که مسمی مسح در ضمن آن متحقق باشد از سر انگشتان
تا کعبین و اگر چه بعرض یک انگشت باشد بدو دلیل اول اجماع اهل بیت علیهم السلام بر آن دوم معطوف بودن رجلین
در آیه وضو که سبق ذکر یافت بر رؤس که باتفاق مسح بعضی از آن واجبست چرا که معطوف می باید که در جمیع احوال
در حکم معطوف علیه باشد و اما اهل لغت که نسبت این تفسیر بایشان داده اگر مراد او ائمه لغت اهل سنت است ایشان
در آن خلافست و همه بر آن نیستند و اگر مراد لغویین شیعه است هیچکس از ایشان بآن قایل نشده بلکه همه اتفاق
دارند بر آنکه کعب قبه قدم است تا اینجا ترجمه کلام شیخ شهید بود در ذکری و الحق تشنیع بر علامه قدس الله
سره از حد اعتدال تجاوز داده است و سخن او را بخبط و تزییف مذهب او بدان کشیده حال آنکه عنقریب وضوح
خواهد پیوست که حق با علامه است و تشنیع مذکور در موقع خود نیست انشاء الله تعالی و عجب تر آنکه شیخ علی اعلی الله
شانه نیز درین تشنیع تبعیت او کرده و در شرح قواعد الاحکام عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست آنچه علامه
در تفسیر کعبین ذکر کرده خلاف آن چیزیست که علمای ما بر آن اجماع کرده اند و او درین تفسیر منفرد است و مع هذا
در بعضی از کتب خود ادعا کرده است که مراد از عبارات اصحاب در تفسیر کعب اینست و کسی که عبارات ایشان را بر غیر
این معنی حمل کرده تحصیل معنی کلام ایشان خوب نکرده و استدلال کرده است و مطلقاً که بر بعض احادیث و بکلام
اهل لغت و این معنی از علامه بغایت عجیب است چرا که عبارات علمای بیت در خلاف آنچه او دعوی کرده و ناطق است بآنکه
کعبین دو استخوانیست که از میان ظهر قدم بر آمده در پیش ساق که جای معقد شراک نعل عربیست و قایل را دلیلی نیست و احادیث و اخبار

نیز

نیز صریح است در آن و کلام اهل لغت در باب مذکور مختلف است و از اهل لغت شیعه هیچکس خلاف نکرده در آنکه کعب
قبه ایست که بر ظهر قدم است و عمید الرؤسا که از مشاهیر لغویین شیعه است در کتاب کعب که کتابیست جزوی سخن را در مقام
بسط تمام داده و شواهد بسیار ایراد کرده بر آنکه کعب بر امری که مذکور شد و با وجود این اگر از مفصل میان ساق و قدم
که کعب را بآن تفسیر کرده نفس مفصل اراده کرده نه عبارات هیچ یک از علماء سنی و شیعه بآن موافقت ندارد و کلام اهل
لغت و آنچه در اشتقاق لفظ کعب ذکر کرده اند از آن ابای تمام دارد چرا که اشتقاق آنرا از کعب یعنی ارتفاع
و نتو اعتبار کرده اند و گفته اند که از اینجاست که چون پستان دختر برآید آنرا عرب می گوید کعب ثدی الجاریه و از آنکه در
مفصل ارتفاعی و نتوی نیست و اگر برآمدگی خواسته که در پهلوی دیوار قدم واقع است چنانچه مذهب اهل سنت است
هیچ شک نیست که مسح نزد هیچکس بآن منتهی نمیشود و حال آنکه آیه ناطق است بآنکه کعبین می باید نهایت مسح باشد
تمام شد ترجمه کلام شیخ علی رحمه الله در شرح قواعد و شیخ زین الدین علیه الرحمه نیز پیروی ایشان کرده و در شرح ارشاد
بعد از آنکه دو حدیث نقل کرده که دلالت دارد بر آنکه کعب بر ظهر قدم واقعست عبارتی آورده که حاصلش اینست که هیچ
شک نیست که آنچه مصنف دعوی کرده در ظهر قدم واقع نیست بلکه مفصل میان ساق و قدم است و مفصل میانه دو
نتوی ندارد بوده که درین شرط یکی از دو شیء مذکور باشد و عجب است از مصنف که در کتاب مختلف ذکر کرده است که جمیع که
از عبارات اصحاب بغیر این معنی تفسیر نموده اند یعنی کلام ایشان را حمل بر تفصیل کرده اند و در آن باب اشتباهی ملاحظه
کرده اند باراده آنکه کسی که بعضی عبارات ایشان را حمل بر تفصیل کرده بر وی شبهه نخواهد بود که مراد ایشان از کعب مفصل
میان ساق و قدم است و بعد از آن نقل عبارات مذکوره نموده و حال آنکه هر کس بر آن طریق تحصیل بیانی
داشته باشد اگر خواهد بعینه مقصود را از عبارات مذکوره تحصیل نماید خود را محتاج بیان خواهد یافت و نه راه نمایی
راه آن تواند خواهد بود انتهاء ترجمه کلامه رحمه الله اگر از خلاف کلام آنکه تشنیع این سه شیخ بزرگوار رحمهم الله درین مقام
بر علامه قدس سره چنانچه از عبارات ایشان که در مصنفات خود ایراد کرده اند و ترجمه آن مذکور شد ظاهر میشود
دایر است بر پنج امر اول آنکه کعب را بمعنی گفته است که هیچکس از اهل اسلام بآن قایل نیست و این خرق اجماع مرکب

که بعد ازان ماده های آنحضرت کرده پرسیدیم که کعبین کجاست حضرت فرمودند اینجاست و اشاره بمفصل کردند که در عقب
استخوان ساق است بعد ازان ما اشاره بعظم ساق کرده پرسیدیم که این چه چیز است حضرت فرمودند این عظم ساق است
کعب نیست و ظاهر است که این حدیث صحیح صریحست در آنچه علامه مدعی آنست و قایل آن و دلیل نیست و لهذا در مختلف دلیل
اول که بر مطلب مذکور ایراد کرده این حدیث است و در منتهی المطلب در استدلال بر مطلب مذکور
اکتفا بهمین حدیث کرده و در مقام ذکر دلیل دیگر نشده و از شیخ شهید علیه الرحمه عجبست که با آنکه در کتاب
ذکری نهایت غلو در رد کردن علامه و رد مذهب مذکور و تزییف آنها دارد این حدیث را نقل کرده و جواب
ازان نگفته و حال آنکه دلیل عمده علامه درین باب این حدیث است و مدار او در اثبات مطلب مذکور بر حدیث
و عجب تر آنکه حدیث مذکور را اول دلایل خود ساخته است بر آنکه کعب قبتای قدم است نه مفصل بیان ساق
و قدم با آنکه دلالتش بر خلاف آن از آفتاب روشن تر است فاعتبروا یا اولی الابصار و بعد ازان استدلال
کرده است بآنچه میسر بن صفوان از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که انه وصف الکعب فی ظهر القدم
یعنی کعب را بیان کرد که در پشت پاست و بآنچه هم او از امام مذکور علیه السلام نقل کرده است که انه علیه السلام
وضع یده علی ظهر القدم و قال هذا هو الکعب یعنی امام علیه السلام کف دست مبارک خود را بر پشت پا نهاد و فرمود
اینست کعب و حال آنکه هیچ یک ازین دو حدیث دلالت ندارد بر خلاف مذهب علامه چه مفصلی که او آنرا کعب
میداند نیز بر پشت پا واقع است چنانکه بعد ازین بظهور خواهد رسید انشاء الله القدیر و اما اهل لغت اکثر
ایشان تصریح کرده اند بآنکه جمیع مفصلها را و بندهایی را که در میان نی و نیزه می باشد کعب می نامند از آن جمله
در صحاح باین عبارت مذکور است که کعب الرمح النواشز فی اطراف الانابیب و در مغرب ابن عباد که الکعب
العقدة بین الانبوبین فی القصب و در قاموس باین عبارت که الکعب کل مفصل للعظام و العظم الناشز فوق القدم
و حاصل معنی عبارات مذکوره اینست که مفصل و بندهای نیزه و نی را کعب می نامند و ابو عبیده که از مشاهیر اهل لغت است
گفته است الکعب هو الذی فی اصل القدم منتهی الیه الساق بمنزلة کعاب القناة یعنی کعب آنست که در پیچ قدم واقع است

هرا
بعض ح

و احداث قول ثالث که هیچکس تجویز آن نکرده **دوم** آنکه معنی مذکور مخالف معنیست که از کلام اهل لغت فهم
می شود چه هیچکس از ایشان قایل نشده است بآنکه کعب مفصل است **سیوم** آنکه آنچه قوم در اشتقاق لفظ کعب
ذکر کرده اند بآن موافقت ندارد چه ایشان گفته اند که کعب از کعب بمعنی ارتفع و نتا مشتق است و در مفصل
که او کعب گفته نشو و ارتفاعی نیست **چهارم** آنکه تفسیر مذکور مخالف مدلول احادیث و اخبار است که از
ایمه اطهار صلوات الله علیهم درین باب روایت شده است **پنجم** آنکه گمان نبوده است که عبارت علما هیچ موافق
قول اوست بآنکه عباراتی که از ایشان نقل کرده صریحست در آنکه کعب دو استخوان برآمده است در پشت پا نه در
مفصلی که او معنی کعب میداند نه در پشت پا واقعست و نه برآمدگی دارد و حال آنکه هر کس امعان نظر درین مقام کند
بدیده بصیرت و نظر خبرت در نگرد می یابد که تشنیعات مذکوره بر علامه در موقع خود نیست و دامان
او از آلودگی بامثال آن پاکست بلکه آنچه او بران رفته عین صوابست و هیچ شبهه در حقیقت آن نیست و احادیث
صحیحه بآن ناطقست و مدلول عبارات علما بآن موافق و آنچه علمای تشریح درین مقام ذکر کرده اند دلالت
واضحه بران دارد و اهل لغت اتفاق بر خلاف آن ندارند بلکه آنچه ارباب تحقیق از ایشان بران رفته اند موید آنست
و کلام علماء اهل سنت که قبل از علامه بوده اند صریحست در نسبت این مذهب بعلمای شیعه و کتب ایشان مملوست
از تشنیعاتی که درین باب بر شیعه کرده اند و ما این اجمال را بر وجهی تفصیل میدهیم که هیچ کس را شبهه درین مقام نماند
والله الموفق **تفصیل اجمال** روایت کرده شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه بطریق صحیح از زراره و بکیر
پسران اعین انهما سئلا الامام ابا جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام عن وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله فدعا
بطشت او تور فیه ماء ثم حکی وضوء رسول الله صلی الله علیه و آله و فی آخر الحدیث قلنا اصلحک الله فاین الکعبان
قال ههنا یعنی المفصل دون عظم الساق فقالا هذا ما هو قال هذا عظم الساق یعنی پرسیدند ایشان از امام
محمد باقر علیه السلام که وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چون بوده است پس امام علیه السلام در مقام بیان آن شد و طلب
کرد طشتی یا ظرفی که در آن پاره آب بود و حکایت وضوی پیغمبر صلوات الله علیه کرد و در آخر حدیث مذکور ذکر کرده اند

وساق با آن منتهي مي شود مانند بندهاي نيزه وامام فخر رازي در تفسير كبير تصريح كرده است بانكه مفصل را الكعب مي گويند
پس ظاهر شد كه علما در كعب كه آن مفصل است مخالفت اهل لغت نكرده است بلكه اكثر با او در تسميه مذكور موافق اند و شيخ
شيخ عليه الرحمة بوده كه آنچه او گفته است موافق هيچ يك از اقوال علما نيست واهل لغت نيز با آن قايل شده اند از هيچ استقامت
دور است وعلماي تشريح مثل جالينوس وشيخ ابوعلي وبعضي ديگر از شراح قانون مثل قرشي وغير او تصريح كرده اند كه
قدم مركب از بيست وشش استخوان است وبالاي همه كعب واقع است وكعب استخوانيست در شكل نزديك بمدور كه در ا
در محل اتصال ساق وقدم ودو برآمدگي از دو جانب آن در جهت فوق واقع است كه در ميان آيد هر يك از آنها در سوراخي
از سوراخهائي كه در قصبه ساق واقع است ودو برآمدگي ديگر در جهت تحت كه در مي آيند در سوراخهائي كه در استخوان
پاشنه پاست وساق مركب است از دو قصبه بهم متصل انسي ووحشي انسي يعني آنكه در جانب انسان است كنده تر وبزرگتر ا
از وحشي وآن را قصبه عظمي مي نامند وآن متصل است از جانب بالا با استخوان زانو ووحشي يعني آنكه از جانب بيرون است
كوچكتر است از آن واز پايين كه رفته مرتبه مرتبه باريكتر مي شود تا آنكه پيش از رسيدن باستخوان زانو انقطاع مي يابد ودر
پايين هر يك از اين دو قصبه سوراخي واقع است كه برآمدگيها كه مذكور شد كه در جانب بالاي كعب واقعند در آنها در مي آيد
چنانچه اطراف اين دو قصبه كعب را از هر جانب فرا مي گيرد سوي جانب پشت كه استخوان ميان پاست نزديك انگشتان پس كعب
استخواني باشد در پشت پا ميان استخوان ساق واستخوان پاشنه كه بآن اتصال مي يابد ساق وقدم وبواسطه تاييد اين كلام
اقتصار ميرود بر نقل كلام شيخ ابوعلي در قانون بعينه وترجمه عبارت قرشي در شرح آن قال الشيخ في بحث تشريح عظام ا
من القانون واما الكعب فان الانساني منه اشد تكعيبا من كعب ساير الحيوانات وكانه اشرف عظام القدم النافعة في الحركة
كما ان العقب اشرف عظام الرجل النافعة في الثبات والكعب موضوع بين الطرفين الناتيين من القصبتين يحتويان عليه
من جوانبه اعني من اعلاه وقفاه وجانبه الوحشي والانسي ويدخل طرفاه في العقب في النقرتين دخول ركزي فالكعب واسطة
بين الساق والعقب ويحسن اتصالهما ويوثق المفصل بينهما وهو موضوع في الوسط بالحقيقة وان كان قد يظن بسبب
الاخمص انه منحرف الى الوحشي وشارح قرشي در شرح اين كلام مي گويد [illegible]

پشتي قدم كعب واقع باشد وعظم زورقي وعظام رسغ وعظام مشط وعظام انگشتان وما در اين مقام تشريح هر يكرا
بيان ميكنيم اما كعب بايد دانست كه برآمدگي وگردي كعب انسان از كعب ساير حيوانات بيشتر است بواسطه آنكه پاهاي
انسان را قدمي هست وساير حيوانات را نيست واما بعد بواسطه سهولت حركت دادن قدم بانقباض وانبساط كه عبارت از بهم آمدن
وازهم واشدن است احتياج دارد تا آسان شود بوده راه رفتن در سرابالائي وسرازيري ودر زمين هموار واز
جهت آنكه احتياج دارد برآنكه مفصل ساق وپا قدم بانهايت قوت واستحكام ملايم وسهل الحركه باشد ونمي تواند بود
كه مفصل مذكور بيك برآمدگي بود وپا شود كه در استخوان ساق در آيد چه اگر چنان باشد لازم مي آيد كه در وقت
رفتن بيش از جانب پهلو پيچ خورده باشد بلكه گاه باشد كه بجانب عقب برگردد ونيز لازم مي آيد كه تركيب
با قدم ملايم نباشد وهميشه در وقت راه رفتن با هم جمع مي باشند پس ناچار است كه بدو برآمدگي باشد
كه از آن دو زايده مي گويند تا آنكه اتصال هر يكي از آن دو با استخوان مانع آيد از حركت ديگري وبرخود ونمي تواند بود
كه اين دو زايده يكي در پيش پا باشد ويكي در عقب چه اگر چنان باشد حركت انقباض وانبساط آن كه در پيش پاواقع
مي شود دشوار حاصل شد پس البته بايد كه اين دو زايده يكي در جانب راست واقع باشد ويكي در جانب چپ چه ناچار است
كه از يكديگر دور باشند بمسافت معتدبه تا مانعيت هر يك حركت ديگري را بوده وبرخود بيشتر باشد وازين جهت است كه
نمي تواند بود كه ساق يك قصبه داشته باشد بلكه ناچار است كه تركيب آن از دو قصبه باشد كه هر زايده در حفره
يكي از آنها چه اگر يك استخوان باشد بسبب بزرگي هر دو وان دو حفره بر دو جانب او واقع باشد لازم خواهد آمد كه
وجسيم باشد وساق را از آن گراني وثقل تمام حاصل باشد وازين جهت است كه همين جانب ما بين ساق كه متصل بمفصل
مذكور است دو قصبه است ودر جانب فوق كه با استخوان زانو اتصال دارد يكي اكتفا شده وديگري قبل از وصول
بزانو انقطاع يافته واين كه لازم است كه اتصال ايشان برين وجه باشد كه حفره در قصبه ساق باشد وزايده در استخوان
قدم نه برعكس بواسطه آنست كه جزو اعظم در قصبه چنانچه مذكور شد خفت ساق است واين منافات دارد با آنكه
زايده بران واقع شود چه زايده باعث گراني وثقل مي شود بخلاف حفره كه آنجا چنانچه ظاهر است موجب زيادتي خفت است

پس از این جهت است که وضع این مفصل برین وجه است که حفرتین در قصبهای ساق واقع است و از میانین که در انها در
می آید بر استخوان قدم انتهی ترجمه کلامه پس کلام علمای تشریح نیز صریحست در انکه کعب استخوانیست در مفصل ساق
و قدم و از احادیث ماضیه و کلام اهل لغه که با ترجمه اش مذکور شد بظهور رسید که نفس مفصل را کعب می گویند و گویا
اطلاق کعب بر آن بمجاورت استخوان مذکور باشد نه بطریق حقیقت و بالجمله ظاهر شد که کعب را بر چهار چیز اطلاق
کرده اند اول برآمدگی و بلندی میان پشت پا که ما بین مفصل ساق و مشت واقعست دوم دو برآمدگی که
بر دو جانب پا واقعست که عوام آنرا قلم پا می گویند سیوم نفس مفصل چهارم استخوان برآمده که بر پشت
پا واقعست مفصل بقصبتین ساق و علامه رحمه الله این معنی را اختیار کرده و انکار ندارد بر انکه در کعب معنی دیگر
هست تا مختار او مخالف اشتقاق لفظ کعب شد بلکه در کتاب تذکره تصریح بآن کرده و گفته است که کعب مفصل ساق
و قدم است پس ظاهر شد که مراد او عظم مذکور است نه نفس مفصل و بعد از نقل اجماع علمای امامیه بر مذهب
مذکور گفته است که مذهب محمد بن حسن نیز اینست و از جمله اموری که مؤید علامه است در نسبت این قول بعلمای امامیه
آنست که اکثر کتب تفاسیر اهل سنت مشحونست بانکه کعب نزد جماعتی که قایل بمسحند استخوانیست که در مفصل ساق و قدم است
از ان جمله امام فخر رازی در تفسیر کبیر انجا که تفسیر قوله تعالی وارجلکم الی الکعبین می کند کلامی ایراد کرده است که
ترجمه اش اینست جمهور علمای ما بر آنند که کعبین عبارت از دو برآمدگی است که در دو جانب ساق واقعست و علمای
امامیه و جمعی که بوجوب مسح پا رفته اند گفته اند که عبارت از استخوانیست مدور مانند کعب گوسفند و گاو که نهاده شده
در زیر استخوان ساق بحیثیتی که مفصل ساق و قدم شده است و این قول محمد بن حسن است و اصمعی نیز اختیار
این قول کرده بعد از آن می گوید دلیل امامیه بر آن اینست که اسم کعب را در جمیع حیوانات بر استخوان مذکور اطلاق
می کنند پس می باید در باده انسان نیز چنین باشد و مفصل را نیز کعب می نامند و از نجاست که بندهای نیزه را کعب
می نامند و در میان قدم نیز مفصلی هست پس می باید آنرا نیز کعب توان گفت تا اینجا ترجمه کلام امام فخر رازی بود
در تفسیر کبیر و صاحب کشف که حاشیه ایست بر کشاف نیز در تفسیر آیه مذکوره کلامی ایراد کرده که ترجمه اش اینست اگر
مراد در آیه مسح می بود هر آینه بجای الی الکعبین الی الکعاب بصیغه جمع یا الی الکعب بصیغه مفرد گفته میشد چرا
که بر آن تقدیر کعب مفصل ساق و قدم خواهد بود و آن در هر پا یکیست پس اگر نظر بهر رجل است مفرد می بایست

واقع شود و الا بصیغه جمع اما هرگاه غسل مراد باشد کعبان برآمدگیهای دو جانب پا خواهد بود و آن در هر پا دو تاست
پس ایراد آن بصیغه تثنیه صحیح خواهد بود باعتبار هر رجل و فاضل نیشابوری در تفسیر خود بعد از انکه نقل مذهب جمهور
علمای اهل سنت کرده گفته است که امامیه و هر کس که قایل بمسح است می گویند کعب استخوانیست مدور که در تحت استخوان ساق
نهاده شده در جایی که مفصل ساق و قدم است همچنانکه در پاهای سایر حیوانات و مفصل را نیز کعب می نامند و از نجاست
که بندهای نیزه را کعب می گویند دلیل جمهور علما اینست که اگر کعب آن می بود که امامیه می گویند چون در هر پایی یکیست
هر آینه سزاوار این بود که وارجلکم الی الکعاب گفته شود چنانچه مرافق چون در هر دست یکی واقعست الی المرافق گفته
شده و نیز استخوان مدوری که در مفصل ساق و قدم است چیزی پنهانیست که معرفت بآن حاصل نیست مگر
ارباب علم تشریح را و دو استخوان برآمده از دو جانب ساق را که ما کعب میدانیم محسوس همه کس است و خفایی ندارد
و مناط تکلیف بندگان بر امر ظاهر است پس حمل کعب بر آن اولی باشد انتهی ترجمه کلامه و بالجمله نهایت تعجب از آن است
از علمای مذکورین که با وجود ملاحظه این استشهادات و روایات و اشتهار چون در مباحث این مقام پای تحریر
ایشان ثبات نورزیده و در مقام این همه تشنیع بر علامه و اختیار این مذهب در آمده اند و گفته اند آنچه او
گفته خلاف اجماع مرکبست و هیچکس از علمای اسلام بآن قایل نشده و کلام اینست که امری که ایشان را در پی غلط
انداخته اشتباه عبارات علماست چنانچه علامه نیز خود در مختلف و منتهی المطلب اشعاری بآن کرده و منشا
آن آنست که ایشان تصریح کرده اند بانکه کعب از کعب بمعنی ارتفاع مشتقست و اکثر عبارات ایشان ناطق است
بانکه کعبین دو استخوان برآمده است در پشت قدم و مبادا در ان برآمده آنرا دانسته اند که برآمدگی آن ظاهر
و محسوس باشد بحس بصر و در پشت پاها استخوانی بران وجه که نتو و برآمدگی آن محسوس و ظاهر باشد نیست
الا دو برآمدگی دو جانب ساق و دو برآمدگی میان پشت پا ما بین مفصل و مشت و دوی اول مراد نیست باتفاق
علمای ما بنا چار حکم کرده اند که دو برآمدگی آخر مراد است و جمعی که مفصل را کعب دانسته اند غلط کرده اند بلی سطح
آنکه در مفصل نتو و برآمدگی نیست و غافل شده اند از استخوان مدور مذکور با سطح که تا هیچ قوت باصره و ادراک آن

والله الهادي **انجام** مخفی نماند که ایرادی که شیخ شهید رحمة الله علیه بر علامه قدس سره کرده است که استیعاب مسح
ظهر قدم را که علامه قایل بآن شده هیچ یک از علمای ما بآن نرفته اند اگرچه بر مدعی تحقیق ملاحظه شود بر علامه وارد
نیست و علامه این قایل است بانکه استیعاب تمام ظهر قدم لازم نیست بلکه مراد او استیعاب طول ظهر قدم است که از
سر انگشتان باشد تا اصل ساق چنانچه در تذکره عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست واجب نیست استیعاب پاها
بمسح یعنی مسح کردن تمام پشت پا بلکه کافیست مسح از سر انگشتان تا کعب اگرچه بیک انگشت باشد نزد اهل
بیت علیهم السلام بعد از آن گفته است و واجبست استیعاب طول قدم از سر انگشتان تا مفصل و اگر مراد
شیخ شهید علیه الرحمه اینست که این استیعاب را هیچ کس قایل نشده بنا بر گمان بوده است که کعب پیش علامه برآمدگی
میان پشت پاست نه مفصل بین بحث دوم خواهد بود و حقیقت آن با علی وجهی ظاهر شد والله اعلم

حدیث پنجم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ الطایفه
شیخ مفید علیه الرحمه **از** احمد بن محمد **از** پدرش محمد بن الحسن که احوال ایشان سبق ذکر یافت **از** محمد بن یحیی احمد بن
ادریس بن احمد الاشعری القمی که از ثقات رواة حدیث است و محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از او حدیث
بسیار روایت کرده و احادیثی که روایت کرده اکثر صحیح و معتبر است **از** محمد بن احمد بن یحیی بن عمران الاشعری
القمی که ثقه و جلیل القدر بوده و حدیث بسیار از او روایت شده و اگرچه در حق او گفته اند که از مردم ضعیف
بسیار نقل حدیث کرده اما در خود او طعن نکرده اند **از** حسن بن علی بن عبدالله المغیرة الکوفی که علمای رجال
دو مرتبه توثیقش کرده اند و معتمد علیه دانسته **از** علی بن حسان **از** عم او عبدالرحمن بن کثیر الهاشمی که
علمای رجال حکم بضعف هر دو کرده اند و گفته اند که علی بن حسان واقفی بوده یعنی بعد از امام موسی کاظم
علیه السلام قایل بامامت کسی نبوده **از** امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام و هم پیش مذکور شد
از شیخ مفید علیه الرحمه **از** ابو القسم جعفر بن محمد بن موسی قولویه که از ثقات رجال شیعه است و نهایت
مهارت در فقه و حدیث داشته و صاحب تصانیف است **از** محمد بن یعقوب بن اسحق الکلینی که کتاب کافی در حدیث که کلینی

مشهور است از مصنفات اوست و چند کتاب دیگر نیز در حدیث تصنیف دارد و شیخ علما و وقت خود بوده
و ثقه و جلیل القدر است و سلسلهٔ کلینی است که در دهیست از دهات ری و فوت او در سال سیصد و بیست و نه
هجری در بغداد اتفاق افتاده و مصنف دام ظله عبارت رحمه الله را موافق تاریخ مذکور یافته است رحمة الله علیه
از علی بن ابراهیم **از** پدر او ابراهیم بن هاشم القمی که اصل او از کوفه است و از اصحاب امام رضا علیه السلام
بوده و اگرچه علماء رجال حکم بصحت و تعدیل او نکرده اند اما علامه در خلاصه رجال میگوید و الارجح قبول قوله **از**
قاسم الخزاز **از** عبدالرحمن بن کثیر که علماء رجال حکم بضعفش کرده اند و نسبت وضع حدیث با و داده **از** امام
جعفر صادق علیه السلام قال بینا امیر المؤمنین ذات یوم جالس مع ابن الحنفیة رضی الله عنه اذ قال له یا محمد ایتنی
باناء من ماء اتوضأ للصلوة فاتاه محمد بالماء فاکفاه بیده الیمنی علی یده الیسری ثم قال بسم الله والحمد لله الذی
جعل الماء طهورا ولم یجعله نجسا قال ثم استنجی فقال اللهم حصن فرجی و اعفه واستر عورتی وحرمنی علی النار
قال ثم تمضمض فقال اللهم لقنی حجتی یوم القاک واطلق لسانی بذکرک ثم استنشق فقال اللهم لا تحرم علی ریح الجنة
واجعلنی ممن یشم ریحها وروحها وطیبها قال ثم غسل وجهه فقال اللهم بیض وجهی یوم تسود فیه الوجوه ولا
تسود وجهی یوم تبیض فیه الوجوه ثم غسل یده الیمنی فقال اللهم اعطنی کتابی بیمینی والخلد فی الجنان بیساری
وحاسبنی حسابا یسیرا ثم غسل یده الیسری فقال اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ
بک من مقطعات النیران ثم مسح رأسه فقال اللهم غشنی رحمتک وبرکاتک ثم مسح رجلیه فقال اللهم ثبتنی
علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی ثم رفع رأسه علیه السلام فنظر الی محمد فقال
یا محمد من توضأ مثل وضوئی وقال مثل قولی خلق الله له من کل قطرة ملکا یقدسه ویسبحه ویکبره فیکتب
الله له ثواب ذلک الی یوم القیمة **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و سر و انجام **آغاز**
مشتمل بر دو بینش **بینش اول** امام علیه السلام گفت نشسته بود روزی امیر المؤمنین علیه السلام با فرزند
خود محمد بن حنفیه رضی الله عنه که گفت ای محمد بیاور از برای من ظرفی از آب تا وضو سازم از برای نماز پس محمد حنفیه

امتثال امر پروردگار نموده از براي وضوي آنحضرت آب آورد پس حضرت امير المؤمنين عليه السلام بر داشتند از آن
آب بدست راست خود بر دست چپ ريختند و در آن حين اين دعا خواندند که بسم الله والحمد لله الذي جعل الماء
طهورا ولم يجعله نجسا يعني تبرک ميجويم در ابتداي اين فعل بنام پروردگار خود و سپاس و ستايش مر خداي را که
گردانيد آب را پاک و پاک کننده تا بآن خود را از آلايش خبث و نکاثت حدث پاک سازيم و نگردانيد آن را نجس تا
نتوانيم خود را بآن پاک ساخت گفت بعد از آن حضرت استنجا فرمودند يعني در مقام تطهير عورتين در آمدند و
در آن حين مرتکب خواندن اين دعا شدند اللهم حصن فرجي واعفه واستر عورتي وحرمني على النار يعني بارخدايا
نگاه دار عورت مرا از ملامست بدن نامحرم و نظر افتادن غير بر آن و بپوشان عورت مرا از چشم مردم و حرام گردان
مرا بر آتش دوزخ تا نتوانند مرا دريافت بتوفيق اجتناب از معاصي و اشتغال بطاعت و عبادت گفت بعد از آن
مضمضه کردند يعني سه مرتبه بدست مبارک آب در دهان کردند و در آن حين مبادرت بخواندن اين دعا فرمودند
اللهم لقني حجتي يوم القاک واطلق لساني بذکرک يعني بارخدايا تلقين من کن و بزبان من ده حجت مرا روزي که
بموقف لقاي تو در آيم تا بآن تو را جواب گويم بجواب آنچه از من پرسند و گويائي ده زبان مرا بذکر خود تا هميشه بآن
مشتغل باشم بعد از آن استنشاق کردند يعني سه مرتبه بدست مبارک آب در بيني کردند و در آن حين تکلم باين دعا
نمودند اللهم لا تحرم علي ريح الجنة واجعلني ممن يشم ريحها وروحها وطيبها يعني بارخدايا حرام مگردان بر من
نسيم بهشت را و بگردان مرا از جمله آنکساني که استنشاق آن مي کنند و از نکهت و بوي خوش آن دماغ جان را معطر
مي سازند گفت بعد از آن روي مبارک را شستند و در حال غسل اين دعا بزبان مبارک گذرانيدند اللهم بيض وجهي
يوم تسود فيه الوجوه ولا تسود وجهي يوم تبيض الوجوه يعني بارخدايا سفيد رو گردان مرا روزي که بندگان گناه
کار تو از خجالت بسياري گناه خود سياه روي مي شوند و سياه روي مگردان مرا روزي که بندگان نيکو کردار تو در جزا
حسن کردار سفيد روي مي باشند بعد از آن دست راست را شستند و در حال شستن آن مشغول خواندن اين دعا بودند
اللهم اعطني کتابي بيميني والخلد في الجنان بيساري وحاسبني حسابا يسيرا يعني بارخدايا در موقف عرصات که نامه اعمال

مناسب طاير نيست که با او در کلام جمعيت نمايد او را معني ديگر هست که بآن معني مناسبت با او دارد چه قسمي از اقسام مرغ يعني
پر يعني بال نيز آمده است پس نظر بآن معني يعني کلام آنجناب چنين خواهد شد که مرغ خواب هميشه در پرواز است تا بال او را
نبريده اند چون بال او بريده شود مي افتد و اين معني اگرچه مقصود نيست اما اجراي کلام بر اين وجه از اقسام بلاغت
و اين وجه اگرچه بعيد مي نمايد است اما خالي از لطفي نيست **نمايش چهارم** ظاهر اين حديث دلالت دارد بر آنکه حضرت در
وضوي مذکور هر يک از دو دستها را زياده از يکمرتبه نشسته باشند و اين مطابق قول جمعيت از علما که گفته اند شستن مرتبه
دويم سنت نيست و هر عضوي مي بايد يکمرتبه شسته شود چه اگر شستن ثاني سنت مي بود چون حضرت در مقام ساختن وضوي
تام الاجزاي بودند از حضرت صادر واقع مي شد و او واقع مي شد و اگر واقع مي شد راوي ذکر آن ميکرد چنانچه ذکر مضمضه و استنشاق
و ديگر سنتها که از حضرت بعمل آمده بود کرده است و ديگر آنکه حضرت در آخر حديث فرموده اند که خلق الله من کل قطرة ملکا
يقدسه ويسبحه و هيچ شکي نيست که اگر دو بار اعضاي مذکوره شسته شده باشد عدد قطرات بيشتر خواهد بود و مقام
اقتضاي ذکر آن خواهد نمود پس معلوم شد که سکوت راوي از ذکر آن بواسطه عدم وقوع آن از حضرت صلى الله
عليه وآله و بعضي گفته اند چون استحباب دو مرتبه شستن اعضا در وضو بنهايت شهرت و شيوع داشت و بر همکس معلوم بود
راوي با آنکه از حضرت واقع شده بود بظهور گذاشته در مقام تصريح بآن نشد چنانچه در مضمضه و استنشاق همين نکته
مضمضه و استنشاق اکتفا کرد و نگفت هر کدام سه مرتبه واقع شده و در اين سخن نظر است چه شايع بودن و اشتهار آن در
مرتبه دوم در عرض منع است و حجت بر اين تحقيق نباشد و حال آنکه ابن بابويه که از مشاهير علماي مذهبست مصرحست بآنکه غسل دوم
سنت نيست و در کتاب من لا يحضره الفقيه روايت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق عليه السلام که آنحضرت
فرموده اند والله ما کان وضوء رسول الله صلى الله عليه وآله الا مرة مرة يعني بخدا قسم که نبود وضوي رسول خدا صلى الله
عليه وآله مگر آنکه غسل اعضا در آن يکمرتبه يکمرتبه واقع مي شد و بعضي روايات دلالت بر آن دارد که دو مرتبه از آنحضرت واقع
شده و بر حالت تجديد وضو حمل کرده است که تعدد وضو که در بعضي در وضو واقع باشد در وضوي واحد و شيخ جليل محمد
بن يعقوب کليني که جامع کتاب کافيست در حديثي که بکليني اشتهار دارد بعد از آنکه روايت کرده است که در وضوي امير المؤمنين علي

علیه السلام غسل اعضا هیچ یک را بغیر آب واقع نشده است گفته است این دلالت بر آن دارد که غسل اعضا در وضو باید که به آب زیاده واقع
نشود و چون که عادت حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام این بوده است که هرگاه دو امر برای ایشان وارد می شده که هر دو طاعت
حضرت عزت بوده است هر کدام باحتیاط اقرب بود و تحمل مشقت بدنی در عبادت بآن بیشتر می بایست نزد آن را بمقتضی حدیث
افضل الاعمال احمزها بعمل می آورده اند بعد از بیان نیت و خلاف این دو شیخ بزرگوار که از متقدمین علما اند در نیت بودن
غسل ثانی بوده و عدم بدعت آن کرم که انتهاء و تشیع آن بیان است بر تحقیق که معنیست از تقریب که راوی بعد و آن از حضرت
و تحقیق حق درین مقام انتضای بسطی در کلام دارد که وقت را گنجایش آن نیست **انجام** بباید دانست که از بعضی احادیث
مستفاد شده که مستحب است که آبی که در وضو صرف می شود یک مد باشد و مجتهدین نیز بر طبق آن حکم کرده اند و در
کتب فقهی ذکر آن کرده و بعضی از ایشان چون از قول حضرت در حدیث محمد بن حنفیه که ائتنی باناء من ماء اتوضوء للصلوة
و استنجای حضرت از آن آب استنباط کرده اند که آب استنجا نیز از جمله آب وضو است بر آن متفرع ساخته حکم کرده اند که آب
استنجا نیز که باید از جمله مد مذکور بوده باشد و گفته اند آبی که در وضو صرف می شود اغلب آنست که بعمل نمی رسد بلی آب
استنجا را جدا کرد اظهار این حدیث مستفاد می شود اما نخست باید دانست تا مقدار آن بعمل رسد و سنت بعمل آید و این بغایت
دور می نماید چه هیچ شک نیست که آب وضوی تمامی که مشتمل باشد بر شستن سر دستها و مضمضه و استنشاق که هر کدام سه کف
آب صرف می شود و غسل هر یک از دو دستها چنانچه اعتقاد ایشان است در آن دو مرتبه بعمل آمده باشد بغیر شرعی نمی رسد بلکه
نزدیک است که آن شود که مد وفا بآن نتواند کرد چه مد شرعی بمذهب مشهور زیاده از دویست و هفتاد و دو درهم شرعی نیست
و مقدار مذکور چنانچه بعد از رجوع بحساب ظاهر می شود زیاده از چهار یک تبریزی که تخمینا دو سیر و نیم سنگ متعارف
دکن باشد درین زمان نیست پس چون تواند شد که آب استنجا نیز از آنجمله محسوب شود و مخفی نماند که از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام قول بخوار محمد حنفیه را باوردن آب از برای وضو و آوردن محمد حنفیه آب از برای وضوی حضرت که این حدیث
اشعار بآن دارد بحسب ظاهر دلالت دارد بر آنکه آوردن غیر آب وضو را از جمله استعانتی که فقها در وضو مکروه دانسته اند
نیست و از نجاست که بعضی حکم کرده اند که فعل مذکور در وضو مکروه نیست و حمل فعل حضرت برین که غرض ایشان بیان جواز استعانت

نیکوکاران بدست راست ایشان داده می شود و نامه سیئات بدکرداران بدست چپ تا بر اعمال خود اطلاع یابند و جزای کردهای خود بایشان
رسد حق و یقین معلوم داشته اند نامه اعمال صاحبان دست راست من ده و از تقصیرات من که مقتضی نامه بدست چپ دادن باشد در
گذر و خلود در بهشت عنبر سرشت را با آسانی بمن ارزانی دار و چون مرا در معرض حساب آوری حساب مرا آسانی
و سهولت بکن زان بعد از آن دست چپ را بشستند و بخواندن این دعا ترک جستند اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی
ولا تجعلها مغلولة الی عنقی واعوذ بک من مقطعات النیران یعنی بار خدایا نامه اعمال مرا در موقف عرصات
بدست چپ من مده و مکر طوق آنرا طوق گردن من و پناه می برم برحمت و مغفرت تو از جامه هایی که خیاط قهر و
غضب تو از قطعه قطعه آتش فراهم آورده است و بجهة پوشش بدکاران گناه کار مقرر شده و بعد از آن مسح کردند
سر مبارک را و این دعا بر زبان آوردند اللهم غشنی برحمتک وبرکاتک یعنی بار خدایا رحمت خود را شامل من ساز و از
برکات نعمت خود مرا بهره مند گردان و بعد از آن پاها را مسح کردند و این دعا را بر زبان معجز بیان جاری ساختند اللهم
ثبتنی علی الصراط یوم تزل فیه الاقدام واجعل سعیی فیما یرضیک عنی یعنی بار خدایا برپای دار مرا بر پل صراط و قدم
مرا از لغزیدن نگاه دار در هنگامی که قدمهای عاصیان در چنین مرحله ای بلغزش در می آید و همگی سعی مرا مصروف دار
بر امری که متضمن حصول رضای تو باشد از من بعد از آن سر مبارک بالا کردند و بجانب محمد حنفیه نظر افکنده فرمودند
ای محمد هر بنده از بندگان مؤمن که وضو سازد مثل این وضو و بگوید مثل آنچه من گفتم در هر وقت حق تعالی بیافریند از حضرت
عزت عظمت عطیات جزای عمل او را بازای هر قطره از قطرات آبی که در آن وضو صرف کرده است ملکی که تقدیس و
تسبیح و تکبیر او میکرده باشند تا روز قیامت و ثواب عمل او را تا روز قیامت در نامه اعمال آن بنده مؤمن ثبت کرده باشند
وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء **بینش دویم** بینا ابراهیم تنبئی ذات یوم بینا که دواسلا این مقام
مستعمل می شود معنای بین ظرفیت که ... آنرا اشباع کرده اند و تبدیل بالف فتحه و در غالب اوقات اتفاق
بعد از و واقع می شود چنانچه می گوید بینا انا فی عسر اذ جاء الفرج یعنی در میان تنگی و عسرت بودم که ناگاه فرج کشایش
بمن روی آورد و عامل بین را بعضی محذوف می دانند و جمعی کردند از واقع است معنی آن میدانند و بعضی گویند ظرف

مذکور در این مقام خبر چندانی محض و فیت و آن نمود نیست که فعل واقع بعد از اذا از ان استغنا فی وقته پس نقض بر مثال مذکور
نخواهد بود که بین اوقات اعسای محل الفرج فالقاه بینه الجفا الفا ایجا یعنی دیدیم آیت اذا انا و اکلام صاحب
صحاح چنین معلوم می شود که الفا بمعنی در لغت ثابت نیست بلکه صحیح کفاست و مطابق که اذاکره ابن کفات الانا ای
کسته و قلبته فهو مکفو و زعم ابن الاعرابی ان الکفاة لغة و هیچ شک نیست که وقوع آن در کلام امام علیه السلام اقوی دلیلست
بر ثبوت آن ثم قال کلاً ثم ایجا بی سلا احظر یعنی تراخی استعمال شد و چنانچه در باب تفسیر قوله تعالی ثم انشأناه خلقا
آخر گفته اند که ثم در کلام مذکور در این وجه مستعمل شده **مترجم گوید** در جمیع شرایع چنانچه سبق ذکر یافت
ثم بی ملاحظه یعنی تراخی استعمال شده و از مصنف دام ظله اشاره بآن شده لیکن آن بر کلام استشهاد بکلام مفسرین
در تفسیر آیه مذکوره آنجا واقع شود و لم یجعل عجبا عجبی یعنی بفتح جیم و کسر جیم هر دو آمده و بهر دو وجه خوانده ان
جایز است نهایتش کسر جیم شهور تر است اللهم حقق فرجی قرانا که از مشاهیر علمای عربیت ذکر کرده است اصل
اللهم یا الله انا بالخیرات یعنی خدایا قصد کن ما را بخیر یعنی بوجهی که خیر بما رسد یا بوجهی که اوضاع و احوال
ما مقرون بخیر باشد و شری بما عاید نگردد و بواسطه تخفیف در کلام تعبیر از آن عبارت بلفظ اللهم شده که چون بر زبانها
کثیر الدوران است و اکثر اوقات تلفظ بآن واقع می شود بر زبان کثیر نباشد و اکثر نحویان بر آنند که اصل اللهم یا الله است
که حرف ندا را حذف کرده اند و میم مشدده را عوض آن ملحق ساخته اند و شیخ رضی که از اعاظم علمای نحو است کلام فراء را
رد کرده است و باطل دانسته باین دلیل که عرب گاهی که در مقام نفرین باشد میگوید اللهم لا تؤمهم بالخیر یعنی یا خدا
قصد مکن ایشان را بخیر پس اگر اصل اللهم یا الله امنا بالخیر باشد تخالف و تناقض خواهد بود میان جزء اول کلام
مذکور که اللهم است و جزء آخر و استعمال آن صحیح نخواهد بود لیکن استعمال شده پس اصل اللهم آن نباشد و در این
دلیل نظر است چنانچه بر متامل مخفی نیست **مترجم گوید** وجه نظر در حاشیه بر این وجه ایراد شده که اصل اللهم
بنابر آنچه فراء دعوی کرده یا الله امنا بالخیرات بضمیر متکلم و جزء آخر در مثال مذکور که شیخ رضی دعوی آمدن آن در کلام
عرب کرده است لا تؤمهم بالخیرات بضمیر غایب پس میان ایشان تناقض نباشد بلی اگر اللهم لا تؤمنا بالخیر از عرب شنیده می شد دلیل

قرار او

قرار او صحیح می بود و ظاهر اینست که باین وجه از عرب شنیده نشده است و بخاطر میرسد که می توان مراد فراء از مثال
مذکور اللهم لا تؤمنا بالخیر باشد و تعبیر از ضمیر متکلم بضمیر غایب بنابر آن کرده باشد که نخواسته است که لفظ
او موهم نسبت نفرین بخود باشد چه فصاحت مقتضی آنست که هرگاه نسبت امری را بخود نپسندند با آنکه
مقام اقتضای صیغه متکلم نماید بصیغه غیبت ادا کنند چنانچه در آیت لعان در کلام حضرت عزت جل برهانه
که والخامسة ان لعنة الله علیه ان کان من الکاذبین برین وجه بعمل آمده چه بنا بر قاعده بعد از شهادات
اربعه می باید گفت لعنة الله علی ان کنت من الکاذبین است و بملاحظه رعایت امر مذکور که مقتضای فصاحت
تعبیر از آن بضمیر غایب شده و ظهور عدم سماع مثال مذکور بر آن وجه از عرب که مصنف دام ظله در حاشیه
مسلم وجه نظر ساخته اند دور نیست که منافی در تمام بودن دلیل فراء کند چه ظاهر نیست که اگر شخصی در مقام نفرین خود
در آمده کلام مذکور را بر زبان آورد ارباب لسان عرب تغلیط آن نکرده درستی خواهند دانست و از برای
اثبات مدعای فراء همین قدر کافیست والله اعلم و مراد به تحصین فرجی نگاه داشتن آنست از فعل حرام و سبب
آن از نظر بمحرم و عطف اعفه بر آن عطف تفسیر نیست از قبیل عطف عام است بر خاص چه عفت عبارت از هر
عضویست که حیا مانع باشد از کشف آن و این معنی اعم است از فرج پس منظور عمومیت از تحصین فرج لقنی
حجتی لقنی بقاف و نون مشدده مشتق از تلقین یعنی تفهیم است یعنی تفهیم کن بمن در آن روز حجت مرا یا آن
احتجاج جویم ممن یشم ریحها و رجمها یشم بفتح شین است و در اصل یشمم بدو میم بوده بر وزن یعلم نقل شد
فتحه میم بما قبل و میم در میم ادغام یافته و واحد ماضیش شمم بکسر میم است از باب علم یعلم و ریح در این مقام
بمعنی رایحه است که عبارت از بوی خوش باشد و روح بفتح را نسیم بهشت است بیض وجهی یوم تسود الوجوه
می تواند بود که بیاض وجه کنایت از شکفتگی روی باشد که در حین ادراک مسرت عظیم و فرح مفرط بهم میرسد و سواد
وجه کنایت از گرفتگی روی که در حال خوف و خجلت دست میدهد و می تواند بود که مراد بیاض و سواد حقیقی باشد
و نیکوکاران بجهت واقع روسفیدی شده باشند و گناهکاران روسیاه تا حقیقت کردار ایشان بر ظاهر ایشان ظاهر باشد

واین نیز لذتی باشد طبقهٔ اولی را و عقابی باشد طبقهٔ ثانیه را و برین دو وجه حمل کرده اند ارباب تفسیر آیه کریمه یوم
تبیض وجوه وتسود وجوه را که در قرآن واقعست مقطعات النیران مقطعات در لغت عرب هر جامهٔ درازی را گویند که
آنرا بریده باشند و دوخته مانند پیراهن و جبه و امثال آن و آنچه نبریده باشند و ندوخته مثل عبا و ردا و دستار
آنرا مقطعات نمی گویند و سر در اینکه تعبیر از جامهای آتشین کرده بر بهشکان از لباس طاعت می کنند بمقطعات شده
آنست که جامهای آنچنانی بدن را بیشتر فرو میگیرد و بر بدن چسبان تر است و این نیز زیادتی عذاب ایشان را بود یعنی
از اهل لغت گفته اند که مقطعات صیغه جمع است که واحدی از لفظ خود ندارد و واحد او ثوبست و بعضی
دیگر مقطعات را بقاف و فای مفتوح بتصحیح کرده اند و این تصحیح صحیح نیست چه در روایات بر وجه اول منقول است
غشنی رحمتک یعنی در پوشان و شامل ساز از رحمت خود عبارت صحاح دالست بر آنکه می باید غشی متعدی بیا باشد
نه بنفس و هذه عبارته استغشی بثوبه و تغشی به ای تغطی به پس با تغشنی معنی البسنی بوده است و باعتبار آن متعدی
بنفس است یا آنکه با در کلام مقدر است و رحمتک منصوب به نزع خافض چه گاه هست که حرف جر را حذف می کنند
و مدخول آنرا منصوب می خوانند و این را منصوب بنزع خافض میگویند **مترجم گوید** تعیین مصطلحات ان
عبارت اند درج کردن یعنی فعلیت و دفعه بیرون وجه که یعنی هر دو از فعل مفرد کر مقصود شده باشد یا آنکه حذف
تقدیری در کلام باشد چنانچه بر منهجی که جناب به عبارت در آورند مفعول ثانی حال تواند شد از مفعول فعل اول
نمایش اول باید دانست که این حدیث در اکثر کتب مشهوره حدیث مثل تهذیب و کلینی و کتاب لا
یحضره الفقیه و امالی ابن بابویه مذکور است و ارباب حدیث اکثر نقل آن کرده اند بنمایش دعاهای مذکوره که حدیث
متضمن آنست در نسخ کتب مذکوره مختلف بنظر آمده و در بعضی ازینها تغییری در الفاظ آن ملاحظه شده از آنجمله در وقت
استنجا در بعضی نسخ برین وجه دیده شده که اللهم حصن فرجی و استر عورتی و حرمهما علی النار بعضی نوشته که راجع
باشد بفرج و عورت بنابر تعدد ایشان باعتبار لفظ و مغایرتی که از یکدیگر بعموم و خصوص دارند چنانچه از پیش
یا باین اعتبار که یکی بعضست دیگری مستور ... الکلمه عورتی بفتح تا و تشدید یا خوانده شود تثنیه بودن ضمیر مذکور بتوجیه حاجت

نخواهد داشت چنانچه ظاهر است و در بعضی نسخ در دعای مضمضه اللهم انطق لسانی بذکرک واجعلنی ممن ترضی عنه و نعمت
یعنی بار خدایا گویا ساز زبان مرا بذکر خود و بگردان مرا از جملهٔ جمعی که رضای تو از ایشان حاصلست و در بعضی در دعای استنشاق بجای
اللهم لا تحرمنی طیبات الجنان اللهم لا تحرمنی طیبات الجنان مذکور گردیده یعنی بار خدایا محروم مگردان مرا از نعمتهای بهشت
سرشت و در آخر دعای مذکور بجای طیبها ریحانها و معنی یکیست و در بعضی در دعای شستن روی بعد از تسود وتبیض کلمه
فیه زیاده شده و در بعضی تفاوتی نیست و در بعضی در دعای شستن دست راست بدل بیساری بشمالی واقعست و در دعای
شستن دست چپ بدل مقطعات النیران مقطعات النار و در دعای مسح رجلین بدل تثبتنی تثبت قدمی و در بعضی از
اختلافات مذکوره تفاوتی نیست و ما این حدیث را بر وجهی که یاد کرده شد از تهذیب حدیث نقل کرده ایم از نسخه که بخط والد
عالم مقدار قدس سره نزد ما بوده و خود من اول الی آخره بر وی خوانده ایم و او نیز از همان نسخه بر شیخ زین الدین علیه الرحمه
خوانده است و بر وی خوانده **نمایش دویم** باید دانست که مراد از طلب ... تلقین و تفهیم حجت را
از بیرون آوردن ... حدیث اشعار بحسن آن دارد آنست که علم سازد ایشان را بامری که حجت ایشان باشد
در آن روز چه در معرض خطاب و عتاب او در آیند و وسیله خود سازند آنرا که خلاصی از عقاب بسبب آن حجت ایشان را در آن روز
رخصت آن خواهد بود که چون در معرض خطاب او در آیند و از ایشان سبب جرات در ارتکاب معاصی پرسند اگر حرفی و حجتی
بر آن داشته باشند ظاهر سازند چنانچه آیه کریمه یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسها که در توصیف روز قیامت در کلام
مجید وارد است دلالت بر آن دارد چه معنی آیه کریمه اینست که روز قیامت روزیست که هر کس از جانب نفس خود در مجادله
بوده باشد با پروردگار خود و از زلات و تقصیرات خود حجت و جوابی گفته باشد و بقول تفضل و حجتی که نهایت الهی مقتضی
آن خواهد بود که نسبت بهر کس که ماده او را استعداد و قابلیت آن بوده باشد که در معرض رحمات او در آید و مشیت او بان شامل
تعلق گرفته و در مقام تلقین و تفهیم حجت او بار در آید و تقریر سوال از زلات او بر وجهی فرماید که در ضمن آن تعلیم جواب آن
بوده باشد چنانچه آیه کریمه و ما غرک بربک الکریم یعنی چه چیز فریفته ساخت ترا بپروردگار کریم خود که مرتکب عصیان او شدی
و هم از وضع این بشارت بنام امید پر نیکان و ادی عصیان و تقصیر رسیده چون ارباب تفسیر ذکر کرده اند که ذکر کریم در آنجا

واختصاص آن از سایر صفات بواسطهٔ آنست که تنبیهی بوده باشد مر عاصیان امت را بآنکه چون در معرض خطاب بلفظ کریم
بربک در آیند در جواب گویند غرنی کرمک یا کریم یعنی فریفته ساخت ما را کرم تو ای کریم علی الاطلاق صاحب تفسیر نیشابوری
که مولانا نظام الدین الاعرجست در تفسیر خود ذکر کرده است که در اوایل جوانی و سن شباب در واقعه دیدم که قیامت قایم شده
و مردم را در معرض خطاب عتاب از نعم جا خودی گذشت که اگر مرا نیز در معرض خطاب در آورند و بگویند ما غرک بربک الکریم
چه در جواب باید گفت همان در حالت خواب بی آنکه بیشتر در جواب کوشش زد من شده باشد که ذکر کریم در آیه بواسطه
تنبیه بر آنست ملهم شدم از جانب حضرت عزت عمت عطیاته بآنکه می باید گفت غرنی کرمک یا رب بعد از آن که بیدار شدم این
معنی در خاطرم بود تا آنکه بعد از مدتی در بعضی تفاسیر شاهد کردم که بهمین وجه ذکر کرده اند و گویا مراد او بعضی
تفاسیر تفسیر مجمع البیان است که از مصنفات عمدة الاسلام شیخ ابو علی طبرسی است از مشاهیر علمای امامیه چه در تفسیر خود
این نکته را ذکر کرده و هذه عبارته انما قال سبحانه الکریم دون سایر صفاته و اسمایه لانه کانه لقنه الجواب حتی یقول
غرنی کرم الکریم انتهی کلامه و نعم ما قیل **شعر** حسن تو بعشق کرد ارشاد مرا ** سبحان الله چه حسن ارشادی این
سؤال چون تواند بود که روز محشر مردم در مقام احتجاج شوند و از برای استخلاص خود از عذاب الیم مجادله نمایند
و از زلات خود جواب گویند و حال آنکه در قرآن مجید وارد است که در آن روز مهر خاموشی بر دهانهای ایشان گذاشته
خواهد شد و اعضا و جوارح ایشان بجای زبان مامور بتکلم خواهد بود تا از فعلی که بجا آورده اند خبر دهند
و آیات نادر الکتاب بر انکار آن نمانند قال الله تعالی الیوم نختم علی افواههم وتکلمنا ایدیهم وتشهد ارجلهم
بما کانوا یکسبون یعنی روز قیامت روزیست که مهر منع خواهیم گذاشت بر دهانهای ایشان که بزبان تکلم نتوانند نمود
جواب وتکلم خواهد آمد دستهای ایشان و پاهای ایشان تا گواهی دهند از آنچه از ایشان در دنیا بعمل آمده است
بسا باشد که آن حکم مخصوص بکفار باشد چنانچه مفسرین تصریح بآن کرده اند یا آنکه بگوئیم مهر کردن دهانها کنایه از منع
بآنچه داده بعد از احتجاج و مجادله مذکور خواهد بود چنانچه بعضی روایات نیز در آن باب وارد است یا گوئیم این نیز واقع
شده است که بعضی اعضا از جانب ایشان در مقام احتجاج و مجادله خواهند شد چنانچه در بعض اخبار باین عبارت وارد است که

تشهد اعضاءه علیه بالزنا فتطایر شعره من جفن عینه فتستاذن فی الشهادة فتنطق الحق تکلمی شعره عینه و تحتجی
لعبدی فتشهد بالبکاء من خوف فیغفر له و ینادی مناد هذا عتیق الله بشعره یعنی گواهی دهند در آن روز
جمیع اعضای او بر تقصیر و معصیتی که بآن عضو از او واقع شده باشد پس در یکه از آن دیده در آن اثنا موئی از موهای
مژه او و مطالبهٔ اذن نماید از حضرت عزت جل برهانه در ادای شهادتی که داشته باشد پس اذن حاصل شود از جانب
حضرت عزت او را و بگویند در تکلم آی موی چشم بنده من حجت خود را از آنچه از او دیده پس موی بتکلم آید و گواهی دهد
بر آنکه گریه بسیار که از خوف و ترس الهی از او بعمل آمده بحجه گواهی او دریای رحمت بجوش آمده از تقصیرات او
در گذرند و از عذاب دوزخش آزاد سازند و منادی آواز بر آورد در عرصه عرصات که هذا عتیق الله بشعره
یعنی اینست آزاد کرده خدای بموئی و نعم ما جری فی طی هذا المقال علی لسان القایل **رباعی** آنان که گناه بی کسی در گذر
بخشند ** یکسو بکار رند و زیک بخشند ** ارباب کرم چه عصیان طلبند ** صد کوه گناه را بیک مو بخشند
پس بنا بر این لازم نمی آید که هر گاه دهانها مهر شود مجادله و احتجاج از جانب بندگان نتواند واقع شد چه میتواند
بود که احتجاج بوسیله باشد نه آنکه بزبان نباشد و باعضای دیگر واقع شود فقیر **مترجم گوید** میتواند
که وجه تعبیر که مصنف دام ظله العالی بآن اشاره کرده اند آن باشد که ظاهر آیه مجادله نفس نفسها آنست که مجادله کننده
از ایشان باراده و اختیار واقع خواهد شد و از روایت مذکوره فهم نشد که مجادله باختیار و اراده باعضا واقع
خواهد بود بلکه ظاهر اعضاء ده تشهد علیه آنست که شهادت اعضا باختیار و اراده او نخواهد بود والا لتشهد له
گفته می شد نه تشهد علیه کما لا یخفی یعنی احتمال آن کافیست و منع احتمال مکابره است والله اعلم **نمایش سیم**
یعنی والخلد فی الجنان بیساری که در دعای غسل دست یمین واقع است خالی از خفا و پوشیدگی نیست چه ظاهر آنست
که عطای خلود در بهشت را بدست چپ نسبت می دهد و این تخصیص را وجه چنانچه ظاهر است ما حصل پیدا نیست لهذا در مقام
توجیه آن در آمده وجه را احتمال داده و در آن راه داده اند **اقول** آنکه عادت بر آن جاریست که هر گاه کسی برای حصول امری
بی تعب و مشقت دست داد میگویند بعلیه بیساری یعنی کرم او را بدست چپ خود فردوسی گوید **نظم**

جهان هرچه خواهد بجامی کند یا بدست چپ این کارها می کند گویا کنایه ازانست که سهولت آن بر وجهی بود که احتیاج شد
بانگشت راست در آن بکار نرود پس می تواند بود که مراد طلب خلود در بهشت باشد یا آنکه قبل از آن مستحق عذاب و مشقتی باید شد
مثل صعوبت کندن [illegible] که از موی باریکتر است و از شمشیر برنده تر و بر روی دوزخ کشیده شده و شدت حساب که
در وقت عرض اعمال بمحسن و مسیء را بآن سروکار است و سوختن بآتش دوزخ که بعضی عاصیان امت را قبل از دخول بهشت
خواهد بود و امثال آن از عقبات روز قیامت **دویم** آنکه پای بیساری پای سیئت باشد یعنی خلود در بهشت را
روزی امی کن ببستن من دست چپ خود را در عبادت تو نمایتش بنا بر این پای چپی در فقره اول یعنی پاید پای سیئت باشد
تا هر دو فقره کر ترتیب هم واقع شده اند مناسب یکدیگر باشند و آن بعید ره و دو است **سیوم** آنکه مراد بخلد در عبارت مذکوره
برات خلود در بهشت باشد و مضاف در کلام محذوف باشد و بار بر عالم حالت ظرفیت خود بوده باشد یعنی عطا کن نامه اعمال مرا
بدست راست من تا علامت رستگاری من باشد و برات خلود در بهشت عنبر سرشت را بدست چپ من تا آن یعنی آن هر دو مانند و هر دو دست
حامل احسان تو باشیم و این وجه چنانچه مخفی نیست از وجوه دیگر بصواب نزدیکتر است والله اعلم **چهارم** آنکه مراد بیسار
در مقابل یمین نباشد بلکه بیسار در مقابل اعسار باشد و تنگی معاش که یعنی توسعه و فراخی حالت و مراد از آن کثرت طاعات
و عبادات باشد یعنی عطا کن من خلود در بهشت را بسبب بسیاری طاعات و وفور عبادات من و بر این تقدیر یعنی بلفظ یسار پای
سیئت خواهد بود و در کلام ایهام تناسب رعایت شده خواهد بود و آن عبارتست از آنکه جمع کنند در کلام میان دو لفظ
که بحسب معنی که از ایشان اراده شده مناسب هم نباشند نهایت ایشان را یا یکی از ایشان را معنی دیگر باشد که باعتبار آن معنی
مناسبت باهم داشته باشند مثل قوله تعالی وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ که نجم در این کلام بمعنی
ما نجم من الارض استعمال شده یعنی آنچه از زمین بروید و او را ساق نباشد و ظاهر است که با این معنی مناسبتی با شمس و قمر نیست نهایت
باعتبار معنی دیگر که آن کوکب است مناسبت دارد و از این قسم است حدیث مشهور لا یزال المنام طایرا حتی یقص فاذا قص وقع یعنی
همیشه خوابی که دیده شده مانند مرغ پرنده در پیش آدمی باشد مادام که قصه نشود و آن را بکسی نگویند چون قصه کردند و گفتند
می افتد کنایه از آنکه صاحب آن را [illegible] نگفتند اثر آن از نیکی و بدی بظهور نرسد چرا که در این حدیث یعنی قصه کردن کلام را اراده شده

در وضو باشد و تنبیه بر عدم حرمت آن اگر چه ممکنست اما بعید در و است **حدیث ششم**
روایت شده است بسندی که متصلست بشیخ الطایفه محمد بن الحسن الطوسی رحمه الله از شیخ بزرگوار محمد بن محمد النعمان المفید
از احمد بن محمد **از** پدرش محمد بن الحسن بن احمد **از** سعد بن عبد الله بن ابی خلف الاشعری القمی که شیخ قمیین و فقیه
ایشان و صاحب کتب و ثقه بوده است و بتاریخ سنه احدی و ثلثمائه برحمت حق واصل شده و بعضی گفته اند در
تسع و تسعین و مائتین والله اعلم **از** احمد بن محمد بن عیسی بن عبد الله الاشعری که او نیز شیخ قمیان و فقیه ایشان
و ثقه و جلیل القدر بوده و ادراک صحبت امام رضا و امام محمد تقی و امام علی النقی علیهم السلام نموده **از** علی بن الحکم
بن زبیر النخعی که از اصحاب امام رضی علیه السلام بوده و از کتب رجال جرح و تعدیل او ظاهر نیست **از** داود بن نعمان
که خال علی بن حکم مذکورست و علامه در خلاصه رجال میگوید داود بن نعمان ثقه عین که گفت سوال کردم از امام بحق
ناطق امام جعفر صادق علیه السلام از کیفیت تیمم فقال ان عمارا اصابته جنابة فتمعک کما تتمعک الدابة فقال رسول
الله صلی الله علیه و آله و هو یهزء به یا عمار تمعکت کما تتمعک الدابة فقلنا له کیف التیمم فوضع یده علی الارض ثم
رفعها فمسح وجهه و یدیه فوق الکف قلیلا **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و چهار بینش و انجام
آغاز مشتمل بر دو بینش **بینش اول** داوی میگوید بحضرت در جواب من فرمودند عمار یاسر را جنابت
دست داده بود چون او را مانعی از غسل بود باراده آنکه جمیع بدن خود را بدل آب بخاک بمالند در میان خاک
غلطید همچنانچه چهارپایان در خاک غلطند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از روی ظرافت و مطایبه با وی خطاب
کردند که ای عمار در خاک غلطیدی چنانچه چهارپایان و دواب در خاک می غلطند پس گفتیم ما با وی علیه السلام که پس تیمم را چون
باید کرد حضرت در مقام بیان آن درآمده هر دو دست مبارک را بر زمین نهادند بعد از آن برداشتند و مسح کردند
بآن دستها روی خود را و دستهای خود را از بالای کف باندکی و مراد بکف اینجا از بند دست تا سر انگشتان و مراد
بمسح آن مسح پشت آن بکف دست دیگر چنانچه از روایات دیگر مفهوم شده است **بینش دوم** تمعک کما تتمعک
الدابة یعنی غلطیدی و کردید در خاک مانند در خاک غلطیدن دواب مراد اینست که جمیع بدن خود را بخاک ساخت

که با چون ملاحظه کرده بوده است که تیمم بدل غسل است و در غسل جمیع بدن با آب میرسد پس در تیمم نیز جمیع بدن را بخاک میباید
رسانید و هو یتمرغ بضم ها در لغت بمعنی تمرغت یعنی تمرغ کردن و اختلاف است و تعدیه آن در لغت عرب گاه
بیای باشد و گاه بمن چنانچه می گویند تمرغ به و تمرغ منه تمعک کما تتمعک الدابة یعنی ای عمار در خاک گشتی آنچنانچه دواب
و چهارپایان در خاک میگردند می تواند بود که این کلام استفهام انکاری باشد یعنی آنچنین نبایست کرد و می تواند بود که
جمله خبری باشد و لازم معنی آن اراده شده باشد یعنی ما را معلوم شد که آنچنین کرده و استعمال جمله خبری بدین وجه در لغت
آمده چنانچه بکسی که توریت را از بر کرده است میگویند حفظت التورية و غرض اعلام مخاطب است بعلم خود بانکه او حفظ
توریت کرده است چه اخبار او بفعل خودش وجهی ندارد نهایتش وجه اول انسب است بقول حضرت که و هو یقول فقلنا له
فکیف التیمم این عبارت را دو احتمال است اول آنکه کلام راوی باشد که داود بن النعمان است یعنی بعد از آنکه حضرت
امام علیه السلام عمل عمار را نقل کردند ما از و پرسیدیم که پس تیمم را چون باید کرد و حضرت امام تیمم مذکور را بر وجه مذکور
بعمل آوردند دویم آنکه کلام صحابه باشد رضوان الله علیهم یعنی وقتی که عمل مذکور بر آن وجه از عمار واقع شد و حضرت رسالت مع
با او آن مطایبه فرمودند و از آن معلوم شد که تیمم بر آن وجه مرضی حضرت نیست صحابه که در آن مجلس با عمار حاضر بودند
از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله سوال کرده باشند از کیفیت تیمم و تیمم مذکور بواسطه تعلیم ایشان از رسول صلوات الله علیه
صادر شده باشد و بعد از آن ایشان صورت مجلس را نقل کرده باشند و تقریر سوال خود از حضرت بقلنا کرده و سایر علیه السلام
کلام ایشان را بلفظ حکایت فرموده باشند و الا سیاق کلام اقتضای آن می کند که بجای فقلنا فقالوا گفته شود و بعین تقدیر
ضمیر غایب در وضع و رفع و مسح راجع به پیغمبر صلوات الله علیه و آله خواهد بود و مؤید توجیه ثانیست آنچه ابن بابویه در کتاب
من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرمودند قال رسول الله صلی الله علیه و آله ذات یوم للعمار
فی سفر له یا عمار بلغنا انک اجنبت فکیف صنعت قال تمرغت یا رسول الله فی التراب قال فقال له کذلک یتمرغ الحمار افلا صنعت
کذا ثم اهوی بیدیه الی الارض فوضعهما علی الصعید ثم مسح جبینیه باصابعه و کفیه احدیهما بالاخری ثم لم یعد ذلک یعنی روزی
حضرت صلی الله علیه و آله روزی بعمار خطاب کرده فرمودند که ای عمار بما رسیده است که تو جنب شده بودی چون آب نبود که غسل کنی

چون او را

چون کردی عمار گفت بدن خود را در خاک گردانیدم ای رسول خدا ای امام علیه السلام گفت بعد از آن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند
لالاغان به تو چه در خاک بغلطند چرا آنچنین کردی و هر دو دست مبارک را بجانب زمین فرود آوردند و بر خاک نهادند و بعد از آن مسح کردند پیشانی
خود را با انگشتان خود و هر دو دست را یکی را بدیگری و اعاده نکردند بدل شده مسح دستها دست نهادن بخاک را و روایتی که مخالف این است که علمای
اهل سنت در کتاب مصابیح نقل کرده است و عبارت او اینست قال عمار کنا فی سریة فاجنبت فتمعکت فصلیت فذکرت للنبی صلی الله
علیه و آله فقال انما کان یکفیک هکذا فضرب النبی صلی الله علیه و آله بکفیه الارض و نفخ فیهما ثم مسح بهما وجهه و کفیه یعنی
عمار گفت در لشکری بودیم و مرا جنابت شد پس در خاک غلطیدم و نماز کردم بعد از آن نقل کردم آن را بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
چون بخدمت آنحضرت رسیدم حضرت فرمودند بدرستی که تو را این قدر کافی بود که بعمل آوری و هر دو کف مبارک را بر زمین زده
و برداشتند نفخ بر آن دمیدند که اگر خاکی بر آن گرفته شده باشد دور شود بعد از آن مسح کردند بآن روی خود را و هر دو دستهای خود را و کلام
اینست که حمل بوجه اول که گفتیم کلام راوی باشد نه کلام صحابه بهتر است چرا که حمل بر آنکه گفتیم حکایت از کلام صحابه است بغایت دور است
و در حدیث صحیحی که زراره بن اعین روایت کرده است باین عبارت واقعست که فوضع ابو جعفر علیه السلام کفیه علی الارض ثم
مسح وجهه و کفیه و دلالت روایت ابن بابویه بر آنکه تیمم مذکور فعل پیغمبر صلوات الله علیه باشد در عرض صنعت چه احتمال دارد که ضمیر
اهوی در روایت مذکوره راجع بامام علیه السلام باشد و بر تقدیر تسلیم که راجع به پیغمبر است صلوات الله علیه و آله لازم نمی آید
که ضمایر این روایت نیز چنان باشد چه می تواند بود که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله بجهت عمار بیان کرده باشند و امام علیه السلام بجهت
داود بن النعمان اگر گویند احتیاج عمار و امثال او بمعرفت کیفیت تیمم چندان دور نیست چرا که می تواند بود که واقعه مذکوره در
مبدا اسلام بوده باشد قبل از آنکه آیه تیمم نازل شود و کیفیت آن اشتهار یابد اما احتیاج داود بن نعمان بمشاهده کیفیت
تیمم امام علیه السلام بغایت دور است و نهایت استبعاد دارد چرا که راوی مذکور از افاضل راویان حدیث است و هر کس تعریف
او بفضل و کمال کرده است و احادیث بسیار از وی روایت شده چون تواند بود که کیفیت تیمم که اسنن آن از مشهورات دین است
برو مخفی مانده باشد پس حمل روایت بر آنکه استفسار مذکور از عمار و اصحاب واقع شده باشد و تیمم مذکور فعل حضرت پیغمبر صلی الله
علیه اولی باشد بلکه متعین جواب آنست که احتیاج داود بن نعمان بمشاهده تیمم امام علیه السلام بواسطه آن بوده که او میدانسته است که تیمم غلطان

در خاک نیست بلکه بواسطهٔ اختلافیست که در کیفیت تیمم میان اهل اسلام بوده چه اکثر فرق اسلامیه اتفاق دارند که بعضی مسح تمام روی
و تمام دستها تا مرفق واجب میدانند و بعضی تخصیص کرده اند وجوب مسح را به پیشانی و مسح دستها از زند و بعضی در مطلق تیمم خلاف کرده اند بعد از مسح پیشانی
بعد از وضو یک ضربه بر دست زدن واجب میدانند و بعضی دو ضربه و بعضی تفصیل داده اند که اگر بدل از وضو باشد یک ضربه واجب و در
بدل از غسل دو ضربه و بعضی گفته اند سه ضربه واجب یک ضربه جهة مسح جبهه و یک ضربه جهة مسح دست راست و یک ضربه جهة مسح دست چپ پس بعد از
شاهده این اقوال مختلف که از او اراده کرده باشد که بالمعاینه از حضرت امام علیه السلام مشاهده کند تا اطمینان خاطر بهم رسد و شبهه که از
اختلاف مذکور او را رو داده باشد رفع شود و چندان دور نخواهد بود والله اعلم **نمایش اول** قول امام علیه السلام درین حدیث
نسبت بجوهری که تمیز آنکه وجهی بر او مرجع [illegible] ظاهر [illegible] اشکالات و احتیاج بتوجیه دارد چرا که استهزا و تمسخر سزاوار مرتبهٔ نبوت نیست و از
جهالات که چون قوم موسی علی نبینا و علیه السلام با وگفتند اتتخذنا هزوا یعنی آیا ما را استهزا و تمسخر میکنی و مقابل آن اخذ کرده قال اعوذ بالله
ان اکون من الجاهلین گفت پناه میجویم بپروردگار خود از آنکه از جمله جاهلان باشم کنایت از آنکه استهزا و تمسخر عمل ارباب جهالت و نادانیست و
چیزی که پیغمبری از معرفت و دانائی بشأن ایشان رسیده است و حق تعالی [illegible] اعظم
اولی العزم است آنرا جاهلان خوانده است چون تواند بود که از حضرت مفخر مصطفوی علیه من التحیات ازکاها ومن التسلیمات اتمها
وقوع یابد و تقریر تسلیم جواز وقوع آن از آن حضرت صلوات الله علیه نسبت بجمعی که قابل آن باشند صدور آن از حضرت نسبت بعمار یاسر که از
اعیان صحابه رضوان الله علیهم بوده است و مرتبهٔ بزرگی در میان ایشان داشته و بثبوت پیوسته است که حضرت صلوات الله علیه و آله همیشه او را
گرامی میداشتند و با او بتعظیم و توقیر سلوک میکرده اند و نهایت توجه و محبت با او داشته اند چنانچه نسبت با او بر زبان معجز بیان جاری
ساخته اند که عمار جلدة بین عینی تقتله الفئة الباغیة یعنی عمار بمنزلهٔ پوست میان چشمهای من است یعنی حصهٔ من از شرافت رضا
دارد محل [illegible] هر آینه شهید خواهد ساخت او را جمعی که از اهل بغی و ضلالت باشند و آخر در حرب صفین
بر دست لشکر معاویه کشته شد چون نیکو نبوده باشد و نهایت آنچه درین باب توان گفت آنست که استهزا اینجا در معنی حقیقی مستعمل نیست بلکه معنی
مجازی ازان اراده شده و مراد نوعی از مزاح و مطایبه است که از جانب شرع حرجی در آن نیست و صدور آن از حضرت و امثال ایشان [illegible]
وقوع آن نسبت بعمار و امثال او [illegible] بلکه [illegible] زیادتی مرتبه و قرب ایشانست نزد حضرت صلوات الله علیه که آن از برکات

وقوع می یابد که نسبت بجمعی که زیادتی قرب و مرتبه نزد ایشان موصوف باشند چه جبلی انسانست که با هر کس خصوصیت و محبت بیشتر دارد
و موافقت با او بیشتر کرده است بیشتر او را در معرض مزاح و مطایبه که از نهایت انبساط خاطر ناشی میشود در می آورد و بثبوت پیوسته
که حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله فرموده اند که انی امزح ولا اقول الا الحق یعنی از من مزاح و مطایبه واقع میشود [illegible]
مگر آنچه حق باشد و دامان فعل آنرا بکذب و باطل آلایش نمیدهم و حکایت مطایبهٔ حضرت با پیرزنی که از ایشان التماس کرده که
بجهت او دعا کند که حضرت عزت او را بهشت ارزانی دارد مشهور است و آنچنان بوده که حضرت در جواب او فرموده اند که
اما علمت ان الجنة لا یدخلها العجائز یعنی هنوز ندانسته که جنت جای امثال تو پیر زالان نیست و عجائز داخل آن نمیشوند پیر زال
مذکور شروع در قلق و اضطراب نموده که گناه پیر زالان چه باشد که ازین سعادت محروم مانده اند حضرت چون اضطراب او را
مشاهده کردند تبسم فرموده این آیت را تلاوت کردند که انا انشأناهن انشاء فجعلناهن ابکارا عربا اترابا
یعنی بدرستی که ما آفریده ایم ایشان را در بهشت یعنی زنان دنیا را ابتداء آفریدنی تازه که نه بر وجه حمل و ولادت باشد پس گردانیده ایم
ایشان را دختران باکره که هرگاه نزد شوهران خود آیند بکر یابند و دوست و مهربان شوهران باشند و همه با یکدیگر همسال باشند
در سن سی و سه سالگی که نه پیر و نه جوان باشند نقلست از ام سلمه که از حضرت صلوات الله علیه و آله پرسید که ایشان کیانند حضرت فرمودند
هن اللواتی قبضن فی دار الدنیا عجائز شمطا رمصا یعنی جمعی اند از زنان که قبض روح ایشان شده باشد در حالتی که عجوز و پیر شده باشند
و موی سر سفید کرده و کنجهای چشم ایشان ریم گرفته و در بعضی تفاسیر نقلست که دختران خود را بان سن رسانند و پیران سال ایشان را
بان سن در نمایند و بشوهران خود که در دنیا داشته اند دهند و اگر شوهران ایشان متعدد باشند بشوهر آخرین دهند و اگر در دنیا
شوهر نداشته باشند یا داشته باشند و بهشتی نباشند بیکی از مؤمنان بهشت دهند و در حدیث وارد است که شوهران ایشان نیز بسن
مذکور نقل نمایند چنانچه از حضرت صلوات الله علیه و آله روایت شده است که فرموده اند یدخل اهل الجنة جردا مردا بیضا مکحلین جعادا
ابناء ثلث وثلثین سنة یعنی داخل میشوند اهل بهشت بهشت را در حالتی که بی موی و امرد باشند و خوش چشم و سرمه کشیده
و جعد موی و در سن سی و سه سالگی **نمایش دویم** وضع یدین بارض در حال تیمم که درین حدیث واقع است اگرچه در بعضی جا
دیگر نیز بابن عباس واقع است اما در اکثر احادیث تعبیر ازان بضرب یدین شده است یعنی زدن دست بخاک که آن عبارت از وضع با اعتماد است و وضع مطلق

و قال الله بنده کوار را درین مقام بحثیست که در شرح رسالهٔ الفیه که نگاشتهٔ قلم تصنیف اوست ایراد آن کرده است و چون مقام مقتضی
ذکر آن نیست کسی که ارادهٔ اطلاع آن داشته باشد بشرح مذکور رجوع نماید و بر هر تقدیر خلافست میان علما در آنکه فعل
مذکور جزو افعال تیممست و واجبست که نیت تیمم بر آن مقدم باشد یا آنکه بمنزلهٔ اغتراف در وضوست که عبارت از بر داشتن
آبست بدست بواسطهٔ شستن روی و چنانچه آنرا از جملهٔ افعال وضو نشمرده اند این نیز از افعال تیمم نیست و ظاهر کلام اکثر علما
انار الله برهانهم اشعار باختیار شق اول دارد که جزو نیست نهایتش شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب نهایة الاحکام شق ثانی
را اختیار کرده است و فعل مذکور را خواه وضع ید باشد و خواه ضرب ید جزو تیمم ندانسته چنانچه اغتراف جزو وضو نیست
بلکه فعل مذکور بمذهب او فعلیست واجب خارج از افعال تیمم و شیخ شهید علیه الرحمه بر او در اختیار این مذهب اعتراض کرده است
اوّل آنکه اغتراف در وضو فی نفسه واجب نیست بلکه اگر بوجهی دیگر رسانیده شود آب بر رو و میسر باشد مثل زدن روی بر آب
یا داشتن روی در زیر ناودان و امثال آن وجوب اغتراف ساقط خواهد بود بخلاف فعل مذکور در تیمم که فی نفسه واجبست
و فعل دیگر مثل وضع پیشانی بر خاک و امثال آن بدل آن نمی تواند شد پس میان آن و اغتراف فرق باشد و جوابش آنست که فرق
مذکور بمذهب علامه ضرری ندارد و او نیز قایلست بآنکه فعل مذکور در تیمم فی نفسه واجبست نهایتش شرط میداند نه جزو
و جزو نیست از آنکه فعل در عبادتی واجب شود و جزو نباشد چنانچه در اعتکافی که در شهر رمضان واقع باشد گفته اند که روزه
ایام اعتکاف مذکور شرطست و جزو اعتکاف نیست مگر آنکه غرض شیخ شهید رحمه الله آن باشد که قیاس آن بر اغتراف خوب
چرا که بنا بر تفرقهٔ مذکور قیاس مع الفارق میشود و قیاس مع الفارق را علما اعتبار نکرده اند **دوّم** آنکه اگر حدثی واقع شود
میان اغتراف و شستن رو همه اتفاق دارند بر آنکه خللی در وضو نمی رساند و چون بهمان آب نیت کرده رو را بشویند وضو صحیح است
بخلاف فعل مذکور در تیمم که بعد از آن و قبل از مسح جبهه اگر حدثی واقع شود بآن دست مسح جبهه نتوان کرد و اعادهٔ ضرب
ید بر زمین واجبست و جوابش آنست که اگر غرض شیخ شهید علیه الرحمه آنست که وقوع حدث میان ضرب ید و مسح جبهه بمذهب علامه
نیز موجب ابطال تیممست و واجبست اعادهٔ آن لا نسلم که چنان باشد چه او در نهایة الاحکام تصریح کرده است بآنکه وقوع حدث مذکور
خللی در صحت تیمم نمی کند و موجب اعادهٔ ضرب ید بر زمین نیست و اگر غرض او آنست که فعل مذکور بمذهب دیگران که فعل مذکور را جزو تیمم میدانند [illegible]

بعلامه ضرری نخواهد داشت و باید دانست که علامه قدس سره با وجود آنکه حکم بعدم جزئیت فعل مذکور کرده است اجازه داده است
که نیت تیمم مقارن آن واقع شود و بنا برین بعید است که هرگاه چنان واقع شود لازم می آید که نیت مقارن هیچ جزوی از
اجزای تیمم نشده باشد چه مقارنت نیت متحقق نیست مگر بمقارن داشتن آن بجزو اول و حال آنکه مقارنت نیت در جمیع عبادات
واجبست اجماعا کسی که بجهه کرده و منع نمی تجویز شده است که نیت را مقارن شستن سر دستها یا مضمضه یا استنشاق دارند با وجود
آنکه هیچکدام از اینها جزو وضو نیست پس تجویز مقارنت نیت تیمم بفعلی که جزو نباشد متضمن عدم تحقق مقارنت واجبه باشد
چرا که اینها اگر چه بالاصاله جزو وضوی واجب نیست اما بعد از مقارنت نیت بآنها جزو وضوی کامل میشود چنانچه بعضی علما تصریح
بآن واقع شده است پس مقارنت نیت بآن متضمن مقارنت نیت بوضوی کامل خواهد بود و وضوی کامل فرد وضوی واجبست
پس مقارنت نیت بوضوی واجب نیز متحقق شده باشد مگر آنکه بگوییم مذهب علامه مرضی آنست که فعل مذکور نیز با اجزاء
تیمم نیست بحیثیتی که واجب باشد تقدم نیت بر آن مانند مسح جبهه و دستها اما هرگاه نیت مقارن او شود جزو تیمم میشود بر نسبت
اغتراف در وضو بنا برین هیچ تفرقه میان فعل مذکور و اغتراف نخواهد بود **طراز** ظاهر قول امام علیه السلام که
فمسح وجهه اشعار بآن دارد که در تیمم مسح تمام رو واجب باشد و این مذهب علی بن بابویه است از علمای ما و بعضی احادیث
دیگر نیز درین حکم موید اوست نهایتش سید مرتضی علم الهدی اجماع نقل کرده است بآنکه مسح تمام رو واجب نیست و بعضی احادیث
معارض قول او نیز هست که بعضی از آنها ناطق است بوجوب مسح جبهه و بعضی بمسح جبینین و شیخ ابو القاسم رحمه الله حکم کرده است بتخییر
مسح تمام رو یا بعضی روی یعنی جبهه که هرکدام اختیار شود واجب در ضمن آن بفعل می آید و نقل مذهب مذکور از ابن ابی عقیل
نیز کرده است و گویا واجب نبودن مسح تمام رو را که در کلام سید مرتضی رحمه الله واقعست حمل کرده است بر عدم وجوب بعینه و اما
استیعاب دستها در مسح بحیثیتی که مسح دستها تمام فی نفسه واجب باشد این حدیث [illegible] آنها نهایتش علی بن بابویه آنرا
واجب دانسته بواسطه آنکه در بعضی اخبار برین وجه وارد شده است و اگر درین نیز قایل بتخییر شویم میان مسح دستها تمام [illegible] یا
مسح سر دستها تا زند [illegible] دور نخواهد بود **نمایش سیوم** باید دانست که ظاهر این حدیث دلالت دارد
بر آنکه امام علیه السلام در حال اخبار از تیمم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با حضرت رسالت ملاقات در حال بیان تیمم بعمار [illegible] المذکورین

در زدن دستها بر ارض یک مرتبه اکتفا کرده باشند و هیچ شک نیست که سخن از تیمم جنب بوده است بواسطه آنکه عمار بواسطه رفع
جنابت تیمم کرده بود چنانچه سبق ذکر یافت پس این حدیث بحسب ظاهر حجت جمعی تواند بود که در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد خواه
بدل از غسل یک مرتبه زدن دست را بر زمین کافی میدانند و بین التیممین تفرقه نکرده اند مثل سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیهما الرحمه
و مؤید مذهب ایشانست حدیث موثقی که زراره درین باب روایت کرده و حدیث حسنی که از ابن مقدم نقل آن بثبوت رسیده

مترجم گوید مراد بحدیث موثق آنست که راویان آن تا معصوم همه ثقه و راست گو باشند و علمای رجال ایشانرا گویند و ثقه بودن
ایشان خبر داده باشند ولیکن همه امامی مذهب نباشند بلکه بعضی از ایشان یا همه مخالف مذهب باشند و مراد بحدیث حسن آنکه
راویان آن همه امامی مذهب باشند و ممدوح ولیکن همه محکوم بتوثیق و عدالت نباشند و حدیثی که راویان آن تا معصوم همه امامی
مذهب و عادل باشند آنرا صحیح میگویند چنانچه سبق ذکر یافت و آنچه غیر این سه قسم است ضعیفش مینامند و آن نیز چند قسم است
چنانچه در محل خود تفصیل یافته است و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمه در کتاب مختلف از استدلال مذکور بدین وجه جواب گفته است
که این حدیث و امثال آن دلالت نیست بر آنکه تیممی که امام علیه السلام وصف آن کرده بدل از غسل بوده یا بدل از وضو بجهت بودن
عمار دران وقت و قصه او دلالت ندارد بر آنکه حضرت بیان تیمم بدل از غسل کرده باشد چه میتواند بود که سائل بعد از نقل حکایت حضرت
عمار را بعد از اخبار امام علیه السلام از آن از کیفیت تیمم مطلق سوال کرده باشد یا از کیفیت تیممی که بدل از وضو باشد و مخفی
نماند که این تاویل که علامه رحمه الله ارتکاب آن نموده اند بغایت دور است و سوق کلام و ابای تمام از آن دارد و حدیث قصه عمار که ابن
بابویه علیه الرحمه از زراره بروجه صحیح نقل کرده و در بحث دوم سبق ذکر یافته صریحست در آنکه تیمم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بیان تیمم بدل از غسل بوده نه تیمم مطلق چرا که بعد از آنکه عمار نقل تیممی که بدل از غسل جنابت کرده بود بحضرت کرد حضرت صلوات الله
علیه بروجهی که گذشت با او خطاب کرده فرمودند که چرا اینچنین نکردی و تیمم مذکور را بیان فرمودند و این صریحست در آنکه تیممی که
بدل از غسل جنابت میبایست کرد اینچنین میبایست واقع شود و نیز حدیث مذکور صریحست در آنکه زیاده از یکمرتبه دستهای مبارک را
بر زمین نزده چه در آخر حدیث واقع است که لم یعد ذلک یعنی اعاده نکردند حضرت زدن دستها را بر زمین پس بنابرین مذهب
سید مرتضی علم الهدی و شیخ مفید علیهما الرحمه خالی از قوتی نباشد و بعضی احادیث و روایات که دلالت دارد بر تعدد ضرب بید

در تیمم ممکنست که محمول شود بر استحباب ضرب ثانی تا موافقت بهم رسد میان حدیث صحیح زراره که مذکور شد و میان اینها و توفیق میان
ایشان برین وجه بهتر است از توفیقی که دیگران کرده اند و گفته اند احادیثی که دال بر تعدد ضربست محمولست بر تیممی که بدل از غسل باشد
و احادیثی که اشعار بر وحدت ضرب دارد بر تیممی که بدل از وضو باشد چنانچه میان متاخرین مشهور است چه اول که در بعضی احادیث
نزدیک بصریحست و آنکه در تیمم بدل از غسل نیز ضرب بیکمرتبه واجبست و آنچه بعضی گفته اند که چون عمل وضو اخف
از عمل غسل مناسب آنست که در تیمم بدل از وضو یکمرتبه ضرب واقع شود و در تیمم بدل از غسل دو مرتبه قابلیت آن ندارد
که دلیل حکمی از احکام شرعی شود و حدیث صحیحی که شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه بوساطت زراره از امام محمد باقر علیه السلام
نقل کرده است بدینوجه که زراره گفت سوال کردم از امام علیه السلام از کیفیت تیمم فرمودند هو ضرب واحد للوضوء
والغسل من الجنابة تضرب بیدیک مرتین للوضوء ثم تنفضهما مرة للوجه و مرة للیدین اگرچه شیخ ابوالقسم جعفر ابن سعید نیز
در کتاب معتبر با او موافقت کرده است در فهم تفصیل مشهور را ازان اما بعد از تامل ظاهر میشود که دلالت بر تفصیل مذکور
ندارد بلکه بعضی دعوی کرده اند دلالت آنرا بر تعدد ضرب در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل تا آنکه
ابن بابویه بآن استدلال کرده است بر تعدد ضرب در تیمم مطلقا و حق آنست که این حدیث نسبت بآنچه شیخ قدس سره و شیخ
ابوالقاسم ازان فهمیده اند و نسبت بآنچه ابن بابویه ازان استنباط کرده مجملست و نص در هیچیک از مذاهب نیست چرا که قول
امام علیه السلام که هو ضرب واحد محتملست که بمعنی هو نوع واحد باشد یعنی همه یکجنس است و آنچنان نیست که تیمم بدل از وضو
نوعی باشد و تیمم بدل از غسل نوعی دیگر و آمدن ضرب بمعنی نوع در عرف اهل شرع شیوع تمام دارد چنانچه گفته اند که الطهارة
ضربان مائی و ترابی یعنی طهارت بر دو نوع است طهارت باب و آن وضو و غسلاست و طهارت بخاک و آن تیمم است و
امثال آن و کلمه والغسل مجرور خوانده شود بعطف آن بر الوضوء چنانچه ظاهر آنست و جمله تضرب بیدیک الی آخره
تفسیر ضرب مذکور بوده باشد یعنی در مطلق تیمم خواه تیمم بدل از غسل و خواه تیمم بدل از وضو باید که ضرب بدین وجه بوده شد
که دستها دو مرتبه بر زمین زده شود و هر مرتبه بعد از برداشتن از زمین تکانیده شود یکمرتبه بواسطه مسح رو و یکمرتبه بواسطه
مسح یدین و محتملست که ضرب بمعنی خود باشد چنانچه ظاهر آنست و کلمه والغسل مرفوع خوانده شود که ابتدای کلام بوده باشد و خبرش کلام

اول یا مجرور خوانده شود بحرف جر محذوف متعلق بتقرب که کلام در وی تقدیر باشد که و تقرب بین یدیک للغسل من الجنابة
من نفی الی آخره و عطف از قبیل عطف جمله فعلیه باشد بر جمله اسمیه و حاصل معنی آنکه تیمم از برای وضو یک ضربت و از برای غسل دو ضربت
چنانچه مشهور است والجمله بر هر دو تقدیر ناچار است و حیثیت مذکور از ارتکاب خلاف ظاهر اما بر حمل اول بواسطه آنکه ظاهر از
ضرب در وضو مقام آنست که بجمیع دو دست باشد نه ببعضی نوع و اما بر حمل ثانی بواسطه آنکه ظاهر عطف مفرد بر مفرد است نه
جمله بر جمله و تقدیر ارتکاب کرده در کلام مذکور شد نیز خلاف اصل است و بخاطر میرسد که ممکنست که ضرب محمول شود بر ضرب بید بر ارض
چنانچه ظاهر آنست و کلا و الغسل مجرور خوانده شود و معطوف باشد بر الوضوء و هیچ یک از خلاف ظاهر آنست نیز نها تنها مراد از قول حضرت
که ضرب واحد وحدت نوعی باشد و تحقق متعدد باشد یعنی ضرب بید بر ارض در مطلق تیمم خواه بدل از وضو باشد و خواه بدل از غسل
یکنوعست یعنی آنچنان نیست که اجزای آن در تیممین مختلف باید که واقع شود مثل آنکه در یکی اعتماد در ضرب بیشتر باشد و در دیگری
کمتر یا در یکی علوق تراب شرط باشد و در دیگری نباشد و امثال آن از اختلافات محتمل و علاج چنین بروایت نوعی نیز کرده بین حمل
ارتکاب شده اگرچه خلاف ظاهر است اما برین تقدیر ارتکاب خلاف ظاهر چنانچه مخفی نیست کمتر است از حملین سابقین والله اعلم

انجام باید دانست که میان علماء ما رضوان الله علیهم اختلافات کرده در تیمم علوق تراب بر دستها شرط نیست یعنی
لازم نیست که زدن دستها بر زمین بر وجهی وقوع یابد که قدری خاک ببعضی از کفها گرفته شود و ابن جنید از علماء ما و جمعی از
علمای اهل سنت علوق مذکور را در تیمم شرط میدانند و بر مذهب مشهور بر این وجه استدلال شده که ببعضی روایات صحیحه وارد است
که دلالت بر استحباب نفض دارد که عبارت از تکانیدن دستهاست بعد از برداشتن از زمین و اگر علوق تراب شرط می بود نفض مذکور
بی وجه بود چه هیچ شکی نیست که نفض بواسطه آنست که اگر خاک یا گردی در دستها مانده باشد بریزد و در وقت مسح بر رو کشیده نشود پس
هرگاه دور کردن خاک سنت باشد چون توان بود که علوق آن واجب باشد و والد ... در شرح الفقیه اشاره بضعف این استدلال
کرده اند و گفته اند غرض ... جمیع اجزای خاک در کفها گرفته شده باشد نمی ریزد بلکه اجزای غبار
باقی می ماند پس می توان بود که غرض از نفض آن باشد که اگر خاک بسیاری در دستها بوده باشد که مسح آن باعث آن باشد
که رو خاک آلود و بد نما شود باره ریخته شود و آن مرتبه باقی نماند نه آنکه مطلقا اثری از آن در دست نماند پس استحباب نفض منافات نداشته

باشد با اشتراط علوق و بر وجه ابیات مذکوره استدلال بر عدم اشتراط علوق نتوان کرد بلکه می توان دعوی کرد که دلالت بر
اشتراط آن میکند چرا که استحباب نفض در روایت مذکوره مطلق واقع شده پس اگر مقید بحال علوق تراب باشد خلاف ظاهر است که
علوق تراب متحقق نباشد نفض واقع نمی تواند شد و سنت نیز نخواهد آمد پس علوق تراب شرط باشد و نهایت آنچه در
جواب توان گفت آنست که استدلال بر این وجه کامل تمام است که نفض مذکور واجب شد و هیچکس از علما قایل بوجوب آن نشده است
بعضا ... در مقام تقویت استدلال ابن الجنید شده اند بآیه کریمه فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه بر این وجه که من در کلام منه
ظاهر آنست که برای تبعیض باشد یعنی مسح کنید در حال تیمم ببعضی از روی خود را و ببعضی از دستهای خود را ببعضی از خاک
که اگر محمول بر من ابتدائیه شود با بر این معنی که مسح رو و دستها را بر وجهی بکنید که ابتدای آن از خاک باشد معنی بغایت ناخوش و بی حاصل
میشود و هرگاه من تبعیضیه باشد لازم خواهد بود که مسح ببعضی از خاک واقع شود و این متحقق نمی تواند شد مگر بعلوق قدری
خاک در دستها پس علوق واجب باشد و گفته اند که آنچه روایت صحیح زراره که از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اشعار بآن دارد که کلمه
منه راجع بتیمم است منافات بآن ندارد که من تبعیضیه باشد چه عبارت حدیث مذکور چنین است که امام علیه السلام بعد از ذکر آیت وضو
و تفسیر آن فرموده اند که فلم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه فلما ان وضع الوضوء عمن
لم یجد الماء اثبت بعض الغسل مسحا لانه قال بوجوهکم ثم وصل بها وایدیکم منه ای من ذلک التیمم لانه علم ان ذلک اجمع لایجری
علی الوجه لانه یعلق من ذلک الصعید ببعض الکف ولا یعلق ببعضها ثم قال ما یرید الله لیجعل علیکم فی الدین من حرج
والحرج الضیق یعنی حضرت عزت تعالی شأنه العزیز بعد از فراغ از بیان وضو فرموده اند که اگر جنب شوید ... آبی نیابید
آبی که بآن طهارت کنید پس تیمم کنید بخاک پاک بر این وجه که مسح کنید ببعضی از روی خود را و ببعضی از دستهای خود را ببعضی از آن پس چون
وضع کرد ... ساخت وضو را از کسی که آب نیابد بدل ببعضی از غسل مسح را قرار داد بواسطه آنکه گفت مسح کنید ببعضی از رو را
و بعد از آن متصل ساخت بآن و گفت مسح کنید دستهای خود را یعنی ببعضی از دستهای خود را بآن یعنی بآن تیمم بواسطه آنکه دانست
که خاک تمام بر روی جاری نمی شود چرا که ببعضی از کفها می چسبد خاک گرفته می شود و ببعضی نمی شود و بعد از آن گفت ما یرید الله لیجعل علیکم
فی الدین من حرج یعنی نکرده است ... بر شما در امور دین بر شما حرجی و مراد بحرج تنگی است و ... کلام حضرت ...

کرلان يعلق من ذلك الصعيد ببعض الكفين ولا يعلق ببعضها بر اشتراط علوق تراب در تيمم چنانچه مذهب ابن جنيد است و گويا كه
دلالت كلام مذكور برين مطلب آنست كه روايت دلالت كرد بر آنكه حضرت مزبور دانسته اند كه خاك مذكور در وقت مسح رو
جميع رو جاري نمي شود بواسطه آنكه بعضي از دست ميريزد و بعضي نميريزد و گفته اند مسح كنيد بعضي از روي و بعضي از دستهاي خود را يعني
از خاك و كسي كه در عبارت روايت مذكوره و تعليل امام عليه السلام چنانچه حق تامل است تامل نمايد اشعار روايت مذكوره بر عدم
علوق تراب درست برو مخفي نخواهد ماند و برو معلوم خواهد شد كه تيمم كه امام عليه السلام ضمير منه را راجع باو ساخته اند بآن خاك
كه تيمم بدان واقع مي شود نه نفس تيمم والله اعلم

حديث هفتم

روايت شده است بسند مذكور از شيخ سعيد شيخ شهيد قدس سره كه گفت خواندم بر شيخ فخر الدين بن مطهر ابوالفضل در حله از شيخ
در حله واقع بود آخر روز جمعه سيم شهر جمادي الاول سال هفتصد و پنجاه و شش هجري و شيخ مذكور گفت خواندم بر پدر بزرگوار خود شيخ جمال الدين
مطهر عليه الرحمه و او گفت روايت كرد بمن پدرم شيخ سديد الدين از سيد رضي الدين بن طاوس كه از اعيان علماي اماميه است و مصنف
چندين كتاب و رساله نهايت خشيت از نهايت احتياط كه در دينيات داشته اند با وجود اهليت فتوي و اجتهاد در مقام تصنيف كتب فتوي
نشده اند و آنچه نوشته اند در ادعيه و آداب نوشته اند روح الله روحه العزيز از سيد شمس الدين فخار از شيخ محمد بن ادريس
از شيخ عربي بن مسافر العبادي از الياس بن هشام الحائري از شيخ ابي علي المفيد از والد او شيخ ابو جعفر طوسي قدس سره
از شيخ جليل شيخ مفيد رحمه الله از ابوالقاسم جعفر بن محمد از محمد بن يعقوب الكليني از علي بن ابراهيم از پدر
او ابراهيم از ثقه صدوق حماد بن عيسى الجهني البصري كه گفت قال لي ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليه السلام يوما يا حماد
تحسن ان تصلي قال فقلت يا سيدي انا احفظ كتاب حريز في الصلوة فقال لا عليك يا حماد قم فصل قال فقمت بين يديه متوجها
الى القبلة فاستفتحت الصلوة فركعت وسجدت فقال يا حماد لا تحسن ان تصلي ما اقبح بالرجل منكم ياتي عليه ستون سنة او سبعون سنة
فلا يقيم صلوة واحدة بحدودها تامة قال حماد فاصابني في نفسي الذل فقلت جعلت فداك فعلمني الصلوة فقام ابو عبد الله مستقبل
القبلة منتصبا فارسل يديه جميعا على فخذيه قد ضم اصابعه وقرب بين قدميه حتى كان بينهما قدر ثلث اصابع منفرجات فاستقبل باصابع رجليه
القبلة لم يحرفهما عن القبلة فقال بخشوع الله اكبر ثم قرا الحمد بترتيل وقل هو الله احد ثم صبر هنية بقدر ما يتنفس وهو قائم ثم رفع يديه حيال وجهه

وقال الله اكبر

وقال الله اكبر وهو قائم ثم ركع وملأ كفيه من ركبتيه منفرجات ورد ركبتيه الى خلفه ثم سوى ظهره حتى لو صب عليه قطرة من ماء او
دهن لم تزل لاستواء ظهره ومد عنقه وغمض عينيه ثم سبح ثلثا بترتيل فقال سبحان ربي العظيم وبحمده ثم استوى قائما فلما استمكن من
القيام قال سمع الله لمن حمده ثم كبر وهو قائم ورفع يديه حيال وجهه ثم سجد وبسط كفيه مضمومتي الاصابع بين يدي ركبتيه حيال
وجهه فقال سبحان ربي الاعلى وبحمده ثلث مرات ولم يضع شيئا من جسده على شيء منه وسجد على ثمانية اعظم الكفين والركبتين
وانامل ابهامي الرجلين والجبهة والانف وقال سبعة منهن فرض يسجد عليها وهي التي ذكر الله عز وجل في كتابه فقال وان
المساجد لله فلا تدعوا مع الله احدا وهي الجبهة والكفان والركبتان والابهامان ووضع الانف على الارض سنة ثم
رفع راسه من السجود فلما استوى جالسا قال الله اكبر ثم قعد على فخذه الايسر قد وضع قدمه الايمن على بطن قدمه الايسر
وقال استغفر الله ربي واتوب اليه ثم كبر وهو جالس وسجد السجدة الثانية وقال كما قال في الاولى ولم يضع شيئا من بدنه
على شيء منه في ركوع ولا سجود وكان مجنحا ولم يضع ذراعيه على الارض فصلى ركعتين على هذا ويداه مضمومتا الاصابع وهو
جالس في التشهد فلما فرغ من التشهد سلم وقال يا حماد هكذا صل **شرح** كلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و دو
نمايش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصه معني كلام راوي آنكه گفت بمن روزي امام
بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق عليه السلام كه اي حماد آيا نيكو ميكني ادي نماز را من گفتم اي سيد و مهتر كتاب را من حفظ ميكنم
كتاب حريز را كه در علم نماز تصنيف كرده است چون تواند بود كه نماز را نيكو نتوانم گذارد امام عليه السلام فرمودند هيچ باكي نيست
ترا برخيز نماز كن تا به بينم كه چون با آن قيام مي نمائي راوي گويد برخاستم در برابر امام عليه السلام و روي توجه بقبله اسلام
آوردم و افتتاح نماز بتكبير احرام كردم و ركوع و سجود و ساير آنچه هميشه در نماز بجاي مي آوردم بجاي آوردم پس امام عليه السلام
بمن خطاب كرده فرمودند اي حماد نيكو نمي كني ادي نماز را از روي تعجب گفتند بسيار قبيح مي نمايد بر مردي از شما كه از عمر او شصت
يا هفتاد سال گذشته باشد و يك نماز را تمام بحدود و شروطي كه از جانب شارع مقرر شده بر پاي نداشته باشد راوي گويد از خطاب
تعريض آميز امام عليه السلام نهايت حزن و الم نفس مرا دست داد پس گفتم جان من فداي تو باد تعليم كن بمن نماز را تا بعد از اين بجا
وجه بجاي مي آورده باشم امام عليه السلام بواسطه بيان نماز بر پاي خواستند و روي توجه بقبله كرده راست ايستادند و هر دو دست

مبارک را فرو گذاشته بر روی رانها نهادند و انگشتان را بهم ضم کردند و پاهای مبارک را از هم دور گذاشته چنانچه فاصله
میان ایشان مقدار سه انگشت از هم گشاده بود و سر انگشتان پا را محاذی قبله کردند چنانچه به هیچ جانب انحراف نداشت پس از
روی خشوع تمام افتتاح نماز کرده گفتند الله اکبر بعد از آن سورهٔ فاتحه را به ترتیل قرائت کردند و سورهٔ قل هو الله احد را بعد
از آن خواندند و بعد از فراغ از قرائت زمانی اندک که گنجایش یک نفس زدن بقدر آن باشد درنگ کردند و همچنان ایستاده هر دو
دست مبارک را برابر روی بلند کردند و گفتند الله اکبر و بعد از تکبیر برکوع رفتند و پر کردند کف دستها را از سر زانوها
و انگشتان دست را از هم گشاده داشتند و زانوها را بجانب عقب شکستند و پشت مبارک را آنچنان مستوی و راست نگاه
داشتند که اگر قطرهٔ آب یا روغن بر میان آن میریختند به هیچ جانب حرکت نمیکرد چرا که هیچ جانب آن از جانب دیگر پست تر نبود که به طبیعت
اقتضای حرکت بآن جانب کند و گردن را کشیده داشتند و چشمها را بهم گذاشتند و سه مرتبه بآرامی و ترتیل این تسبیح را زبانی
مجرا یا جاری ساختند که سبحان ربی العظیم و بحمده بعد از آن راست ایستادند و چون تمام و بهم پیوست بر قرار ایستا
گفتند سمع الله لمن حمده و همان در حال ایستادن تکبیر گفتند بعد از تکبیر هر دو دست مبارک را برابر روی برده داشته بودند بعد و
بسجده رفتند و هر دو کف دست را در برابر زانوها پهن کردند و انگشتان بهم ضم کرده محاذی روها گذاشتند و سه مرتبه این تسبیح را
گفتند که سبحان ربی الاعلی و بحمده و در حال سجده هیچ یک از اعضای خود را چنان نکردند که بر عضو دیگر نهاده شود و هشت عضو
سجده کردند یعنی [illegible] هشت عضو ایشان بر زمین نهاده شد هر دو کف دست و هر دو آینهٔ زانو و هر دو
انگشتان شصت پا و جبهه و انف که عبارت از بینی است و فرموده که سجده بر هفت عضو از این جمله فرض است که اگر ترک شود
نماز باطل میشود و آن هفت آنست که حضرت عزت در کلام مجید یاد فرموده در این آیه وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ فَلَا تَدْعُوا
مَعَ اللَّهِ أَحَدًا و آن دو کف دستست و دو زانو و دو سر انگشت شصت پا و جبهه و سجده بر انف که ثامن آنهاست سنت است
یعنی بفعل آوردن آن مستحق ثواب بسیار است و بر ترک آن عقابی مترتب نیست و بعد از آن [illegible] بعد از آن برداشتند سر
مبارک را از سجده و چون راست نشستند گذاشتند پشت پای راست را بر شکم پای چپ گفتند استغفر الله ربی و اتوب الیه یعنی طلب
مغفرت و آمرزش میکنم از خدایی که پرورندهٔ من است و رجوع میکنم در همه حال بسوی او و بسط کلام در معنی توبه و حقیقت آن در حدیث

سی و هشتم بیاید انشاء الله تعالی بعد از آن در حال نشستن تکبیر گفتند و بسجدهٔ دویم رفتند و گفتند در آن آنچه در سجدهٔ
اول گفته بودند یعنی سه مرتبه گفتند سبحان ربی الاعلی و بحمده و هیچ یک از اعضای بدن مبارک را بر عضو دیگر نگذاشتند که نهاده شود
در سجود و نه در رکوع و در هر دو حال مجنح بودند یعنی بال گشاده کنایه از آنکه ساعدها و بازوها را از بدن مبارک جدا گرفتند
و چنان نکردند که بر بدن نهاده شود و بعد از آن تشهد نشستند و در حال تشهد انگشتان دست را بهم ضم کرده بر روی
ران گذاشتند و چون از تشهد فارغ شدند مبادرت بسلام نمودند و مرا در معرض خطاب در آورده فرمودند ای
حماد بدینوجه نماز بگذار

بینش دویم

یا حماد [illegible] ان تصلی مراد حماد بن عیسی جهنی است که منسوب است
بقبیلهٔ جهینه بضم جیم از قبایل عرب و او از ثقات راویان حدیث شیعه است و بخدمت امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
و امام رضا علیهم السلام رسیده و از هر سه ایشان صلوات الله علیهم حدیث روایت کرده نقلست که امام موسی کاظم علیه السلام
از برای او دعا کرد که خدای تعالی او را خانه و زن و فرزند و خدمتکاری روزی کند و توفیق پنجاه حج بدهد و به برکت دعای آن حضرت
همه را دریافت و چون بقصد حج پنجاه و یکم بجحفه رسید که میقات احرام اهل شام است در حالی که غسل احرام میکرد سیلی آمد و او
غرق شد و عمرش بیش از هفتاد سال گذشته بود و به هشتاد نرسیده بود حماد علیه وانا احفظ کتاب حریز بن عبدالله حریز بحای بی نقطه
و در آخر این زای نقطه دار حریز بن عبدالله سجستانی است که اصل او از کوفه است و چون بسجستان سفر بسیار کرده به سجستانی
مشهور است و از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است و علمای رجال الحکم به ثقه بودن کرده اند و چند جلد کتاب تصنیف کرده
لا علیک لا لای نفی جنس است که اسمش را حذف کرده اند و حذف اسم لا در این عبارت شایع است کلام در این تقدیر است که
لا باس علیک یا اقبح بالرجل منکم فصل کرده اند حضرت در این کلام میان فعل تعجب که اقبح است و معمول آن که الرجل است بجر و ظرف
در جواز آن خلاف کرده اند اخفش و مبرد هر دو تجویز نکرده اند و مازنی و فرا در ظرف جایز داشته اند و دلیل ایشان وقوع
آنست در کلام فصحا چنانچه در مثل گویند ما احسن بالرجل ان یصدق یعنی چه نیکو می نماید از مرد راست گویی و هیچ شک نیست که وقوع
آن در کلام امام علیه السلام اقوی دلیلست بر جواز آن چنانچه [illegible] قراءة و کلمهٔ منکم حالست از الرجل که بمعنی متصف
اقبح است یا صفت اوست و چون الف و لام الرجل [illegible] جنس است [illegible] صفت او [illegible] بالف و لام واقع شود

ظرف باشد چه مظروف تو سفر هست که در سفر ظرف نیست و مراد اینست که چه قبیح بود باید برم در حالتی که از شما باشد یعنی شیعه یا
یا از صلحای شیعه یا مردی که صفت او اینست که از ثقات است یعنی شیعیان است یا از صلحای شیعه عبد ودها تا سوار و مجروح خلق ا
بهم و تا مه با حالت از جد و دها یا صفت ثانی صلوات است فقال بخشوع مراد بخشوع فروتنی نمودن و نگاه داشتن نفس است
در موقف عبادت و بترس آوردن او از معبود و باین معنی تفسیر کرده اند مفسرین خشوع را در آیه کریمه وَالَّذِينَ هُمْ
فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ که در صفت اهل ایمان وارد شده یعنی آنچنان کسانی که در نماز خود خشوع دارند و در صحاح
وارد است که خشع ببصره ای غضه یعنی خشوع بچشم یعنی چشم بر هم نهادن است و باز داشتن آن از مشاهده محسوسات
پس خشوع بدل کنایه از فارغ داشتن آنست از خیالات و افکار و خشوع با عضا کنایه از آرام داشتن آن و مانع آمدن
آن از حرکات عبث و روایت کرده است شیخ جلیل ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
که آنحضرت دیدند مردی را که در اثنای نماز با ریش خود بازی میکرد فرمودند اما انه لو خشع قلبه لخشعت جوارحه یعنی
هر آینه اگر خشوع میداشت دل او بخشوع می بود جوارح و اعضای او یعنی حرکتهای عبث نمی کرد و گفته اند بعد از ذکر روایت
مذکور که درین حدیث دلالتست بر آنکه خشوع در نماز هم بدل می باید و هم با عضا اما خشوع بدل آنست که فارغ دارد دل
خود را از جمیع آنچه غیر نماز است و همه همت را مصروف بنماز دارد و چنان نکند که در خانه دل او غیر معبود و عبادت او
چیزی راه یابد و اما خشوع بجوارح و اعضا آنست که چشم خود را از همه چیز بپوشاند که اشتغال او بدیدن اشیا باعث شغل
دل او با مر غیر عبادت نشود و بهمگی اعضا متوجه نماز شود و بهیچ جانب التفات و میل نکند و جمیع اعضا را از فعل عبث
و حرکات بیکار باز دارد ثم قرا الحمد بترتیل ترتیل عبارت از رعایت تانی و آهستگی است در قرائت که تند و شتاب خوانده نشود
و در آنچه گفته حروف و الفاظ بوجهی که تمیز کرده شود حرف حرف از آن توانند شمرد و ماخوذ است از قول عرب ثغر رتل یعنی دندانها
از هم گشاده که تفرقه رتل و مرتل و تفرقه دندان است و از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایت شده است که آنحضرت فرموده اند
الترتیل حفظ الوقوف و بیان الحروف یعنی ترتیل رعایت کردن وقف تام و وقف حسن است در حال قرائت و ادا نمودن حروف بصفات
که قرا اعتبار کرده اند مثل همس و جهر و استعلا و اطباق و غیره و امثال آن و ترتیل نکو دند بعضی از ... که نیست و قرائت بدون رعایت

آن نیز

آن نیز در نماز مجزی نیست و بعضی که امر را در آیه کریمه بر وجوب حمل کرده اند گفته اند که ترتیل چون و تا آورد حروف از مخارج خود و عربی که از
بلکه گر بنا بجا شده هم مخلوط باشند چنانچه نتوان بیان ایشان نیز کرد حتی بعضی تفقه در این بیع و بعضی تعقل است یعنی نحو و تعلیل قوانین
اندک و بعضی بصیغه مجهول الجبال رحمه یعنی بر این معنی کنایه از آنکه دستها را در حال تکبیر زیاده از جا بر روی بلند نباید کرد و حد آنکه
تکبیر یعنی محاسن ساخته سر انگشتها را تمام کف و بسیدن سر انگشتان برابر گوش واجبست اکتفا کرده آنست که مراد کف
انجا مجموع باطن دست را اصل انگشتان و باید دانست که انتهای رکوع تا حدی که انگشتان بسر زانوها برسد واجبست و زیاده
بر آن که حضرت بعمل آورده اند سنت چنانچه حدیثی که زراره روایت کرده است با آن ناطق است فقال سبحان ربی العظیم و بحمده سبحان مصدر
هسیمه غفران یعنی تنزیه و هیئته مضاف مستعمل میشود و فعلش بغیر لفظ مطلق بود نیست و فعلش مقدر است همچو فعل معاذ الله
که درین تقدیر است که اعوذ معاذ الله پس سبحان ربی درین تقدیر است که اسبح سبحان ربی ای انزهه تنزیها عما لا یلیق بجناب
قدسه یعنی دور میکنم او را و پاکی یاد میکنم پروردگار خود را از جمیع آنچه سزاوار مرتبه الوهیت نیست و برین تقدیر اضافه سبحان برب
از قبیل اضافه مصدر بمفعول است و بعضی تجویز کرده اند که اضافه آن از قبیل اضافه مصدر بفاعل باشد یعنی تنزیه و تقدیس
حقیقی باشد که تسبیح است سبحان ربی یعنی دور است و پاکی موصوف پروردگار من از جمیع آنچه در خور مرتبه جبروت و کبریای او نیست و او
و بحمده با واو حالیت که جمله و بحمده حال باشد از فاعل فعل محذوف یعنی دور میکنم پروردگار خود را از اموری که نسبت آن بحق
نقص باشد حال آنکه متلبسم بحمد و ستایش او بر توفیقی که بمن داده است و مانع اعدا از جمیع عیبها صفت کنم و برای تابیت ... که
بمن ارزانی داشته است تا عبادت او را شایسته باشم یا حرف عطف است بتقدیر فعل که جمله مذکوره معطوف باشد بر فعل مقدر و تقدیر کلام
حینئذ باشد که انزهه تنزیها و اشتغل بحمده یعنی تنزیه او میکنم و بار بار میپردازم بحمد و ستایش او در آن یاد و در قیام بعبادت او و کیفیت
نسبت تسبیح و تحمید ... که ... است که آن بوده است که شاهد ... و ... زیادتی رتبه هم ... باشد
... فعل ... که مقصود ... است آنکه از نفس خود ... جمله حالی با جمله ... کنایه از آنکه ...
و ... شده ... و ... در تفسیر آیه کریمه إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ که بعد از حمد و توصیف بود
بصیغه غیبت بصیغه خطاب ... شده است ... گفته اند سمع الله لمن حمده تفسیر شده است در ... یعنی ...

متعدی باشد بلام همچنانچه در کریمه لَا يَسَّمَّعُونَ إِلَى الْمَلَإِ الْأَعْلَىٰ تضمین اصغا کرده که عبارت از گوش انداختن است در آن شده و بیان [illegible]

متعدی شده است بالی والاقعاء و اول آنست که مشتری بمعنی [illegible] شده بین یدی رکبتیه یعنی کذاشتند دستهای مبارک را پیش زانوها یعنی

نزدیک بسر زانو و تحقیق یعنی بین یدی فلان در بعض شرح حدیث ثالث سبق ذکر یافت وان المساجد لله تفسیر مساجد در این آیت باعضای

سجود کرده که این حدیث بآن ناطق است میان مفسرین مشهور است و از امام محمد جواد نیز منقولست که وقتی که معتصم عباسی از

از معنی این آیت استفسار کرد [illegible] فلا تدعوا مع الله احدا این خواهد بود که شریک سازید

خود غیر [illegible] اما آنچه بعضی مفسرین گفته اند که مراد بمساجد در این آیت همین مسجدهای متعارفست یعنی این مساجد

مختص بخدا مانید و چون در آن مشغول بعبادت شوید دیگری را غیر خدای خود شریک [illegible] مسازید و غیر عبادت او بکار دیگر

اشتغال منمایید بعید از آن تفسیر آیت از دو امام معصوم علیهما السلام بر آن وجه روایت شده باشد [illegible]

وکان مجنحا [illegible] بجیم و نون [illegible] داشت [illegible] یعنی بال [illegible] در حال سجود از زمین بود

بودند چنانچه دستها [illegible] زمین [illegible] تفسیر [illegible]

نمایش اول باید دانست که افعالی که این حدیث [illegible] بعضی از آن از امام علیه السلام در حال نماز [illegible]

و سنت مشترکست حکم آن میان مرد و زن [illegible] از آن جمله [illegible] است و بعضی [illegible] سنت

اول [illegible] کذاشتن دستها در حال قیام [illegible] زنان را سنت آنست که هر یک از دستها را بر بالای پستانی کذارند که

[illegible] آن دست است **دویم** [illegible] کذاشتن پاها [illegible] اصبع [illegible] سنت آنست که نزدیک هم

کذارند بر وجهی که فاصله میان ایشان نباشد **سیم** [illegible] که عبارت از کذاشتن هیچ عضوی از اعضا

بر عضو دیگر [illegible] سنت [illegible] **چهارم** [illegible] وبال [illegible] نسبت بایشان

سنت ترک آنست **پنجم** تورک در حال جلوس میان دو سجده که عبارت از نشستن بر ران چپ [illegible]

داست [illegible] پای چپ واقع شود [illegible] نسبت بایشان سنت آنست که بر وجهی بنشینند که زانوها [illegible] باشد

[illegible] **ششم** کذاشتن دستها بر زانو در حال رکوع که ایشان را سنت آنست که [illegible]

خود را بالا تر از آن کذارند بواسطه حدیث صحیحی که زراره از امام باقر روایت کرده است و در کتب حدیث مذکور است و لیکن [illegible]

[illegible] ایشان [illegible] واجبست [illegible] بعضی علما و بعضی احتمال این داده اند که نسبت بایشان [illegible]

قدر [illegible] واجب شد که دستهای ایشان بر ران رسد بالای زانوها چنانچه روایت زراره مذکوره اشعاری بآن دارد

و در آن روایت [illegible] کذاشتن دستها بر ران بالای زانوها نسبت بایشان [illegible] است که [illegible]

[illegible] بعضی آن مقدار [illegible] نشود و ظاهر است که این معنی بر زیادتی [illegible] کذاشتن دستها

بر ران [illegible] احتمال [illegible] و باید دانست که آنچه این حدیث بآن ناطقست که حضرت صلوات الله علیه در حال رکوع

چشمهای مبارک را بر هم کذاشتند منافاتی دارد با آنچه میان علما مشهور است و در مصنفات خود ذکر کرده اند که سنت کرده

حال رکوع نظر [illegible] ما بین قدمین [illegible] بواسطه روایت زراره که در این باب از امام علیه السلام نقل کرده و شیخ قدس سره در کتاب

نهایة الاحکام [illegible] روایت عمل کرده است و گفته است [illegible] میان این دو [illegible] در حال رکوع [illegible]

از [illegible] کذاشتن چشمها [illegible] این حدیث دلالت [illegible] در آن حال افضل [illegible] از نظر افکندن میان

قدمین و شیخ ابو القسم در کتاب معتبر [illegible] این حدیث کرده و نظر افکندن مذکور است [illegible] و شیخ شهید [illegible]

ذکری جمع کرده است میان هر دو روایت بر این وجه که نظر افکندن [illegible] ما بین قدمین در حال رکوع [illegible]

که چشمها [illegible] باشد [illegible] در حال پوشیدن چشم [illegible] مراد است و جمع بر این وجه [illegible]

دور است و احتمال تخییر [illegible] میان بر هم کذاشتن چشم که این حدیث بآن ناطق است و میان نظر افکندن [illegible] که میان علما

اشتهار یافته است و حدیث زراره بر آن دلالت دارد چنانچه مختار شیخ قدس سره است خالی از وجهی نیست والله اعلم **نمایش**

دویم ظاهر آنست که سجود بر انف که این حدیث دلالت بر استحباب آن دارد غیر از ارغام باشد که در بعضی روایات دیگر اشعار

سنت بودن آن در سجود هست چرا که ارغام عبارت از نهادن انف بر رغام [illegible] که بعضی خاک [illegible] سجود بر انف [illegible]

امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] است دلالت بر استحباب آن دارد چنانچه بعضی از [illegible] محققین [illegible] نهادن انف [illegible]

که سجود بر آن جایز [illegible] و سجود [illegible] و امثال آن از چیزهایی که [illegible] محققین [illegible]

[illegible]

اینست لا تجزی صلوة لا یصیب الانف ما یصیب الجبین یعنی مجزی و صحیح نیست نمازی تا نرسد بانف آنچه بجبین رسیده است و بعضی گفته اند
که ارغام مذکور متحقق میشود برسانیدن انف بخاک و اگرچه برو جه اعتقاد که در سجود معتبر است نبوده باشد پس میان ارغام و سجود
بر انف نسبت عموم من وجه خواهد بود یعنی جایز است که هر دو با هم بیک ماده متحقق باشند مثل آنکه وضع باعتقاد بر خاکی که سجود بر آن صحیح
خواهد بود که هر یک بدون دیگری یافت شود چرا که اگر وضع باعتقاد بر غیر تراب واقع شود سجود بر انف متحقق خواهد بود و ارغام نه و اگر
وضع انف بر تراب بر وجه اعتقاد نباشد ارغام بنابر آنچه آن بعض گفته اند متحقق خواهد بود و سجود بر انف نی و در کلام شیخ شهید
علیه الرحمه اشعار بآن هست که سجود بر انف و ارغام یک چیز است لیکن از ایشان تفرقه نیست چنانچه در بعضی مصنفات خود کلام
از ارغام و سجود بر انف را سنت علیحده شمرده است و بر تقدیری که ارغام وضع انف بر تراب باشد خواه باعتقاد و خواه بی اعتماد آیا
متضمن وضع انف بر مطلق ما یصح السجود علیه و اگرچه خاک نباشد سنت ارغام بعمل می آید یا نه شیخ زین الدین علیه الرحمه حکم بآن کرده اند
و وضع بر تراب بهتر دانسته و در این حکم نظر است چرا که هیچ کس در نفی خلاف نکرده است که ارغام وضع انف بر خاکست و قیاس جمیع ما یصح
السجود علیه بر خاک قیاس مع الفارق است و قیاس مع الفارق از معتبر بودن و اعتبار ساقط **انجام** ظاهر قول امام که فصلی
رکعتین علی هذا الاشعاری بآن دارد که امام علیه السلام در هر دو رکعت بعد از قرائت حمد سوره توحید خوانده باشد و این منافات دارد
با استحباب مغایرت سوره رکعت ثانیه با سوره رکعت اول و مکروه بودن تکرار سوره واحد در هر دو رکعت که میان علما اشتهار یافته است
کاهی که مطلب سوره دیگر غیر آن را نیکو نتواند خواند و در روایت علی بن جعفر از برادر خود امام موسی کاظم علیه السلام چنان واقع است و مویّد
جمعیت از علما که سوره اخلاص از این حکم مستثنی میدانند و بکراهت اعاده سوره رکعت اول در رکعت ثانیه قایل نیستند بغیر سوره
اخلاص و این استثنا خوبست و مویدات بعضی که زراره از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است و شیخ کلینی روایت نموده ان رسول الله
صلی الله علیه و آله صلی رکعتین و قرأ فی کل منهما قل هو الله احد یعنی رسول خدا صلوات الله علیه دو رکعت نماز گذارد و در هر دو رکعت
بعد از حمد سوره قل هو الله احد خواند و حمل فعل حضرت صلوات الله علیه و آله بر اعلام جواز آن و تنبیه بر عدم حرمت اگرچه ممکنست
اما بعنایت دو روایت دیگر با سوره کردن سوره اخلاص از این حکم بملاحظه زیادتی مرتبه و شرف آنست بر دیگر سوره قرآن چنانچه شیخ
صدوق محمد بن بابویه رحمه الله روایت کرده است از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن حضرت فرموده اند که

علیه یوم واحد فصلی فیه خمس صلوات و لم یقرأ فیه بقل هو الله احد قیل له یا عبد الله لست من المصلین یعنی کسی که گذشته
باشد برو روزی و در آن پنج نماز وظیفه آن روز را بجا آورده باشد و در هیچ کدام سوره قل هو الله احد نخوانده باشد او خطاب
کنند که ای بنده خدای تو از جمله نماز کنندگان نیستی و نمازهای تو را مرتبه قبول نیست و روایت کرده است شیخ بزرگوار شیخ ابو علی
طبرسی در تفسیر خود از ابو درداء از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم که آن سرور فرموده اند ایعجز احدکم ان یقرأ ثلث
القرآن فی لیلة قلنا یا رسول الله و من یطیق ذلک قال اقرءوا قل هو الله احد خلاصه کلام معجز نظام آنکه آیا عاجز است
یکی از شما که در شبی ثلث قرآن را تلاوت نماید من گفتم که طاقت آن توانند بود ای رسول خدا پس آن سرور فرمودند
بخوانید سوره قل هو الله احد را که خواندن آن برابری بخواندن ثلث قرآن می نماید و بعضی علما در وجه برابر بودن سوره
مذکوره بثلث قرآن کلامی ایراد کرده اند که حاصل معنیش اینست که مقاصد قرآن بعد از تحقیق راجع به سه چیز است معرفت
خدای تعالی و طریق پی بردن بشناخت او و معرفت سعادت و شقاوت اخرویه و علم بآنکه دارند رشته سعادت کدام اعتقاد
بمرتبه سعادت فایز می توان شد و به چه عمل و کدام اعتقاد انسان را از جمله اشقیا و ارباب ضلال میشود و سوره اخلاص متضمن
معنی اول است که عبارت از معرفت الله است و توحید و تنزیه او از مشابهت غیر و نفی والد و ولد و کفو از او همچنانچه سوره
فاتحة الکتاب را ام القرآن می گویند بواسطه اشتمال آن بر هر یک از معانی ثلثه این سوره را نیز معادل ثلث قرآن دانسته اند
بواسطه اشتمال آن بر یکی از آن سه و الله اعلم **حدیث هشتم**
روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی **از** علی بن ابراهیم بن هاشم **از** هرون بن
مسلم بن سعدان که ثقه و جلیل القدر بوده و بسعادت ملاقات امام موسی کاظم و امام رضا علیه السلام رسیده **از**
مسعدة بن صدقة که کنیه اش ابو محمد بوده و ادراک صحبت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام نموده و بعضی گفته اند
بصحبت امام موسی کاظم علیه السلام نیز رسیده **از** امام بحق ناطق جعفر الصادق علیه السلام که آن حضرت فرموده اند
قال النبی صلی الله علیه و آله یوما لاصحابه ملعون کل مال لا یزکی ملعون کل جسد لا یزکی و لو فی کل اربعین یوما مرة فقیل یا
رسول الله اما زکوة المال فقد عرفناها فما زکوة الاجساد فقال لهم ان تصاب بآفة قال فتغیرت وجوه الذین سمعوا ذلک منه

فلما رآهم قد تغیرت الوانهم قال لهم هل تدرون ما عنیت بقولی قالوا لا یا رسول الله قال ان الرجل یخدش الخدشة و ینکب النکبة و یعثر العثرة و یمرض المرضة و یشاک الشوکة و ما اشبه هذا حتی ذکر فی حدیثه اختلاج العین

شرح کلام بلاغت نظام آن حضرت مشتمل بر دو بینش است **بینش اول** خلاصه یعنی کلام امام علیه السلام آنکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده اند که از خیر و برکت دور است هر مالی که زکوة آن داده نشود و از رحمت و غفران الهی دور است هر بدنی که زکوة او داده نشود و اگرچه در هر چهل روز یکمرتبه باشد بعضی از حضار مجلس در مقام استفسار در آمده گفتند ای رسول خدا زکوة مال را دانسته ایم که چه معنی دارد و مراد از زکوة بدن چیست حضرت فرمودند زکوة بدن آنست که آفتی از آفات باو برسد امام علیه السلام فرمودند که از شنیدن این حدیث از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله رنگ روی جمیع اصحاب که حاضر بودند تغیر یافت و فتور عظیمی در ایشان بهم رسیده حضرت رسالت چون آن تغیر در بشره ایشان یافتند دانستند که گمان برده اند که مراد با آفت و امور صعبه بلیه عظیمه است که باعث [illegible] ایشان [illegible] چه جای چهل روز یکی در مقام تسلی خاطر ایشان در آمده فرمودند آیا میدانید که از این کلام چه معنی اراده کرده ام گفتند نه یا رسول الله حضرت فرمودند که گاه هست که از [illegible] خاری و امثال آن اندک خراشی در بدن آدمی بهم میرسد و گاه او را اندک ورم خاطر و حزنی دست میدهد و گاه هست که در وقت راه رفتن پای او بلغزش در می آید و گاه او را اندک ناتوانی و بیماری دست میدهد و گاه خاری در پای او در بدن او میرود و امثال اینها [illegible] باشند اینها باشد می شمردند تا آنکه پریدن چشم را نیز در ضمن آنها ذکر کرده اند که مراد با آفت امثال این امور است و ادای زکوة بدن در ضمن هر یک از اینها متحقق [illegible] است که در اثنای چهل روز یکی از این امور نسبت باو وقوع نیابد و زکوة بدن او داده نشود

بینش دوم ملعون کل مال لا یزکی یعنی از خیر و برکت دور است و صاحبش از آن خیر نخواهد دید هر مالی که زکوة آن داده نشده باشد کنایه از آنکه ادای زکوة متضمن خیر و برکت است چنانچه شاعر گفته **بیت** زکوة مال بدر کن که فضله رز را چو باغبان ببرد بیشتر دهد انگور [illegible] ملعون یعنی [illegible] دوری از رحمت و مراد بمال صاحب مال باشد بحذف مضاف یعنی ملعون است و از رحمت الهی دور کسی که زکوة مالش [illegible] یعنی ملعون کل

لا یزکی که از ملعون در آن این معنی اراده شده است در باب [illegible] دانست که ذکر زکوة در فقره ثانی و آفت جانی را زکوة گفتن از باب مشاکلت که یعنی آن در حدیث چهارم مذکور شد و چه مناسبت فقره اول تعبیر از آن بزکوة شده الا بحقیقت اطلاق زکوة بر آن صحیح نیست و می تواند بود که بطریق استعاره تبعیه باشد که تشبیه شده باشد وصول آفت به بدن با داشتن زکوة از مال که [illegible] در نقصان در مال و یکی در بدن [illegible] نفع اند و آن در مال حصول خیر و برکت و در بدن وصول رحمت الهی و ثواب [illegible] الخدشة یعنی خراشیدن در این کلام بصیغه مجهول است و همچنین [illegible] تفرق اتصالیست که [illegible] ناخن و امثال آن [illegible] خواه خون ظاهر شود و خواه نشود و یعثر العثرة و مراد بعثره لغزیدن پاست [illegible] باشد از لغزیدن پا و لغزش پا [illegible] و لیکن [illegible] و یشاک الشوکة یعنی خاری در بدن او خلیده [illegible] شاک الشوکة یعنی خاری در بدن او خلید [illegible] بودن الشوکة در این فقره مفعول مطلق بودنست و همچنین الخدشة و النکبة و العثرة و المرضة در فقرهای دیگر [illegible] و صحیح است که مفعول مطلق واقع شود بخلاف الشوکة که مصدر نیست [illegible] بود که نصب آن باعتبار مفعول مطلق بودن باشد جوابش آنست که گاه هست که مفعول مطلق غیر مصدر می باشد [illegible] مناسبت و ملابستی که بمصدر داشته باشد [illegible] یا مضاف بمصدر [illegible] مثل [illegible] سوطا که مصدر نیست مفعول مطلق واقع شده است بواسطه آنکه سوط یعنی تازیانه آلت ضرب است و ضرب مصدر است و اگر قبول [illegible] که مفعول مطلق غیر مصدر نمی باشد میگوییم که منصوب بودن آن بنزع خافض است چنانچه از پیش رفت و کلام در [illegible] است که یشاک الشوکة و ما اشبه هذا حتی [illegible] بود که کلام [illegible] وقوع این امور [illegible] باشد حتی پریدن چشم [illegible] بود که کلام امام علیه السلام باشد یعنی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله [illegible] انجماد [illegible] تا آنکه پریدن چشم [illegible] و سبب آنکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله اختلاج عین را [illegible] از پریدن چشم [illegible] انما آنست که اختلاج عین [illegible] اطبا ذکر کرده اند آفتیست از آفات [illegible] که بطریق عادت از جزو بدن واقع می شود بسبب زیادتی رطوبت غلیظ [illegible] و چون طبیعت در مقام دفع آن می شود بواسطه غلیظی که دارد قوت دافعه بآسانی از عهده دفع آن بر نمی آید و باعث حرکت و اضطراب عضو می شود والله اعلم **حدیث نهم** روایت شده است که

از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن بابویه رحمه الله **از** احمد بن حسن القطان **از** احمد بن محمد بن سعید الهمدانی
که ثقه و جلیل القدر و صاحب کتب بوده و با آنکه مذهب زیدی بوده چون حدیث بسیار از روات امامیه نقل کرده
و خلط بسیار با ایشان داشته از اصحاب ما شمرده اند و بعضی از و نقل کرده اند که گفته است من صد و بیست
هزار حدیث با سند آن تا پیغمبر یاد دارم و از سیصد هزار حدیث حرفی می توانم زد شکر الله سعیه
از علی بن الحسن بن فضال که از فقهای کوفه بوده و نهایت معرفت باحادیث داشته و علمای رجال مدحش
کرده اند **از** پدرش حسن بن فضال که از معتمدین علمای رجال است **از** امام هشتم و قبلهٔ هفتم ابو الحسن علی
بن موسی الرضا علیه شرایف التحیة و الثنا **از** پدر بزرگوار آن عالی تبار امام موسی کاظم علیه السلام **از** پدر
عالی مقدار آن قبلهٔ احرار امام محقق ناطق امام جعفر صادق علیه التحیة و الاکرام **از** پدر قدسی اطوار آن قدوهٔ
ارباب باطن و ظاهر امام محمد باقر علیه من التحیات و التسلیمات الحظ الکامل و القسط الوافی **از** پدر عبادت
آثار آن برگزیدهٔ خالق لیل و نهار امام زین العابدین علی بن الحسین علیه سلام الله ملاء الخافقین **از** پدر عالی
گهر آن خجسته سیر امام حسین بن علی علیه سلام الله الملک الوفی **از** پدر والای تمام آن والا گهر امیر المؤمنین
و یعسوب الدین و سید الوصیین و قاید الغر المحجلین امام المشارق و المغارب علی بن ابی طالب علیه و آله
شرایف الصلوة و السلام من الله الغالب قال ان رسول الله صلی الله علیه و آله خطبنا ذات یوم فقال ایها
الناس انه قد اقبل الیکم شهر الله بالبرکة و الرحمة و المغفرة شهر هو عند الله افضل الشهور و ایامه افضل
الایام و لیالیه افضل اللیالی و ساعاته افضل الساعات هو شهر دعیتم فیه الی ضیافة الله و جعلتم فیه من اهل کرامة
الله انفاسکم فیه تسبیح و نومکم فیه عبادة و عملکم فیه مقبول و دعاؤکم فیه مستجاب فاسئلوا الله ربکم بنیات صادقة
و قلوب طاهرة ان یوفقکم لصیامه و تلاوة کتابه فان الشقی من حرم غفران الله فی هذا الشهر العظیم و اذکروا
بجوعکم و عطشکم فیه جوع یوم القیمة و عطشه و تصدقوا علی فقرائکم و مساکینکم و وقروا کبارکم و ارحموا
صغارکم و صلوا ارحامکم و احفظوا السنتکم و غضوا عما لا یحل النظر الیه ابصارکم و عما لا یحل الاستماع الیه اسماعکم

و تحننوا

و تحننوا علی ایتام الناس یتحنن علی ایتامکم و توبوا الی الله من ذنوبکم و ارفعوا الیه ایدیکم بالدعاء فی اوقات صلوتکم فانها افضل
الساعات ینظر الله تعالی فیها بالرحمة الی عباده یجیبهم اذا ناجوه و یلبیهم اذا نادوه و یستجیب لهم اذا دعوه ایها الناس
ان انفسکم مرهونة باعمالکم ففکوها باستغفارکم و ظهورکم ثقیلة من اوزارکم فخففوا عنها بطول سجودکم و اعلموا ان
الله تعالی جل ذکره اقسم بعزته ان لا یعذب المصلین و الساجدین و ان لا یروعهم بالنار یوم یقوم الناس
لرب العالمین ایها الناس من فطر منکم صائما مؤمنا فی هذا الشهر کان له بذلک عند الله عتق رقبة و مغفرة لما مضی
من ذنوبه فقیل یا رسول الله و لیس کلنا یقدر علی ذلک فقال علیه السلام اتقوا النار و لو بشق تمرة اتقوا النار
و لو بشربة من ماء ایها الناس من خفف منکم فی هذا الشهر عما ملکت یمینه خفف الله علیه حسابه و من کف فیه
شره کف الله عنه غضبه یوم یلقاه و من اکرم فیه یتیما اکرمه الله یوم یلقاه و من وصل فیه رحمه وصله الله برحمته یوم
یلقاه و من قطع فیه رحمه قطع الله عنه رحمته یوم یلقاه و من تطوع فیه بصلوة کتب الله له برائة من النار و من ادی فیه
فرضا کان له ثواب من ادی سبعین فریضة فیما سواه من الشهور و من اکثر فیه الصلوة علی ثقل الله میزانه یوم تخف
الموازین و من تلا فیه آیة من القرآن کان له مثل اجر من ختم القرآن فی غیره من الشهور ایها الناس ان ابواب
الجنان فی هذا الشهر مفتحة فاسئلوا ربکم ان لا یغلقها علیکم و ابواب النیران مغلقة فاسئلوا ان لا یفتحها علیکم و الشیاطین
مغلولة فاسئلوا ربکم ان لا یسلطها علیکم قال امیر المؤمنین علیه السلام فقمت فقلت یا رسول الله ما افضل الاعمال فی
هذا الشهر فقال یا ابا الحسن افضل الاعمال فی هذا الشهر الورع عن محارم الله عز و جل ثم بکی فقلت ما یبکیک یا رسول الله
فقال ابکی لما یستحل منک فی هذا الشهر کانی بک و انت تصلی لربک و قد انبعث اشقی الاولین و الآخرین شقیق
عاقر ناقة ثمود فضربک ضربة علی قرنک فخضب منها لحیتک فقلت یا رسول الله و ذلک فی سلامة من دینی فقال
صلی الله علیه و آله فی سلامة من دینک ثم قال یا علی من قتلک فقد قتلنی و من ابغضک فقد ابغضنی لانک منی کنفسی
و طینتک من طینتی و انت وصیی و خلیفتی علی امتی **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام
آغاز مشتمل بر دو بینش **بینش اول** خلاصهٔ کلام امیر المؤمنین علیه السلام آنکه در زمان رسول خدا

آغاز

صلی الله علیه وآله وسلم خطبه بر ما خواندند و در اثنای خطبه فرمودند که ای معاشر مردم بدرستی که بشما رو آورده است [illegible]
شده ماه پروردگار شما مقرون به برکت و رحمت بی نهایت و آمرزش گناهان و مغفرت بی پایان ماهی که نزد پروردگار
بهترین ماههاست و ایام آن بهترین روزها و شبهای او بهترین شبها و ساعتهای او بهترین ساعات ماهیست آنکه پروردگار شما
شما را در آن ماه بمهمانی خود خوانده است و گردانیده است در آن شما را از اهل کرامت خود هر نفسی که درین ماه از شما بر آید
تسبیح اوست و خوابی که در آن می کنید عبادت او و هر عملی که در آن از شما واقع می یابد از اعمال خیر درگاه احدیت قبول است
و هر دعائی که در آن میکنید مستجاب پس طلب کنید با خلوص نیت و صدق عقیده و دلهای پاک از پروردگار خود توفیق قیام
بوظایف طاعت و عبادت او را درین ماه از روزه داشتن ایام آن و تلاوت کلام الله و امثال آن چه بدرستی که شقی و
بی سعادت کسیست که درین ماه بزرگوار از رحمت و آمرزش او محروم ماند و یاد آورید از گرسنگی و تشنگی خود درین ماه گرسنگی
و تشنگی روز قیامت را و صدقه دهید از مال خود فقیران و مسکینان را و گرامی دارید پیران خود را و جمیع را از خود که بکبر سن و علو [illegible]
باشند و ترحم کنید بر خردان و ضعیفان خود و صله رحم با خویشان خود بجای آورید و زبان خود را از بیهوده گوئی و تکلم بغیر حق
نگاه دارید و چشم خود را بپوشانید از چیزهائی که نظر بآن بر شما حلال نیست و گوشهای خود را از آنچه شنیدن آن شما را جایز [نیست]
و مهربانی و شفقت کنید بر یتیمان مردم تا بعد از شما با یتیمان شما بشفقت و مهربانی سلوک نمایند و توبه کنید بخدای بازگشت
از گناهان خود و بر دارید دستهای خود را بدرگاه الهی بدعا و طلب حاجت در اوقات نمازهای خود بواسطه آنکه اوقات نماز
برای آن بهترین اوقاتست و حضرت عزت نظر لطف و رحمت خود در آن وقت به بندگان خود میکند که در حین مناجات کنند
او ایشان را جواب دهد و چون ندا کنند او را لبیک گوید و چون دعا کنند دعای ایشان را مستجاب کند ای گروه مردم
بدرستی که نفسهای شما در رهن عملهای شماست پس آنرا با استغفار و طلب آمرزش از پروردگار خود از رهن بر آرید و
پشتهای شما گران بار گناهان شماست بدراز کشیدن سجدهٔ خود در نماز ثقل آنرا از خود مرفوع کنید و بدانید بدرستی که حضرت
عزت جل ذکره قسم یاد کرده است بعزت و کبریائی خود که عذاب نکند روز قیامت نماز گذاران و سجده کنندگان را و از [illegible]
نکند و نترساند ایشان را با آتش دوزخ روزی که مردم در موقف پرسش او در پا آیند ای گروه مردم هر کس از شما افطار [illegible]

روزه مؤمنی را درین ماه هر آینه خواهد بود او را نزد خدای عز و جل ثواب کسی که بنده در راه خدا از قید بندگی رهانیده آزاد نماید و
آمرزش او خواهد بود از جمیع گناهان گذشته او پس جمعی که حاضر بودند گفتند ای رسول خدا همه ما را قدرت و
استطاعت آن نداریم که افطار کسی توانیم فرمود حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند بپرهیز کنید و خود را باز دارید از آتش
دوزخ اگرچه بنصف خرما باشد بپرهیز کنید و خود را باز دارید از آتش دوزخ اگرچه بجرعه آب باشد که [illegible] افطار کسی که روزه
مؤمنی را درین ماه بکند اگرچه بنصف خرما یا بیک دم آب باشد ثواب مذکور را دریابد ای معاشر ناس کسی که درین ماه
گرفتاران در ربقهٔ بندگی خود که کار بر ایشان دارد و تخفیفی از تکلیفات خود دارد از و دفع کند خدای تعالی روز قیامت حساب او را
سبک و آسان بکند و کسی که درین ماه شر خود را از کسی باز دارد خدای تعالی غضب خود را از و باز دارد در روزی که در معرض خطاب الهی
در آید و کسی که گرامی دارد درین ماه یتیمی را حضرت عزت گرامی و عزیز دارد او را روزی که در موقف لقای او حاضر شود و کسی که صله
رحم درین ماه بجای آورد و با خویشان و اقربای خود نیکی نماید حضرت عزت رحمت خود را با او ارزانی دارد روزی که او را در [illegible]
لقای خود در آورد و کسی که درین ماه قطع رحم کند و با خویشان خود بدی نماید قطع کند حضرت عزت رحمت خود را از و در آن روز و
هر کسی درین ماه یک نماز سنتی بجای آورد بنویسد حضرت عزت برات آزادی او را از آتش دوزخ یعنی او را از آتش دوزخ آزاد سازد و
هر که ادا کند واجبی از واجبات که بر و فرض شده است درین ماه در می یابد ثواب کسی را که هفتاد واجب مثل آنرا در غیر این ماه ادا کرده
باشد و کسی که درین ماه بر من صلوات بسیار بفرستد سنگین کند حضرت عزت ترازوی اعمال او را در روزی که ترازوی اعمال بندگان
سبک می کند و کسی که تلاوت کند آیتی از قرآن درین ماه آنچنان باشد که تمام قرآن را ختم کرده باشد در غیر آن از ماههای دیگر ای
معاشر ناس درهای بهشت درین ماه بر روی شما گشاده است از پروردگار خود سوال کنید که دیگر بر روی شما نبندد و درهای
دوزخ بسته است دعا کنید که دیگر بر روی شما نگشاید و شیاطین که بر شما [illegible] درین ماه در بندند دعا کنید که
دیگر ایشان را بر شما تسلط ندهد حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمودند که برخاستم و گفتم ای رسول خدای درین ماه کدام
عمل بهترین اعمال است حضرت فرمودند یا ابا الحسن بهترین اعمال درین ماه باز داشتن خود است از آنچه خدای تعالی بر بندگان حرام کرده است
بعد از آن بگریه افتادند پرسیدم که چه چیز سبب گریه شده است ای رسول خدا حضرت فرمودند که [illegible]

حلا یمونا هند ساخت در ین ماه و حنین بي بیم کردران وقت من با تو خواهم بود و تو بنماز مشغول از براي عبادت پروردکار خود که
بزا کشته خواهد شد کسي که بد بخت ترین و شقي ترین اولین و آخرین باشد مانند کسي که ناقه ثمود را پی کرد یعنی قوم صالح پیغمبر را علی نبینا
و علیه السلام پي کرد و باعث وقوع آن بلیت عظیمي بر ثمود کردید پس ضربتي بر یکجانب سر تو خواهد زد و محاسن مبارک تو را از
خون رنکین خواهد ساخت پس من کفتم ای رسول خدا ای در آن حین دین من بسلامت خواهد بود و در ایمان من خللي راه نخواهد یافت
حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله فرمود که بلي دین تو بسلامت خواهد بود و ایمان تو را ایمانی نیست که خللي و فتوري بآن راه تواند
یافت بعد از آن فرمود که ای علي کسي که ترا شهید کند بتحقیق که مرا شهید کرده است و کسي که ترا دشمن دارد بتحقیق که مرا دشمن
داشته است چرا که تو از من بمنزله نفس مني و طینت تو طینت من است و تو وصي مني بر امت من و خلیفه مني بعد از من که از نبات
ایرات من باشي و اینست بر اوامر و نواهي من بداري **بیشترد فیه** خطبنا ذات یوم تضمین شده است در خطبنا
معنی وعظنا و باعتبار آن متعدي بنفس شده است و الا خطبنا بمعنی خود لازم است یعنی تکلم بخطبه و چون خواهند متعدي سازند
متعدي بحرف میشود و چنانچه در متعدي بنفس تضمین معنی فعل متعدي بحرف مینمایند و بآن اعتبار متعدي بحرف می شود
متعدي بحرف بتضمین معنی فعل متعدي بنفس مینمایند و باعتبار آن متعدي بنفس میشود مثل ما نحن فیه که قیاس اینست که خطب
چون متعدي شود متعدي بلام شود تضمین معنی وعظنا کرده اند و باعتبار آن متعدي بنفس شده است مثل قوله تعالی
وَلَا تَعْزِمُوا عُقْدَةَ النِّكَاحِ که قیاس آنست که تعزموا متعدي باشد بعلی کفته اند که تضمین معنی تنووا در آن شده است
و باعتبار آن متعدي بنفس شده است و روزي که حضرت امیر المؤمنین علي علیه السلام در کلام خود بطریق ابهام ذکر کرده اند تعیین
آن از بیانات یوم کرده در بعضی روایات دیکر تصریح شده است بآنکه روز جمعه آخر ماه شعبان بوده است و عطف فقال بر خطبنا
بفاي تعقیبیه با آنکه قول واقع میان خطبه است و تعقیب و بعدیتي در میان نیست بدو وجه توجیه میتوان کرد اول آنکه خطبنا
در ین تاویل باشد که اَرَادَ اَنْ یَخْطُبَنَا یعنی اراده کرد آنحضرت که خطبه بخواند از براي ما پس کفتند و ظاهر است که اراده خطبه
بر قول که نفس خطبه است تقدم دارد چنانچه مفسرین در تفسیر آیه کریمه وَكَمْ مِنْ قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا فَجَاءَهَا بَأْسُنَا
بَيَاتًا أَوْ هُمْ قَائِلُونَ عطف فجاءها بأسنا را بر اهلکناها بفا با آنکه آمدن بأس الهي نسبت باهلاک اهالي آن تعقیب

و بعدیتي ظاهر نیست بلکه آمدن بأس همان معنی اهلاک است بر ین وجه تاویل کرده اند و کفته اند کلام در ین تقدیر است که اردنا
اهلاکها تا عطف بفا صحیح باشد و توجیه دویم مبتنیست بر آنچه بعضی محققین از نحات ذکر کرده اند و آن آنست که تعقیبي
که از عطف بفا اراده مي شود بر دو نوعست حقیقي و معنوي مثل جاء زید فعمرو که دلالت دارد بر آنکه آمدن عمرو بعد از
آمدن زید است و مجازي ذکري و آن عطف مفصلست بر مجمل چنانچه سیکي توضات فغسلت وجهي و یدي و مسحت
راسي و رجلي بعطف غسل و مسح و مثل آن بفای تعقیبیه یعنی وضو کردم پس شستم روي و دستهاي خود را و مسح کردم سر
و پاهاي خود را با آنکه غسل و مسح مذکور عین وضوست و تعقیبي میان ایشان نیست بواسطه آنکه معطوف در کلام مذکور
تفصیل معطوف علیه است و حق تفصیل آنست که در ذکر بعد از اجمال بوده باشد چنانچه مفسرین عطف فقال را بر نادی در آیه
وَنَادَىٰ نُوحٌ رَبَّهُ فَقَالَ رَبِّ إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي بفا با آنکه چنانچه از تفسیر آن ظاهر میشود ندا و قول نوح
یکی بوده و تعقیب و بعدیتي در میان نیست بدین وجه تصحیح کرده اند و خلاصه معنی آیه والله اعلم آنست که نوح پیغمبر علی نبینا و
علیه السلام در وقتي که در کشتي نشست و مشاهده کرد که طوفان بنا بر طغیان کرده که هم کنعان فرا کرفت حتی پسر او را نا کرده
بدرکاه احدیت و کفت بار خدایا بدرستي که پسر من از اهل من است یعني سزاوار آن هست که چنانچه مرا و اهل مرا بکشتی رحمت
در آورده نجات داده او را نیز بکشتي برسانی خطاب رسید از درکاه احدیت که اِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ
یعني او از اهل تو نیست و سزاوار آن نیست که از اهل تو باشد بدرستي که عملهاي او از صلاح و سداد بکنار است بکفار ابلیس
غرق کرفتار شود انه قد اقبل الیکم شهر الله تاکید این حکم بآن با آنکه روي آوردن شهر رمضان و قرب آن امري نبود که در معرض
تردد و شک کسي بوده باشد تا مقام اقتضاي تاکید کندي تواند بود که از باب بر آوردن کلام باشد از آنچه ظاهر مقتضي
آنست یکند و منکر انکاشتن امري که بسبب انکار آن نداشته باشد بواسطه ظهور علامات انکار آن از جهه کرده یعنی با ایشان ا
کنایه از انکار کرده بود نسبت بآن بر آن وجه سلوک نموده اند مثل ان بني عمك فیهم رماح که بعضی از شعرا که بر
کفته اند خطاب بشقیق نام مردي کرده با آنکه شقیق میل انکار نداشت که بني اعمام او همه نیزه و رمح و غیره ها در میان ایشان هست
در وقتي که بعزم جنک ایشان میرفته است نیزه خود را بر عرض بدوش کرفته بي پروا یا از روي با ایشان دو داشته است یعنی

که درمیان بنی عم تو بنیره وران هستند ونیزها دارند کنایه ازانکه اگرچه سکران نبودی واعتقاد آن سید اشقی اغبی بی حیا بانه
روی بایشان نیز فرستی ونیز خود را راست میکردی پس چون حضرت چنین که در معرض خطاب ایشان بوده اند ملاحظه کرده اند که
اصلا در استعداد لوازم شهر رمضان نیستند و تهیه قوت وطعامی بواسطه افطار روزه ماه ان وصرف ماه ان در ان نمی کنند و
علامات سرور وخوشحالی با آمدن این چنین ماه بزرگی که متضمن امرزش سیات وقبول طاعات واستجابت دعوات است از ایشان ظاهر نیست
مانند جمعی که منکر قرب آن باشند حال ایشان را بحال منکرین تنزیل کرده ایشان را در معرض خطاب منکر نموده اورده اند تا تنبیه ایشان شده باشد
ایشان را باینکه بهتر این توجه باید نمود ولهذا تاکید حکم بان اکتفا نکرده در مقام ایهام آن بضمیر شان وارد در تحقیق نیز آورده
می تواند بود که تاکید مذکور موافق مقتضای ظاهر باشد چرا که اگرچه تردد وانکار ایشان در اقبال و قرب رمضان محتمل نیست اما احتمال
دارد که آمدن آن را برخوجه که متضمن فوز بسعادت امرزش بوده کفر گناهان وشمول رحمت الهی نسبت برسد که انست اعتقاد نموده باشند تردد
وشک دران داشته باشند یا انکه خطاب با جمعی باشد که بعضی ازیشان منافقین بوده اند وانکار این امور کرده اند از قبیل تنزیل جمعی که متصف
باین امری باشند بجمعی که اتصاف بان نداشته باشند واسناد اقبال درو آوردن شهر رمضان با انکه ظاهر است که اقبال فعلی شهر نیست مجاز عقلیست
که عبارتست از مجاز در نسبت یعنی نسبت دادن فعل بچیزی که در واقع فاعل آن نیست بواسطه علاقه ومناسبتی که بفاعل آن داشته باشد
ومی تواند بود که اسناد حقیقی باشد وارتکاب مجاز در طرف شده باشد یعنی یکی از طرفین اسناد که عبارت از مسند ومسند الیه است در معنی
مجازی مستعمل شده اما در مسند بر منهج که از اقبال قرب ونزدیکی اراده شده باشد بطریق مجاز مرسل در معنی حقیقی کرده آورده و علاقه
ظاهرست واما در مسند الیه بطریق استعاره بالکنایه که تشبیه شده باشد شهر رمضان در قرب ونزدیکی با آنانکه روبانی کسی آورده باشند و
اکتفا شده باشد در کلام بذکر مشبه تنها ومحکم ازمشبه بوادات تشبیه مذکور نشده باشد چنانچه قاعده استعاره بالکنایه است
واثبات اقبال ازبرای او بطریق تخییل باشد که عبارتست از اثبات بعضی از لوازم مشبه به ازبرای مشبه دلالت بر تشبیه مذکور کند
وممکنست که اسناد حقیقی باشد وهریکی از طرفین نیز در معنی خود مستعمل باشند واعتبار شده باشد تشبیه تلبس ربط غیر فاعلی
که عبارت از تلبس شهر رمضان بقرب ونزدیکی بتلبس وربط فاعلی مثل تلبس انسان موجه باقبال واستعمال شده باشد در ان الفاظی که
موضوعست از برای تلبس فاعلی از قبیل استعاره تمثیلیه مثل اراک تقدم رجلا وتؤخر اخری که تشبیه است تردد وتحیر کسی را که خطاب او میکنند

باشد بحال شخصی که در وقت اراده رفتن بجای پای پیش میگذارد وپای پس واستعمال شده است الفاظی که دران
مقام مستعمل میشود همان معنی خود والله اعلم و اضافه شهر با الله کویا بواسطه زیادتی اختصاص آنست باو از سایر
ماهها چنانچه از حدیث مشهوری که اهل سنت وشیعه هر نقل آن کرده اند فهم آن می شود وحدیث مذکور اینست که
ان الله تعالی یقول الصوم لی وانا اجزی علیه یعنی بدرستی که روزه بمن تعلق دارد وجزای آن من میدهم
ومی تواند بود که اشارت بان باشد که رمضان یکی از نامهای خداست چنانچه بان ناطقست حدیثی که روایت کرده است
شیخ بزرگوار ثقه المحدثین محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از جمعی از راویان حدیث ما از احمد بن محمد از احمد بن ابی نصر از
هشام بن سالم از سعد بن سالم که گفت بودیم ما نزد امام محمد باقر علیه السلام که مذکور شد اسم رمضان بر زبان ما جاری شد حضرت فرمود
لا تقولوا هذا رمضان ولا ذهب رمضان ولا جاء رمضان فان رمضان اسم من اسماء الله تعالی وهو عز وجل لا یجیء و لا
یذهب ولکن قولوا شهر رمضان فالحدیث یعنی رمضان را تنها ذکر مکنید ومگوئید که این رمضانست ورمضان رفت ورمضان آمد
رمضان نامیست از نامهای خدای عز وجل ورفتن وآمدن واشال آن بر خدای عز روا نیست بلکه هرگاه خواهید که آن را ذکر کنید
بگوئید شهر رمضان واما در رمضان فان الشقی من حرم غفران الله العظیم شقاوت در سعادت محرومی از غفران الهی
مراد است که از تعریف اسم آن بالف لام جنس مفهوم می شود بنابر آنکه در عربیت مقرر شده که هرگاه مبتدا یا اسم ان واخوات
معرف بالف لام واقع شود خواه الف لام جنس باشد وخواه الف لام استغراق افاده حصر آن می کند در خبر مثل
الامیر زید والشجاع عمرو که افاده کرده است منحصر بودن امارت را در زید وشجاعت را در عمرو اما بر تقدیر استغراق بودن
الف لام بواسطه انکه منزلت آنست که گویم کل امیر زید وکل شجاع عمرو واما بر تقدیر جنسیت بواسطه انکه بنا بر معنیست که
جنس امیر با زید متحد است وجنس شجاع با عمرو وبر هر تقدیر انحصار مذکور فهم میشود از روی مبالغه شقاوت و
کنایه از انکه شدت شقاوت ایشان برتبه ایست که گویا غیر ایشان کسی شقی نیست وشقاوت تنها همه در ایشان جمعست و قوله
علی فقرائکم ومساکینکم واستدلال کرده اند بعضی بعطف مساکین بر فقرا در این فقره بنا بر انکه مغایرت میان معطوف و معطوف علیه
شرط است بر انکه مساکین غیر فقرا اند وهر دو یکجا است نیستند چنانچه مذهب جمعیست وباید دانست که خلافیست درانکه

هر دو شریک اند درین معنی که قوت سال خود و عیال خود نداشته باشند و کسبی نباشد ایشان را که حاصل آن بقوت سال
ایشان وفا کند خلاف در آنست که کدام پریشان‌حال‌تر اند یعنی کدام است که مطلقا چیزی نداشته باشد نه مالی که از آن معاش
بکرد و نتوانند کرد و نه کسبی که وسیله تحصیل آن توانند ساخت فراء و تغلب از علمای اهل سنت و ابن سکیت بر آن رفته اند
که ایشان مساکین اند و ابو حنیفه نیز با ایشان موافقت کرده و از علمای امامیه رضوان الله علیهم شیخ طوسی قدس سره
در نهایة الاحکام و ابن جنید و سلار دیلمی این مذهب را اختیار کرده اند و استدلال کرده اند بر مطلب خود بقوله تعالی
أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ چه مراد بذا متربة کسی است که از نهایت احتیاج بر خاک افتاده باشد قال في الصحاح و مسكين
ذو متربة أي لاصق بالتراب و با آنکه بعضی از شعرای عرب که وثوقی بر کلام ایشان هست در شعر خود اثبات مالی
از برای فقیر کرده اند چنانچه گفته اند أما الفقير الذي كانت حلوبته وفق العيال فلم يترك له سبد یعنی اما فقیری که
حلوبه او یعنی شیری که از حیوانات او حاصل میشود آن قدر است که عیال او را بس باشد و از برای او قلیلی باقی نماند که
ذخیره او باشد در صحاح آورده که عرب میگوید ما له سبد و لا لبد أي لا قليل و لا كثير و جمعی دیگر مثل اصمعی و شافعی از علمای
اهل سنت و شیخ محمد بن ادریس حلی از علمای امامیه بر آنند که فقرا پریشان‌حال‌تر اند و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره در
مبسوط و خلاف رجحان این مذهب داده است بچند دلیل **اول** آنکه حضرت عزت در کلام مجید در جایی که ذکر جرد
طایفه کرده است ابتدا بفقرا کرده قال الله تعالی إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ و ابتدا بآن دلالت بر زیادتی اهتمام
دارد بشان ایشان و آن درین مقام نیست مگر بواسطه زیادتی احتیاج **دویم** آنکه حضرت مقدس نبوی صلوات الله
علیه و آله از فقر تعوذ کرده اند و در مقام استعاذه از آن در آمده و مسکنت را خواهش کرده اند و بیعا از خدای خود خواسته
چنانچه فرموده اند که اللهم أحيني مسكينا وأمتني مسكينا واحشرني في زمرة المساكين یعنی بار خدایا مرا در زندگی مسکین دار
و در مسکنت بمیران و در قیامت در زمره مسکینان محشور ساز پس مراد بفقیر بی چیزی مطلق باشد که لازم دارد احتیاج را
بخلق بواسطه وجوب تحصیل قوت لایموت که الفقر سواد الوجه في الدارين کنایه از آنست و مراد بمسکین آنکه آن قدر که رفع احتیاج ضروری
نماید نداشته باشد و بجهة قوة لایموت محتاج بکسی نباشد **سیم** آنکه فقیر را خود از کسر فقارست یعنی شکستن ستون پشت از ظهر که

طاقت و شکیبایی که ایشان شکسته میشود که نهایت احتیاج که عبارت از بی چیزی مطلق است حاصل باشد و العیاذ بالله من
ذلک و ارد لایق بخصم و بتجویز جواب گفته اند که آنکه بی چیزی مطلق را لازم ندارد و اثبات مال از برای فقیر که در شعر واقع
شده است معارضست بآیه سفینه که متضمن اثبات مال از برای مسکینست قال الله أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ و حق
آنست که مسکین پریشان‌حال‌تر است از فقیر و مذهب دلیل رجحان دارد نه بواسطه دلایل مذکوره که جواب از آن گفته شد
بلکه بواسطه حدیث صحیحی که شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره در کتاب تهذیب حدیث روایت کرده از محمد بن یعقوب کلینی
از علی بن ابراهیم از احمد بن محمد از احمد بن خالد از عبد الله بن یحیی از عبد الله بن مسکان از ابی بصیر که گفت پرسیدم از امام بحق
ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از تفسیر آیه کریمه إِنَّمَا الصَّدَقَاتُ لِلْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ که مراد از فقیر و مسکین درین
آیه چیست و مسکین کیانند حضرت صلوات الله علیه در آن جواب فرمودند الفقير الذي لا يسأل الناس والمسكين أجهد منه
والبائس أجهد منهم یعنی فقیر آنست که از کسی طلب نکند و مسکین را مشقت و تعب در تحصیل معاش و بی چیزی از فقیر بیشتر است
و بائس از هر دو بیشتر و قول حضرت که فقیر آنست که از کسی چیزی طلب نکند ظاهر آنست که کنایه از آن باشد که او را اندک
مالی یا کسبی باشد که بآن قناعت تواند نمود و الا احتیاج بقوت لایموت که ضروری انسانست مانع خواهد بود از عدم طلب
و قول حضرت که مسکین را مشقت و تعب بچیزی از او بیشتر است کنایه از آنکه مسکین آنست که هیچ چیز نداشته باشد نه مالی
و نه بقوت لایموت او تواند نمود و نه کسبی که حاصل آن وسیله سد رمق تواند شد چه حال آن بود اگر چیزی داشته باشد اما از فقیر
کمتر خلاف جمیع علماست چه آنها که قایل بعکس اند اتفاق دارند بر آنکه یکی از ایشان میباید بی چیز مطلق باشد چنانچه
شیخ فخر الدین در ایضاح تصریح بآن کرده است و کلام صحاح نیز مشعر است بر آن و اگر مراد آن نباشد استدلال
بشعر عرب و آیه سفینه را که ناظر بنفی آن مذکور شد وجهی نخواهد بود نهایتش بنا بر توجیه فقره دیگر از کلام حضرت
که البائس أجهد منهم مشکل میشود چرا که معنی این فقره آنست که بائس را مشقت و تعب از هر کدام بچیزی از هر دو بیشتر است
زیرا که جهد بفتح جیم بمعنی مشقتست و ظاهر است که از بی چیز مطلق مشقت بچیزی بیشتر نباشد و جمعی اراده کرده اند که
بگوییم میتواند بود که زیادتی مشقت بائس از هر کدام بچیزی نباشد بلکه از هر کدام بضعف بدن و عجز از تحصیل معاش

آن باشد چنانچه قتاده در تفسیر آن اعتبار کرده است والله اعلم و باید دانست که فایده خلاف در اکثر فقیر و مسکین هر یک

حقیقت یا نه یکدیگرند و اثری که بر خلاف مذکور مترتب میشود آنست که اگر کسی خواهد که زکات مال خود را بر اصناف هشتگانه

که مستحق زکاتند و آیه زکوة متضمن تفصیل آنست تقسیم نماید باید که چیزی بفقرا و مساکین بدهد یا وصیت کند که از مال

او چیزی بعد از فوت او بایشان بدهند آیا باید به یک طایفه از جمیعه و فای آن بجا آید یا نه و فایده خلاف در اکثر کلام

مال
طایفه بعضی متحقق اینکه اگر کسی نذر کند که صدقات خود را همیشه بفقرا میرسانیده باشد یا وصیت بآن کند که چیزی از

او بمساکین دهند بکدام طایفه باید داد و بعضی گفته اند که از جمله مواضعی که فایده خلاف مذکور ظهور دارد کفاره است

چه آیت کفاره دلالت بر اختصاص آن بمساکین دارد که او اطعام مساکین پس بر تقدیر ترادف مرادف آن بهر یک از آن دو

خرج
جایز خواهد بود و بر تقدیر تخالف اختصاص خواهد داشت بیکی از ایشان علی اختلاف المذهبین و بعضی از اکابر

ماده
علمای ما مثل شیخ محمد بن شیخ علی جبعی که بعد از او در خشن دعوی در بیان ما نحن فیه تا اختراع فی ظهور فایده خلاف داده

ق
مذکور نه کرده اند و گفته اند که آیت برتحقیق قایلین بفرق نیز دلالت بر اختصاص باحد الفریقین ندارد زیرا که هر اتفاق

نست
دارند بر آنکه هر یک از لفظ فقیر و مسکین هر گاه در کلام تنها واقع شود شامل هر دو فرقه هست خلاف میان علما در

کجایی که هر دو لفظ با هم مذکور باشد مثل آیت زکوة و امثال آن که هر دو بیک معنیست و تفنن در عبارت ارتکاب شده یا هر

بمعنیست بتفصیلی که سبق ذکر یافت و شیخ طوسی و جمعی از فقها تصریح باین معنی کرده اند پس چون در آیت کفارت لفظ مساکین

تنها واقع است باتفاق معنی اعم از آن مراد خواهد بود و خلاف مذکور در حکم مستشبط از آن تاثیری نخواهد داشت و در

ان
نظر است زیرا که حقیقت بودن معنی اعم کافی نیست تنها مستعمل شود در معنی مرغیت چنانچه شیخ شهید در بیان تصریح

کرده بر تقدیر تسلیم ظاهر آنست که استعمال مذکور بطریق مجاز باشد چه وقوع آن در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله ثابت نیست

و چون ثابت نه شد که اتفاق که مذکور شد بعد از زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله باشد بلکه البته چنانست والا بیان اختلاف نمی شد

و هم جواز بدل کفارت بفقرا و حال آنکه خلاف مذکور مشهور است تا آنکه علامه قدس سره در قواعد الاحکام اشارت بتوقف

وا
خود در آن کرده است و ایضا اگر اتفاق مذکور ثابت نباشد در زمان پیغمبر صلوات الله علیه و آله بانکه آن باشد مع ذلک الا بر حمله

سفینه که گذشت از حلیه استقامت عاری خواهد بود چنانچه بر ارباب طبع سلیم مخفی نیست و بالجمله بحث مذکور از

مباحث بغایت عجیبست والله الهادی و در قوم اکبار که مراد بتوقیر تعظیم و احترام است و کبار جمع کبیر است یعنی بزرگ از جهت

اکثر بزرگ بحسب زیادتی عمر باشد یا بزرگ بحسب زیادتی مرتبه و شان مثل استاد و معلم و امثال آن و صلوا ارحامکم بعضی از

علما رحم را درین مقام مخصوص دانسته اند بقرابتی که حرام باشد نکاح و زناشوهری او و ظاهر آنست که مراد برحم

مطلق خویشاوندی و قرابت باشد و اگرچه قرابتی و خویشی او دور باشد و سبب حرمت نکاح نشود و مؤید آنست آنچه

علی بن ابراهیم در تفسیر آیه کریمه فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم نقل کرده و گفته است

که آیت مذکوره در شان بنی امیه نازل است بواسطه سرزنش و توبیخ ایشان بر آنچه ایشان نسبت باهل بیت علیهم السلام و نسبت

چه نسبت خویشی بنی امیه بایشان ظاهر است که دور است از آنکه احتمال حرمت نکاح و زناشوهری میان ایشان گنجد مترجم

گوید و همچنین مؤید عموم مذکور است آنچه در تاریخ ابن خلکان نقل شده که مهدی عباسی در حینی که امام موسی کاظم علیه السلام

را
از مدینه ببغداد طلبیده امر بحبس آنحضرت نموده شبی در واقعه دید که امیرالمؤمنین علیه السلام این آیه را بر وی میخواند چون بیدار شد ربیع

را
نزد خود طلبیده نقل واقعه مذکوره باو کرد و آن آیه را بر وی خواند و او را نزد امام علیه السلام فرستاد که آنحضرت را نزد او

داد
در همین شب نزد من حاضر سازد چون امام علیه السلام آمدند مهدی برخاست امام را در بغل گرفت و تعظیم بسیار نموده نزدیک خود جای

بنشست
گفت یا ابا الحسن امشب جد تو امیرالمؤمنین علی علیه السلام را در واقعه دیدم که این آیه را بر من میخواند مترسم که بواسطه خاطر تو

ک
که از من بتو رسیده است چه شود که عهد کنی که بر من و اولاد من بقصد خلافت خروج نکنی و داعیه امامت را از سر بگذاری تا من ترا

خاطر جمع نموده دست از تشویش تو باز دارم حضرت فرمودند والله لا فعلت ذلک و لا هو من شانی یعنی بخدا قسم که آنکار

در آن مقام نشده ام و آنچه تو بخاطر آورده کار من نیست مهدی گفت راست گفتی ای ربیع بحضرت سه هزار دینار عطا انعام بکن

و در وجه خرج راه حضرت مقرر داشت او را بتعظیم تمام روانه خانه خود کن ربیع گوید که کار ساختم که صباح شود و در همان شب انجام

کار حضرت کرده ایشان را روانه مدینه طیبه نمودم و تا زمان هارون الرشید در مدینه مبارکه بسر می بردند و چون هارون الرشید

نخواهد بود
باز ایشان را ببغداد آورده در حبس خود داشت تا برتبه شهادت فایز شدند و چون تا اینجا نقل مذکور مناسبت بکنان بمقام بحث تعظیم جعفی

وضلالت شد یعنی آیت آنست که آیا مناسبت و متوقع هست از شما ای منافقان چون متولی امور خلایق شوید و امر امارت و حکومت را
بر گردن گیرید که فساد کنید در روی زمین و قطع صلهٔ رحم نمایید از روی تکبر و انتهای نفس اولئک الذین لعنهم الله آن
گروه که مفسد شده اعراض از صلهٔ رحم مینمایند آنانند که لعنت کرده است خدای و رانده است از رحمت خود ایشان را و مراد بصلهٔ
رحم که درین حدیث و در دیگر احادیث امر آن واقع شده است رعایت اقل آن چیزیست که نسبت با ایشان نیکی و احسان باشد و در عرف
او را احسان گویند و اگرچه بر شیء سلام و امثال آن باشد چنانچه در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده که صلوا ارحامکم
ولو بالسلام هیچ شکی نیست که هرچند نیکی و احسان در بارهٔ ایشان بیشتر رعایت شود بیشتر متضمن ثواب و اجر خواهد بود و تحننوا
علی ایتام الناس یحنن علی ایتامکم [illegible] عبارت از شوق و میل نفس است بسوی آن و حنان بتخفیف نون یعنی رحمت و اما ماخوذ است
حنان بتشدید نون که یکی از اسمای حضرت عزت است تعالی شانه یعنی رحیم و فی الصحاح تحنن علیه ای ترحم یعنی کلام
این خواهد بود که مهربانی و ترحم نمایید بر یتیمان مردم تا ایتام شما نیز مشمول مهربانی و ترحم باشند و انفسکم مرهونة باعمالکم
یعنی اعتبار کرده اند درین فقره تشبیه توقفی که خلاص نفس از عذاب الهی بعمل صالح دارد بتوقفی که خلاص رهن باداء
دین دارد تا کلام استعاره بالکنایه باشد و ذکر مرهونة تخییل آن و حق آنست که درین فقره علامت استعاره بالکنایه نشده است
چه طرفین تشبیه که نفس و شیء مرهونست هر دو مذکور است و استعاره بالکنایه چنانچه سبق ذکر یافت آنست که سوای مشبه ذکری
از ارکان تشبیه مذکور نباشد بلکه کلام تشبیه بلیغ است که عبارت از علیت تشبیه است میان دو شیء با حذف ادوات تشبیه مثل
زید اسد که درین تقدیر است که زید کالاسد و بواسطهٔ مبالغه در تشبیه کاف که از ادوات تشبیه است حذف شده است و برین قیاس
باید دانست فقرهٔ دیگر این حدیث را که و ظهورکم ثقیلة من اوزارکم چه تشبیه شده است پشت ایشان در تحمل گناهان بپشت سوای
که بواسطهٔ بسیاری بار گران بار شده باشد و ادوات تشبیه از کلام محذوفست و لا بد و هم [illegible] یعنی فزع و ترس که بوق
تشدید دارد یعنی [illegible] باشد یعنی [illegible] از آتش و عذاب الهی که ترسان و خایف باشند از آن چنانچه [illegible]
روایت [illegible] اتقوا النار و لو بشق تمرة یعنی و لو کان بشق تمرة که کان با اسم از کلام محذوفست
و صاحب کشاف واو را درین مقام واو حالیه [illegible] یعنی بپرهیزید از خود دور دارید آتش دوزخ را در حالتی که بپرهیز [illegible] سبب بذل

نصف خرمای باشد و بعضی محققین [illegible] اعتراض دانسته اند و بعضی گفته اند که واو عاطفه است و معطوف علیه محذوفست و کلام درین
تقدیر است که اتقوا النار بشیء و لو کان الاتقاء بشق تمرة چنانچه در حدیث مشهور اطلبوا العلم و لو بالصین گفته اند که درین تقدیر است که
اطلبوا العلم لو لم یکن بالصین و لو کان بالصین یعنی طلب کنید علم را و در تحصیل آن بکوشید و اگرچه در ملک چین باشد یعنی بواسطهٔ تحصیل آن
تعب و رنج بکشید چین که از اقصی بلاد دور دست مشهور باید شد و شق یعنی نصف قال فی الصحاح الشق بالکسر نصف الشیء کان له
ثواب من ادی سبعین فریضة فیما سواه که از سبعین درین مقام معنی عدد خاص اراده شده باشد که حضرت [illegible] و ثواب ادای یک فریضه
درین ماه معادل بثواب ادای هفتاد فریضه مثل آن کنند در ماههای دیگر [illegible] که سبعین کنایه از عدد بسیار باشد چه در میان عرب
مثل شده است که هرگاه خواهند تنبیه بر کثرت [illegible] کنند و بسیاری آنرا ادا نمایند تعبیر از آن بسبعین میکنند چنانچه بتقریر آیهٔ کریمه
ان تستغفر لهم سبعین مرة فلن یغفر الله لهم که در شان جمعی از کفار منافقین نازل شده یعنی اگر استغفار کنی ای محمد از برای ایشان بار
ایشان را هفتاد مرتبه از خدا [illegible] ایشان را قابلیت آن نیست [illegible] آمرزش و غفران الهی درخواهند آمد سبعین
بر سبیل [illegible] کثرت استغفار حمل کرده اند و خصوص عدد هفتاد را اراده ننموده و بسبب آنکه سبعین را [illegible] باقی عدد [illegible] یعنی
کرده اند و در کلام بعضی [illegible] بر این وجه وارد است که در سبعین اکمل آحاد که سبعه است [illegible] یعنی هفت
تکرار شده است و هفتاد حاصل شده اما آنکه عشره [illegible] کامل است بواسطهٔ آنکه جمیع مخارج کسور تسعه که عبارت از نصف و ثلث و ربع و خمس
و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر است اشتمال دارد [illegible] که عبارت از اقل عددیست که آن کسر از آن عدد صحیح بیرون آید [illegible]
ثلث است و چهار که مخرج ربعست و برین قیاس و بواسطهٔ آنکه جمیع اعداد ما فوق عشره یا باضافهٔ آحاد بآن حاصل میشود یا بتکرار آن
یکمرتبه یا بیشتر یا بالاضافه [illegible] چنانچه بعد از ملاحظهٔ اعداد ظاهر میشود و اما آنکه سبعه اکمل آحادست [illegible] تامه
از آن [illegible] بواسطهٔ آنکه سبعه [illegible] اقسام عدد اشتمال دارد [illegible] یا زوج است یا فرد و
اولست یا غیر اول یا مجذور است یا غیر مجذور و یا زوج الزوج است یا زوج الفرد یا تامست یا زاید یا ناقص و سبعه بر جمیع این اقسام مشتمل است
الا زاید و فرد غیر اول **مترجم گوید** بیان این اجمال آنکه ارباب علم حساب عدد را باین اقسام منقسم ساخته اند و از زوج عددی
میخواهند که نصف صحیح داشته باشد مثل چهار که نصفش دو است و دو که نصفش یکست و از فرد عددی که نصف صحیح نداشته باشد مثل پنج و فرد

اول عدد فرد چنانکه عدد غیر احد بعد آن نخواهد کرد یعنی غیر از واحد عددی نبوده باشد که شمار اجزای آن تواند کرد و چون چند مرتبه او را
کم نمایند چیزی باقی نماند مثل پنج و سه که چون دو دو مرتبه از او یکی کم کنند یکی باقی ماند و از فرد غیر اول عددی که غیر واحد عددی آنرا
ثابت شود مثل نه که چون سه را سه مرتبه از او کم کنند چیزی باقی نماند و از عدد صحیح [illegible] باشد چون عددی که چون
نفس خود ضرب کنند آن عدد حاصل شود مثل چهار که دو جذر او است و نه که جذر او سه است و از غیر مجذور [illegible] باشد
مثل پنج و شش و از زوج الزوج آنکه قبول تنصیف بعدد صحیح کند که نصف نصف تا واحد مثل چهار که نصف دو است و نصف او واحد
و زوج الفرد آنکه قبول تنصیف تصحیح کند الا تا واحد و قبل از وصول نصف به واحد کسر پیدا شود مثل شش که نصف سه است
و نصف سه منکسر است و عدد تام عددیست که چون اجزای عادهٔ او را یعنی کسوری را از آن که عدد آن تواند کرد جمع کنند برابر آن
باشد مثل شش که اجزای عادهٔ آن نصف که سه است و ثلث که دو است و سدس که یکیست و حاصل جمع اینها همان شش است
و زاید آنکه حاصل جمع اجزای او زیاده بر او شود مثل دوازده که چون نصف که شش است با ثلث که چهار است و ربع که سه است
و سدس که دو است جمع کنی پانزده حاصل میشود و ناقص آنکه حاصل جمع اجزای او کمتر از او شود مثل چهار که حاصل جمع نصف
و ربع سه میشود و کسری دیگر ندارد و اشتمال بعد بر جمیع این اقسام سوای آنچه استثنا شد در ضمن ذکر اشتمال اقسام مذکوره
بظهور رسید فمن ثقلت موازینه یعنی ثقیل شدن میزان اعمال کنایه از بسیاری حسنات و کثرت اعمال صالحات و رجحان آن
بر اعمال سیئه و باید دانست که میان اهل اسلام اختلاف شده در آنکه میزان در آوردن اعمال [illegible] آن در آن نشاه که قرآن
و حدیث بآن ناطقست بوجه صحیح است آیا کنایه از [illegible] آن روز است از روی عدل و انصاف که کلام رجحان دارد یا میزان حقیقی
و بطریق مجاز تعبیر از آن کشیدن [illegible] شده یا آنکه در واقع اعمال را بکشش در [illegible] حقیقی میکنند
[illegible] و اجناس بعضی شق اول را اختیار کرده اند [illegible] بنا بر آنکه اعمال از مقوله عرض است [illegible]
[illegible] و جمهور اهل اسلام [illegible] و کلام را بر حقیقت حمل کرده [illegible]
[illegible] واقع شده [illegible] رجحان و عدم رجحان بحسب کثرت و قلت عمل [illegible] بعضی از ایشان بر آن رفته اند که
صحایف [illegible] اعمال [illegible] در آن نشاه [illegible]

الورع عن محارم الله باید دانست که بعضی محققین ورع را چهار مرتبه قرار داده اند **اول** ورع ارباب تجربه [illegible]
و آن امریست که اینکس از فسق و مناهی باز میدارد و اهل آن میسازد که گواهی او را ارباب شرع ظاهر در شرعی قبول آرند **دویم**
ورع ارباب صلاح است و آن باز داشتن خود است از ارتکاب اموری که شبهه در حلیت و جواز آن بوده باشد و [illegible]
[illegible] از خوف آنکه مبادا از ایشان امری سانح شود در اطلاع ایشان که در واقع مخالف شرع اشرف داشته باشد چنانچه
عرب میگوید من رتع حول الحمی یوشک ان یقع فیه یعنی کسی که در حوالی [illegible] میچرد بیم آن هست که در آن [illegible] کنایه
از آنکه نباید در آن حوالی گردید که مبادا داخل آن شوند و همه آیینه مورد اعتراض گردند و در حدیث از حضرت مقدس نبوی
صلوات الله علیه روایت شده است که دع ما یریبک الی ما لا یریبک یعنی واگذار امری را که تو را در فعل آن در شک اندازد که مبادا
آن خوب نبوده باشد و عمل [illegible] ترا در فعل آن در شک نیندازد و یقین داری که نیکوست اختیار کن **سیوم** ورع
متقین و ارباب تقوی و صفت [illegible] آن عبارت از باز داشتن نفس است از ارتکاب امری که هیچ شک در حلیت و جواز آن نباشد از ترس
آنکه مبادا منجر بارتکاب امری شود که حرام باشد چنانچه اشارت بآنست کلام معجز نظام حضرت کاینات صلوات الله علیه و آله
[illegible] الکرامات لا یکون الرجل من المتقین حتی یدع ما لا باس به حذرا مما به باس یعنی کسی از زمره متقین و اهل تقوی [illegible]
واگذارد آنچه از ارتکاب آن [illegible] و منع [illegible] نفس خود را [illegible] امری که [illegible]
شرع اذن [illegible] باشد [illegible]
منجر [illegible] شود **چهارم** ورع صدیقین و ارباب صدق و یقین است و آن باز داشتن نفس است از جمیع [illegible]
خدای تعالی [illegible]
صرف شود [illegible] فان ذلک عندهم حرام [illegible] در کلام [illegible]
مصطفوی [illegible]
شود باشد چنان [illegible] و الله و رسوله اعلم [illegible] قال فی الصحاح [illegible]
فی سلامة من دینه [illegible] اشارت [illegible] علیه السلم که کلام سابق [illegible]

مع است چنانچه در آیهٔ کریمه ادْخُلُوا فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ فِي النَّارِ مفسرین گفته اند که فی در فی امم بمعنی مع
و من بمعنی فی است چنانچه در آیهٔ کریمه إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ گفته اند **نمایش اول** باید دانست
که حمل خطبنا در کلام امیر المؤمنین علی علیه السلام بر تضمین معنی وعظنا تا متعدی بآن بنفس صحیح باشد چنانچه سبق ذکر یافت اولیست
از حمل آن بر نوع حذف چرا که تضمین در لغت عرب بیشتر وارد است و بلاغت در ضمن آن بیشتر حاصل است چنانچه بعضی آن را مجاز دانسته اند
و بر تقدیری که مجاز باشد مستحسن حذف و اضمار در کلام نیست بخلاف نوع حذف و حق آنست که تضمین حقیقت است نه مجاز
و متضمن اضمار در کلام نیست چه آنچنان نیست که لفظ در غیر معنی استعمال شده تا مجاز باشد یا آنکه بواسطه
افاده معنی دیگر لفظی در کلام مقدر باشد یا در کلام اضمار شده باشد بلکه لفظ در همان معنی حقیقی مستعمل است پس مقصود
بالاصالة از آن معنی حقیقی است نهایت بتبعیت آن معنی دیگر نیز قصد شده است یعنی اگر لفظ مذکور در آن مستعمل باشد
لفظ دیگر در کلام مراد بوده افاده آن مقدر باشد پس خطب بر تقدیر تضمین در معنی خود مستعمل است نهایت متعدی
شدن آن بنفس فهم شده است که معنی وعظ نیز بتبعیت آن مقصود است که باعتبار آن متعدی بنفس است و همچنین در آیهٔ کریمه
وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ که مفسرین حکم بتضمین معنی حمد کرده اند لفظ تکبیر را در معنی خود استعمال یافته است و از متعدی
شدن آن بعلی یافته اند که بتبعیت آن معنی حمد نیز مقصود است الی آنکه اگر در کتاب مجازی شده باشد یا اضماری در کلام مرتکب باشد مگر
آنکه بگوییم دلالت لفظ بر معنی حقیقی بتبعیت معنی حقیقی نیز مجاز است چنانچه بعضی بر آن رفته اند فتدبر **نمایش دوم** حق
آنست که آنچه در آن نشأه مکشوف میشود آیا نفس اعمال است نه صحایف اعمال چنانچه سبق ذکر یافت و آنچه در ورود آن مذکور شد
که اعمال عرض شوند و موزون و در آمدن اعراض در معرض قبول عقل در نمی آید کلامیست عام پسند که بحسب ظاهر بسوی … باشد و آنچه واقع است
و اهل تحقیق بر آن رفته اند آنست که اصل اشیا و حقیقت آن امریست مغایر صورتی که در نظر حواس ظاهری با آن صورت جلوه گر میشود
و در معرض درک مدارک باطنی با آن لباس در می آید و گاه هست که آن صورت بحسب اختلاف مواطن و تبدل مکان و تغیر حال تغیر می یابد
و بصورت دیگر جلوه گر میگردد و آن اصل اعمال خود است که در هر مکانی بلباسی جلوه گر است و در هر نشأه بصورتی خود را می نماید چنانچه
گفته اند لون الماء لون انائه یعنی رنگ آب تابع رنگ ظرف است که در آب و رنگ آب بسبب اختلاف الوان ظروف متعدد بالوان مختلف در می آید

اما حقیقت

اما حقیقت اصل یعنی آنکه بعضی تعبیر از آن بسنخ میکنند و بعضی بجوهر میخوانند و بعضی روح میگویند مرتبه ایست که کلام الغیب بجیبی با آن برده است
پس در آمدن آنچه در این نشأه در صورت عرض است در نشأه دیگر بصورت جوهر اجسام ممکن باشد و در معرض استبعاد نباشد …
که آنچه از اجسام بحس بصر و بینه بیشتر جهة در معرض ادراک حس مشترک در می آید از بعضی لوازم جسمیت که لازم در آن با آن تعلقات …
خاص و وضع خاص و نسبت که بواسطه دوری و نزدیکی یا امر دیگر و امثال آن دور میشود و از آن عاریست و آنچه در رؤیا بصورت علم …
که از مقوله عرض است گاه هست که در عالم خواب بصورت شیر جلوه میکند و از این جهت کار ارباب تعبیر شیر را که در خواب دیده شود بعلم تعبیر میکنند و ظاهر است
هر دو نشأه اصل یکچیز است که با شد اختلاف مواطن و باعتبار مغایرت نشأه بصور مختلف جلوه گر شده … در آمده و با نحای مختلف
گویا است در موطنی لباس عرضیت را اختیار کرده و آن را اعتبار عرض میگویند و در موطن بکسوت جوهری در آمده و آن نسبت تعبیر از آن … نمایند
در موطنی که حقیقت امر منکشف شود … والله الموفق **انجام** … در کلام حضرت امیر …
بحقیقت جاری نیست و از آن مجاز وارد شده است محتاج بتوجیه است و بچند وجه توجیه آن میتوان کرد **اول** بطریق استعاره تبعیه …
ملابست و ربط شهادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بسالها بوده … مرتبط شده باهم بملابست و مقارنت … لفظ …
مجازی بعلاقه تشبیه مذکور **دوم** بطریق استعاره تمثیلیه که تشبیه شده باشد هیئت … شهادت و سالها …
که منتزعست از ظروف و مظروف و مقارنت ایشان بیکدیگر و اکتفا شده … الفاظی … بازای مشبه به است بذکر لفظی که …
و باقی بتبعیت آن در ضمن الفاظ منوی ملاحظ باشد و بر تقدیر … لفظ مذکور در معنی حقیقی مستعمل خواهد بود نه معنی مجازی **سیوم** بطریق …
بالکنایه … شده باشد … واقع میشود … چنانچه بعضی مفسرین …
أُولَٰئِكَ عَلَىٰ هُدًى مِنْ رَبِّهِمْ را در قرآن بر این وجه توجیه کرده اند و بعضی اقسام استعاره مذکوره و تخییل … است …
مقام را گنجایش ذکر آن نیست … مذکور شد … رجوع نماید …

حدیث دهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره
از شیخ جلیل شیخ مفید علیه الرحمه **از** شیخ صدوق محمد بن علی بن بابویه القمی **از** محمد بن حسن بن الولید که علمای رجال حکم بثقه بودن او
کرده اند **از** محمد بن الحسن الصفار که از اجلای … او در کتاب رجال …

ابن فروخت که خود ثقه دانسته‌اند وسمع مذکور از روی اشتباهست که در اسم او کرده والله اعلم از موسی بن القسم

که یعنی همدانی ثقات رجال حدیثست و مصنف سی جلد کتاب از صفوان و ابن ابی عمیر که از اعیان ثقات رجال‌اند از معاویه

بن عمار که بعضی ثقه‌اش دانسته‌اند و بعضی ممدوح و نقلست که عمر او یکصد و هفتاد و پنج سال رسیده و ابن جمیل اتفاق

عدد مذکور تاریخ سال رحلت اوست از هجرت چه تولد او در سال اول از هجرت واقع شده از امام بحق ناطق ابی عبدالله

جعفر بن محمد الصادق علیه السلام از آبای بزرگوار عالی مقدار آنحضرت صلوات الله علیهم از امیر المؤمنین و یعسوب

الدین امام المشارق والمغارب علی بن ابی طالب علیه السلام که گفت ان رسول الله صلی الله علیه وآله لقیه اعرابی فقال له یا

رسول الله انی خرجت اريد الحج ففاتنی وانا رجل مميل فمرنی ان اصنع فی مالی ما ابلغ به مثل اجر الحاج فالتفت اليه رسول الله

صلی الله علیه وآله فقال له انظر الی ابی قبیس فلو ان ابا قبیس لک ذهبة حمراء انفقته فی سبیل الله ما بلغت ما یبلغ الحاج ثم قال

ان الحاج اذا اخذ فی جهازه لم یرفع شیئا ولم یضعه الا کتب الله له عشر حسنات ومحی عنه عشر سیئات ورفع له عشر درجات

فاذا رکب بعیره لم یرفع خفا ولم یضعه الا کتب الله له مثل ذلک فاذا طاف بالبیت خرج من ذنوبه فاذا سعی بین

الصفا والمروة خرج من ذنوبه فاذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه فاذا وقف بالمشعر الحرام خرج من ذنوبه فاذا رمی الجمار

خرج من ذنوبه قال فعدّد رسول الله صلی الله علیه وآله کذا وکذا موقفا اذا وقفها الحاج خرج من ذنوبه ثم قال انّی لک ان

تبلغ ما یبلغ الحاج **شرح** کلام معجز نظام آن نور دیده آفرینش در ضمن دو بینش **بینش اول** خلاصه کلام

حبیب خیر الانام علیه وعلیهم افضل التحیة والسلام آنکه بدرستی که رسول خدای را صلوات الله علیه وآله اعرابی ملاقات نمود پس گفت ای رسول خدای

احرام حج بستم بقصد زیارت خانه خدا بیرون آمدم و نتوانستم بآن سعادت رسید و توفیق آن نصیب من نشد و من مردی ام مالدار

از مال خود در راه خدای آن مقدار بذل نمایم که ثواب آن برابری بثواب حج تواند نمود چه باید کرد آنحضرت بآن اعرابی

صلوات الله علیه وآله بجانب او التفات کرده فرمود ای اعرابی بکوه ابو قبیس نظر کن که اگر کوه ابو قبیس تمام طلای سرخ باشد

در راه خدای صرف نمائی ثواب آن بثواب حج نرسد ... بثواب حج بیت الله الحرام تواند رسید

که هرگاه حاجی شروع در تهیه سفر حج نماید ... آنحضرت فرمود که عطا نماید

و گذاشتن ننویسد در صحایف حسنات او ده حسنه و محو کرد از نامه سیئات او ده سیئه یعنی ده گناه از گناهان او و بلند گرداند

مرتبه او را ده درجه ... بر مرکب سوار شود و بر دارد ... و بگذارد ... ثواب ...

او مثل آنچه در آنجا گفته شد ... بسیار که تمام گناهان ... بیرون آید ...

و چون بعرفات آید و وقوف عرفات ... و چون بمشعر آید و وقوف مشعر ...

... و چون ... رمی جمار ... از گناهان بیرون آید ...

... بیرون آید بعد از آن حضرت ... که ... تا آنکه مقدار ...

آنکه بثواب حج بیت الله الحرام تواند رسید **بینش دویم** لقیه اعرابی اعرابی بفتح همزه منسوب باعراب که ساکنان بادیه

و صحرا ... و لفظ جمع ... که واحد ندارد ...

تصریح بآنکه ... ابو قبیس ... کوهیست در مکه معظمه ... شرفا و تعظیما ...

... انفاق ...

... ظاهر آنست که ... باشد ...

و الحاج اذا اخذ فی جهازه ... جهاز بفتح جیم و کسر جیم ... سفر ...

العروس فی المستفر بالکسر والفتح ... الا کتب الله مثل ذلک ظاهر آنست که ... ده حسنه باشد ... حسنات ...

می شود ... درجات ... خرج من ذنوبه تشبیه شده است مفارقت ...

... استعاره مصرحه تبعیه است ...

... کلام مجید ...

احاطت به خطیئته ... استعاره بالکنایه ... تخییل ...

... فاذا سعی بین الصفا والمروة خرج من ذنوبه ... خرج من ذنوبه ...

... آمدن ...

باکمراه بر خروج و بیرون آمدن مفارقت نوعی از انواع گناهان شده گناه و چند نوعست بعضی بالیت و بعضی بدنیت و برخی بعضی
قولیست و بعضی فعلی و فعلی نیز باعتبار اختلاف آلات و اعضا بانواع مختلف میگردد چنانچه از ملاحظه کتاب ظاهر میشود و از بعضی احادیث
و اخبار اختلاف و تعدد انواع آن از جهتی دیگر نیز فهم میشود چه در حدیث وارد است که گناهان بعضی باعث تغیر نعمت است و بعضی منشأ
نزول بلا و بعضی موجب تنگی و حبس رزق و بعضی سبب هتک ستر و بی عزتی و بعضی باعث قرب و نزدیک شدن هلاک و فنا و برین قیاس چنانچه
از امام بحق ناطق امام جعفر الصادق علیه السلام روایت شده است که الذنوب التی تغیر النعم البغی و التی تورث الندم القتل و التی تحبس الرزق الزنا
و التی تهتک الستر شرب الخمر و التی تعجل الفنا قطیعة الرحم خلاصهٔ معنی بصدق مقرون کلام امام علیه السلام آنکه گناهی که تغیر دهندهٔ
کرم است نعمت است بغیست که عبارت از ستم و تعدی کردن است و علو و زیادتی جستن و امثال آن و گناهی که باعث نزول بلا و حصول نقمت
ظلمست که بمعنی تصرف در حقوق مالی و جانی مردم است از روی قهر و تعدی و برخلاف مقتضی عدالت سلوک کردن و آنچه موجب تنگی رزق و
[illegible] زناست که عبارت از وطی زنانست برخلاف قانون شریعت مطهره و آنچه منشأ هتک ستر و رسوایی میان مردم است شرب خمر
کرام الخبائث [illegible] قرآن و حدیث و اجماع اهل اسلام ناطقست بحرمت آن و آنچه مستعجل نزدیکی هلاک و فنا [illegible] قطع صلهٔ رحمست
که حقیقت آن سبق ذکر یافت پس همچنانکه [illegible] احتمال [illegible] دارد و هر دو را [illegible] بواسطهٔ بعضی
مناسبها و خصوصیات که آن دو را با آن [illegible] دارد [illegible] کیفیت و تأثیر خاصیت و امثال آن [illegible]
از افعال [illegible] اختصاص [illegible] نوعی از انواع گناه [illegible] بواسطهٔ بعضی مناسبات و خصوصیات که غیر علام الغیوب کسی آن را عالم نیست [illegible]
حدیثی که [illegible] در احیاء العلوم روایت کرده است از امام جعفر صادق علیه السلام از آبای بزرگوار آنحضرت از حضرت باری [illegible]
که [illegible] ان من الذنوب ذنوبا لا یکفرها الا الوقوف بعرفة یعنی بدرستی که از جملهٔ گناهان گناهانیست که [illegible] کفارهٔ
آن نمی شود مگر وقوف بعرفات که در ضمن افعال حج واقع شود و امثال این احادیث و اخبار در این باب بسیار است و الله اعلم **حدیث**
یازدهم روایت شده است بسندی که متصلست بشیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی **از** حسین بن ادریس **از** پدر او ادریس
از احمد بن محمد بن عیسی که احوال او سبق ذکر یافت **از** محمد بن یحیی الخزاز کوفی که ثقه و معتمد علیه است از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام حدیث بسیار
روایت کرده **از** موسی بن اسمعیل **از** پدر او اسمعیل بن موسی الکاظم علیه السلام **از** والد ماجد او امام بحق عالم موسی الکاظم علیه السلام **از** آبای گرامی

جهاد آنحضرت بترتیب معلوم **از** حضرت امیر المؤمنین و یعسوب الدین امام المشارق و المغارب علی بن ابیطالب علیه السلام اسد الله الغالب که از رسول الله صلی الله علیه و آله
و آله بعث سریة فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر قیل یا رسول الله و ما الجهاد الاکبر قال جهاد النفس ثم قال علیه السلام
افضل الجهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و نهایت و انجام **آغاز** مشتمل بر دو **بخش**
اول بعد سیتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله لشکری فرستاده جمعی از لشکر جهاد با کفار قیام نموده چون باز گشتند حضرت رسالت پناه ایشان را
آمدند بجمعی که بر اسم جهاد اصغر قیام نموده اند و جهاد اکبر برین است و همت ایشان باقیست که باید بآن نیز قیام نمود گفتند ای رسول خدا جهاد اکبر
کدام است فرمودند جهاد اکبر جهاد با نفس اماره است بعد از آن فرمودند بهترین جهاد ها آنست که کسی با نفس خود که در میان دو پهلوی او واقع است جهاد
بخش دویم بعث سریة [illegible] ولکن [illegible] معنی [illegible] لشکر [illegible] از [illegible] سعد [illegible] قال
فی القاموس السریة من خمسة انفس الی ثلثمایة او اربعمایة مرحبا بقوم مرحبا از رحب بضم [illegible] شده که بمعنی توسع و فراخیست یا از رحب بفتح را که
بمعنی اسم و فراخست و نصب آن بنا بر مفعولیت بحذف آن در کلام لازم است [illegible] از آنکه [illegible] کلمه اهلا و
که در اصل اتیت اهلا و طئت سهلا بوده و کلام در این تقدیر است که اتیت بکم رحبا و سعة یعنی رو آوردید بمن بجایی که فراخ [illegible]
و منزل و ماوای بقوم بلی [illegible] مصاحبت [illegible] از اعاظم علمای عربیت [illegible] مطلق [illegible] در این تقدیر [illegible]
بلاد که مرحبا یعنی [illegible] وسعت [illegible] جهاد النفس [illegible] جهاد نفس [illegible]
حکم خدا و کردن [illegible] اطاعت و اجتناب منهیات و در [illegible] حساب [illegible]
فایده او [illegible] و نقصان [illegible] نقصان [illegible] بسعادت اخرویست [illegible]
و [illegible] نقصان [illegible] سبب [illegible]
[illegible] و باز داشتن از [illegible] مشتهیات و رغبات [illegible] مقام [illegible] شهوانی و سعی [illegible]
فلاح [illegible] چنانچه [illegible] آیهٔ کریمه قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها یعنی [illegible] فلاح [illegible]
در مقام تزکیه و تطهیر نفس [illegible] کند [illegible] دسیها [illegible] و [illegible] داشتن او [illegible]
او از منهیات و محرمات [illegible] کمالات و فضایل [illegible]

التفسیر و بدین معنی که غایت بی‌بهره باشد کسی که نفس خود را هر روز به اخلاق [illegible] از خسیس حالات و مباشرت مناهی و ملاهی و وسایل فضائل
و طاعات نیاید و گفته‌اند که تزکیه نفس عبارت است از تصفیه باطن و صفای خاطر است و هر که نفس را از شوایب جهل و هوس مزکا شده از آلایش [illegible]
برآمد دل فارغ از لوث تعلقات به ما سوی مصفا میگردد و از کدورت خیالات باطله و توجهات فاسده بری آید و تا آن نقد نفیس را به سعادت
نیت و عروج بر این پایه ممکن نه چنانچه شاعر گوید **بیت** تا نفس تو با ساهی نشود • دل آینه نور الهی نشود • افضل الجهاد من جاهد
نفسه حمل خیر در این کلام [illegible] من جاهد نفسه است برسیده که افضل الجهاد [illegible] صحیح [illegible] و اگر که در جهاد
که مصدر است بمعنی اسم فاعل اخذ باید کرد که کلام و دین تقدیر باشد که افضل المجاهدین من جاهد نفسه یا الکه خبر محذوف دانسته کلام را
بر حذف مضاف محمول باید ساخت تا تقدیر چنین شود که افضل الجهاد جهاد من جاهد نفسه التی بین جنبیه یعنی [illegible] این فقره از این حدیث
با کلمه افضل اطلاق بر چیزی نیست چه [illegible] باشد مستغنی خواهد بود از مکان و در این کلام اثبات مکان از برای او شده پس [illegible] نباشد حق آنست که
حدیث دال بر آن است [illegible] مذکور نیست بلکه کنایه از نهایت قرب و کمال نسبت نفس است [illegible]
بر نفی آن بوده باشد و براهین قاطعه عقلیه بر آن قایم است و شواهد صادقه نقلیه بر آن حاکم و مکاشفات و [illegible]
خود مذکورات **نمایش** بباید دانست که جهاد نفس [illegible] بر آن [illegible] تعبیر [illegible] از وقت
فضل و کرم خود لازم ساخته است که هر [illegible] در معرض هدایت خود در آورده راه راست [illegible] المستقیم
عبارت از آن است [illegible] کلام مجید میفرماید الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا یعنی [illegible]
نموده‌اند و او را از مشتهیات خود باز آورده [illegible] واجتناب [illegible] و اکتساب فضایل و کمالات اخروی وا داشته‌اند هر آینه
هدایت بکنیم مر ایشان را و میرسانیم به راههای خود که سلوک دران از ضلالت [illegible] شایسته [illegible]
هر کس واجب است که جهاد نفس را بر خود لازم شناسد و همت به نفس خود را در معرض محاسبه و مراقبه داشته از لذات دنیه فانیه باز داشته
و در هر حال مستحضر احوال او بوده از حرکات و سکنات و خطرهای که او را در آنها هست غافل نباشد [illegible]
در رتبه بقا [illegible] که از آنها که هیچ چیز از اشیا را قابلیت آن نیست که قایم مقام آن تواند بود [illegible]
که [illegible] از رحمت الهی که ابد الآباد از [illegible] آن بهره مند تواند بود [illegible] از وصمت فنا و زوال [illegible]

وضایع گذاشتن با صرف کردن آن در امری که متضمن ادراک سعادتی نبوده باشد نقصانیست بی عظیم و خسرانیست بس بزرگ که هیچ
عاقلی باختیار پیرامون آن نگردد که به تضعیف عقل منسوب نشود و هیچ زیرک [illegible] آنرا برخود روا ندارد [illegible] در کسب و تمیز [illegible]
تمیز نماید پس چون مرغ سحری بخروش سبوح قدوس در آید و موذن صبح ندای حی علی الصلوة در دهد باید که واجب قیام باید نمود
و بعد از فراغ از آن نفس را مجرای محاسبه خود ساخته با وی خطاب باید کرد که ای نفس [illegible] و سرمایه [illegible] و [illegible]
ساخت سوای این چند روز عمر فانی نیست و آنچه از آن رفته است و در معرض فنا و زوال در آمده در حقیقت نقصانیست که
و سرمایه من از دست رفته است و این روز نوبتیست که از اجل مهلت حیات آن یافته و حضرت عزت [illegible] باشد
تا به عبادت و قیام نمایی و فایده که وسیله نجات و رستگاری تو باشد و آن به دست آری که اگر حیات از زاید اجل مهلت [illegible]
در سلک اموات منتظم میبودی و [illegible] از خدای خود درخواست میکردی که حیات امروز دیگر با استدراک نمایی [illegible]
نموده‌ای [illegible] که متضمن رستگاری و رفع نجات تو بوده باشد همان پندار که امروز آن روز است که [illegible]
و آرزوی تو را بر آورده‌اند و حیات داده‌اند تا استدراک داشته و عمل آرا بجز در آن روز بعمل [illegible] ادراک کنی باید که حیات این روز را
غنیمت شماری و ساعات آن را ضایع و باطل نگذاری و بدان ای نفس که شبانه روزی بیست و چهار ساعت تقسیم یافته است چنانچه [illegible]
که ینشر للعبد بساعات الیوم واللیلة اربع وعشرون خزانة فیفتح له منها خزانة فیراها مملوة نورا من حسناته التی عملها فی تلک الساعة
فیناله من الفرح والسرور والاستبشار ما لو وزع علی اهل النار لاشغلهم ذلک عن الاحساس بالمها ویفتح له خزانة اخری فیراها
مظلمة یفوح نتنها ویغشاه ظلامها وهی الساعة التی عصی الله تعالی فیها فیناله من الهول والفزع ما لو قسم علی اهل الجنة لنغص علیهم نعیمها
ویفتح له خزانة اخری فیراها فارغة لیس فیها شیء وهی الساعة التی نام فیها او اشتغل بشیء من مباحات الدنیا فیتحسر علی خلوها
ویندم علیها ما فاته من الربح العظیم الذی کان قادرا علی تحصیله فی تلک الساعة وهکذا تعرض علیه خزائنه اوقات فی طول عمره
یعنی باز کرده بیست و چهار ساعت شبانه روزی از برای هر بنده بیست و چهار خزانه مخلوق شده که عرض ساعات بیست و چهار گانه
او باشد [illegible] یکی از آن خزاین کشاده میشود و چون بعد از قیامت در هر یکی خزانه را بر او عرض نموده بروی او [illegible]
بعد از آن خزانه [illegible] که تعلق به اتیان [illegible] است کرده اعمال حسنه که در آن یکی صرف شده آن خزانه [illegible] و عملها از نور [illegible]

کامل حسرت آن در آن ساعت با آن تبدیل یافته پس آنرا از مشاهده آن فرح و مسرت دست دهد که آنرا با هل دوزخ تقسیم نمایند جمیع
دوزخیان از کثرت التذاذ ایشان کالمذاق و از آن حاصل شود احساس الم عذاب ننمایند و جمیع خوف از دل ایشان زایل گشته که با لجمله تعلق داشته که
در معصیت و مناهی و اعمال ناشایست شده بصورت تاریک و هولناک و متعفن بنظر آید که اگر اهل بهشت مشاهده آن او را [illegible]
با هل بهشت تقسیم شود جمیع نعیمها و عیشهای بهشت بر ایشان منغص شده از لذت آن محروم مانند و جمیع خوف از دل دوزخ
دور گردد که تعلق با عقیده داشته است که آن بطالت و بیکاری که پسندیده است یا در خواب [illegible] یا در اشغال مباح که جهان [illegible]
داشته است صرف نموده آن از خیال یا [illegible] هیچ حسرت و ندامت تمام او را دست دهد که [illegible] وجود دمهات اصل [illegible]
آن از حسنات بر آن و جه مسلوک داشته است و همچنین کسیکه خواند از خزاین ساعات هر روز عمر او را [illegible] او را حالات
دست می داده باشد تا با تمام و سعی [illegible] کی ای [illegible] روز که خزاین ساعات آن مملو از حسنات [illegible] تا با نوار آن از ظلمات [illegible]
این کرده و چنان ممکن که با شد اند که [illegible] و سیل [illegible] و فراغت خاطر چنان شود که چون بنظر [illegible] او رسند هیچ [illegible]
نوعا [illegible] نباشد [illegible] تا جری باشد که بسود ای از دست رفته تاسف داشته باشد و همیشه بر سود کرد از [illegible]
حسرت [illegible] باشد و نفع بر آن مترتب نشود و جای انکه [illegible] سود که [illegible] دور آنرا [illegible] از ظلمات و از
ونعمت آن [illegible] قرار گرفت و همیشه از آن در عذاب [illegible] نعوذ باللہ من ذلک **انجام** بدان ای عزیز که [illegible]
انسانی واقع است در میان دو قوت یکی قوت شهوانی که بآن ادراک لذات بدنی و حظوظ حیوانی نماید مثل خوردن و آشامیدن
و جماع کردن و غلبه جستن بر خصم و امثال آن از لذات عاجله فانیه دوم قوت عاقله که بآن تمیز میکند نیک را از بد و خیر را از شر
و حق را [illegible] و کسب کمالات عقلیه و تحصیل علوم حقیقیه و اتصاف بصفات حمیده و تخلق با خلاق پسندیده که مقتضی فوز
ابدیه است و ادراک فیوض کامله باقیه و کلام معجز نظام الٰهی که وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ یعنی نمودیم ما انسان را راه خیر و راه شر
اشارتست باین دو قوت و همچنین آیه کریمه اِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ اِمَّا شَاكِرًا وَاِمَّا كَفُورًا [illegible] معنی آن بنابر آنچه
بعضی مفسرین ذکر کرده اند و الله اعلم آنست که بدرستیکه نمودیم ما انسان را راه حق و طریق خیر که در آمدن بآن مستحق [illegible]
نجاتست و راه باطل و سبیل شر که سلوک در آن باعث گرفتاری و هلاکت است که براه حق سلوک خواهد نمود و چون آن نخواهد بود که

اگر داند که نعمتیست از جانب پروردگار او که باو عنایت شده بوظایف شکرگذاری قیام نموده از جمله شاکران خواهد گشت یا
باطل را اختیار خواهد کرد و به بلای کفران نعمت گرفتار گردیده در سلک کافر نعمتان مندرج خواهد شد و بعضی گفته اند که مراد
به سبیل در آیه کریمه راه حق و طریق مستقیم است و راه باطل و طریق شر مقابل آن معلوم میشود یعنی بدرستیکه نمودیم ما انسان را
راه راست و طریق حق بنصب دلایل واضحه و انزال آیات بینه یا آنست که قدر نعمت دانسته بآن در خواهد آمد و شاکر خواهد بود
یا از ضعف دیده باطن از آن عدول نموده یعنی ضلالت گرفتار خواهد گشت و بکفران نعمت منسوب خواهد گردید پس اگر بدیده بصیرت
در نگرد قوت شهوانی را مطیع و منقاد قوت عاقله سازد هر آینه بسعادات عظیمه و کمالات کریمه فایز خواهد بود و بصراط مستقیم که
راه نجات و سبیل حق است خواهد رسید و اگر بر قوت عاقله سلطنت دهد و چنان کند که قوت عاقله اطاعت و انقیاد او را
همت خود ساخته همه اوقات خود را در تحصیل مشتهیات او صرف نماید و بر مقتضای رضا و اراده او جاری دارد از اهل ضلالت
و هلاکت گردیده در معرض خطاب وَخَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا در خواهد آمد ای عزیز وجود تو نسخه مختصر است از عالم الٰهی یعنی
عالم موجودات از بسایط و مرکبات و مجردات و مادیات همه در تو موجود است و تو خود عالم کبری بلکه عالم اکبری چنانچه بآن ناطق است
کلامی که منسوبست بحضرت ولایت مآب جناب امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و سید الموحدین صلوات الله علیه و آله اجمعین که
دواءک فیک وما تبصر ۞ وداءک منک وما تشعر ۞ وتزعم انک جرم صغیر ۞ وفیک انطوی العالم الاکبر ۞ و ترجمه آن رباعیست
لمولفه الفقیر مع اصلاحی [illegible] در ضمن این رباعی در معرض بیان می آید **رباعی** انست دوای تو کز آن بیخبری ۞ هم از تو بود درد که
در نگری ۞ از خود بر تو جسم [illegible] ۞ تو عالم اکبری همی شد کز [illegible] ۞ و باید که هر چه در عالم کون و فساد موجود است تو نیز
شبیه بآن حاصلست و از آن جمله است [illegible] آنچه در تو [illegible] در عالم از اشیای دیگر [illegible] چهار صفت
صفت اول ملکی که تو را بر افعال ملایکه مقربین و اخلاق فرشتگان مجسمه آیین ترغیب و تحریص نموده بر عبادات و طاعات [illegible]
تحصیل قرب و نزدیکی خالق تبارک و تعالی دارد دوم صفت سبعی که تو را بر افعال سباع و اطوار حیوانات درنده مثل دشمنی و حرص و انتقام
و غلبه جستن بر خصم و دشنام دادن و زدن و کشتن و امثال آن ترغیب میفرماید سیم بهیمی که باعث بر خور ردن نوشیدن و شرب نمودن
و آشامیدن و جماع کردن و آنچه مانند آن باشد از افعال بهایم چهارم شیطانی که خصال شیطان مثل مکر و حیله و شعبده و امثال آن در نظر تو

جلوه استحسان داده طبع [illegible] **مترجم گوید** [illegible]

[illegible]

[illegible] الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین [illegible]

[illegible]

[illegible] وسخر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعا منه ان فی ذلک لآیات لقوم یتفکرون [illegible]

[illegible]

[illegible] افتتخذونه وذریته اولیاء من دونی وهم لکم عدو بئس للظالمین بدلا [illegible]

[illegible] تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا

حدیث دوازدهم روایت شده است بسندی متصل از شیخ [illegible] محمد بن یعقوب **از** علی بن ابراهیم **از** هارون بن مسلم **از** مسعدة بن صدقه [illegible] **از** امام بحق ناطق امام جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که فرمود رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله عز و جل لیبغض المؤمن الضعیف الذی لا دین له فقیل له وما المؤمن الذی لا دین له قال الذی لا ینهی عن المنکر وسئل ابو عبد الله عن الامر بالمعروف والنهی عن المنکر اواجب هو علی الامة جمیعا فقال لا فقیل له ولم قال [illegible]

اما هو على القوى المطاع العالم بالمعروف من المنكر لا على الضعفة الذين لا يهتدون سبيلا والدليل على ذلك من كتاب الله عز وجل
قوله تعالى ولتكن منكم امة يدعون الى الخير و يامرون بالمعروف و ينهون عن المنكر فهذا خاص غير عام كما قال الله عز وجل و من
قوم موسى امة يهدون بالحق و به يعدلون **شرح** كلام معجز نظام در ضمن آغاز و شرح انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش

بخش اول خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرمودند رسول خدای صلی الله علیه و آله که حق جل ذکره دشمن میدارد
مؤمن ضعیف الایمان را که نبوده باشد مر او را دین کامل گفتند کدام است مؤمنی که دین کامل ندارد ای رسول خدای حضرت فرمودند مؤمنی
که باشد نهی منکر نشود و مردم را از مباشرت منهیات و ارتکاب محرمات باز ندارد راوی مذکور گوید امام علیه السلام سوال کرده شد از امر
معروف و نهی منکر که آیا آن واجبست بر جمیع امت امام علیه السلام فرمودند نه بر جمیع امت واجبست بلکه مخصوص بعضیست گفته شد که
مخصوصست و سبب اختصاص چیست امام علیه السلام فرمودند بر کسی واجبست که قدرت بر آن داشته باشد چه هرگاه در آن مقام شود مردم اطاعت
کنند و دانا که معروف کدام است و منکر کدام نه بر جمعی از ضعفا است که بر آن قادر نباشند ایشان را حالت تمیز معروف از منکر و منکر از معروف
نبوده باشد و دلیل بر آنکه وجوب آن ببعضی است اختصاص دارد کلام الهیست در قرآن مجید ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یامرون
بالمعروف و ینهون عن المنکر یعنی باید که بعضی از شما امتی باشند که مردم را بخیر خوانند و مامور سازند ایشان را بمعروف و منع
نمایند از منکر و مباعدت بمنهیات پس وجوب آن خاص است ببعضی است و نسبت بجمیع امت عموم نداشته باشد چنانچه الله تعالی فرموده
است در حق موسی علیه السلام در سوره اعراف قال الله عز وجل و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون یعنی از قوم موسی گروهی اند که
مردم را هدایت میکنند بسبب حق و راستی که با ایشانست و بحق و راستی عدل میکنند میان مردم **بخش دوم** ان الله عز وجل
یبغض المؤمن الضعیف مراد بدشمنی حضرت عزت جل ذکره آنست که با او برد چنین سلوک نماید که کسی که با کسی دشمن باشد با او بدان وجه سلوک میکند
باشد و عاید شود باو آنچه بر دشمنی و عداوت مترتب است یعنی جزای او بدهد بر وفق قیاس تبیین آنکه صفاتی که مخصوص حق تعالی است و نسبت میشود بحق
که در لغت یعنی رقت قلب و میل و دشمنی دلالت بجانب مردم و باعتبار غایت یعنی اثری که بر قرب قلب که مترتب میشود بحضرت حق قاصد میکند
و او را تعالی بوده الغرض رحیم مکنید و آن ورکه دانسته از ذات مقدس او است و محتبه بمعنی اعظام و تعظیم است و بعد الاحسان و امثال آن بآن
والله رحمه گریان جلد است از اتصاف بامثال این صفات که معنی که مستعمل باشد الذی لا ینهی عن المنکر یعنی که در مقام ملاحظه از

جانب شارع حکم بحرمت آن شده باشد و در نظر شرع فعل آن قبیح نماید و مراد بمعروف در مقابل آن مستعمل میشود حسب که فعل آن راجح و شیخ
اقدس رحمه الله باشد مثل واجب و مستحب که در مقابل حرمت و مثل مباح و مکروه و بجهت اما مراد بمعروف در قول امام علیه السلام در حدیث سوال تفسیر
عن الامر بالمعروف و النهی عن المنکر و در کلام امام علیه السلام در جواب او اخص از معنی مذکورست یعنی واجبست چه امر بسنت هیچ کس واجب نیست
و مراد از وجوب بر جمیع است که راوی سوال کرد از امام علیه السلام که وجوب آن بر هر فرد علی التعیین خواه قادر باشد بر آن و خواه نباشد خواه عالم
و معروف منکر بوده باشد و خواه جاهل والدلیل علی ذلک یعنی دلیل بر وجوب آن بر بعض است آیه مذکوره در پیش والایه فذلکه مراد خاص بوده که از جمیع
بر جمعی که بصفات مذکوره اتصاف داشته باشد لازم می آید که وجوب بر بعض بجهت از نقص حصر چنانچه از عبارت ظاهر است پس دلالت آیه مذکوره
بر حصر مذکور در معروض منع است ولتکن منکم امة کلام امام علیه السلام آنچه بجهت در آن کلمه من در این آیه من تبعیضیه است بیان چنانچه در بعضی تفاسیر مذکورست کلمه من
مذکوره من بیانیه است یعنی باید که باشید شما امتی که بامر معروف و نهی منکر قیام نموده باشید از صواب دور باشد و بعید از تصریح حضرت رحمه
حدیث بر خلاف آن از معروض اعتبار ساقط والله اعلم فهذا خاص غیر عام یعنی امر آلهی و طلب از امت که امر معروف و نهی منکر مخصوص بعضی
است است و عام نیست که شامل جمیع امت باشد **غایش اول** باید دانست که علمای امامیه رضوان الله علیهم خلاف کرده اند در
وجوب امر معروف و نهی منکر که بعضی از ایشان بعینه حکم میکنند وجوب عینیست یعنی بر هر فرد از افراد جمعی که شروط وجوب آن در ایشان متحقق باشد
بخصوصه واجب مانند نماز و روزه و امثال آن یا وجوب کفایت که هرگاه یکی مرتکب آن نشده است بر هر فرد از ایشان واجبست وجوب بعضی
بآن قیام نموده اند دیگران ساقط میشود مثل نماز میت و حمل جنازه و امثال آن شیخ ابو جعفر طوسی و شیخ ابو القسم علی بن ادریس حلبی از
متاخرین علمای امامیه که از آنجمله شیخ شهید در شرح ارشاد و شیخ علی اعلی الله مقامه در بعضی مصنفات خود بر وجوب عینی رفته اند و بقیام بعضی بآن
از دیگران ساقط نمیشود و سید مرتضی علم الهدی و ابو الصلاح و شیخ جمال الدین مطهر علیهم الرحمه و بعضی دیگر از متاخرین مثل شیخ زین الدین
رحمه الله واجب کفایی میدانند و حکم کرده اند با آنکه هرگاه جمعی آن قیام نمایند و غرض حاصل شود با آنکه قیام ایشان بآن در حصول مقصود کافی است
دیگران ساقط میشود ایشان را به عدم ارتکاب آن اثمی نخواهد بود و ما از برای تحقیق محل نزاع و توضیح مقام و تعلیم ایراد مثالی در آمده میگوئیم که هرگاه
کسی که ارتکاب بتحقیقی بر ترک نماز و شرب خمر مثلا اقدام می نموده باشد و در آن شهر جماعتی باشند که شرایط وجوب حسبه در ایشان متحقق باشد از قیام با آن امر ایشان
بتحقیق با ایشان باید نمود و منع کنند ایشان از شروع در آن باید نمود و فعل آن را ترتیب مطلوب که مدلول آنست تحقیق تمام جاری و بآن تکلیف و از شرع مقصود دیگران باشند بجمیع در حق ما

قبل از ذکر آثار مذکور بر فعل آن یک کس مترتب شود و آن شخص ترک فعل خود کند آیا وجوب حسبه از دیگران ساقط میشود یا بر ایشان نیز واجب است

کما وجوب مذکور با او مشارکت نمایند و اگر دیگران ساهل کنند آثم خواهند بود [illegible] تا اختیار کرده [illegible] و تقاعد

باقی را با وجوب مذکور [illegible] مشارکت [illegible] او واجب نیست [illegible] ساقط [illegible]

و جماعت [illegible] استدلال کرده اند [illegible] حدیث [illegible] دلالت بر وجوب [illegible] احادیث دیگر [illegible]

حدیثی که روایت شده است از امیر المؤمنین علیه السلام که من ترک انکار المنکر بقلبه و یده و لسانه فهو میّت فی الاحیاء یعنی هر کس ترک کند نهی منکر و انکار آن را با دل خود

و دست خود و با زبان خود [illegible] تفصیل مذکور [illegible] میان زنده ها [illegible] مترتب [illegible]

منقولست از امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرموده [illegible] انکم [illegible] السقیم وکیف [illegible] یعلم

فلا تکره نحوه [illegible] اهل [illegible]

باشد [illegible] آن [illegible]

و امثال این احادیث [illegible] باب [illegible] واجب [illegible] دلالت [illegible]

حدیث [illegible] حکم [illegible]

و بعضی [illegible] وجوب [illegible] واجبات [illegible]

[illegible] بفعل [illegible]

و [illegible] حدیث [illegible] انه [illegible]

دیگران [illegible] ان [illegible]

[illegible] نمایند [illegible] اقامت [illegible]

[illegible] معروف [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] منکر [illegible]

وجهی که حکم بوجوب کفائی مطلق کرده اند و عبارت ایشان تاب این تفصیل ندارد بلکه بعضی علماء در کتاب [illegible] است [illegible]

[illegible] باشد و استدلال کرده است علامه [illegible] در کتاب تذکرة الفقهاء بر کفائی بودن وجوب مذکور [illegible]

که از جانب شارع امر آن واقع شده وقوع معروف و ارتفاع منکر [illegible] مقصود [illegible] بفعل بعضی حاصل شود [illegible]

و حکم بوجوب آن [illegible] وارد [illegible] از [illegible] مترتب شود [illegible]

وقوع معروف و ارتفاع منکر بفعل بعضی متحقق شود وجوب آن از دیگران ساقط است [illegible]

[illegible] و اگر [illegible] است یعنی [illegible] حصول آن [illegible]

و [illegible] مشارکت [illegible] قیام [illegible] واجب [illegible] کفائی [illegible]

[illegible] که لازم می آید که عبادت ایشان [illegible] باشد [illegible] مذکور [illegible]

تفصیلیست که در ضمن مثال مذکور گذشت **نمایش دویم** باید دانست که اینها شرایط وجوب حسبه عینا یا کفایة علی الخلاف

القوابین سیان [illegible] مشهور است چهار شرطست **اوّل** علم باینکه معروف کدام است و منکر کدام است [illegible]

[illegible] باشد [illegible] منکر را [illegible] معروف [illegible] **دویم**

[illegible] معروف [illegible] علامت [illegible] **سیوم** [illegible]

[illegible] احتمال [illegible] مترتب [illegible]

[illegible] **چهارم** [illegible]

و از جمله این چهار شرط آنچه در این حدیث مذکور است [illegible] شرط اول [illegible]

ثانی و رابع از احادیث [illegible] است و باید دانست که مراتب انکار [illegible] سه است **اوّل** انکار بدل

و مراتبش مذکور خواهد شد **دویم** انکار بزبان [illegible] **سیم** انکار بدست

که عبارت از [illegible] آن [illegible] و اشتغال آن [illegible]

مراتب [illegible] مذکوره [illegible] انکار [illegible] وجوب [illegible]

بر چند نوع است و هر نوعی را حکمی است **اوّل** اعتقاد وجوب فعلی که ترک شده و حرمت فعلی که بعمل آمده و ترتب عقاب بالکلیه بر فعل و

ترک مذکور و رضا نداشتن بآن و وجوب این نوع هیچ مشروط بشرطی نیست مگر بشرط اول است که علم بوجوب و حرمت باشد و بعدم تحقق شروط دیگر ساقط

نمیشود **دویم** دشمن داشتن تارک معروف و فاعل منکر بر ترک و فعل مذکور که بغض فی الله که در بعض احادیث امر بآن واقع شده

ادا نشده و وجوب آن مشروط بود بشرط اول است و بشرط ثالث و رابع که تجویز تأثیر و عدم ترتب ضرر است مشروط نیست **سیم**

اظهار کراهت خاطر بفعل و ترک مذکور که بغیر زبان و دست باشد مثل عدم مکالمه و ترک اختلاط و امثال آن و این نوع را نیز مراتب است

مراتب دیگر مشروط بجمیع شرایط اربعه است و بعدم تحقق یکی از آنها وجوب آن ساقط نمیشود تا آن از انواع انکار قلبی از قسم

وقوع یافته مبنی بر مسامحات که در آن کرده اند و از این تقریب ظاهر شد که آنچه شیخ ابو القسم و علامه علیهما الرحمه و جمعی دیگر از فقها بآن

رفته اند که انکار قلبی بهیچ یکی از شروط اربعه مذکوره مشروط نیست از جاده استقامت برکنار است و تحقیق آنکه اطلاق نهی بر بعضی از

انواع انکار قلبی بطریق مجاز است و تحقیق آنکه اطلاق امر و نهی بر جمیع انواع حسب سوای بعضی افراد امر و نهی لسانی نه باشد تا اطلاق مذکور

حقیقت شرعی شده باشد و در معرض اصطلاح اهل شرع در آمده بی تخصیص مجوز بر تقدیر اولی از مراتب انکار قلبی که از کلام محقق طاب ثراه ظاهر

می شود محل بحث باشد چه اگر مراد این است که تجوز لغوی بی تخصیص او وجهی نخواهد بود اگر مجاز شرعی اراده کرده اند مجاز بودن نوع اول

نیز در معرض منع است فتدبر **انجام** بباید دانست که آنچه از شروط خمسه در کتب علمای ما رضوان الله علیهم مذکور است و همه بر آن اتفاق دارند

این چهار شرطست که سبق ذکر یافت و بعضی شرط دیگر نیز اعتبار کرده اند و آن شرط خامس است و آن اجتناب آمر و ناهی است از محرمات و ارتکاب

مناهی یعنی کسی که مباشر امر بمعروف و نهی منکر میکند میباید خود مرتکب مناهی نباشد و اول باشد و استدلال کرده اند بر مطلب مذکور بچند دلیل

اوّل آیه کریمه اتأمرون الناس بالبر وتنسون انفسکم یعنی آیا امر میکنید مردم را به نیکوئی یعنی بعبادات و طاعات و واجبات باز مینمائید

و فراموش میکنید نفسهای خود را و بالآنکه آن اولی است بمأمور ساختن بآن دست از آن باز میدارید که ایشان نکرده اند آنچه آنها را بیان کرده **دویم**

قوله کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون یعنی بزرگ گناهیست نزد پروردگار در خشم آنکه بگوئید و بفرمائید بمردم چیزی را که خود

آنرا بعمل نیاورده باشید **سیم** حدیثی که روایت شده است از حضرت مقدس مصطفوی صلوات الله علیه و آله که در شب لیلة اسری گذشتم بقومی

تقرض شفاههم بمقاریض من نار فقلت من انتم فقالوا کنا نأمر بالخیر ولا نأتیه وننهی عن الشر ونأتیه یعنی گذشتم بقومی که

برجمیع لبهای

بر جمیع لبهای ایشان را بمقراض آتشین قطع میکردند از ایشان پرسیدم که شما چه کسانید و چه گناه مستوجب این عقوبت شده اید

گفتند بودیم ما جمعی در دار دنیا که مردم را بخیر و اعمال نیک امر میکردیم و خود مباشر آن نمیشدیم و ایشان را از مناهی منع میکردیم

و خود مرتکب آن میشدیم و دامان کردار را بآن آلوده بودیم **چهارم** آنکه هدایت کردن غیر فرع هدایت یافتن است و بی هدایت یافتن شخص غیر بهدایت

راه بردن و گفته اند ان الاصلاح زکوة نصاب الصلاح یعنی بصلاح آوردن اعمال غیر زکوة صلاح اعمال خود است پس چنانچه تا مال

بنصاب نرسد ادای زکوة آن واجب نیست تا اعمال بحد صلاح نرسد اصلاح اعمال غیر که زکوة آنست مناسب نخواهد بود و حق

آنست که امر مذکور شرط نیست و بر کسی که خود مرتکب معاصیست و از دیگری بینی که آنرا می نماید دو چیز واجب است ترک فعل خود و ترک آنست

و انکار غیر و فعل یکی از دو واجب و بترک یکی از دو واجب مذکور دیگری ساقط نمیشود و این حقیقت بعضی دیگر حاجت بدلالت

حسب ... دلالت بر وجوب آن بر عادل دارد دلالت بر وجوب آن بر غیر عادل نیز دارد و اخباری که از آیتین مذکور تحقیق وجوه شده

اشعار بر تخصیص وجوب ندارد چه انکار منکر بر عموم مباشر اوست و آنچه دانسته است که معروف و بر من هی کرده و ایشان را

بر فعل و فعل مذکور و تحقیق آنچه حدیث معراج افاده آنکه ترتب عقاب مذکور بر عموم ایشان با آنچه بآن امر کرده اند عمل ننمایند تا آنچه بر

از آن باز میداشتند بجا می آوردند و اما امر فرموده بعضی تشبیهات که مذکور شد کلامیست شعری و قابلیت آن ندارد که مستند حکم

شرعی واقع تواند شد و نیز قایل این قول را لازم می آید که شرط نکرده که هیچ شخصی نیست که از مخالفات و اگر چه بر سبیل ندرت باشد

صغیره سر میزند پس اگر استدلال مذکور تمام باشد عدم جواز آن بر عادل نیز لازم می آید و لازم می آید که امر بمعروف و نهی منکر اصلا نباشد

مگر بر کسی که هرگز از او معصیتی بوجود نیامده باشد از صغیره و کبیره و آنچنان کسی نیست مگر معصوم پس بر حسب دین تنها که معصوم

میان نیست نسبت بهیچ کس واقع نباشد و راه آن بالکلیه مسدود باشد و التزام این معنی ظاهر است که چه شناعت دارد والله اعلم بالصواب

حدیث سیزدهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از

ابو جعفر محمد بن یحیی عطار قمی که شیخ علمای زمان خود بوده و حدیث بسیار از او روایت شده و چند کتاب در حدیث تصنیف کرده و ثقه جلیل

القدر است **از** احمد بن محمد و جمعی از راویان حدیث که از ایشانند علی بن محمد بن علان و محمد بن ابی عبدالله و محمد بن الحسن و محمد بن عقیل الکلینی

از سهل بن زیاد رازی که از امام محمد تقی و امام علی نقی و امام حسن عسکری علیهم السلام حدیث روایت کرده و اگرچه بعضی علمای رجال مثل نجاشی

ضعیف شمرده اند و نسبت کذب و فساد مذهب باو داده اند اما شیخ طوسی در بعضی تصانیف خود توثیق او نموده والله اعلم **از**

حسن بن محبوب کوفی که ثقه و جلیل القدر است و از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده و از مشایخ کبار اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام حدیث نقل کرده و

او را از جماعتی شمرده اند که اجماع اصحاب ما یعنی علمای شیعه منعقد شده است بر آنکه هرچه روایت آن از ایشان صحیح باشد صحیح است [illegible]

بفقه و علم کرده و وفات او در سال دویست و بیست و چهار هجری اتفاق افتاده [illegible] **از** ابی حمزه ثمالی که از رجال معقول حدیث [illegible]

دانسته اند و بعضی ممدوح و گفته اند که امام رضا علیه السلام [illegible] نموده اند که او لقمان زمان خود بوده و از امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام

حدیث روایت کرده است **از** امام [illegible] از آنحضرت [illegible] قال رسول الله صلى الله عليه و آله في حجة الوداع

الا ان الروح الامين نفث في روعي انه لا تموت نفس حتى تستكمل رزقها فاتقوا الله و اجملوا في الطلب و لا يحملنكم استبطاء شيء من الرزق

ان تطلبوه بشيء من معصية الله فان الله تعالى قسم الارزاق بين خلقه حلالا و لم يقسمها حراما فمن اتقى الله و صبر اتاه رزقه من حله

و من هتك حجاب ستر الله عز و جل و اخذه من غير حله قص به من رزقه الحلال و حوسب عليه يوم القيمة **شرح** کلام بلاغت

نظام در ضمن آغاز و نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول** فرموده آنحضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله

در اثنای حجة الوداع که حج آخرین آنحضرت بود که جبرئیل امین در دل من دمید [illegible] بعالم آخرت نقل کند هیچ نفسی از

نفوس انسانی تا روزی که از برای او مقدر شده است بتمام و کمال [illegible] پس بترسید از خدای [illegible] و معصیت او نکنید و اجمال کنید در طلب

بسیار و کوشش زیاده در تحصیل آن ننمایید [illegible] باشید که آنچه مقدر است [illegible] بشما خواهد رسید و باید که تاخیر [illegible] روزی

مقدر شما را بر آن ندارد که بواسطه آن مرتکب عصیان خدا شوید و معصیت او را وسیله تحصیل آن سازید که بدرستی که رزاق [illegible]

روزی بندگان خود را از وجه حلال برایشان قسمت کرده و نصیب هر کسی را [illegible] حلال او تعیین نموده [illegible] از وجه حرام قسمت [illegible]

مقرر نداشته است [illegible] آن نمایند [illegible] از جاده پرهیزکاری قدم بیرون ننهند [illegible] قسمت او [illegible]

شکیبایی پیش آورد هر آینه روزی که از وجه حلال قسمت او شده [illegible] باو عاید می شود [illegible]

شریعت را بناخن معصیت بدرد هر آینه [illegible] روزی او از وجه حلال [illegible] قسمت [illegible] و روز قیامت

او را در موقف حساب [illegible] **بینش دویم** نفث في روعي [illegible]

بمعنی [illegible] است و روع بضم را و سکون واو بمعنی [illegible] و حاصل معنی آنست که [illegible] بینش اول مذکور شد و اجملوا في الطلب [illegible]

چنانچه گذشت کنایه از ترک [illegible] و کوشش بسیار [illegible] حضرت صلی الله علیه و آله [illegible] فاتقوا الله و اجملوا في الطلب معطوف [illegible]

اگر مراد این باشد که بترسید از خدای [illegible] و کوشش [illegible] اتقوا الله فعل [illegible]

فعل شوید دوم [illegible] باشد که [illegible] پرهیزکاری [illegible] از خدا [illegible]

آوردن روزی [illegible] داشت و روزی حلال شما [illegible] بشما خواهد رسید و اشاره [illegible] باشد [illegible] آیه کریمه و من يتق الله يجعل له

مخرجا و يرزقه من حيث لا يحتسب [illegible] والله اعلم آنست که [illegible] پرهیزکاری [illegible]

حضرت [illegible] و لا يحملنكم استبطاء شيء

من الرزق ان تطلبوه من غير حله يعني لا يبعثنكم و لا يجرمنكم [illegible] ان تطلبوه [illegible]

[illegible] استبطاء شيء من الرزق على الطلب [illegible]

[illegible]

الارزاق بين خلقه حلالا [illegible]

[illegible] قسم الارزاق بين خلقه حلالا [illegible] و من هتك حجاب ستر [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و ذکر [illegible] **نمایش** [illegible]

از حلال و حرام [illegible]

حرام [illegible]

مذهب ایشان است و مذهب ایشان مستدل است بواصل بن عطا اتفاق دارند بر آنکه حرام رزق نیست و رزق چیزیست که صحیح باشد انتفاع
حیوان از آن و کسی را نرسد که او را از انتفاع از آن منع نماید یعنی حرام نباشد اعم از آنکه انتفاع مذکور بر وجه اکل و شرب باشد یا بوجه دیگر
استدلال کرده اند بر مطلب خود باین سخن که مرجحیت در اختصاص رزق بحلال و عدم صحت اطلاق آن بر حرام در کلام الهی که در مقام مدح و تعریف
اهل ایمان نازل شده که وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ یُنفِقُونَ بدین وجه که معنی آیه و الله اعلم آنست که از آنچه ما روزی ایشان ساختیم انفاق می کنند
و بعد از آن بغیر حرام نمایند پس اگر رزق شامل حرام باشد لازم می آید که انفاق ایشان از حرام نیز مقتضی مدح الهی باشد و این امر از وجوه شکیست
که انفاق از حرام مقتضی مدح الهی نیست پس رزق مخصوص بحلال باشد و شامل حرام نباشد و استدلال بدین وجه را شیخ ابوجعفر طبرسی در تفسیر
خود که تبیان نام موسوم است ایراد کرده و بعضی دیگر از آیت مذکور بدین وجه دلیل کرده اند که تقدیم ظرف در آن بر متعلق افاده حصر می کند
انفاق در رزق تقاضای آن میکند که آنچه قابلیت انفاق دارد و موضوع باشد کل رزق که از جانب الهی بایشان کرامت شده و بر انفاق از آن
از خود باز گرفته انفاق نموده اند مستحق مدح الهی شده اند و هیچ غیر رزق که انفاق آن مقتضی مدح نیست و اگر حرام ایشان از آن ممتنع بوده
و قابلیت انفاق داشته است رزق باشد حصر مذکور درست نخواهد بود و وقوع کلام الهی بر این وجه از حلیه بلاغت عاری خواهد بود و کلامی که
بگویند تقدیم ظرف برای حصر نیست بلکه بنابر رعایت سجع و فواصل کلام است و الله اعلم و اشاعره بر مذهب خود استدلال کرده اند بآنکه اگر حرام
رزق نباشد لازم می آید که کسی که در تمام عمر خود بغیر حرام قوتی نخورده باشد و هرگز انتفاعی از حلال نیافته باشد هرگز رزق نیافته باشد حال آنکه حضرت
عزت در کلام مجید فرموده که وَمَا مِن دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا یعنی نیست هیچ جنبنده در روی زمین مگر آنکه حضرت عزت عز شانه
بر ذمت رزاقیت و کرم خود لازم گردانیده که رزق او را بدو برساند پس حرام رزق باشد و الا کذب کلام مذکور لازم آید و کذب بر حق روا نیست
جواب از آن آنکه رزق نزد معتزله چنانچه سبق ذکر یافت اعم است از ماکول و مشروب و از اشیای دیگر که حیوان از آن انتفاع می یابند و استحقاق هم دارند
آن و انتفاع مذکور اعم باشد از انتفاع بالفعل و از انتفاع بالقوه یعنی قابلیت انتفاع داشته باشد و مدت رزق باشد ...
و خواه از این قسم ... که در طول ایام زندگانی بهیچ وجه انتفاع از حلال نبرده باشد استحقاق هم داشته
بآن ... باشد ... بر وجهی که مقصود باشد تحقق آن ...
تحقق باشد ... از ماکولات و مشروبات ... باشد

نشاید بنابر آنچه شما بآن قائلید لازم می آید که مرزوق نبوده باشد حال آنکه مفاد آیت مرزوقیت جمیع حیوانات است بلکه آنچه شما از حلال یافته
ماده تواند شد جواب ایشان بنقل آن ما نمی تواند بود و بحدیثی که روایت کرده است صفوان بن امیه و گفته است که کنا عند رسول الله صلی الله
علیه و آله اذ جاءه عمرو بن قرة فقال یا رسول الله ان الله کتب علی الشقوة فلا ارانی ارزق الا من دفی بکفی فأذن لی فی الغناء من غیر فاحشة فقال صلی الله
علیه و آله لا آذن لک و لا کرامة و لا نعمة ای عدو الله لقد رزقک الله طیبا حلالا فاخترت ما حرم الله علیک من رزقه مکان ما احل الله
لک من حلاله اما انک لو قلت بعد هذه المقالة ضربتک ضربا وجیعا یعنی بودیم ما نزد رسول خدای صلوات الله علیه و آله که عمرو بن قره که یکی از
اصحاب بود در آمد و گفت ای رسول خدای بدبختی که خدای بر من نوشته است آنکه همیشه مفلس و پریشان باشم و علاجی نمی بینم سوای
آنکه روزی خود را از دف زدن بدست خود بهم رسانم رخصت ده مرا که بغنا و خوانندگی قیام نموده باشم بی آنکه در ضمن آن فاحشه
من صادر شود حضرت فرمود نه که من اذن ترا بآن مقرر نیست و نه ترا کرامت و نعمتی در آن حاصل ای دشمن خدای بدبختی که حضرت عزت عطا
رزق تو را از وجه حلال طیب مقدر کرده است و تو بواسطه آنکه بیصبری کرده بوصول آن مبادرت اختیار کرده چیزی که بر تو حرام کرده است
از رزق خود بجای آنچه بر تو حلال کرده است آگاه باش که اگر بعد ازین قسم حرفی بزبان آوری ترا تادیب بلیغی خواهم
نمود و ضرب شدیدی بتو خواهد رسید پس چون در این حدیث اطلاق رزق بر حرام شده است حرام رزق باشد و جواب ایشان از این دلیل
حدیث است یعنی حدیث صحیح نیست نقل کرده اند آنرا ... عادل و معتبر نیستند و اعتمادی بر صدق قول ایشان نیست و بر تقدیر صحت سند
بود که اطلاق رزق بر حرام که در کلام آن حضرت واقع شده است بر سبیل مجاز باشد نه حقیقت و قرینه بر آنکه مجاز است نه حقیقت
سوق کلام تقاضا بآن میکند که بجای ما حرم الله علیک من رزقه ما حرم الله علیک من حرامه گفته شود همچنانچه فقره قرینه آن که ما احل الله لک
من حلاله است بر این وجه واقع است ... واقع شده و ... که حرام ... فقره ...
رزقک الله طیبا ... در کلام حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ...
علاقه ... در کلام ... اما اهل
آثار ... و در ... باشد
شافی ... حدیث چهاردهم روایت شده است بسندی که متصل

شیخ بزرگوار محمد بن بابویه القمی **از** صالح بن یحیی بن احمد **از** محمد بن محمد بن علی بن عتبة بن رباح کرشی پیر قلقه ران واقع بوده **از** محمد بن الحسن

رضی که از انجاب امام رضا علیه السلام بوده و از اصحاب امام محمد تقی و امام علی نقی علیهما السلام بوده و ثقه و معتمد علیه است **از** عبد الله بن محمد العجلی

از عبد العظیم بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب که قبر مبارک او در ری واقع است و احادیث بسیار از او نقل شده

اما بجز روایت نموده است بسند معتبر از احمد بن خالد البرقی که ما طوریه او نیز بواسطه حتی روایت کرده که از او سلطان وقت گریزان شد و بری آمد

و در کوچه موالی در دربور پنهان کرد و خانه یکی از شیعیان آنجا بر رسالت شد و حتی بود و در سر زمین عبادت بود و بکار روز بقیام روزه شدن شب آنها

جای زیارت رفته او را یک زیارت کاهی بر دو جیه بیرون آمد و بزیارت قبری که الحال در برابر قبر او واقع است اقدام می‌نموده و جای خود میگرفت و اهله کوچه

این قبر یکی از فرزندان امام موسی کاظم علیه السلام است و همیشه بر این وجه سلوک میداشت تا آنکه بعضی از شیعیان او را در آن شهر بر عنوان بمیان او بهم و از رجب

یکیکی بیکشند و چنان شد که اکثر مردم را اطلاع بر احوال او بهم رسید در بین اثنا یکی از شیعیان پیغمبر را صلی الله علیه و آله در خواب دید که در سفر کرده

یکی از فرزندان من در ری شهید شد که شهید عالی مقام است او در زیر یک درخت سیب که در باغ عبد الجبار بن عبد الوهاب است دفن خواهد شد و اشاره با آن

سرزمین فرموده چون آن مرد بیدار شد نزد صاحب آن درخت رفت و آن زمین را ازو خرید که تا بعد آنرا از او بخرد چنان شود که در موضع دفن آن حضرت و بکار و واقع

چون شد آن مکان از سیرانی اراده استفسار نموده خواب خود را باو نقل کرد آن مرد قسم یاد کرد که من نیز امشب همین خواب را دیدم و حق جل ذکره

آن درخت را با جمیع باغ وقف کردم که آن حضرت و شیعیان ایشان در آنجا مدفون شوند و در بین اثنا بیماری بهم رسانید و در بستر او بیمار شد و بعد از رحلت

ابرای پوشید در وقت غسل جسد مطهر مقام کفن ان لباس او در آنجا تعظیم از گریبان جامه او بیرون آمد که در آن نوشته بود که انا ابو القاسم عبد العظیم

بن عبد الله بن علی بن الحسن بن زید بن علی بن ابی طالب حقیقت نسب شریف خود در جایگاه عظیم را طلب کرده و از کرامت علی احمد بن علی

بن بابویه قمی در کتاب ثواب الاعمال الفقیه از علی بن احمد از حمزه بن قاسم العلوی رضی الله عنه از محمد بن یحیی العطار از بعضی از مردم ری که بخدمت

امام علی نقی علیه السلام استعداد یافته بود که او گفت چون بخدمت آن حضرت رسیدم فرمود که کجا بودی گفتم بزیارت امام حسین علیه السلام

العظیم رفته بودم امام علیه السلام فرمود که اما آنکه تو زیارت قبر عبد العظیم کنی مثل آنست که زیارت الحسین بن علی علیه السلام کرده باشی و بدر

بزیارت قبر عبد العظیم که در حوالی شهر ری واقعست قیام نمودن این را آنچه در حدیث است که زیارت امام حسین علیه السلام کرده باشد و ثواب آن

ثواب را خواهی یافت **از** پدرش ابو عبد الله جعفر بن علی **از** ابان غلام زید بن علی **از** عاصم بن بهدلة که گفت قال لی شریح القاضی اشتریت دارا بثمانین

دینارا و کتبت کتابا و اشهدت عدولا فبلغ ذلک امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فبعث الیّ مولاه قنبر فاتیته فلما دخلت علیه قال یا

شریح اشتریت دارا و کتبت کتابا و اشهدت عدولا و وزنت مالا فقلت نعم قال یا شریح اتق الله فانه سیاتیک من لا ینظر فی کتابک

و لا یسئل عن بینتک حتی یخرجک من دارک شاخصا و یسلمک الی قبرک خالصا فانظر ان لا تکون اشتریت هذه الدار من غیر مالکها

و وزنت مالا من غیر حله فاذا انت قد خسرت الدارین جمیعا الدنیا و الاخرة ثم قال علیه السلام یا شریح فلو کنت عند ما اشتریت هذه

الدار اتیتنی فکتبت لک کتابا علی هذه النسخة اذن لم تشترها بدرهمین قال و ما هی کنت تکتب یا امیر المؤمنین قال کنت اکتب

لک هذا الکتاب بسم الله الرحمن الرحیم هذا ما اشتری عبد ذلیل من میت ازعج بالرحیل اشتری منه دارا فی دار الغرور

من جانب الفانین الی عسکر الهالکین و یجمع هذه الدار حدود اربعة فالحد الاول منها ینتهی الی دواعی الآفات و الحد الثانی منها ینتهی

الی دواعی العاهات و الحد الثالث منها ینتهی الی دواعی المصیبات و الحد الرابع منها ینتهی الی الهوی المردی و الشیطان المغوی و

فیه یشرع باب هذه الدار اشتری هذا المغتون بالامل من هذا المزعج بالاجل جمیع هذه الدار بالخروج من عز القنوع و الدخول

فی ذل الطلب فما ادرک هذا المشتری من درک فعلی مبلبل اجسام الملوک و سالب نفوس الجبابرة مثل کسری و قیصر و تبع و حمیر و من جمع المال

الی المال فاکثر و من بنی فشید و نجد فزخرف و ادخر بزعمه للولد اشخاصهم جمیعا الی موقف العرض لفصل القضاء و خسر هنالک المبطلون

شهد علی ذلک العقل اذا خرج من اسر الهوی و نظر بعین الزوال لاهل الدنیا و سمع منادی الزهد ینادی فی عرصاتها ما ابین

الحق لذی عینین ان الرحیل احد الیومین تزودوا من صالح الاعمال و قربوا الآمال بالآجال **شرح** کلام بلاغت نظام

حسن آغاز و انجام مشتمل بر دو جز است آغاز **جزو اول** ملاحظه کلام راوی آنکه گفت بن شریح قاضی که خانه خریدم بهشتاد دینار

و سندی بر طبق آن نوشتم و جمعی را از عدول گواه گرفتم ایشان بیان کرده که خبر بامیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام رسید غلام خود قنبر را

بطلب من فرستاد چون بخدمت آنحضرت رسیدم مرا در معرض خطاب در آورده فرمود که ای شریح خانه خریده و سندی بر آن نوشته

و جمعی را از عدول بر آن گواه گرفته و بهای آن مالی داده گفتم بلی حضرت فرمود که ای شریح از خدا بترس و بپرهیز که زود باشد که

در آید بتو کسی که برنگاه بسند تو نکند و از گواهان تو چیزی نپرسد تا آنکه بیرون برد ترا از خانه تو و تسلیم نماید بقبر تو باز

و در قالب تو مفارقت کرده باشد و بسپارد ترا بقبر تو پس آنکه بنگر که از خانه دنیا مرا تو باشد بی بینه بعیش در نگر بر او کار این خانه را

خریده باشی از کسی که در واقع مالک آن نباشد و داده باشی بهای آن مالی که از وجه حلال بدست آورده باشی و قدردان مکان تحقیق که
مستحق نقصان دنیا و آخرت خواهی بود بعد از آن فرموده شد ای شریح اگر وقتی اراده خرید آن خانه داشتی پیش من می‌آمدی سند را در
باب او برای تو چنین نوشتمی بدین نسخه که چون آن خانه را بخریدی اگر بدو درهم بتو یا فروختندی خریدی شریح گوید گفتم چه چیز
نوشتی ای مولی مومنان فرموده شد چنین نوشتم از برای تو این سند را و عبارتی ادا فرمودند که ترجمه‌اش این است بسم الله الرحمن الرحیم
این سرایی است که خرید آن بنده ذلیل و خوار از میتی که کنده شده از مکان مالوف دنیا و بجانب آخرت شتافته خرید ازو سرایی
را که واقع است در شهر غرور و در محله فانیان آن از جانب فنا و زوال است تا شکر هلاک و ارتحال احاطه کرده و این سرای را چهار حد اول
آن انتها است به دواعی آفات و امورها که مستلزم بلایا و محن اند و حد دوم آن انتها می‌یابد به دواعی مصائب و اسباب شدائد که ... و حد
سیم آن نهایت می‌پذیرد به دواعی مصیبات و اموری که موجب کلفت مصیبت اند و حد چهارم اتصال دارد به هوای نفس که باعث
هلاک و محنت و بشیطان مغوی یعنی گمراه کننده سالکان راه یقین است و در این حد گشوده می‌شود در این سرای که محل دخول
و خروج آنست خرید این فریفته امید و امل از این آواره شده ناامیدی و اجل جمیع این سرای را بخروج از عز قناعت و داخل شدن
در ذل خواهش و خواری طلب و چون این مشتری را در این معامله درکی بهم رسد یعنی کسی بر وی دعوی نماید که این حق من بوده که او
بغیر حق بتو فروخته است و تو بغیر حق در آن تصرف کرده‌ای از هم ریزاننده و خاک سازنده اجسام پادشاهان و زایل
سازنده حیات متکبران و جباران مثل کسری پادشاه عجم و قیصر سلطان روم و تبع و حمیر پادشاهان یمن و کسی که مال را بر مال گذاشته
در مقام اکثار و بسیاری آن درمی‌آیند و بناهای رفیع بر هم نهاده و آنرا بگچ و ... و دستار آن می‌آرایند و بر رفعت اساس آن کوشیده و
باستر ... نقش و طلا کاری در و دیوار زیب و زینت میدهند و مال بسیار ذخیره میکنند بگمان آنکه فایدهٔ
ایشان آن خواهد کرد و بار و تعلق خواهد گرفت یعنی مرده کانیانرا یعنی بایع و مشتری و صاحب درک را در موقف عرض
و پرسش حاضر سازد تا میم دعوی ایشان فیصل یابد و هرآینه در آن وقت خسران و زیان کاری ارباب بطلان ظاهر خواهد گشت
بر معامله گواه عقل کامل که خود را از قید اسیری هوا و هوس آزاد ساخته و بدیدهٔ بصیرت نظر کند بسوی احوال ارباب دنیا و فنا
و زوال ایشان و بگوش هوش استماع نماید که منادی زهد و ترک دنیا ندا میکند ... آن خانه ... که ... خالی بود

حق برکسی

حق بر کسی که دو چشم بینا داشته باشد یعنی بصیرت و بینائی او در عواقب امور مرتبه کمال یافته باشد بعد از آنکه رضا بخواهد آمد بدنیا
بود اشتغال آرزوهای دنیوی مقرر شده که از وصول آن که ... نیست جهد کنید که بواسطه سفر خود توشه راهی و ذخیره باشید از اعمال
و کم ارزیک و نیکو کرده اید اعمال را امید خود را با جلهای خود یعنی آرزوهای خود را کم کنید و طول امل را از خود بیاد آوردن
موت و ثواب آن زایل سازید **بخش دویم** ... که ... دارد خاصا ... که ... شخصی که ...
برهم گذاشت عرب میگوید شخص ... فهو شاخص و شاخصا در این فقره حال واقع شده از مفعول ...
بود آن شخص تراز خانهٔ ... در حالتی که چشمهای تو از هم باز باشد و شخص مذکور کنایه از مرده است و ... انکه ... شخص من البلد که
یعنی ذهب و سار است ماخوذ باشد یا از شخص السهم که با ... است که ... بلند شده ... از ... باشد که ...
بر تو اعراض ... که ... مردم ... باشد و جمعی ... که ... و ... شخص کسی ... عطا
کرد و او گرفت از عرب میگوید ... یعنی اعطاه ... و مراد ... باشد ... واقعست از مفعول
بلکه ... بودن از دنیا و زخارف آنست یعنی ... تسلیم کند ... در ... و فارغ باشی از همه چیز ... دنیا
و مثال آن ... باشد ... لا تکون ... هذه ... کلام
مقدر ... که ... و ... در ... کلام ...
مقدر ... باشد ... که ... و ...
تامل کن ... که ... باشد ... واقع ... باشد ... از وجه حلال باشد
فاذا انت ... کلام اذا ... است مثل ... که واقع است در آیه کریمه فاذا هم خامدون ...
الحکم ... تحقیق که ... و زیان کاری ... زبانی ...
اذن ... که ... جواب ... و ...
خلافست ... میگوید ...
... باید نوشت و ... میگوید ... بالرجل ... بجلوت

بعنی اقلع قال فی الصحاح انجحر فاترجع ای اقلع من مکان یعنی کند او از مکان خود بجمع هذه الدار ای نحو بها و یحیط بها بالنفس
باب هذه الدار شرع بصیغه مجهول است یعنی بفتح قال فی القاموس شرع بابا الی الطریق ای فتحه بالخروج من هذا القدح باب الخروج
بای سو دراست مثل بای حد هذا اهذا و قنوع بضم قاف یعنی قناعت فی ادرک هذا المشتری من درک ما مای شرطیه است
او درک بمعنی لحق است ادرک بمعنی لاحق شدن قال فی القاموس الدرک کالمحاق ادرک لحقه و هذا کلام اشارت مفعول
اوست و درک بفتح را یعنی تبعه است که عبارت از عقوبت و سزای بدی است و هر امر ناخوشی که بر فعلی مرتب شود بعد از
وقوع آن قال فی الصحاح الدرک التبعه یحرک و یسکن یقال ما لحقک من درک فعلی خلاصه یعنی درک یعنی تبعه است و بفتح را
و سکون را هر دو خوانده شده عرب میگوید ما لحقک من درک فعلی خلاصه یعنی هر گاه لاحق شود بتو عقوبتی بر خلاصی
ساختن تو از آن و مراد اینجا آنست که در بیع اول چیزی ذکر یافت فعلی سلب اجسام الملوک یعنی بر وزن کرم ماخوذ از
بلا یعنی بکسر است که بمعنی دفع و اندرا است یعنی ازهم پاشیدن و دریده شدن و علی سلب که عبارت از اخراجات انعام
که مقدم شده است بر و مثل کسری و قیصر و تبع و حمیر کسری بفتح کاف و کسر کاف لقب پادشاه فرس است معرب خسرو که در زبان
فارسی یعنی وسیع الملک است و چون عرب بزبان خود نقل کرده اند بواسطه دشواری تلفظ ایشان بالفاظ فارسی تغییر داده
بکسری کرده اند و امثال اینها در لغت ایشان بسیار است و اهل عربیت این قسم لفظی را معرب نامیده اند و قیصر لقب پادشاه
روم است و تبع بضم تای دو نقطه و تشدید بای یک نقطه مفتوح لقب پادشاه یمن است و لفظا و مفرد است و جمعش
تبابعه آمده بیای یک نقطه بود و نقراعنه و حمیر بکسر حا و سکون میم و فتح یا بزرگ قبیله ایست در یمن که بعضی از ایشان در
سابق پادشاه بوده اند و بنی فشید شید بکسر شین و سکون با چیزیست که دیوار خانه را آب می اندایند مانند گچ و امثال
آن و شید بفتح شین مصدر است بمعنی گچکاری کردن عرب میگوید شاده یشیده شیدا فهو مشید و نقل باب تفعیل که در وزن قصره
در کتاب شده برای مبالغه در شید است یعنی بنا کند و مبالغه تمام در گچکاری آن بکار برد و شید بتشدید و فتح یا
مو یعنی مطول نیز آمده قال فی الصحاح المشید بالتشدید المطول و نجد و زخرف نجد بنون و جیم تشدید دال بی نقطه
مشتق است از نجد که بمعنی ما ارتفع من الارض است یعنی آنچه از زمین بلند باشد و در این مقام کنایه از رفعت بنا است و نجد اند

که از نجد که بمعنی ما نجد به است ماخوذ باشد یعنی آنچه زینت دهند با و خانه را از فرش منقوش و پرده های رنگین و نقش کاشی و امثال
آن و زخرف بضم زا و را یعنی طلا است و زخرفه یعنی زینه اشخاصهم لفصل القضاء اشخاص بکسر همزه مصدر باب افعال است یعنی
احضار و ضمیر هم راجعست بایع و مشتری و مبیع و صاحب درک یعنی سلب اجسام ملوک که کنایه از موت است مستعد و متکفل
حاضر ساختن ایشانست بموقف قضا و پرسش تا میان ایشان فیصل یابد و مستحقات و صنایع معنوی و لفظی که درین کلام
رعایت شده بر صاحبان بصیرت و معرفت بصنایع عربیه مخفی نخواهد بود فی عرصها تماما ضمیر عرصه یعنی
ساحت و فضاست و ضمیر ها را راجعست بدار که یعنی خانه زات یا بدنیا و اول اگرچه بسبب لفظ دورتر واقع است رعایت
جانب لفظ اقتضای رجوع باقرب می نماید اما بحسب معنی انسب است ما ابین الحق لذی عینین ما مای تعجبیه است مثل ما احسن
وجهه و ابین یعنی اظهر است و مراد بذی عینین صاحب بصیرت کامل و کلام درین تاویل است کما اظهر الحق لصاحب البصیرة
ان الرحیل احد الیومین یعنی فرزند آدم را روز قدوم و در آمدن است باین دنیای فانی و آن روز ولادت اوست و دوم
روز رحلت یعنی رفتن و بیرون رفتن و آن روز موت است بین مراد آنست که آنرا فراموش نکنند و همیشه متذکر آن باشند و
الموفق الخامس می تواند بود که مراد بکلام حضرت امیرالمومنین علیه السلام که اشتریه منه دار ا رمزی باشد
برای بدن و مراد بمشتری نفس ناطقه انسانی باشد که در زندگانی طلبی فی الخصوص است و بسبب افتقاد از خود ابنیه ما لم یجرد
که از عوالم قدسیه محروم مانده و بایع کنایه از ماده و هیولی باشد که باعث حصول اجزای اصلیه سوی بدن شده اند و حد خانه را
کرده اند که مبداء آن از جانب فناست که عدم اولی باشد و منتهای آن مشکل هلاک که مقدمات موت است و این بنا اگرچه که
نفس طبقات و وسیله سیر و سلوک او در تحصیل کمالات و فضایل اما قوی بهیمیه که در هر حال ملازم او بند دواعی آفات و
اسباب هلاک و معصیات او بند و او را باتباع هوای نفس و پیروی شیطان میدارند بحکم حضرت امیرالمومنین علیه السلام قوی
بمنزله حدود خانه بدن انگاشته اند که از جهات او در آمده اند و بحکم خروج از ولایت شریعت الهی و دخول در مملکت ضلالت و
بطلان باتباع هوای نفس و پیروی شیطان در واقع موجب مناسب است اند که در آن خانه او را حد قرار دهند چون زخارف و نقش از
غرفها کمتر تقاضای از ماسوی که در عالم تجرد با آن بوده و دخول در غفلت و هوا و هوس و علایق که از لوازم سکنای این خانه است و سبب آن

تعلقیست که آن دارد چنانچه گویا این معنا را بآن مرتبه است تشبیه کرده اند حضرت آنرا بدینها که از لوازم شراکت و تعلق

بیع سبب بذل آن می شود و چون منوط خلایق را خواهی نخواهی بر وقف حرکت تست یکشانند تعالی که بایکدیگر دین نشاء الله

و فیصل یافتن آن تا آن روز کرده بسبب وصل فیصل باید ظاهر شود که هر که تقیه کرده و ظالم کیست و مظلوم که تشبیه کرده

آنرا حضرت بشخصی که ضامن درک می شود و تعهد می نماید که اگر درکی بهم رسد ارباب معامله را با مدعی درک ملک و دیدار الحقنا حاضر

ساخته مهم ایشان را فیصل دهد و چنان کند که جهالت میان ایشان منقطع شود و حق بمن له الحق عاید گردد پس هیئت آنچه در

تأویل این کلام بلاغت نظام بخاطر رسیده همین می تواند بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام معنی دیگر اراده کرده باشند و فکر سلیم

بآن پی نبرده باشد و نظر قاصر بآن نرسیده والله اعلم بحقیقة الحال

حدیث پانزدهم

روایت شده است بسندی که متصلست بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب الکلینی **از** علی بن محمد بن بندار که از کتب رجال مشهور

جرح و تعدیل او معلوم نمیشود **از** ابراهیم بن اسحق الاحمری النهاوندی که اگرچه علمای رجال اکثر حکم بضعفش کرده اند

و گفته اند که فی حدیثه ضعف و در اعتقادش نیز بوده اما فاضل و مصنف کتب بوده **از** عبدالله بن حماد الانصاری که از شیوخ علمای شیعه

و مصنف کتب است و شیخ او را اگرچه در مرتبه حدیث صحیح نداشته اند اما گفته اند که شاید موید شیخ و دیگر نیز توثیق او نموده اند

شد **از** علی بن ابی حمزة البطائنی قال کان لی صدیق من کتّاب بنی امیة فقال لی استأذن لی علی ابی عبد الله جعفر بن محمد

الصادق علیه السلام فاستأذنت له فاذن له فلما دخل سلم جلس ثم قال جعلت فداک انی کنت فی دیوان هؤلاء القوم

فاصبت من دنیاهم مالاً کثیراً و اغمضت فی مطالبه فقال ابو عبد الله علیه السلام لولا ان بنی امیة وجدوا من یکتب لهم

و یجبی لهم الفیء و یقاتل عنهم و یشهد جماعتهم لما سلبونا حقنا و لو ترکهم الناس و ما فی ایدیهم ما وجدوا شیئاً الا ما

وقع فی ایدیهم فقال الفتی جعلت فداک فهل لی مخرج منه قال ان قلت لک تفعل قال افعل قال له فاخرج من جمیع ما کسبت فی

دیوانهم فمن عرفت منهم رددت علیه ماله و من لم تعرف تصدقت به و انا اضمن لک علی الله الجنة فاطرق الفتی طویلاً ثم قال

قد فعلت جعلت فداک قال ابن ابی حمزة فرجع الفتی معنا الی الکوفة فما ترک شیئاً علی وجه الارض الا خرج منه حتی ثیابه

التی علی بدنه قال فقسمنا له قسمة و اشترینا له ثیاباً و بعثنا الیه بنفقة قال فما اتی علیه الا اشهر قلائل حتی مرض فکنا نعوده قال فدخلت

علیه یوماً و هو فی السوق قال ففتح عینیه ثم قال لی یا علی وفی لی والله صاحبک قال ثم مات فتولینا امره فخرجت حتی دخلت علی

ابی عبد الله علیه السلام فلما نظر الی قال لی یا علی وفینا والله لصاحبک قال فقلت صدقت جعلت فداک هکذا والله قال لی عند موته

شرح کلام بلاغت نظام مشتمل بر آغاز و انجام **آغاز** مشتمل بر بیان **بخش اول** راوی گوید که مرا دوستی بود از نویسندگان

سلاطین بنی امیه بمن گفت در وقتی که اراده ملاقات امام جعفر صادق علیه السلام داشت که از حضرت آنحضرت اذن حاصل کن که بمجلس حاضر شده به

سعادت صحبتش فایز گردم پس من بخدمت امام علیه السلام رفتم و بجهت او اذن طلبیدم و امام علیه السلام اذن داد و چون بخدمت آنحضرت رسید

زمین خدمت بوسیده سلام کرد و در مجلس آنحضرت نشست بعد از آن گفت جان من فدای تو باد بدرستیکه من از عمال دیوان اینجماعت بودم

و از دنیای ایشان مال بسیار بمن عاید شد که در جمع آن از آن اغماض یعنی بسیار کرده ام و ملاحظه حلیت و حرمت آن نکرده ام

امام علیه السلام فرمود اگر نه چنین بود که بنی امیه بواسطه خود نویسندگان و ارباب عمل پیدا کنند که بجهت ایشان کار دیوان ایشان بشود

و بواسطه ایشان جمع خراج نماید و از جانب ایشان با مردم جدال کند و در جماعت و مجمع ایشان حاضر شود هر آینه در مقام اغتصاب حق ما که امامت

و خلافتست بغارت سلطنت الله و آل نبی شده و اگر مردم ایشان را با آنچه در دست ایشان بوده وا می گذاشتند و در مقام اعانت و امداد ایشان

در نمی آمدند مالک چیزی نمی شدند سوای آنچه در دست ایشان بوده و قدرت بر سلب حق ما از ما بهم نمی رسانیدند پس جوانی که از عمال کرام

بود و این جواب شنیده گفت جان من فدای تو باد ای فرزند رسول خدای آیا مرا خلاص و بیرون شدی از این عمل که ارتکاب کرده ام هست

و می تواند بود که گناه من آمرزیده شود امام علیه السلام فرمود که اگر بتو بگویم که بواسطه خلاصی از این و در طریق آن باید کرد عمل خواهی آورد

گفت بلی ای فرزند رسول خدای بعمل خواهم آورد پس حضرت فرمود که از جمیع آنچه از دیوان ایشان کسب کرده و در ایام عمل ایشان بدست آورده

جدا شو و بعد از آن بخاطر آورد آنچه از انها تعلق بجمعی داشته باشد که ایشان را شناسی و می دانی بایشان توانی برسانی باید که و مال ایشان را

تسلیم ایشان نمائی و آنچه صاحب آنرا نشناسی و ندانی که از کجا بهم رسانیده و کجا بود آنرا از جانب صاحبش بفقرا و مساکین تصدق کنی که بعد

که چنین کرده باشی من ضامنم که خدای عز و جل از گناه تو در گذرد و معفو و مغفور شده در آخرت بهشت را بتو ارزانی دارد پس آن جوان زمانی

طویل سر در پیش افکند و تأمل نمود و بعد از آن سر برداشت و گفت که هر آنچه فرموده به عمل آوردم و تقسیم دادم جان من فدای تو باد پس از خدا

راوی گوید که آن جوان در ما حضر نمود به کوفه آمد و جمیع آنچه داشت

حتی لباسی که پوشیده بود از خود جدا کرده به جهت کی از جانب امام علیه السلام با او مأمور شده بود بعضی را به صاحبانش خود رسانید
و بعضی را که معرفت به صاحب آن نداشت به فقرا و ارباب استحقاق تقسیم نمود چنانچه از پای او جهت آنکه مرا مصرف کسوه و نفقه او شود
راه که گوید لیکن جمیع که به حال او مطلع بودیم مردمی به جهت او میان خود توجیه کردیم و بعضی را از آن به واسطه بخشش او دختی چند خریدیم که
و بعضی دیگر را به واسطه آنکه صرف نفقه او شود نزد او فرستادیم بعد از آن ماهی چند اندک بود و نگذشت که بیمار شد و ما عیادت او نمودیم
تا آنکه روزی به عیادت او رفتیم دیدیم که بیماری او اشتداد تمام یافته است و در حال نزع است چون نزد او نشستیم چشم باز کرد و
چشم خود به من انداخت و گفت ای علی به خدا قسم که آنچه صاحب تو امام علیه السلام به من وعده کرده بود وفا بآن کرد یعنی بهشتی که به جهت من ضامن شده بود
اندآنی داشتند و وفات او از ضمان مذکور ... شد بعد از آن جان شیرین به جان آفرین ارواح تسلیم نمود و ما در مقام تجهیز و تکفین او شدیم و چون
از منزل او بیرون آمدیم به خدمت امام علیه السلام شتافتیم چون چشم امام بر من افتاد سبقت به کلام کرده گفت ای علی به خدا قسم آنچه
که با خود آورده بود که وعده کرده بودیم وفا بآن کردیم و از عهده ضمان خود برآمدیم راوی گوید گفتم جان من فدای تو باد به خدا قسم
که او نیز در وقت ... دنیا بود ناشکر این نعمت به جای نیاورد و بالکل آنچه تو ذکر نمودی **نمایش دویم** ... که با بنی امیه کتاب
جمع کاتب است و مراد اینجا نویسندگان و مباشران عمل دیوانند الغمضت فی مطالبه ضمیر مجرور به ما راجعست یعنی ...
کرده ام در تحصیل مال که از دیوان ایشان به هم رسانیده ام و اجتناب نکرده ام از آنچه شایسته ... و شبهه در حلیت آن بود و اصل
آن از اغماض بمعنی مأخوذ است که بعضی بر هم گذاشتن چشم است یعنی لم الق بچشم و ... به یک نقطه یعنی به هیچ ... آن یا بی و وا
هر دو آمده و قال فی الصحاح جبیت الخراج جبایة و جبوته جباوة ای جمعته و مراد به خراج مالیات که عبارت از مال دیوانیست
لا اخرج منه بیرون آمدن از مال کنایه از فوق مستغنی آنست کنایه از مفارقت است و از تصرف خود برآوردن و بنای کلام بر استعاره
بالکنایه است با تخییل چه تشبیه شده است مال به چیزی که محیط می‌شود به انسان و بر دور او و در میان آن جا بود است الان و اکتفا شده است در
کلام به ذکر مشبه تنها چنانچه قاعده استعاره بالکنایه است و اثبات خروج از برای آن که از ملایمات مشبه به است تخییل آنست فقسمنا که
قسمه یعنی قرار دادیم میان خود از برای او چیزی و قسمت نمودیم او را بر یکدیگر که هر کدام چیزی از آن بدهیم اشهر قلایل جمع اشهر قلایل
با آنکه چون اشهر از صیغ جمع قلت است افاده قلت میکند آن می‌نماید به واسطه تأکید و مبالغه در قلت آنست کنایه از آنکه مدت مشغوله ... که اقل

مراتب جمع قلت نزد بعضی بود که اکثر مراتب آنست و میتواند بود که مشترک باشد میان جمع قلت و جمع کثرت تا توصیف او
به آن سیس که افاده معنی قلت محمول تواند شد زیرا که جمع کثرت آن شهور آمده و شرط صحت استعمال صیغه جمع قلت در
جمع کثرت آنست که صیغه دیگر مخصوص به جمع کثرت آن نباشد مانند اذرع و رجال که چون صیغه دیگر مخصوص جمع کثرت آن
نیافته اند مشترک دانسته اند میان هر دو و در هر دو ماده استعمال می‌یابد وهو فی السوق سوق عبارت از
نزع است یعنی جان کندن قال فی القاموس ساق المریض سوقا و سیاقا شرع فی نزع الروح **نمایش** از
کلام امام علیه السلام که لولا ان بنی امیة وجدوا من یکتب لهم تا آخر آنچه مستفنی شکایت حضرت از صدور آن
مستفاد می‌شود که اعانت و یاری دادن ارباب ظلم و معدودان جایز نیست و مرتکب آن در معرض سخط و غضب الهی است
و اگر چه امری که اعانت ایشان در ضمن آن به عمل می‌آید فی نفسه مباح و جایز باشد زیرا که از جمله اموری که امام در مقام
شکایت مذکور از صدور آن از مردم مذکور ساختند و شکایت مذکور مشعر است بر حرمت آن حضور در جماعت و جمع ایشان است
چنانچه و شهد جماعتنا اشارت بآنست و هیچ شک نیست که امر مذکور قطع نظر از آنکه مستفنی اعانت ایشان است حرام
و ارتکاب آن جایز است پس معلوم شد که مطلق اعانت حرام است خواه در ضمن فعل حرام باشد مثل جمع کردن خراج و مثال
آن و خواه در ضمن فعل مباح مانند حضور در جماعت و خیاطت ثوب و آنچه از آن قبیل باشد و مؤید آنست حدیثی
که شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره از ابن ابی یعفور روایت کرده است که او گفته است کنت عند ابی عبد الله اذ دخل علیه
رجل من اصحابه فقال له اصلحک الله انه ربما اصاب الرجل منا الضیق او الشدة فیدعی الی البناء یبنیه او النهر یکریه
او المسناة یصلحها فما تقول فی ذلک فقال ابو عبد الله علیه السلام ما احب انی عقدت لهم عقدة او وکیت لهم وکاء وان
لی ما بین لابتیها لا ولا مدة بقلم ان اعوان الظلمة یوم القیمة فی سرادق من نار حتی یحکم الله بین العباد یعنی بود من
روزی نزد امام جعفر صادق علیه السلام که ناگاه شخصی از اصحاب آنحضرت درآمد و لب بثنا و دعای آنحضرت گشوده گفت
اصلحک الله بدرستیکه گاه هست که مردی از ما که اصحاب توئیم تنگی و شدتی در معاش دست میدهد و مضطر می‌شود که او
فوتی مبادا کسی بخواهیم و ما را ارباب حکم میخوانند که به جهت ایشان بنائی کنیم یا نهری در زمین بکنیم که جاری آب آن باشد یا

که در پیش آب بسته اند و از هم پاشیده است باصلاح آوردیم درین باب چه می‌فرمایید آیا ما را با آن مباشرت رواست یا نه امام علیه السلم
در مقام تنبیه بر منع از ایشان در آمده فرموده که دوست نمی‌دارم که از جانب تو در اعانت ایشان گرهی بر ریسمان زده شود یا سر نیکی
شود و بوده باشی مرا باز آن ما بین لابتین این شهر یعنی مدینه طیبه [illegible] راضی نیستم که این قدر کار
بواسطه ایشان از تو در وجود آید و لابه یعنی زمین سنگلاخ و سیاهست که گیاه در آن نروییده باشد چون از دو جانب مدینه طیبه دو زمین
سنگلاخ برین وجه در آمده تا چنانچه شهر در میان هر دو واقعست تعبیر از آن بما بین لابتین میکنند و آنها را لابتین مدینه میگویند حضرت فرموده
دوست نمیدارم اعانت ایشانرا با فعال مذکوره و نه بقدر سیاهی که بجوی قلم ایشان داده شود تا با آن چیزی بنویسند بدرستیکه کسیکه اعانت
ایشان می‌نمایند و یا ریاء ایشانرا او جهت خود ساختانند روز قیامت در سرا پرده آتشین مقام خواهند داشت او هر گونه دار آتش ایشانرا
در میان خواهد گرفت چنانچه سرا پرده محیط باطراف میکرد که بهر جانب رو نهند عبور ایشان بر آتش باشد تا وقتیکه حاکم علی الاطلاق
حکم خود در میان بندگان جاری سازد و حدیث صحیحی که از یونس بن یعقوب نقل شده که گفت قال لی ابو عبد الله
علیه السلم لا تعنهم علی بناء مسجد یعنی یاری مده ایشانرا در بنای مسجدی که از افعال مستحسنه است چه جای فعل مباح و حرام و روایت
کرده است ابن بابویه رحمه الله از حسن بن زید از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلم از آبای بزرگوار آن حضرت
صلوات الله علیهم که قال رسول الله صلی الله علیه و آله الا و من علق سوطا بین یدی سلطان جائر جعل الله ذلک السوط یوم القیمة
ثعبانا من نار طوله سبعون ذراعا یسلطه الله علیه فی نار جهنم و بئس المصیر یعنی فرموده آن رسول خدای صلی الله علیه و آله که هر کس تازیانه
در برابر سلطان جائری بیاویزد [illegible] که چون سوار شود بدست او دهد یا [illegible] اشاره بوده که [illegible] باشد
بگرداند خدای عز و جل روز قیامت آن تازیانه را ماری از آتش که درازی او هفتاد گز باشد و مسلط سازد آن مار را در دوزخ
بر وی که همیشه معذب او باشد و بد عاقبتیست ایشانرا و امثال این احادیث بسیار که درین باب وارد است هیچ شک نیست که جمیع
احادیث مذکوره دلالت بر حرمت آن [illegible] فعل حرام میکند دلالت بر حرمت آنکه در ضمن فعل حلال نیز دارد بلکه در ضمن فعل سنت
نیز چنانچه حدیث یونس بن یعقوب که و لا تعنهم علی بناء مسجد شعر بر آنست و مؤید است آیه کریمه و لا ترکنوا الی الذین
ظلموا فتمسکم النار نیز از استنباط تعمیم مذکور توان کرد زیرا که مدلول آیه مذکوره آنست که میل مکنید بجانب [illegible] کردار ان

درخواست می‌نمودی که خود را بتو نماید تا بدیده ظاهر مشاهده جمال او کنی هر آینه دعای تو مرتبه اجابت می‌یافت و [illegible] فایز میشدی
نیز جمال ما را بکیفیت داده او و با کیفیت که او [illegible] واقعست چنانچه [illegible] موسی گفت ای پروردگار خدای
من را بدیده ظاهر نتوان دید و [illegible] کیفیت نیست که علم کسی بآن تواند برد و او را تعالی شأنه با آیات جلالت می‌توان شناخت
و بدلیل و برهان می‌شناخت [illegible] و در میان ایشان این سخن تسلی نشد گفتند ایمان بتو نمی‌آوریم و تصدیق تو نمی‌کنیم
تا آنکه رویت او را از تو درخواهیم [illegible] موسی علیه السلم چون از قبول نصیحت ایشان ناامید شد بدرگاه الهی کرده گفت پروردگارا
جماعت بنی اسرائیل چنین گفتند و من [illegible] در اصلاح حال ایشان [illegible] و بهتر میدانی که خیر ایشان در چیست وحی آمد که
[illegible] سوال کن از من آنچه ایشان از تو سوال میکنند و [illegible] و ما بر سالت [illegible]
و [illegible] خطاب [illegible] آدم و علم [illegible] الهی [illegible] کلام [illegible]
رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی و لکن انظر الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فلما تجلی ربه للجبل جعله
دکا و خر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت الیک و انا اول المؤمنین یعنی ای پروردگار من بنمای ذات خود را
تا نظر بجمال تو نمایم [illegible] کلام الهی در جواب او [illegible] مخلوق شد که هرگز نخواهی دید [illegible]
ظاهر [illegible] مشاهده جمال خود نداده‌ایم و لیکن نگاه کن بسوی این کوه که [illegible] و قوت و توانائی او
[illegible] کوه در جای خود قرار گیرد و تواند تحمل تجلی [illegible] طاقت مشاهده
جمال [illegible] تجلی [illegible] لقای ما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بزرگ است که گنجایش آن بوده باشد و متناول کرده که نام با گمراه نشوان دید و دیگران هم مشاهده جمال تو نتوانند پس موسی مخفی ظاهر

جواب امام علیه السلام حاصل کرده طلب بلای آنحضرت بکشاد و گفت لله درک خبر ده مرا از خبر هاد از معنی قول الهی در باب یوسف

نبینا وعلیه السلام که ولقد همت به وهم بها لولا أن رأى برهان ربه و رفع کن از خاطر من اشکال این را که چون تواند بود که یوسف

صدیق با وجود مرتبه نبوت و عصمت قصد مخالطت زلیخا نماید و عزم مباشرت با او نماید علیه السلام و قوع یابد حال آنکه فعل

بر و جایز نبود امام علیه السلام در مقام تفسیر آیه کریمه بر وجهی که رفع اشکال او و دفع آن شود در آمده فرمود که معنی آیت آنست که

قصد کرد مخالطت و صحبت یوسف را و اگر نمی بود این که یوسف مشاهده برهان پروردگار خود کرد که عبارت از نور عصمت و لطف

نبوت است که حجت بود او نمی قصد او از آلایش معاصی پاک گشته قصد میکرد مخالطت او را چنانچه او قصد کرده بود و لیکن یوسف

علی نبینا وعلیه السلام که در مرتبه عصمت فایز بود و از معصوم قصد معصیت واقع نمی شود و اتیان بکنند و بعمل نمی آید مأمون گفت لله

درک یا ابا الحسن خبر ده مرا از معنی قول خدای عز وجل که وذا النون إذ ذهب مغاضبا فظن أن لن نقدر عليه یعنی رفع کن از خاطر من

اشکالی را که از ملاحظه ظاهر معنی این دست داده که چه ظاهر معنیش چنین است که ذا النون پیغمبر وقتی که غضبناک شد

میان قوم بیرون رفت گمان کرد که ما قدرت بر وی نخواهیم یافت چنانچه گذشته بود که از پیغمبر خدا این قسم ظنی وقوع یابد

اگر بر صحت چیزی می باید بر مرتبه عصمت فایز باشند امام رضا علیه السلام فرمود که مراد به ذا النون یونس بن متی است که از قوم خود

غضبناک شده از میان ایشان بیرون رفت و فظن در این آیه بمعنی استیقن استعمال یافته وأن لن نقدر عليه بمعنی أن لن نضیق

در قرآن مجید در آیه کریمه وأما إذا ما ابتلاه ربه فقدر عليه رزقه فقدر علیه بمعنی ضیق و قتر استعمال یافته است و معنی آیه

اعلم آنست که صاحب ماهی یعنی یونس پیغمبر علیه السلام وقتی که از قوم خود در غضب شد که چرا ایمان باو نیاوردند و قبل از آنکه وحی

الهی باو نازل شود از میان قوم خود بیرون رفت پس یقین دانست که ما روزی او را بر وی تنگ نخواهیم کرد و هرجا باشد باو خواهیم

رسانید تا آنکه بدریا در آمد و بر دهان شکم ماهی گرفتار شد فنادى في الظلمات پس ندا کرد یونس علیه السلام در میان تاریکیها یعنی

شب و تاریکی دریا و تاریکی شکم ماهی أن لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين بگذرید معبودی بحق مگر تو پاکی

یاد میکنم ترا از جمیع آنچه سزاوار مرتبه تو نیست و ترا از جمیع معایب و نقایص بری میدانم بدرستی که بودم من پیش از این از جمله ظالمان که تمکا

او المؤمنين منهم بالكفر لا غير فقال المأمون لله درك فأخبرني عن قول الله تعالى ولقد همت به وهم بها لولا أن رأى برهان ربه فقال الرضا عليه السلام

لقد همت به ولولا أن رأى برهان ربه لهم بها كما همت به لكنه كان معصوما والمعصوم لا يهم بذنب ولا يأتيه فقال المأمون لله درك يا أبا الحسن

فأخبرني عن قول الله عز وجل وذا النون إذ ذهب مغاضبا فظن أن لن نقدر عليه فقال الرضا عليه السلام ذلك يونس بن متى ذهب مغاضبا لقومه فظن بمعنى

استيقن أن لن نقدر عليه أي لن نضيق عليه رزقه ومنه قول الله عز وجل وأما إذا ما ابتلاه ربه فقدر عليه رزقه أي ضيق وقتر فنادى في الظلمات

ظلمة الليل وظلمة البحر وبطن الحوت أن لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين بتركي مثل هذه العبادة التي فرغتني لها في بطن الحوت فاستجاب

له وقال عز وجل فلولا أنه كان من المسبحين للبث في بطنه إلى يوم يبعثون فقال المأمون لله درك يا أبا الحسن فأخبرني عن قول الله عز وجل ليغفر لك الله

ما تقدم من ذنبك وما تأخر قال الرضا عليه السلام لم يكن أحد عند مشركي مكة أعظم ذنبا من رسول الله صلى الله عليه وآله لأنهم كانوا يعبدون من دون الله

ثلاثمائة وستين صنما فلما جاءهم عليه السلام بالدعوة إلى كلمة الإخلاص كبر ذلك عليهم وعظم وقالوا أجعل الآلهة إلها واحدا إن هذا لشيء

عجاب وانطلق الملأ منهم أن امشوا واصبروا على آلهتكم إن هذا لشيء يراد ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة إن هذا إلا اختلاق فلما فتح الله تعالى

على نبيه صلى الله عليه وآله مكة قال له يا محمد إنا فتحنا لك فتحا مبينا ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر عند مشركي أهل مكة بدعائك إلى توحيد الله فيما

تقدم وما تأخر فقال المأمون لقد شفيت صدري يا ابن رسول الله وأوضحت لي ما كان ملتبسا فجزاك الله عن أنبيائه وعن الإسلام خيرا

شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و نهایت انجام **آغاز** سخن به وجه تحقیق **بینش اول** ما و بیان سوگند مأمون مبالغه

امام رضا علیه السلام در مقام استفاده بعض مسائل و استکشاف بعض مشکلات خود در آمد و گفت چه معنی دارد کلام خدا ایم در قرآن مجید

فلما جاء موسى لميقاتنا وكلمه ربه قال رب أرني أنظر إليك که ظاهرش دلالت بر آن دارد که موسی علیه السلام نخواست که پروردگار

آشکار ببیند و پروردگار او را از این سخن که گفت ای پروردگار من خود را بمن نما که بسوی تو نظر کنم منع فرمود پس اگر موسی میدانست

فاین اشد نماند که عظمت و کبریای الهی زیاده بر آنست که دیده ظاهر را گنجایش مشاهده جمال او بوده باشد و منزه از ذات و منقص اوست

ماده و مقابله و جهت و مکان که از شروط رؤیت بچشم سر است فاما مرتبه او آنکه تو هم رؤیت او توان کرد تا آنکه در مقام طلب آن در آید و از

پروردگار خود آن را درخواست نماید امام رضا علیه السلام فرمود که بتحقیق موسی علیه السلام میدانست و عالم بود که پایه عظمت و جلال او رفیع تر از آنست که

دست ادراک بصری بآن تواند رسید و بچشم سر او را توان دید و لیکن چون از جانب خدا بمرتبه کلیمی فایز شد و بمکالمه و مناجات او در بیابان بجانب قوم خود

و در مقام اظهار نعمت پروردگار خود با ایشان در آمده خبر داد ایشان را از منزلت قرب الهی که با و کرامت شده بود و سعادت مکالمه و مناجات
حق که روزی او گشته بس قوم در مقام انکار آن در آمده گفتند ایمان نمی آوریم بتو ای موسی و تصدیق سخن تو نمی کنیم تا خود کلام حق را نشنویم
چنانچه تو دعوی شنیدن آن میکنی و ایشان هفتصد هزار مرد بودند موسی از میان ایشان هفتاد هزار کس اختیار کرد و از آنجمله هفت هزار کس برگزید
و از میان ایشان هفتصد کس گزین کرد و هفتاد کس ایشان را که بعقد راستیاری از باقی ممتاز بودند رفیق خود ساخته با او بوعده گاه مکالمه پروردگار حاضر
شوند و بشنوند آنچه او شنیده بود و گواهی دهند بر صدق قول او نزد باقی قوم چون بر کوه طور بر آمدند بس ایشان از میان قوم بر آمده بجانب طور بیابان کرد
مکالمه و مناجات او بود با پروردگار روان شد و چون بآنجا رسید آن جماعت را در دامن کوه نگاهداشته خود بکوه بر آمد و در حضرت کبریا از خدای تعالی
که مرتبه دیگر با او سخن در آید و بشنوانند آن قوم را که همراه او که بودند تا بسبب آن عنایت رنگ شک و اشتباه از آئینه خاطر ایشان زدوده
الیقین شاهده مرتبه قرب حضرت باقی قوم را در ایشان تا مرتبه سبیل حضرت حق تعالی شان دعای او را در معرض اجابت در آورده مرتبه دیگر
مکالمه خود را بواسطه ایشان ساخت کلام حق را شنیدند چنانچه صدای آن از جانب فوق و تحت و یمین و یسار و پیش و عقب بگوش ایشان میرسید
آنکه حضرت عزت حضرت حق تعالی شانه کلام خود را در شجره که در آن مقام بود خلق کرده بود و چون صدای آن از آن درخت ظاهر میشد بقدرت الهی
بهر جانب منتشر میشد و از هر طرف بگوش ایشان میرسید پس ایشان گفتند کلام حق را شنیدیم ولیکن معلوم نیست که این کلام الهی است لن نؤمن لک حتی
نری الله جهرة هرگز ایمان نمی آوریم بتو ای موسی و تصدیق نمیکنیم با آنکه این کلام الهی است تا آنکه خدا را ببینیم آشکار از پیش روی ما ظاهر
شاهده جمال او شوند پس چون جرأت نکردن این سخن نمودند از ایشان بظهور رسید در وادی غضب الهی بجوش در آمده صاعقه قهر او بر ایشان
رسید و بسبب ظلم و ستمکاری که بگفتن این سخن بر خود روا داشتند همه ایشان را بباد فنا و هلاک در داد و موسی علیه السلام چون مشاهده آن حال
بنا بجا در آمده گفت بار خدایا چه گویم بنی اسرائیل را چون بجانب ایشان بر گردم و ایشان از من خطاب کنند و گویند تو ایشان را بقتل آوردی
و بهانه نسبت صدق سخن خود را بایشان نداری زیرا که همراه در معرض هلاک در آوردی با سایر آنکه در سخن تو شک کنند و آنچه از حق گرفتی
سخن تو را تکذیب کنند و اگر من با ایشان صادق بودی سوگندی داری ترسیده که اینها زنده نزد ما آیند تکذیب سخن تو کنند و ترا بدروغ نسبت دهند
و بواسطه دفع این تهمت از خود بجز حضرت مسیحای رحیم که ایشان را بخطاب عاجل ایشان در گذری و مرتبه بجز جامعه حیات ایشان بپوشانی
کلمه بیچه حضرت حق تعالی موسی را مستجاب گردانید ایشان زنده ساخت و با تفاق موسی نزد قوم فرستاد و بعد از آن خطاب بیمبر کرده گفت

خود را بظلم آلوده اند کرده باید شما را آتش دوزخ و در ضمن اعانت ایشان سیل بجانب ایشان حاصلست خواه بفعل حرام متحقق شود
و خواه بفعل حلال و مخصوص سازد بعضی مفسرین رکون را بمیل ضعیف تفسیر کرده اند و گفته اند که هرگاه از میل قوی بقیاس بطریق اولی معلوم میشود
والله اعلم بمقاصد کلامه و از کلام بعضی فقهاء رضوان الله علیهم که در مبحث مکاسب ذکر آن کرده اند ظاهر میشود که حرمت اعانت ارباب
ظلم مخصوص حرمت بفعلی که فی نفسه حرام باشد و اعانت ایشان با مر مباح مثل خیاطت ثوب و بنای عمارت و امثال آن حرام نیست که
بر این حکم اجماعی متحقق شده باشد که مباحث از اتفاق علماء است و در کتب علماء جمیع اجماع فی نفسه دلیل احکام شرعی تواند شد
منافی بر ایشان در آن نیست و اجماعی بحث جرا که احادیث صحیحه و نصوص قاطعه چنانچه سبق ذکر یافت نفی حرمت بر خلاف آن تواند
نظر از آن بر تقدیر مذکور تخصیص حرمت را با عمال ارباب ظلم وجهی نخواهد بود چه فعل حرام فی نفسه حرامست خواه متضمن اعانت ظالم باشد
و خواه نه مگر آنکه بگوئیم مراد بحرمت آن شدت حرامست نه اصل حرمت هر چند این وجه محتاج بذکر نیست چه هرگاه حرمت فعل مباح ثابت
باشد بی آنکه متضمن اعانت ظالم باشد شدت حرمت آن کاری که متضمن اعانت ظالم باشد بقیاس بطریق اولی معلوم میشود و محبت
علامه قدس سره که در کتاب تذکرة الفقهاء حرمت اعانت مخصوص ساخته است با عانتی که در ضمن فعل حرام متحقق شود و استدلال
کرده است بر مطلب مذکور با حادیث مذکوره حال آنکه چنانچه از ترجمه آنها بر منتج رسید جمیع آنها صریحست در تعمیم قال
مترجم
گوید
که با حکم تامل بواسطه آنست که می تواند بود که مقصود علامه استدلال بر اختصاص فعل مذکور باشد بزیادتی شدت
حرمت از سایر افعال حرام نه بر اختصاص آن باصل حرمت و تفصیل مذکور حمل کرده باشد نهی از بعض افعال مباحه منتجه با بعض
احادیث مذکوره متضمن آنست بر نهی تنزیهی و زیادتی مبالغه در ترک اعانت والله اعلم و ظاهر آنست که مراد با عمال ظالمین که از
حدیث و از بعضی دیگر احادیث که مذکور شد حرمت آن ظاهر میشود هر امری باشد که در عرف اطلاق اعمال بر آن کنند و مراد
معاونان ایشان گویند و بعضی امور جزئیه که در عرف اطلاق اعانت بر آن نشود داخل حد اعانت نباشد مگر کسی با سقایت آب
آن در آن نباشد و آنچه از بعضی اکابر نقل آن بثبوت رسیده که در جواب سوال خیاطی که در خیاطت جامه سلطان وقت اشتغال
و از دو یسید که آیا من با این عمل در سلک اعوان ظلمه داخلم و عقاب که بر اعمال ایشان مترتب است بر عمل من نیز مترتب است فرمود
الا آخذ لنا اعوان الظلمة من یبیعک الابر و الخیوط و اما انت فمن الظلمة انفسهم یعنی داخل در اعوان ظلم کسیست که بتو سوزن

سپری شد که بحث ایشان [illegible] جامه [illegible] از جمله [illegible] ایشان [illegible] بر نبایت [illegible]

باشد و الکار [illegible] یعنی [illegible] نسأل الله العصمة والتوفیق

انجام

یعنی [illegible] احوال [illegible] نشاء و [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] بر [illegible] مخالف [illegible] شده [illegible]

[illegible] احدکم من الدنیا [illegible] ابی بصیر [illegible]

[illegible] باشد [illegible] اهل [illegible] باشد [illegible]

کرده شیخ [illegible] محمد بن یعقوب کلینی [illegible] از علی بن عقبه [illegible] قال ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق

علیه السلام یا عقبه لا یقبل الله من العباد یوم القیمة الا هذا الامر الذی انتم علیه و ما بین احدکم و بین ان یری ما تقر به عینه الا ان تبلغ نفسه

هذه ثم اهوی علیه السلام بیده الی الوری [illegible] یعنی [illegible] امام جعفر [illegible] الصادق علیه السلام [illegible] عقبه [illegible]

[illegible]

[illegible] چشم [illegible] دنیا

[illegible]

شد و حقیقت احوال [illegible] بعین الیقین [illegible] ارباب [illegible] اصحاب [illegible] نقل [illegible] وقت [illegible]

و تبسم کنان گفت فلمثل هذا فلیعمل العاملون یعنی [illegible] نقل [illegible]

کرده اند [illegible] حضرت [illegible] مصطفوی [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] احوال [illegible] ارباب شقاوه [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] علیه السلام [illegible]

[illegible] مصنف [illegible]

[illegible]

[illegible] خواه از اهل ایمان باشد و خواه از ارباب نفاق [illegible] بشارت بسعادت [illegible] آل [illegible] محمد

حدیث شانزدهم

خیر العباد و علی الکرم [illegible] روایت شده [illegible] محمد

بن بابویه القمی از محمد بن [illegible] النقاش [illegible] از

احمد بن محمد بن سعید بن عبد الرحمن بن زیاد [illegible] الهمدانی [illegible] ثقه و جلیل القدر [illegible]

و [illegible] حافظ [illegible] حدیث [illegible]

[illegible] رجال [illegible]

[illegible] رجال [illegible] از عبید بن [illegible] از حسین بن نصر [illegible] از عمرو بن شمر [illegible] الجعفی

کان از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] از جابر بن [illegible] الانصاری [illegible] اصحاب [illegible]

[illegible] امام [illegible]

[illegible] امام معصوم [illegible] امام محمد باقر

علیه السلام [illegible] امام جعفر صادق

علیه السلام [illegible] اصحاب کرام [illegible]

[illegible] از ابی جعفر محمد بن علی الباقر علیه السلام از [illegible] امام زین

العابدین از والد [illegible] حسین بن علی بن ابی طالب از امیر المؤمنین [illegible] سلام الله علیهم اجمعین [illegible]

شکوت الی رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] فقال یا علی قل اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک [illegible]

عنک [illegible]

[illegible] اللهم اغننی بحلالک عن حرامک و بفضلک عمن سواک [illegible]

[illegible]

[illegible] حرام [illegible] بفضل [illegible]

که خیر تو باشد ... و امثال این ادعیه ذکر این حدیث عبارتی ایراد کرده است که ترجمه‌اش این است که ... این احادیث معنی ... و بعضی مثوبات و نعمی

که بسیار رسیده بود چنانچه بسبب آن ... و صاحبان آن شدند بسیار ... و تشویش ...

[illegible] ... و نمی‌توانستم ... آن ...

پس بعضی از این حدیث عمل کردم و بخواندن این دعا مداومت نمودم و هر روز بعد از نماز صبح ... آن قیام ... و گاه بعد از نمازهای دیگر نیز

آن تبرک می‌جستم تا آنکه ببرکت خواندن دعای مذکور ... آن ... بسبب ...

و ... آن گشت والله الموفق **حدیث هفدهم** روایت ... بسند ... متصل ...

شیخ صدوق ثقة الاسلام محمد بن بابویه القمی **از** تمیم بن عبدالله القرشی **از** پدرش عبدالله بن تمیم **از** احمد بن سلیمان النیشابوری **از** علی بن الجهم

حدیث بزرگی ... قال ... فقال المأمون للرضا علیه السلام ما معنی قول الله تعالی ولما جاء موسی لمیقاتنا وکلمه ربه قال رب ارنی

انظر الیک الآیة کیف یجوز ان یکون کلیم الله موسی بن عمران لا یعلم ان الله تعالی لا یجوز علیه الرؤیة حتی یسأل هذا السؤال فقال الرضا ع ان کلیم الله

موسی علیه السلام علم ان الله تعالی عن ان یری بالابصار ولکنه لما کلمه وقربه نجیا رجع الی قومه واخبرهم ان الله تعالی کلمه وقربه وناجاه فقالوا لن نؤمن

لک حتی نسمع کلامه کما سمعت وکان القوم سبعمائة الف رجل فاختار منهم سبعین الفا ثم اختار منهم سبعة آلاف ثم اختار منهم سبعمائة ثم اختار منهم

سبعین رجلا لمیقات ربه فخرج بهم الی طور سینا فاقامهم فی سفح الجبل وصعد موسی الی الطور وسأل الله تعالی ان یکلمه ویسمعهم کلامه فکلمه الله تعالی

وسمعوا الکلام من فوق واسفل ویمین وشمال ووراء وامام لان الله تعالی احدثه فی الشجرة ثم جعله منبعثا منها حتی سمعوه من جمیع الوجوه فقالوا لن

نؤمن لک بان هذا الکلام الله حتی نری الله جهرة فلما قالوا هذا القول العظیم بعث الله علیهم صاعقة فاخذتهم بظلمهم فماتوا فقال موسی یا رب ما اقول

لبنی اسرائیل اذا رجعت الیهم وقالوا انک ذهبت بهم فقتلتهم لانک لم تکن صادقا فیما ادعیت من مناجاة الله تعالی ایاک فاحیاهم الله وبعثهم

فقالوا انک لو سألت الله تعالی ان یریک تنظر الیه لاجابک وکنت تخبرنا کیف هو فنعرفه حق معرفته فقال موسی یا قوم ان الله تعالی لا یری

بالابصار ولا کیفیة له وانما یعرف بآیاته ویعلم باعلامه فقالوا لن نؤمن لک حتی تسأله فقال موسی یا رب انک قد سمعت مقالة بنی اسرائیل وانت

اعلم بصلاحهم فاوحی الله تعالی الیه یا موسی سلنی ما سألوک فلن اؤاخذک بجهلهم فعند ذلک قال موسی رب ارنی انظر الیک قال لن ترانی ولکن انظر

الی الجبل فان استقر مکانه فسوف ترانی فلما تجلی ربه للجبل جعله دکا وخر موسی صعقا فلما افاق قال سبحانک تبت الیک یقول رجعت الی معرفتی بک عن جهل قومی وانا

بوجود سبب اگر تارک بودم ... فی ذلک الحال ... ماهی با آن قیام دارم ... حضرت عزت تعالی ... و دعای او را

مستجاب کرداند و تسبیح او را شرف قبول داده گفت فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه الی یوم یبعثون آنکه

یونس از جمله تسبیحات و تسبیح کنندگان بود و گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هر آینه در شکم ماهی

مقام ... تا روزی که آدمیان برانگیخته شوند و قیامت قائم شود ولیکن ببرکت ذکر و تسبیح ...

پنج ... مرتبه دیگر ... دعا ... حضرت قیام نموده گفت ... یا ابا الحسن خبر ده مرا از قول خدای تعالی که ...

نقل ... رسول صلی الله علیه وآله ... لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک وما تأخر نسبت ذنب برسول خدای صلوات

علیه وآله چون صحیح تواند بود ... عصمت جمیع انبیا ... امام رضا علیه السلام ... باعتقاد اهل

شرک ... گناه ... رسول خدای صلی الله علیه وآله ...

هر ... اصنام ... قیام داشتند ...

ایشان را دعوت کرد ... کلمه طیبه لا اله الا الله ... ایشان را ...

بود آن ... و تکلیف بآن را امری عظیم دانستند ... و گفتند

اجعل الآلهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب وانطلق الملأ منهم ان امشوا واصبروا علی آلهتکم ان هذا

لشیء یراد ما سمعنا بهذا فی الملة الآخرة ان هذا الا اختلاق ...

که یکتائی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علی اختلاف فی التفسیرین ... [illegible]

[illegible]

در دنیا از تو سر زده پس چون فتح کرد حضرت عزت تعالی شأنه بر پیغمبر خود صلوات الله علیه وآله مکه را او را در معرض امتنان متوجه کرده

و گفت إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ یعنی بدرستی که فتح کردیم از برای تو ای محمد

فتحی ظاهر و روشن بر وجهی که آمرزیده شود از جانب خدای ما آنچه از گناهان تو از پیش گذشته است و آنچه بعد از این خواهد بود در پیش کسان

اهل مکه یعنی آنچه ایشان را اعتقاد گناه آن بود داشتند و خواهند داشت به سبب خواندن تو ایشان را به توحید پروردگار در زمان

گذشته و آینده پس چون گفت بدرستی که شفا دادیم سینه ترا اندر یعنی گدازش امور در هم رسیده بود مانند رسول خدای وضع

و روشن ساختیم آنچه بر ضمیر تو ملتبس و مشتبه بود و حقیقت آن آشکار را اعلام نمودیم جزای خیر قرار داد ترا حضرت عزت و تعالی با انجانب خود

که دفع توهم گناه در مادّه ایشان از ما کردی و او از جانب ملت اسلام که بانی تقریر خلل این اعتقاد را از اسلام برطرف ساختی **پیش**

دویم قوله نجیّا نجی فعیل است یعنی فاعل از مناجات یعنی مسارّه و راز گفتن و می تواند بود که مصدر [illegible]

صحاح تصریح بآن کرده است وهذه عبارته قال الفراء وقد یکون النجی والنجوی اسما ومصدرا و بر تقدیر [illegible] حالست از فاعل

قریب که ضمیر مستتر است در وی راجع [illegible] یا از مفعول او که ضمیر بارز است متصل باو راجع بموسی علیه السلام الی طور سینا **مترجم**

گوید طور بضم طا یعنی کوه است مرادف جبل و مراد اینجا کوهیست واقع در نواحی شام که موسی علیه السلام با الله استماع کلام الهی

نموده است و سینا نام درختیست که در آن کوه واقعست و بآن نسبت اضافه شده است کوه بآن و بفتح سین و کسر آن هر دو خوانده

شده است و فتح را نحویان بهتر دانسته اند قال فی الصحاح وطور سیناء جبل بالشام وهو طور اضیف الی سیناء وهو شجر وفیه سیناء

بالفتح والکسر والفتح فی النحو لانه لیس فی ابنیة العرب فعلاء ممدود ذا مکسور و بعضی گفته اند سینا نام مکانیست که کوه مذکور

آنجا واقعست و از ابن عباس و عکرمه نقل شده است که سیناء و سینین بزبان حبشه یعنی حسن و نیکوئیست و بعضی گفته اند که

یعنی مبارکست پس طور سینا باین معنی خواهد بود کوه حسن و مبارک یعنی با خیر و برکت و اضافه آن از قبیل اضافه موصوف خواهد بود

بصفت مثل یوم الاحد و بقلة الحمقاء و بعضی گفته اند سیناء و سینین کوهیست [illegible] و بر این تقدیر اضافه از آن

قبیل خواهد بود و بعضی گفته اند سیناء و سینین کنایه از درخت میوه دار است و چون در آن کوه درختان میوه داری چند بوده است که مردم از آن منتفع

آن منتفع بوده اند تعبیر از آن به طور سینا کرده اند و از قبیل اضافه بادنی ملابست و حاصل تفسیر واحدی گفته است که اولی آنست که سیناء

اسم مکانی باشد که در آن کوه مذکور است و سبب تسمیه آن مکان بآن حسن و مبارکی آن باشد چه [illegible] سینا [illegible] یعنی حسن و مبارک

باشد چنانچه گذشت اضافه طور باو اضافه موصوف خواهد بود بصفت و آن جاییست حتی نری الله جهرة یعنی عیانا و نصبش

بمفعول مطلق بودن است باین تقدیر که یعاین عیانا یا بر حالیت از فاعل نری که ضمیر متکلم است یا از مفعول آن که الله است

یعنی ببینیم خدای را آشکارا شود بر ما آشکارا شدنی یا ببینیم او را در حالتی که ما آشکارا باشیم نه نهان یا او بر ما آشکارا باشد

جعله دکا دک بمعنی دق در کوفتن است قال فی الصحاح الدک الدق و اینجا یعنی اسم مفعول مستعمل شده است که کلام در تقدیر باشد

که جعله مدکوکا و مراد لازم معنیست یعنی ریزه ریزه شده و از هم پاشیده و خر موسی صعقا خر یعنی سقوط و بر روی در افتاد

و صعقا مفعول مطلق فعل محذوفست یعنی صعق صعقا و می تواند بود که حال باشد از موسی که فاعل خر است یعنی بیهوش

شده بیهوش شد فی یا بیهوش و مدهوش در حالتی که بیهوش بود قال فی القاموس صعق کسمع صعقا ویحرک غشی علیه کغشیانه [illegible]

[illegible] ولقد همت به وهم بها هم بشیء یعنی قصد و عزم آن شیء است

مراد اینجا والله اعلم آنست که در میان اول مذکور شد بین قرار هم وهم بها بجهت ترکیب جواب لولاست که بر وی مقدم شده یا

دال بر جواب آن چنانچه یکی فعلتک لولا ان اخاف الله که در ین تقدیر است که لولا ان اخاف الله فعلتک که بعضی حمل

بر تقدیم جواب بر لولا کرده اند و بعضی گفته اند فعلتک اول دال است بر آن و زیادتی تحقیق [illegible]

باب دو ضابطه دوم بیاید ان شاء الله تعالی یعنی استیقن ان لن نقدر علیه قدر یعنی نقص از قدرت ماخوذ نیست بلکه

مشتق از قدر یعنی ضیق و تنگیست چنانچه نقل ره در آیه کریمه اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ از آن مشتق است

یعنی حضرت عزت روزی میکند و وسیع میگرداند روزی را از برای کسی که خواهد به توسعه روزی او تعلق گیرد و تنگی بر ما

روزی او بر کسی که خواهد و در معرض امتحان خود در آورد و مادّه او را قابلیت زیاده بر آن نباشد و مراد اینجا والله اعلم آنست

که یونس علیه السلام بیقین میدانست که ما روزی او را در دنیا اگر بر وی تنگ سازیم با وی چنانچه خواه که اینجا مقیم باشد و خواه از آن بلاد

هجرت کند و هیچ شکی نیست که حق در تفسیر این آیه و توجیه آن بر وجهی که منافات بعصمت انبیا نداشته باشد اینست که بر زبان

معجز بیان امام علیه السلام جاری شده است پس التفات نباید کرد بآنچه بعضی مفسرین ذکر آن کرده اند که مراد اینست که یونس علیه السلام گمان

کہ تغییر آن نکرده ام [illegible] از قوم خود [illegible] قضا و قدر [illegible] باشد یا آنکہ [illegible] حال [illegible]

بحال کسی [illegible] قدرت خدایم یا آنکہ [illegible] وسوسہ شیطانی باشد [illegible] تغییر [illegible]

دو اقسام مذکوره قبل از بعثت [illegible] انبیاء علیهم السلام [illegible] شیطانی [illegible]

و لهذا قوله [illegible] **مترجم گوید** [illegible] با انسان [illegible]

بعضی مفسرین [illegible] فَیَقُولُ [illegible]

پس [illegible]

درویشان [illegible] **خواجه** عبدالله انصاری [illegible]

[illegible] **نظم** [illegible] درویشی اختیار کنی [illegible]

الکافرین [illegible]

[illegible]

قبل از آن [illegible]

[illegible] **مثنوی** گفت [illegible]

[illegible]

[illegible] **غایت اول** جمهور اهل اسلام اتفاق دارند بر آنکه [illegible]

ممکن نیست [illegible]

[illegible]

باشد [illegible]

[illegible]

حالت [illegible]

انکشاف تام و ظهور [illegible]

[illegible] قال امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام لا تدرکه العیون بمشاهدة العیان ولکن تدرکه

القلوب بحقایق الایمان یعنی [illegible]

[illegible] **بیت** بچشم [illegible] وقال ایضا [illegible]

ولا یراه النواظر ولا تحجبه السواتر [illegible]

و هیچ [illegible]

[illegible]

[illegible] اِسْتَقَرَّ مَکَانَهُ فَسَوْفَ تَرَانِی [illegible]

رؤیت [illegible]

[illegible]

حاصل نیست [illegible]

[illegible] وقال لن ترانی

و هیچ [illegible]

[illegible]

[illegible] هذا حق [illegible]

بودن کلام [illegible]

قول [illegible]

[illegible]

باختیار [illegible]

[illegible]

معتزله بر آن رفته‌اند تقاضای آن داشته باشد که سخن موسی چون از اعاظم اولو العزم باشد و بر نبوده که علم التجلی بجلی و جعله دکا بر جزئی است

نزد اهل معتزله و جمعی که بجواز علم کلام با قناعه مانده و هیچ شکی نیست که این طریقت معتزله را هست که بصحیح و بر ظن آن رسول که آن نفیا در معتزله

در اثبات مدعای خود که امتناع رؤیت است تمسک شده‌اند بهمین آیه بوجهی که اگر رؤیت ممکن باشد و روا باشد که مردم میدیده ظاهر حمل بدایت چنانچه

اشاره میکنند بطلب موسی علیه السلام نبوده باشد ممکن امر ممکن پس بچه سبب در حین خطاب عتاب الهی در آمد و امر مذکور او را بابی مرتبه بود که نمود

که اطلاق ظلم بر آن شد و بسبب آنکه ورا از نجم دنیا بینند و صاعقه غضب الهی بر ایشان فرو ریخت چنانچه غضب او هلاک ساخت چنانچه از این خبر میدهد حق تعالی

که فقد سألوا موسى أكبر من ذلك فقالوا أرنا الله جهرة فأخذتهم الصاعقة بظلمهم و اشاعره در جواب ایشان میگویند که سبب

دانستن سوال مذکور این بود که موسی علیه السلام در دنیا طلب بود و آن که به نبود و ما قال بل نیم بوالبکر در دنیا رؤیت الهی ممکن نیست هر که رؤیت در دنیا

چنانچه گذشت موقوفست بر مقابله و جهت و مکان و امثال آن و امور مذکوره بر خداوند روا نیست و معتزله را میرسد که بگویند این سخن بر حق تعالی

آن میگفت که موسی علیه السلام جاهل باشد از آنکه بر خدا این چیزها روا است و چه چیز روا نیست و احاد اشاعره وجهی که بهترین اعلم کلام داد

عالم باشد چه شاید در مقام تشنیع بجا ذکر کرده‌ایم و نسبت آن بجا دادیم والله الهادی **نمایش دویم** اکثر نحاة بر آن رفته‌اند که تقدیم

شرط بر جزا جایز نیست بواسطه آنکه معنی شرط مقتضی صدر کلام است بیان این اجمال آنکه چون کلامی ترکیب یابد از دو کلام و اتفاق که مضمون یکی از آن

سبب تحقق مضمون دیگری باشد جزائی را شرط مینامند و بواسطه افاده سببیه حرف دیگری از ادوات شرط که آن و لو و اذا است بر آن

در می‌آورند و جزو دیگر را که مسبب آنست و مترتب بر آن جزا آن و کاه حرف فا بر جزا در می‌آورند و گاهی فا ذکر میکنند مثل ان تکرمنی

اکرمک و ان تکرمنی فانا مکرم لک یعنی اگر گرامی داری مرا من نیز گرامی میدارم ترا اگر گرامی داشتن مخاطب متکلم را سبب گرامی داشتن متکلم شده است

مر مخاطب را در این قسم ماده اکثر علمای نحو بر آن رفته‌اند که واجبست که شرط بر جزا مقدم باشد و مقدم داشتن جزا بر شرط جایز نیست

و اگر کلام بر وجهی واقع شود که چنان نماید که جزا مقدم واقع شده است آن را جزا نباید دانست و جزای دیگر بعد از شرط تقدیر باید کرد که آنچه

مذکور است مفسر آن باشد مثلا در مثل این کلام که انا ظالم ان فعلت کذا که بحسب ظاهر جزا مقدم شده است بر شرط انا ظالم دیگر بعد ان فعلت کذا

مقدر باید داشت که کلام در معنی تقدیر باشد که ان فعلت کذا انا ظالم و انا ظالم اول مفسر آن باشد و دلالت کند بر تقدیر آن در کلام و بعضی دیگر

بر آن رفته‌اند که تقدیم جزا بر شرط جایز است پس در مثل مذکور همان انا ظالم مذکور جزا خواهد بود و احتیاج بتقدیر در کلام نخواهد بود و هیچ شکی نیست که کلام

امام علیه السلام در این حدیث در جواب سوال دوم که تفسیر کرده‌اند قول لعم و همّ بها لولا ان رای برهان ربه را که از این قبیل است بلولا ان رای برهان

ربه لهم بها نفس بر هیچ یک از معنی همین نیست چنانچه میتوانند بود که قرائن حضرت این باشد که لهم بها در کلام مقدر است و تقدیر کلام بر وجهی است

بود که مدعی این باشد که و هم بها مذکور جزا نیست و چون تمام آن تا آخر است بعضی کلام باین احتمال میشود و بها تیشن چون تحقق جزا ابا لازم

ابتدائی ذکر کرده‌اند و همّ بها که بکلیم مذکور است بی لازمست ظاهر این احتمال اولست پس چه میتوان کرد که کلام حضرت مؤید مذهب بعض

محققین از ارباب تفسیر است که گفته‌اند که و همّ بها جواب لولا نیست چرا که اگر چه لولا از ادوات شرط نیست اما در کلمات شرط است اذ دانی که جواب آن

جایز نیست که بر آن مقدم واقع شود چنانچه جزا بر شرط مقدم نمیشود بلکه جواب لولا محذوفست و آنچه مذکور است دال بر آن و مفسر آنست و

تقدیر کلام آنست که لولا ان رای برهان ربه لهم بها اما آنچه صاحب کشاف و اکثر مفسرین ذکر کرده‌اند که تقدیر کلام در آیه چنین است که لولا ان رای برهان

ربه لخالطها یعنی اگر یوسف علیه السلام برهان پروردگار را نمی‌دید و نور عفت و معصومیت را مشاهده نمی‌نمود بصحبت زلیخا و مخالفت او قیام

می‌نمود از جمله امور دیست که مرادا آنست که آن التفات نمایند و از معرض اعتبار بحث ساقط دانند زیرا که توجیه مذکور بحسب ظاهر اشعار بر آن

دارد که اگر یوسف علیه السلام قصد لازم بمعصیت واقع شده است و بواسطه دفع این احتمال احتیاج بحمل آن بر مجاز و تاویل کلام از ظاهر می‌گیرند

بآن احتیاج باشد چنانچه گفته شد که مراد آنست که در نفس یوسف علیه السلام بواسطه اقتضای قوت شهوانی که در طبیعت انسان مخمر است میل آن

میسر بود و جزء میل مذکور را از نهایت شدت شبیه بود بعزم و قصد تعبیر از آن بهم شده است که بمعنی قصد است بر طریق استعاره بلکه اطلاق هم بر

مذکور بشاکله و مجهت بمقوله و دیگر است که فعل دلیخاست بالجمله از قبیل تسمیه شی باسم چیزی است باسم آن بحسب مثل قتل قتیلا که اطلاق شده است

که بمعنی کشته شده است بر کسی که مشرف بر قتل است و امثال این تاویلات که موجب آنست که کلام از حقیقت مذهب انحراف و بیان آن قاعدی شد از کلام بلکه

باعث و بواسطه آنکه شیطان نفس بر معصیت و هر که واده آن و اشد هر کس بر حد کلام خواهد تعبیر کند **نمایش سیم** میباید دانست که ابراهیم

برده و کار که شاد که یوسف علیه السلام و نبینا و علیه السلام بسبب آن بی اشتباه مذکور گشت نسبت اهل تقلید و خواهد تقلید است بر وجه زاعمین از محرمات و

کردن از نسیان گفته نسبت کرد از جمله جمعی بر حضرت نبوت و عصمت العز بن یقع باید است و از کلام امام علیه السلام که المعصوم لا یهم بذنب ظاهر است که دلالت

بر آنکه قصد معصیت نیز منافی عصمت مستفاد میشود و کلام قصد معصیت از جمله معاصی است و معاودت بآن مستوجب عقاب و سخط الهی گردد که و هم کلام منافی

امر مذکور بعصیت و همچنین مجاز در وقوع آن از معصوم لا تسلم لازم آید که معصیت است بر همه تبیین اند بود که از قبیل سهو و نسیان بوده باشد که انبیا را منافی نیست بعض ادله

علیهم وقوع آن نسبت بمعصوم روا نیست و سانی بحضرت و حال آنکه باتفاق معصیت بت و همی را تجویز کرده اند که انبیا علیهم السلام را کبایر بیجا آورده
وایشانرا معصوم نمیدانند هم یوسف علیه السلام را بآن تفسیر کرده اند که یوسف علیه السلام ساویرت کشوده نشسته بجاست خود بوده در محلی از نجاست که
از مجامعت بکام زده آنکار از آنجا بی نشسته و برهان ربّ آنکه آن از عالم غیب بحضرت او رسید که ایاک و ایاها یعنی بپرهیز و باید بپرهیزی از
مباشرت زلیخا که هر که او مشتبه شد و آنچنان بر وقت خود اصرار داشت تا آنکه تنبیه کرد از آنکه ندا شنید و صفیر شنیدن و بعد از آن مرتبه هم
تبدیل یافت که العزیز نفسها یعنی خود را از نفس خود با زلیخا رهانید مباشرت او کرده او چنان بیان رسوخ یافت تا آنکه یعقوب علیه السلام
در برابر او آمد و انگشت ملامت بدهان کرفته خود را برو جلوه داده و بعضی گفته اند آوازی شنید که یا یوسف لا تکن کالطیر کان له ریش
فلما زنا قعد لا ریش له یعنی ای یوسف مشو مانند مرغی که بر آن پر و بال ... بود و ازین که زنا کاه اراده زنا کرد و چون بآن اقدام نمود بال و پر او بجست
پس کم ماند و او از پرواز عاجز مانده و بعضی گفته اند دستی پیدا شد میان او و زلیخا که بقلم قدرت بر وی نوشته شده بود فانّ علیکم لحافظین
کراما کاتبین یعنی بدرستی که بر شما گماشته اند نگهبانان از ملائکه کرام که می نویسند کار شما را افعال و اقوال شما را و آنچه بیک دیگر
پیدا شد و دار پس از آن شیخ در نامه اعمال شما می نویسند باوجود آن از دی اراده باز نیامد تا آنکه باز دید نوشته دید که لا تقربوا الزنا انه
کان فاحشة وساء سبیلا یعنی نزدیکی مکنید بزنا کاری بدرستی که زنا فاحشه است بزرگ و اقدام بآن سبیلست بد و فایده نکرد تا آنکه باز
دران ثبت دید که واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله یعنی بترسید و پرهیزکاری پیش آورید از روزی که بسیار دارند در آن روز بسوی خدا همه
در آن روز بسوی پروردگار ثابت و انتهی بیان مرتبت شد و همان بر سر اقدام بآن عمل بود تا آنکه خطاب الهی رسید بجبرئیل علیه السلام که ادرک عبدی
قبل ان یصیب الخطیئة یعنی دریاب بنده مرا پیش از آنکه از و خطائی در وجود آید پس جبرئیل امر کرد که علی از اینکه بوده و گفت یا یوسف اتعمل عمل السفهاء وانت
مکتوب فی دیوان الانبیاء یعنی آیا تو مباشر میشوی عمل سفیهان و ناقصان عقل را و حال آنکه نام تو در دیوان انبیا و ارباب حرمت و حکم
حضرت عزت با ثبت رسیده و جهل و تسویل که شیخی ... بالا عتقاد و الآیتین بعضی ... باین مرتبه که با وجود ملاحظه این امور و شایسته
امثال این تنبیهات خطر را از آن باز نداشته و دسوسه و تحیله شیطان در زدید مراد را از آن اصرار نماید و چون ... تشنیع زمخشری صاحب
کشاف که در تفسیر خود بعد از نقل این اقوال از ایشان و ایشان را کرد الحق از ادا نصاف داده چه بعد از نقل کلام اینان و انچه مقصود ایشانست
ازان عبارتی یاد کرده که ترجمه آن آنست این امور و آنچه مثل آنست از امور بیست که ارباب حشو و جبر که دیدن ایشان تبعیت بهتان و افترا بر خدا

و بسوی انبیا و او بر اداء آن می کنند و تجویز صدق آن می نمایند و ارباب عدل و توحید یعنی معتزله در روایات و مقالات ایشان را داین
حرفها نیست و هر کس را می بنسبت امثال این امور دیگری که بمرتبه نبوت و هدایت خلق قائم می شوند و اگر احیانا از یوسف علیه السلام
ادنی ذلتی واقع می شد هر آینه در معرض تشنیع و ملامت در می آمد و توبه و انابتی که از و واقع می شد در کلام مجید مذکور میشد
چنانچه ذلت و تقصیر آدم صفی علیه السلام در کلام مجید مذکور است و همچنین آنچه از داود و نوح و ایوب و ذی النون علی نبینا و علیهم السلام
واقع شده و توبه که بعد از آن کرده اند و استغفاری که از ایشان واقع شده همه در قرآن هست و چون تواند بود که از یوسف
علیه السلام مباشرت با مثال این امور واقع شود و حال آنکه حضرت عزت در کلام مجید او را ثنا کرده است و بمخلص بودن او را تعالی
و لما بلغ اشده آتیناه حکما و علما وقال انه من عبادنا المخلصین ○ پس یقین باید دانست که این صفت آنچنان
در آن چنان مقام لغزنده نهایت قرار و ثبات داشته و بر وجهی با نفس خود جهاد کرده که ارباب قوت و عزم بان نوع جهاد نمی نمایند
و در آن حال نظر بجهت بدلایل حرمت و وجه قبح آن داشته است تا آنکه بسبب آن از حضرت عزت مستحق آن شده که ثنا
وستایش او در کتابهای آسمانی که قبل از نزول قرآن بر انبیای سابق نازل شده واقع شود و بعد از آن در قرآن مجید که حجت
الهیست بر باقی کتابهای او و آنچه در آن مذکورست از آیات و بینات مصداق آنهاست ثنا و ستایش آن سعت گذارش سبقی
یافته است و اکتفا نشده است الا با استیفاء قصه او و بیان تمام واقعه او را در ضمن سوره که علیحده بآن بیان نموده
تکرار کنند حکایات او را بر جمعی که بعد از و باشند تا آخر الزمان چنانچه نسبت بجد بزرگوار او ابراهیم خلیل علیه السلام آمده و تا اقتدا
کنند باو و سیرتهای او نمایند در عفت و پرهیزکاری و پاکی از روی ثبات و ورزیدن در مواقفی که محل لغزش پای کرامت و مقام
افتادن باعمال دو ربار کار سیر بیجهتی که از حضرت عزت ایشان را از رحمت بنهایت خود بسبب یاد ایشان امید یار که بتحریر شوق
یا آنکه نازل ساختن آنچه سوره را در کلام مجید که هی احسن القصص آیه است در شان آن بواسطه آن باشد که اقتدا کنند مردم بیمر
از بعد ازان خلاد رنشستن میان پای زن زنا کننده و کشودن بند از ار او با اراده مباشرت بر وجه حرام و در آنکه نهی کنند بیرون کار او
او را از آن کار بمرتبه و سه دفعه در ضمن آیات قرآنی با آواز بلند بگوش او رسانده و سرزنش و مانعهای عظیم نمایند و او باز
اراده آن کار رود در مقام تهدید و وعید در آیند بحدیکه تشنیع کنند او را بمرغی که پر او ریخته باشد و او باز دراقتاده و برپای عزم

و اراده او اصلا بتوبه از نیاید و بقبح آن عمل متنبه نشود تا آنکه حضرت جبرئیل را بفرستند که او را از آن عمل باز دارد حاشا که اکرم نفس
مردم و دزنا کاری و دلیر تر و بی شرم تر خواهد بود از دیگران که در مرتبه آنجناب بنسبت پیغمبران نسبت دیگران که داده شده شاهد
هیچ شکی نیست که هر که او حرکت می نماید از اعضای او بقدرت و قوت زاید و ملکوتهای بعجبت است او را از اختیار و نهی از آن
منقصت نیست فاندرا افتادن بضلالت و گمراهی که هیچ جزا ان روشن تر و ظاهر تر نه عام شد ترجمه کلام صاحب کشاف جزای
دهاد حضرت عزت اورا از جانب جزای خود و فخر رازی در تفسیر کبیر بعینی بابی کلامی ایراد کرده که ترجمه آن چنین است
مقامست بر ینصر صحت که داشتی یا بر هیچ شکی نیست که همی را که ایشان با او اطلاع بود و یا واقع بوده و در میان بوده اند زیاده
هفت کس هستند اول یوسف علیه السلم که دعوی طهارت کرد دوم زلیخا سیم عزیز که شوهر او بود چهارم زنانی که زلیخا ایشانرا
طلب کرده بود تا بر حال او اطلاع یابند پنجم گواهان که یوسف برصدق دعوی خود آورده بود که و شهد شاهد من اهلها
حضرت عزت تعالی شانه که عالم السر و الخفیات است هفتم ابلیس لعین که بعمر که سلسله اغوا و افساد را و این هفت کس همه
کرده اند بر پاکی دامان یوسف علیه السلم در بی واقعه از مباشرت بگناه و ارتکاب معصیت بی توقف در آن باب نسبت هیچ
نزاع و از بنا شد اما اعتراف یوسف علیه السلم آنجا که گفت هی راودتنی عن نفسی یعنی زلیخا در خواست مرا از نفس من و کلام
خود را الانس بر آورد و دعوی با وجود طلوع و النفه کناره می گرفتم و جای که گفت رب السجن احب الی مما یدعوننی
الیه یعنی بار خدایا زندان را دوست تر میدارم از آنچه این زنان مرا بآن میخوانند یعنی مباشرت زنا و اما اعتراف زلیخا
آنجا که گفت ولقد راودته عن نفسه فاستعصم یعنی بتحقیق که در خواستم یوسف را از نفس او و آرزو کردم وصل او
کردم و نگاهداشت او خود را و تن بآن در نداد و همچنین بعد از آنکه زنانی که طلبیده بود که بر حقیقت حال او اطلاع یابند
اطلاع یافتند و اعتراف کردند نزد عزیز بیگناهی یوسف گفت الآن حصحص الحق انا راودته عن نفسه یعنی اکنون ظاهر شد
آنچه حق و راستست من خواستم یوسف را از نفس او و آرزو وصل او نمودم و اما اعتراف شوهر او عزیز آنکه بعد از آنکه دید پیراهن یوسف علیه السلم
از عقب پاره شده بود بزبان خود گفت انه من کیدکن ان کیدکن عظیم یعنی بدرستیکه این کار از مکر و حیله شماست بتحقیق که مکر شما
بزرگست و زود در نفوس تاثیر میکند و اما اعتراف زنان جایی که گفتند امرأة العزیز تراود فتاها عن نفسه قد شغفها

حبا انا لنریها فی ضلال مبین در کشاف آورده که پنج تن بوده اند از ان پنج نفر از زنان خواص عزیز با هم در شهر مصر نشسته غیبت زلیخا
میکردند و میگفتند زن عزیز یعنی زلیخا طلب کرده است غلام خود را از نفس او یعنی آرزو وصل آن کرده است که کام او برآرد بدرستی
که اشتغال او برآورده است خلاف دل او را بدرستیکه محبت یوسف بر دوش او دل او را درآمده است بدرستیکه ما می بینیم زلیخا را در گمراهی صریح
و خطای ظاهر بجاییکه با وجود شوهری مثل عزیز مصر شیفته و دم غلام خود کرده و جای که گفتند حاش لله ما علمنا علیه من سوء یعنی پاکست
خدایم از آنکه عاجز آید از آفریدن مردی بر این جمال پاکیزه و ما کار و ما نمیدانیم بر و او تهمتی که ناسزا او را باشد و اما اعتراف
شهود قوله و شهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه قد من قبل فصدقت و هو من الکاذبین و ان کان قمیصه قد من
دبر فکذبت و هو من الصادقین فلما رأی قمیصه قد من دبر قال انه من کیدکن ان کیدکن عظیم در تفسیر آورده که زلیخا
وا امان عفت خود را از لوث ... پاک داشت و بر عزیز گفت چون دست یافت یوسف بر من ظاهر شد و هیچکس خبر از ان حال نداشت
یوسف گفت در این خانه کودکی بود چهار ماهه بعزیز گفت کودک را بپرس که چه واقع شده و چگونه بود یوسف علیه السلم و گفت خدای تعالی قادر
با کودک را در سخن در آورد و در حالت که عزیز از آن کودک بپرسید که ترا بچه معلوم کودک بقدرت ربانی بسخن در آمده گفت
این قصه خبر ندید و شهد شاهد من اهلها یعنی گواهی داد گواهی از اهل زلیخا و گفتا آنکه او پسر عم زلیخا بود و داوری
حکمت گفت اگر پیراهن یوسف از پیش پاره شده زلیخا در دعوی راست و او کاذب و اگر از عقب پاره شده باشد او صادق
و زلیخا کاذب چون زلیخا طلب کرد پیراهن او را از عقب پاره بود و صدق دعوی او بر عزیز ظاهر شد و اما شهادت حضرت عزت
بپاکی یوسف قوله کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء انه من عبادنا المخلصین یعنی اینکه خبر داد از آنکه زلیخا
قصد مباشرت یوسف کرده اگر نه بود آنکه یوسف مشاهده برهان پروردگار خود نمود هر آینه قصد زلیخا میکرد یعنی
چون مشاهده برهان ما کرد قصد او نکرد و می فرماید که همچنین او را ثابت داریم در طاعت حق و برهان خود را با و نمودیم تا
بگردانیم از او بدی و اعمال ناشایست را یعنی زنا کاری بدرستیکه او از بندگان خالص ماست یعنی پاک گردانیده شده از هر
ناشایست و اما اقرار ابلیس آنجا که میگوید فبعزتک لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین یعنی بعزت
تو که بگردانم و گمراه کنم همه فرزندان آدم را مگر آنانی از ایشان که بصفت خلاص متصف باشند

یعنی برایشان دست نخواهم داشت و دانسته شد که یوسف از بندگان مخلص بود پس کریمه همی که نسبت از کتاب بعمل یوسف
علیه السلام میدهند کلیه از اتباع حقند شهادت حق را علاوه بر طهارت داده‌اند و از آلایش آن عمل تبرا کنند و اگر از اتباع شیطانند
باقرار و اعتراف او عمل نمایند تا اینجا بود ترجمه کلام امام فخر رازی با ترجمه آیاتی که ایراد کرده است والحق این کلامیست بغایت لطافت
و بلاغت مقرون بکمال الحسن و ظرافت والشاید که **انجام** کلام بعض مفسرین که تجویز نسبت خطا به پیغمبران علیهم السلام کرده‌اند و انبیا را
از گناهان کبیره و صغیره معصوم میدانند در تفسیر آیه واقعه در سوره [illegible] لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک و ما تأخر چون بحسب ظاهر شهرت بصدور گناه از حضرت مقدس مصطفوی صلوات الله علیه و آله در زمان گذشته و آینده
مضطرب و مخالفت و بحیرت در مقام توجیه و تأویل او در آمده‌اند و حق درین باب آنست که بر زبان [illegible] امام معجز بیان شده است
و بعد از فحص بسیار نقل این حدیث جای شک و تردد در آن باقی نیست و بعضی از [illegible] ذکر کرده‌اند که اشکال [illegible] قبل
از آنکه فتح بشود میگفتند اگر محمد علیه الصلوة والسلام در نماز خدا متمکن شود و حکم او در حرم الهی جریان یابد معلوم [illegible] که او علیه
الصلوة والسلام پیغمبر حق است و [illegible] که ما [illegible] عبادت اصنام [illegible] مقرون بصواب است و چون مکه معظمه [illegible]
بدست آنحضرت مفتوح شد اقوام مشرکین هم اعتراف بحقیت دین پیغمبر [illegible] نمودند و فوج فوج بشرف اسلام [illegible]
از آن است در آمده از دلائل نبوت محمد صلوات الله علیه [illegible] سوره کریمه اذا جاء نصر الله والفتح و رایت الناس یدخلون فی دین
الله افواجا [illegible] ناحق است و انکار [illegible] از حضرت [illegible] اصنام [illegible] نسبت
بسبب هجرت مذکور با اعتقاد ایشان مغفور و آمرزیده گشت چنانچه در حدیث از امام علیه السلام [illegible] واقع [illegible] و اگر [illegible] اول
قائل شویم و حمل کنیم ذنبی را که در آیت واقعست [illegible] بر آنچه اکثر مفسرین فهمیده‌اند تعلیل فتح مکه بآمرزش گناهان مقدم و مؤخر صحیح
نخواهد بود زیرا که مفتوح ساختن الهی مکه را بجهت حضرت صلوات الله علیه [illegible] آن نباید که سبب غفران گناهان او شود مگر آنکه تکلف بعضی
تاویلات بعید باید شد مثل آنکه گفته شود که چون فتح الهی مکه را بدست آنحضرت مستلزم جهاد آنحضرت بود با کفار و جهاد با کفار
عبادتست و عبادت بمقتضی ان الحسنات یذهبن السیئات باعث غفران گناهان میشود پس فتح مکه سبب آمرزش گناهان گردیده باشد و امثال
این توجیهات دور از کار و [illegible] بر آنچه امام علیه السلام فرموده‌اند سبب بودن فتح مکه [illegible] آمرزش گناهان حضرت [illegible] از آنست که احتیاج بدین توجیهات باشد

و کجا این شک و ریب در آن نیست و عجب است که اکثر علمای امامیه و مفسرین ایشان رضوان الله علیهم مثل شیخ الطائفه شیخ ابو جعفر طوسی
و امین الاسلام شیخ ابو علی الطبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان و سید مرتضی علم الهدی که با وجود تصانیف بسیار که در تفسیر و حدیث و علم کلام
دارند در هیچ یک از کتب خود متعرض ذکر این جواب از سوال مذکور نشده‌اند و وجوه چند درین باب ذکر کرده‌اند که [illegible] ضعف
و تکلف بآنها است و اکثار این حدیث در بعض مصنفات شیخ ابن بابویه مثل عیون اخبار الرضا و غیر آن مذکور است و در زمان ابن بابویه
بودن از ایشان مقدم است اما جمعی که تجویز صدور گناه از انبیا علیهم السلام کرده‌اند و انبیا را معصوم نمیدانند بعضی که تجویز صدور
صغیره و کبیره هر دو کرده‌اند گناه مراد در آیت بمعنی ظاهر حمل کرده‌اند و گفته‌اند که مراد بما تقدم و ما تأخر گناهانیست که پیش از نبوت از آنحضرت
واقع شده و گناهانی که بعد از نبوت بصدور رسیده یا آنچه پیش از فتح مکه و بعد از آن بعمل آمده یا آنچه تا حال که زمان نزول آیتست واقع
و آنچه بعد از این واقع خواهد شد یا گناهانی که پدر و مادر او علیه السلام که پیشتر بوده‌اند یعنی آدم و حوا و گناهان امت او که بعد از او خواهد بود
و بعضی که تجویز صغیره تنها کرده‌اند و دامان عصمت انبیا را از آلایش کبیره پاک میدانند گناه مراد در آیت بر گناه صغیره حمل کرده‌اند و [illegible]
ما تقدم و ما تأخر به همین کرده‌اند که مذکور شد و جمیع این وجوه چنانچه مخفی نیست مشترکست در آنکه صحیح تعلیل فتح مکه بآمرزش
گناهان صحیح نیست مگر بتاویل بعید و بباید دانست که بنا بر تفسیر امام علیه السلام حمل ما تقدم و ما تأخر بر گناهانی که پیش از نبوت و
بعد از آن بعمل آمده ممکن نیست زیرا که دعوت مشرکین بدین حق و ترک پرستش اصنام که باعتقاد ایشان گناه بوده پیش از بعثت
واقع نبوده و همچنین نمیتوان بر پیش از فتح مکه و بعد از آن حمل کرد بواسطه آنکه بعد از فتح اعتقاد ایشان بر گناه بودن آن باقی نماند
و همه مسلمان شدند مگر آنکه بگوییم ما تأخر نظر بجمعیست که بعد از فتح تا مدتی با ایشان رسید و تا آن وقت بر آن اعتقاد باقی بودند و اگر حمل
شود بر آنچه قبل از هجرت و بعد از هجرت از حضرت واقع شده چنانچه دور نخواهد بود و اتمام [illegible] **حدیث**
هجدهم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار امین الاسلام محمد بن یعقوب کلینی **از** جمعی از اصحاب خود
ما که عبارت از علی بن ابراهیم بن هاشم قمی ثقه صحیح المذهب و علی بن محمد بن عبدالله بن اذینه و احمد بن عبدالله بن امیه و علی بن الحسین
از احمد بن محمد بن خالد البرقی که احوالش در حدیث [illegible] مذکور گردید **از** شریف بن سابق تفلیسی که از اعاظم [illegible] و
[illegible] تفلیسی [illegible] اکثر علمای رجال ضعیفش [illegible] اند اما [illegible] کتاب [illegible] تصنیف کرده **از**

قره تیمی سهندی که اصل اواد آذربایجانست و از آنجا بارسینه نقل کرده و علامات جلال [illegible] انسنه [illegible] از امام بحق ناطق امام جعفر صادق
علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله قالت الحواریون لعیسی یا روح الله من نجالس قال من یذکرکم الله رؤیته و یزید فی علمکم
منطقه و یرغبکم فی الآخرة عمله **شرح** کلام معجز نظام و ترجمه روح بخش **بخش اول** گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله
که گفتند حواریان یعنی عیسی علی نبینا و علیه السلام که ای روح الله با که مجالست و همنشینی نمائیم پس فرمودند با کسی که دیدن او خدا را یاد شما دهد
و سخن گفتن او علم شما را زیاده گرداند و عمل او باعث رغبت شما شود بآخرت **بخش دویم** قالت الحواریون حواریین جمع حواری است
و حواری یعنی یاری دهنده مطلقست یا یاری دهنده پیغمبران و مراد اینجا جمعی اند از اصحاب عیسی علیه السلام که بصحبت اختصاص داشتند و انصار
او بودند و گفته اند اینها را برای آن حواریان میگفتند که رخت اینها [illegible] از اوساخ ظاهری پاک ساخته سفید میکردند زیرا که حواری
مشتق از حور است بمعنی سفید خالص قال فی القاموس حور ثوبه غسله و بیضه و بعضی گفته اند که اینها در واقع گازر و اهل حرفت
بودند و اطلاق این نام براینها کنایه از آنست که ایشان بزلال مواعظ و نصایح نفوس مردم را از اوساخ اوضاع ذمیمه و اخلاق ناپسندیده پاکیزه
و جامه [illegible] قرب و رضای حضرت سبحانه [illegible] توصیف کرده حضرت عیسی علی نبینا
و علیه السلام [illegible] کسی که لایق مجالست و همنشینی اوست فرموده اند بسه صفت **اول** آنکه دیدن او باعث یاد آوردن خدا تعالی شود [illegible]
دیدن ارباب زهد و عبادت و مشاهده اصحاب کشف و ریاضت اینمعنی حاصل میشود **دویم** آنکه کلام او چیزی زیاده کند [illegible] علم همنشینان باشد
[illegible] ایشان [illegible] **سیم** آنکه عمل او باعث رغبت بآخرت شود یعنی دیدن اعمال صالحات او باعث اقبال
و میل خاطر [illegible] اشتغال [illegible] مجالست و همنشینی [illegible]
[illegible] صفات نباشد [illegible]
[illegible] **رباعی** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و مصاحبت ایشان [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] من الناس [illegible]
[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
الناس زمان [illegible] قال [illegible]
المعیشة [illegible]
فان لم یکن [illegible] قال رسول الله قال
[illegible] المعیشة [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **مصنف گوید** [illegible]
[illegible]
[illegible]

کرده‌ام از خلق پنهان از همه لیلة القدر را و اسم اعظم را **حدیث نوزدهم** روایت
شده است بسندی که متصلست بشیخ بزرگوار عماد الاسلام محمد بن بابویه **از** حسین بن ادریس **از** پدرش ادریس **از** احمد بن محمد بن یحیی
از محمد بن یحیی الخزاز **از** موسی بن اسمعیل المروزی **از** اسمعیل پدرش که در صدر حدیث یازدهم احوال ایشان گذشت **از** امام موسی کاظم علیه
السلام **از** آبای بزرگوار آنحضرت **از** امیر المؤمنین و امام المتقین صلوات الله و سلامه علیه که آنحضرت گفت ان یهودیا کان له علی رسول الله صلی
الله علیه و آله دنانیر فتقاضاه فقال له یا یهودی ما عندی ما اعطیک فقال فانی لا افارقک یا محمد حتی تقضینی فقال علیه السلام اذاً اجلس معک فجلس معه حتی
صلی فی ذلک الموضع الظهر والعصر والمغرب والعشاء الآخرة والغداة وکان اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله یتهددونه و یتوعدونه فنظر رسول الله
صلی الله علیه و آله الیهم فقال ما الذی تصنعون به فقالوا یا رسول الله یهودی یحبسک فقال علیه السلام لم یبعثنی ربی عز وجل بان اظلم معاهداً ولا غیره
فلما علا النهار قال الیهودی اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و شطر مالی فی سبیل الله اما والله ما فعلت بک الذی فعلت الا لانظر
الی نعتک فی التوریة فانی قرأت نعتک فی التوریة محمد بن عبد الله مولده بمکة و مهاجره بطیبة و لیس بفظ ولا غلیظ ولا سخاب ولا متزین بالفحش ولا قول الخنا
وانا اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله و هذا مالی فاحکم فیه بما انزل الله و کان الیهودی کثیر المال ثم قال علیه السلام کان فراش
رسول الله صلی الله علیه و آله عباءة و کانت مرفقته ادم حشوها لیف فثنیت له ذات لیلة فلما اصبح قال لقد منعنی الفراش اللیلة الصلوة فامر صلی الله علیه و آله
ان یجعل بطاق واحد **شرح** کلام بلاغت نظام آنحضرت مشتمل بر چند بخش است **بخش اول**
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اخبار میکند که یهودی طلب داشت از رسول خدا صلی الله علیه و آله دیناری چند بود و تقاضا نمود از آنحضرت نمود
حضرت فرمود که ای یهودی نزد من چیزی نیست که بتو دهم پس یهودی گفت پس بدرستی که مفارقت نمیکنم
از تو ای محمد تا حق مرا ادا کنی حضرت گفت اینک با تو می نشینم تا وقتی که تو رضا باشی ...
نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا و صبح را گذارد ... و اصحاب آنحضرت ...
... ای رسول خدا ...
... آنحضرت فرمود ...
... بمقام ... بزبان ... سلام ...

ما عندی
نی یتهددونه

گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله و اینکه شطر مال من ... در مقام ...
... آنحضرت را ...
...
... **بخش دویم**
... معاهد ... شطر ...
...
...
...
... قال فی القاموس ...
...
...
... ولا غلیظ ولا سخاب ...
...
... قال فی القاموس ...

هر دو به یک معنی اند و تفنن در عبارت واقع شده است کان فراشی بجوال التمر آنست که بجای آن عباء ها یی بعضی می توانند بود که فرش خواب باشد جمیع
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله می تواند بود که آیا اصلا کلاه باشد که در حالت وقفی تا می شود چه عبا او عباء هر دو در لغت آمده قال فی القاموس
العباء کساء معروف کالعباءة و کانت مرفقته ادم مرفقه یعنی بالش است و ادم بفتح همزه و دال جمع ادیم که بمعنی پوست دباغت یافته است
حضرت پر از لیف خرما بود که با هم ترکیب کرده بودند لقد منعنی الفراش اللیلة الصلوة یعنی منع کرد مرا فرش من شب دوش از نماز شب [illegible] بوده
و می گوید که از آن [illegible] مانع آمد نفس مرا از قیام بنماز و نفس من اقبال آن کرد که از آن [illegible] حبیبم و نماز شب
و گویا حضرت صلوات الله علیه و آله از نماز شب [illegible] مقام بعضی نماز شب خواسته باشند چه علمای رضوان الله علیهم بر آنند که [illegible]
بعضی شب قیام بنماز و ترک آن [illegible] تحقیق آن حضرت بوده و ترک آن بر ایشان جایز نبوده والله اعلم **حدیث**
بیستم روایت شده است بسندی که اتصال دارد تا شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب ما که در جملهٔ
ایشان بوده اند **از** احمد بن محمد بن خالد البرقی که احوال او در صدر حدیث چهارم سبق ذکر یافته است **از** منصور بن عباس
از ابی الحسین الرازی که از سکنه بغداد است و کتاب بزرگی در نوادر [illegible] باوست **از** سعید بن جناح که جلیل القدر و ثقه بوده
و خدمت امام علی نقی علیه السلام کرده **از** عثمان بن سعید العمری که [illegible] جلیل القدر است و از اصحاب امام علی نقی علیه السلام بوده
از عبد الحمید الکوفی **از** مهاجر بن زید الاسدی که از اصحاب صادق علیه السلام است **از** امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام که
حضرت فرموده اند مر عیسی بن مریم علیه السلام علی قریة قد مات اهلها وطیرها ودوابها فقال اما انهم لم یموتوا الا بسخطة ولو ماتوا متفرقین
لتدافنوا فقال الحواریون یا روح الله وکلمته ادع الله ان یحییهم لنا فیخبرونا ما کانت اعمالهم فنجتنبها فدعا عیسی علیه السلام ربه فنودی من الجو ان نادهم
فقام عیسی علیه السلام باللیل علی شرف من الارض فقال یا اهل هذه القریة فاجابه منهم مجیب لبیک یا روح الله وکلمته فقال ویحکم ما کانت
اعمالکم قال عبادة الطاغوت وحب الدنیا مع خوف قلیل وامل بعید وغفلة فی لهو ولعب فقال کیف کان حبکم للدنیا قال کحب الصبی لامه
اذا اقبلت علینا فرحنا وسررنا واذا ادبرت عنا بکینا وحزنا قال کیف کانت عبادتکم للطاغوت قال الطاعة لاهل المعاصی قال کیف کان
عاقبة امرکم قال بتنا لیلة فی عافیة واصبحنا فی الهاویة فقال وما الهاویة قال سجین قال وما سجین قال جبال من جمر توقد علینا الی
یوم القیامة قال فما قلتم وما قیل لکم قال قلنا ردنا الی الدنیا فنزهد فیها قیل لنا کذبتم قال ویحک کیف لم یکلمنی غیرک من بینهم قال یا روح

الله انهم ملجمون بلجم من نار بایدی ملائکة غلاظ شداد وانی کنت فیهم ولم اکن منهم فلما نزل العذاب عمنی معهم فانا معلق بشعرة علی شفیر جهنم لا ادری
اکبکب فیها ام انجو منها فالتفت عیسی علیه السلام الی الحواریین فقال یا اولیاء الله اکل الخبز الیابس بالملح الجریش والنوم علی المزابل خیر کثیر مع
عافیة الدنیا والآخرة **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغازی و [illegible] انجام **آغاز** سخن بر تحقیق **بحث اول**
خلاصهٔ کلام امام علیه السلام آنکه مرور کرد عیسی بن مریم علیه السلام بدهی که اهل آن ده همه بجای خود مرده بودند و کسی بشأن [illegible] ایشان
مرغان و سایر حیوانات آن ده [illegible] نیز [illegible] گفت [illegible] که اینها [illegible] غضب الهی [illegible] ایشان
در رسیده [illegible] ایشان [illegible] است [illegible] متفرق [illegible] دفن [illegible] ایشان [illegible]
روح الله و کلمه [illegible] که [illegible] زنده [illegible] تا خبر دهند ما را که اعمال ایشان چه بوده [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] عیسی علیه السلام [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] و [illegible] عیسی [illegible] از [illegible]
[illegible] شب [illegible] وقت [illegible] زمین [illegible] و گفت ای اهل این ده [illegible]
بجواب او [illegible] گفت لبیک یا روح الله و کلمته عیسی گفت [illegible] اعمال شما [illegible] دنیا [illegible]
[illegible] گفت [illegible] طاغوت [illegible] دوستی دنیا با ترس اندک [illegible] غفلت [illegible]
[illegible] دوستی شما [illegible] دنیا [illegible] گفت [illegible] دوستی [illegible] مادر [illegible]
[illegible] عیسی علیه السلام گفت [illegible] شما [illegible] گفت [illegible]
[illegible] عیسی گفت آخر کار شما [illegible] گفت [illegible] شب [illegible] صباح [illegible] دیدیم [illegible] پرسید که [illegible]
[illegible] گفت سجین پرسید که سجین کدام است گفت کوههای آتشین [illegible] تا روز قیامت
عیسی علیه السلام گفت شما [illegible] گفتید [illegible] گفت گفتیم [illegible] دنیا [illegible] قیام [illegible]
[illegible] گفتند [illegible] عیسی علیه السلام گفت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آتشین [illegible]

[illegible] ایشان بودم [illegible]

[illegible]

نمایش دویم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مترجم گوید [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

الی الطاغوت وقد امروا ان یکفروا به یعنی میخواهند منافقان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] والذین کفروا اولیاؤهم

الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **نمایش اول** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که بانواع کدورات و کثافات ممزوج است و غفلت او از مرگ و آنچه بعد از آن در پیش است مجال تنحنحی کرد ریسمانی در گردن او بسته باشند

او را در چاهی آویخته و در ته آن چاه ماری بزرگ دهن گشاده منتظر آن باشد که بیفتد تا لقمه خود سازد و بر بالای چاه دو موش

سفید و یکی سیاه بآن ریسمان در آویخته‌اند که اندک اندک آنرا میبرند باشد چنانچه در آن اثنا عسل پاره‌ای بیابد در دیوار آن چاه مالیده شده

که بخاک دیوار آن چاه ممزوج شده باشد و زنبوری بسیار بر آن هجوم آورده و آن شخص با آنکه آن مار در زیر خود در آن صفت بیند

باشد و مشاهده آن موشان و حالی که آن شخص مبتلا بآن باشد اصلا التفات بایشان و بآن کار نخورد کند و همگی همت خود را

مصروف لیسیدن دیوار و التذاذ او کام کرده حتی از آن عسل بخاک مخلوط دارد و صحبت عطوفت و وحشت آن زنبوران قیام و تخفیر باشند که او را

از استیفای حفظ او مانع می‌آیند با او در مآل امر شمار کنند دارند شبیه چاه دنیا است و ریسمان عمر آدمی و مار بزرگ دهان گشوده مرگ و موشان

روز و شب‌اند که اندک اندک آنرا کم میکنند و لطف‌ها از آن که از رضای نیستند و عسل ممزوج بخاک لذتهای فانیه دنیا است که بانواع کدورات

و الم ممزوج است و زنبوران ابنای دنیا اند که بر سر جیفه دنیا ازدحام دارند و شب و روز با یکدیگر در تغایر و جدال‌اند و الحق تمثیل بانی

مناسبت و مثالی بی مثل است ... بشکل آمده در سلک الفکرة والهدایة **نمایش دویم** ... باشد که کافر بوده باشی

که اطلاق عبادت بر اطاعت و تبعیت اهل عصیان که در بعضی احادیث بعمل آمده بر سبیل مجاز باشد نه حقیقت و حال آنکه از این بیش است

بحسب حقیقت است و عبادت در حقیقت اطاعت است سوای خضوع و خوار داشتن نفس در مقام اطاعت و انقیاد و از این جهت است که

حضرت عزت در کلام مجید تبعیت هوای نفس را عبادت او نامیده قال تعالی أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ یعنی آیا دیدی آنرا

کسی را که خدا و معبود خود هوای نفس خود را دانسته و پرستش عبادت او قیام دارد و در جای دیگر اطاعت شیطان را عبادت او گفته

چنانچه میفرماید أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ و تفسیر آن با بسط کلام در باب مذکور در شرح حدیث

یازدهم سبق ذکر یافت و روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب زی و تجمل از کتاب کافی موسوم باصول کلینی شهید

از امام الباطن والظاهر ابی جعفر محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده‌اند من اصغى الى ناطق فقد عبده فان كان الناطق يؤدي عن الله فقد

عبد الله وان كان يؤدي عن الشيطان فقد عبد الشيطان یعنی هر کسی که گوش بناطقی بدهد تحقیق که عبادت او کرده است پس اگر گوینده

مذکور از خدا گوید میرسیدی که عبادت خدا قیام نموده خواهد بود و اگر از شیطان گوید عبادت شیطان و پیروی او کرده است و گفتار او آخر

باب شرک از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت بزبان مبارک خطاب ساخته‌اند که من اطاع رجلا فی معصیة فقد عبده

یعنی کسیکه اطاعت نماید مردی را در معصیتی بدرستی که بعبادت او قیام نموده است و همچنین در کتاب مذکور روایت کرده

از ابی بصیر که گفت گفتم بامام جعفر صادق علیه السلام و پرسیدم از حقیقت تفسیر قول الهی در قرآن مجید که اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ

رُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ یعنی کافران علما و پیران خود را که اطاعت و انقیاد ایشان میکنند خدایان و معبودان خود دانسته‌اند

بدل الله ایشان حضرت فرمودند والله ما دعوهم الی عبادة انفسهم ولو دعوهم ما اجابوهم ولکن احلوا لهم حراما وحرموا علیهم حلالا

فعبدوهم من حیث لا یشعرون یعنی بخدا قسم که علما و پیران ایشان ایشانرا بعبادت نفس خود نخوانده‌اند و اگر آن میخواندند اجابت

دعوت ایشان نمیکردند ولیکن حلالها ساختند برای ایشان حرامی چند را و حرام کردند برای ایشان حلالی چند را ایشان بآن کردند

و بعبادت ایشان قیام نمودند یعنی طاعت ایشان در آنچه کردند بوجهی که شعور بآن نداشتند یعنی ندانستند که آنچه بآن قیام

دارند در واقع عبادت ایشان است و هم در باب مذکور روایت کرده است بطریق صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام که در جواب سوال از

آیه مذکوره فرموده‌اند والله ما صلوا لهم ولا صاموا لهم ولکن احلوا لهم حراما وحرموا علیهم حلالا فاتبعوهم یعنی بخدا قسم که از برای ایشان

نماز نکردند و روزه نداشتند ولیکن حلال کردند برای ایشان حرامی را و حرام ساختند برایشان حلالی را و آنها تبعیت نمودند ایشان را

و هرگاه چنانچه دانسته شد تبعیت غیر را و انقیاد او امر و نواهی او در حقیقت عبادت او باشد پس اکثر ابنای این زمان در حقیقت عبادت هوای نفس

دنیا و شیطان و هوسی که بانواع متعدده و اجناس مختلفه بمکاید و افسانه‌ها داشته باشند و آنها در پی آن ایشان باشند که ... [illegible]

مینمایند و ... [illegible] بعبادت ایشان قیام دارند ... [illegible] نسل استجابة الدعوة

... [illegible] کلام ... [illegible] **شعر** کل الف معبود مطاع امره دون الاله و تدعی التوحیدا

یعنی ... [illegible] اطاعت ... [illegible] **انجام** ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

کیفیت و تفصیل آن که بچه وجه و بچه کیفیت خواهد بود و کدام وقت تحقق بهم خواهد رسید بدانستن آن مکلف نیستیم بلکه ... از آن قبیل است که ...

انسانی بدرک آن نمی تواند رسید و فهم کیفیت و حقیقت آن نمی تواند نمود پس از بیان تفاصیل آن و ... باید بود و ...

خود را معرف باید کرد در اینکه کدام از آن است یعنی در ترتیب کدام از آن بکیفیت و ... که باشد ... استحقاق آن را از ... کند و ...

موافقت و مداومت بطاعات الهی و اجتناب از ... او ... تا ... بحث از آن و تفصیل کیفیت و حقیقت آن ...

امور ... از آن نجات ... حال ... سلطان وقت او را ... آورده باشد و ... داشته که ... او را ...

که از او صادر شده قطع نمایند و ... او را ... از اصلاح ... آن ... کند ... اند و ...

آنست قطع ... داشته باشد که ... و ... مذکور ... ایشان ... آن ... خواهد بود ... بعض

احادیث که در این باب از ائمه اهل بیت علیهم السلام وارد شده است در آخر کتاب ... ایراد خواهد شد و درین وقت ... قضا

سپاه کرده ... از شیخ صدوق محمد بن بابویه ... از امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود که

ان بین الدنیا و الآخرة الف عقبة اهونها و ایسرها الموت یعنی ... عقبه ... آنکه

سهل ... ملاحظه شود درین مقام ... و القای ... نماید ...

که خود در میان ایشان ... عذاب الهی نازل شده ... از ... اهل معاصی

و جمعی که ... باید کرد ... ایشان ... از ...

شریک باید بود ... اقوال و افعال ... تمام ... در کلام مجز نظام الهی که ان الذین توفیهم

الملائکة ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها فاولئک

مأویهم جهنم وساءت مصیرا ... در اخبار آمده ... قیس بن ولید ... ایشان ...

هجرت ... آن ... مسلمانان ...

... ملائکه ... ملک الموت و اعوان او قبض روح ایشان ... کاران

بودند ... که هجرت ... ملائکه ... بیان ... گناه

قوم اخذ الهدا شدید با شرکان ... ایشان گفتند ما بودیم ضعیفان و عاجزان در روی زمین و کفار بر ما غالب بودند و ...

مقام ... ایشان ... گفتند که آیا زمین خدا واسع ... تا ... هجرت ... بجانب ...

که ... آن ... ایشان دوزخ است و بد بازگشتیست دوزخ ایشان را و ... روایت ... شیخ ... محمد بن یعقوب کلینی

در باب ... اهل معاصی ... امام ... علیه السلام ... از احادیث ...

... جمیع ... لازم ... آنچه ... اعتقاد ... الا ... علیه السلام ... اتفاق ...

... ایشان ... و ... آورده ...

... اثر ... فایده ... و منافع آن ...

حد ... شمار ... و ... روایت **حدیث بیست و یکم**

... محمد بن یعقوب کلینی **از** علی بن ابراهیم **از** پدرش ابراهیم **از** حماد بن عیسی ...

... **از** ابراهیم بن عمر الیمانی ... **از** ابان بن ابی عیاش

... **از** سلیم بن قیس الهلالی ... از حضرت امیر المؤمنین ... حدیث ...

که گفت قلت لامیر المؤمنین علیه السلام انی سمعت من سلمان والمقداد وابی ذر شیئا من تفسیر القرآن واحادیث عن نبی الله صلی الله علیه وآله غیر

ما فی ایدی الناس ثم سمعت منک تصدیق ما سمعت منهم ورایت فی ایدی الناس اشیاء کثیرة من تفسیر القرآن ومن الاحادیث عن نبی الله صلی الله علیه وآله

انتم تخالفونهم فیها وتزعمون ان ذلک کله باطل افتری الناس یکذبون علی رسول الله صلی الله علیه وآله متعمدین ویفسرون القرآن بآرائهم قال

فاقبل علی علیه السلام فقال قد سألت فافهم الجواب ان فی ایدی الناس حقا وباطلا وصدقا وکذبا وناسخا ومنسوخا وعاما وخاصا ومحکما ومتشابها

وحفظا ووهما وقد کذب علی رسول الله صلی الله علیه وآله علی عهده حتی قام خطیبا فقال ایها الناس قد کثرت علی الکذابة فمن کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده

من النار ثم کذب علیه من بعده وانما اتاکم الحدیث من اربعة لیس لهم خامس رجل منافق یظهر الایمان متصنع بالاسلام لا یتأثم ولا یتحرج ان یکذب علی

رسول الله صلی الله علیه وآله متعمدا فلو علم الناس انه منافق کذاب لم یقبلوا منه ولم یصدقوه ولکنهم قالوا هذا قد صحب رسول الله صلی الله علیه وآله ورآه وسمع منه فاخذوا

عنه وهم لا یعرفون حاله وقد اخبرک الله عن المنافقین بما اخبرک ووصفهم بما وصفهم فقال عز وجل واذا رأیتهم تعجبک اجسامهم وان یقولوا تسمع لقولهم

ثم بقوا بعده فتقربوا الى ائمة الضلالة والدعاة الى النار بالزور والكذب والبهتان فولوهم الاعمال وحملوهم على رقاب الناس فاكلوا بهم الدنيا وانما الناس

مع الملوك والدنيا الا من عصم الله فهذا احد الاربعة ورجل سمع من رسول الله صلى الله عليه وآله شيئا لم يحفظه على وجهه ووهم فيه ولم يتعمد كذبا فهو في يديه يقول به و

يرويه ويعمل به ويقول انا سمعته من رسول الله صلى الله عليه وآله فلو علم المسلمون انه وهم لم يقبلوه ولو علم هو انه وهم لرفضه ورجل ثالث سمع من رسول الله صلى الله عليه وآله شيئا

امر به ثم نهى عنه وهو لا يعلم او سمعه ينهى عن شيء ثم امر به وهو لا يعلم فحفظ منسوخه ولم يحفظ الناسخ ولو علم انه منسوخ لرفضه ولو علم المسلمون اذ سمعوه منه

انه منسوخ لرفضوه وآخر رابع لم يكذب على الله ولا على رسوله مبغض للكذب خوفا من الله وتعظيما لرسول الله صلى الله عليه وآله لم يسه بل حفظ ما سمع على وجهه فجاء به

كما سمع لم يزد فيه ولم ينقص منه وعلم الناسخ من المنسوخ فعمل بالناسخ ورفض المنسوخ فان امر النبي صلى الله عليه وآله مثل القرآن ناسخ ومنسوخ وخاص وعام ومحكم

ومتشابه وقد كان يكون من رسول الله صلى الله عليه وآله الكلام له وجهان وكلام عام وكلام خاص مثل القرآن وقال الله عز وجل في كتابه ما آتاكم الرسول فخذوه

وما نهاكم عنه فانتهوا فيشتبه على من لم يعرف ولم يدر ما عنى الله به ورسوله صلى الله عليه وآله وليس كل اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله كان يسأله عن الشيء فيفهم وكان منهم

من يسأله ولا يستفهمه حتى ان كانوا ليحبون ان يجيء الاعرابي والطاري فيسأل رسول الله صلى الله عليه وآله حتى يسمعوا وقد كنت ادخل على رسول الله صلى الله عليه وآله

كل يوم دخلة وكل ليلة دخلة فيخليني فيها ادور معه حيث دار وقد علم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله انه لم يصنع ذلك باحد من الناس غيري فربما كان في بيتي يأتيني

رسول الله صلى الله عليه وآله اكثر ذلك في بيتي وكنت اذا دخلت عليه بعض منازله اخلاني واقام عني نساءه فلا يبقى عنده غيري واذا اتاني للخلوة معي في

منزلي لم يقم عني فاطمة ولا احدا من بني وكنت اذا سألته اجابني واذا سكت عنه وفنيت مسائلي ابتدأني فما نزلت على رسول الله صلى الله عليه وآله آية

من القرآن الا اقرأنيها واملاها علي فكتبتها بخطي وعلمني تأويلها وتفسيرها وناسخها ومنسوخها ومحكمها ومتشابهها وخاصها وعامها ودعا الله ان يعطيني

فهمها وحفظها فما نسيت آية من كتاب الله عز وجل ولا علما املاه علي وكتبته منذ دعا الله لي بما دعا وما ترك شيئا علمه الله من حلال ولا حرام ولا امر ولا نهي كان

او يكون ولا كتاب منزل على احد قبله من طاعة او معصية الا علمنيه وحفظته فلم انس حرفا واحدا ثم وضع يده على صدري ودعا الله لي ان يملأ قلبي علما وفهما وحكما

ونورا فقلت يا نبي الله بابي انت وامي منذ دعوت الله لي بما دعوت لم انس شيئا ولم يفتني شيء لم اكتبه افتتخوف علي النسيان فيما بعد فقال لا لست اتخوف عليك النسيان

والجهل **شرح** کلام جامع نظام در معنی آغاز و نمایش و انجام **آغاز** شتمل بر ... **بیت اول** راوی گوید که گفتم به امیرالمؤمنین علیه السلام

که من می‌شنیدم از سلمان فارسی و مقداد و ابو ذر غفاری چیزی از تفسیر قرآن و احادیث که از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت می‌کردند غیر آنچه در دست

مردم است و شنیدم از تو تصدیق آنچه از ایشان شنیده‌ام و دیدم در دست مردم چیزهای بسیار از تفسیر قرآن و احادیث مصطفی صلی الله علیه و آله که شما مخالفت ایشان

در آنها و زعم شما آنست که همه آنها باطل و کذب است آیا می‌بینید مردم را که بر پیغمبر خدا صلوات الله علیه و آله دروغ می‌بستند از روی عمد

و تفسیر کرده باشند کلام خدا را از پیش خود بی آنکه از کسی شنیده باشند راوی گوید بعد از این سوال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روی بمن آورد

و فرمود که سوالی کردی جوابش را بفهم بدرستیکه در دست مردم حق هست و باطل هست راست هست و دروغ هست ناسخ هست که رفع حکم آیه

و حدیث دیگر کرده و منسوخ هست که حکم آن بآیت دیگر یا حدیث دیگر باطل شده عام هست که شامل همه افراد هست و خاص هست که بر بعضی از افراد

و محکم هست که معنی مراد از آن واضح است و متشابه هست که مراد از ظاهر آن معلوم نباشد و حفظ هست که آنچه شنیده‌اند

و وهم هست که در آن گمراه شده‌اند و در واقع نه چنانست و بتحقیق که دروغ بستند مردم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حیات آنحضرت

در زمانی که زنده بود تا آنکه در میان خطبه خواند و گفت در آن خطبه که ای گروه مردم بدرستیکه بسیار شده است دروغ گویی بر من پس هر کس بر من از روی عمد

دروغ بندد پس باید که جای او در آتش باشد و بعد از آنحضرت نیز دروغ بستند بر آنحضرت صلی الله علیه و آله و بدرستیکه

حدیث از چهار کس به شما می‌رسد که پنجم ایشان نیست **اول** مرد منافق که اظهار ایمان کند و خود را به مسلمانی بیاراید

و پرهیز نکند از گناه و باک ندارد و دروغ بندد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله از روی عمد

پس اگر مردم بدانند که او منافق و دروغگوست سخن او را قبول نکنند و تصدیق او نکنند و لیکن

می‌گویند که این مرد از اصحاب رسول خداست صلی الله علیه و آله و آنحضرت را دیده و از آنحضرت شنیده و از آنحضرت اخذ کرده

پس می‌گیرند قول او را و حال آنکه خدای تعالی خبر داده است ترا از ارباب نفاق بآنچه خبر داده و وصف کرده

ایشان را بآنچه وصف کرده چنانکه فرموده است وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ كَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ

و در وقت نزول این آیه ... حاضر بودند در مجلس پیغمبر صلی الله علیه و آله

که آنحضرت ... ایشان را بشناسند ... منافقان ...

... سخن ایشان را ... وقت تکلم ...

... صلی الله علیه و آله ... مردم را ...

... ایشان بعد از آنحضرت ... و والی ساختند ایشان را ...

دیگر آنکه مردم بالطبع با پادشاهان دنیا اند مگر کسی که حضرت عزت نگاه داشته باشد و او در پناه خود داشت پس یکی از چهار کس که مذکور شد

دویم مردی که از پیغمبر صلوات الله علیه و آله شنیده است چیزی را و آنچه شنیده است حفظ نکرده است و در وهم افتاده پس آن چیز را ... و دروغ

بر آنحضرت دروغ نبسته اما آنرا که اعتقاد دارد که از پیغمبر شنیده است و در واقع چنان نیست در دست گرفته بر مردم میگوید و عمل بمقتضای آن مینماید

پس روایت آن میکند و میگوید من این از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌ام و اگر مسلمانان بدانند که او در آن وهم کرده و آنچه را نیست حفظ

نکرده است در وهم افتاده قبول نمیکنند و عمل بمقتضای آن نمیکنند و اگر او خود نیز بداند که وهم کرده است هر آینه ترک آن مینماید **سیوم** مردی

که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است چیزی را که آنحضرت امر بآن کرده است و بعد از آن نهی از آن فرموده و او از امر بآن خبر یافته شنیده است از آن

حضرت که نهی از چیزی کرده است و بعد از آن امر بآن فرموده و او نمیداند پس حفظ کرده است منسوخ حدیث را و آنرا که ناسخ است حفظ نکرده پس اگر بداند که

آن منسوخ شده است هر آینه ترک میکند آنرا و اگر بدانند مسلمانان آنرا وقتی که میشنوند که آن منسوخ است هر آینه ترک آن میکنند **چهارم** کسی

که دروغ بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نبسته است و دشمن میدارد دروغ را بسبب ترسیدن از خدای تعالی و بجهت تعظیم کردن رسول خدای

رعایت میکند و فراموش نکرده است بلکه آنچه شنیده است آنچنانکه هست حفظ کرده است و چنانچه شنیده نقل آن میکند بی آنکه چیزی بر آن زیاده کند

یا کم نماید و میداند که ناسخ کدام است و منسوخ کدام و بناسخ عمل میکند و منسوخ را ترک میکند چرا که امر پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل قرآن ناسخ میباشد

و منسوخ میباشد خاص میباشد و عام میباشد محکم میباشد و متشابه میباشد و لیکن بود که گاهی از رسول خدا صلوات الله علیه و آله کلامی صادر میشد

که آنرا دو وجه بود و کلامی صادر میشد که عام بود و کلامی که خاص بود مثل قرآن و حضرت عزت در کلام مجید خود فرموده است که ما آتاکم

الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا یعنی هر آنچه بدهد بشما پیغمبر آنرا فرا گیرید و فرمان برید و هر چه نهی کند شما را از آن ترک آن کنید

که هر که ترک ... شود ... باید و هر که ... نمی داند [illegible] ... و در ... هلاکت افتد ... بر کسی که معرفت بآن ندارد و نمیداند

که حق سبحانه و تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله از آن چه معنی خواسته اند و نیست اینچنین که هر یکی از اصحاب رسول خدای صلی الله علیه و آله هر چه سؤال

میکردند از آنحضرت جواب آن میدادند و میفهمیدند بعضی از ایشان که سؤال میکردند و جواب آن میفهمیدند چنانچه ... تا آنکه اعرابی

بیاید و سؤال از رسول خدا صلی الله علیه و آله کند تا ایشان بشنوند آنرا و من هر روز یکبار داخل میشدم بر رسول خدای صلی الله علیه و آله و هر شب یکبار

و در شب ... میکردند با من و داخل میشد با من با آنحضرت ... بر جا ... بر رسول خدای صلی الله علیه و آله ...

که کسی دیگر غیر از من حضرت ... و آن ... که نمیدانستند و آن ... حضرت ... و ... که رسول خدا صلی الله علیه و آله ... بجا ... آن

و هرگاه من داخل میشدم بخدمت آنحضرت در بعضی منازل ایشان برای من خلوت میکردند و ازواج طاهره خود را از پیش من بیرون میکردند

چنانچه کسی غیر از من پیش آنحضرت نمی‌ماند و چون آنحضرت از جهت خلوت با من در منزل من آمدند در منزل من فاطمه را علیها السلام از پیش من

بیرون نمیبردند و نه کسی از فرزندان من را از سطح صحبت آنحضرت با ایشان ... آنحضرت بر خلاف ازواج طاهره

و هرگاه سؤال میکردم از آنحضرت جواب آن میفرمودند و چون خاموش میشدم و سؤالهای من تمام میشد خود ابتدا بکلام میکردند

نازل نشد بر رسول خدا آیتی از قرآن مجید مگر آنکه مرا بخوانند آن و املا کردند و من خواندم آنرا بر ایشان و نوشتم آنرا بخط خود

و تعلیم کردند بمن تاویل آنرا و تفسیر آنرا چنانچه ظاهر است و ... که ناسخ است یا منسوخ است محکم است یا متشابه خاص است یا عام و دعا کردند

بحضرت حق سبحانه و تعالی که توفیق فهمید و یاد کردن آنرا بمن کرامت ... فرماید پس برکت آن دعا فراموش نکردم آیتی را از کتاب خدای که فرو فرستاد

و چیزی که املای آن بمن کرده و من آنرا نوشتم از وقتی که دعا کردند بجهت من بآنچه دعا کردند و نگذاشتند چیزی را که حضرت

عزت با وی تعلیم داده بود نه از حلال و نه از حرام و نه امر و نه نهی و نه چیزی که قبل از این بوده و نه چیزی که بعد از این خواهد بود و نه کتابی

که بر یکی از پیغمبران سابق نازل شده قبل از وی در طاعت یا معصیت مگر آنکه تعلیم کرد آنرا بمن و من یاد گرفتم و حفظ کردم آنرا و فراموش

نکردم حرفی از آن بعد از آن دست مبارک خود را بر سینه من گذاشتند و دعا کردند بجهت آنکه پر کند خدای دل مرا از علم و حکمت و نور

پس گفتم ای رسول خدای پدر و مادر من فدای باد تو از وقتی که دعا کردی که خدای آنچه را ... فراموش نکردم و چیزی از من

فوت نشده که ننوشته باشم آیا میترسی بر من که بعد از این چیزی را فراموش کنم حضرت فرمودند که نمی‌ترسم بر تو که چیزی را فراموش کنی یا جاهل

بچیزی باشی **بینش دویم** محکم و متشابه محکم در لغت یعنی مضبوط و استوار است و در اصطلاح اطلاق میکنند

بر کلامی که معنی آن واضح باشد و مقصود از آن بر کسی که عارف بلغت باشد ظاهر و بر کلامی که از نسخ یا تخصیص یا امثال آن محفوظ باشد

بر آنچه نظم آن مستقیم و خالی از خلل باشد و بر آنچه دلالت آن بر معنی سوای یک وجه نکند و بر یکی از معانی مذکوره متشابه در مقابل آنست یعنی

اول متشابه آنست که معنی آن واضح نداشته باشد و مقصود از آن ظاهر نباشد و بر معانی آنکه از نسخ یا تخصیص محفوظ نباشد

و بر خلاف آنکه محکم و متشابه هر یکی از معانی مذکوره مراد میتواند بود و استاد ... قد کثر ... علی الکذابة کذابه بفتح کاف و تشدید دال ...

صیغه ماضی الوزن وجار و مجرور که ... تواند بود که با آن متعلق باشد یعنی بسیار شده است دروغ گوئی بر صدق و ... که متعلق نگرفت
باشد تجنیس یعنی ... است ... یعنی بسیار شده اند ... متعمد ... دروغ فلیتبوأ مقعده من النار یعنی ...
منزله منها ... [illegible] ... من کذب علی متعمدا فلیتبوأ مقعده
از احادیث متواتره ... و حکم ... که ... متمتع بالاسلام یعنی ... اسلام ...
و ... فضل ... اسلام باشد ولا یأثم ولا یحرج عطف لا یحرج بر ان عطف تفسیری است یعنی ...
... دروغ ... [illegible] ... مراد اینست که منافقان ...
و بسیار ... کلام ... [illegible] ...
در ... [illegible] ...
مدد آورده که فاذا رأیتهم تعجبک اجسامهم یعنی ... منافقان را ... اجسام ایشان از غایت
صباحت و حسن منظر ظاهر ایشان آن آراسته است وان یقولوا تسمع لقولهم ...
طلاقت لسان و حسن بیان ... الکذب ...
با ... [illegible] ... ناسخ و منسوخ ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
در آید یعنی ... [illegible] ...
کریمه ... [illegible] ...
یکون ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... الکلام ...

واقع شود ... بالف و لام که لا یوصف ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ... نمایش ... [illegible] ...
... [illegible] ...
... [illegible] ...

خالی از آن نیست که کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله هست یا نه بعد از تقدیر مطلوب حاصل است و دلیل بر کثرت جعل احادیث آنکه وجود بعضی احادیث که
مضامین ایشان منافی یکدیگر است چنانچه جمع به هیچ وجه میان ایشان ممکن نیست و یقین معلوم است که بعضی از آن از مخترعات بعضی است
و انجمله وضع احادیث بواسطه قرب ملوک که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در این حدیث اشارت بآن کرده اند بسیار واقع شده است
از آنجمله حکایت کرده اند که غیاث بن ابراهیم بمجلس مهدی عباسی داخل شد و چون مهدی را محبت و میل بسیار بکبوتر بوده بسیار
خوش آمد او گفت پیغمبر خدا فرموده که لا سبق الا فی خف او حافر او نصل او جناح و لفظ او جناح چنانچه در شرح حدیث اول سبق ذکر رفت او
داخل حدیث نیست مهدی را الحاق او خوش آمد فرموده که ده هزار درهم در وجه انعام او بدهند چون از مجلس بیرون رفت حضرت انصاف بان
بر آمد مهدی بغلامان [illegible] گفت اشهد ان قفاه قفا کذاب علی رسول الله [illegible] که قفای او [illegible]
خدای صلوات الله علیه و آله در وغ بسته است هرکه پیغمبر صلوات الله علیه و آله گفته است که او جناح نه بیش [illegible] کما قال [illegible]
و خوش آمدی در کار ما کرد و در حال فرمود که کبوتران را ذبح کردند و گفت من او را بر این [illegible] داشتم یعنی سبب [illegible]
او را بر الحاق داشت و بعضی از زنادقه حدیث بسیار وضع کرده اند و همچنین غلات و خوارج چنانچه از بعضی ایشان روایت
کرده اند که بعد از آنکه از اعتقاد و نفاق خود برگشته هدایت یافتند گفتند مردم که نظر کنید باین احادیث و بخاطر آورید که از که
میگیرید زیرا که ما چنین بودیم که هر گاه رایی می پسندیدیم از برای رواج آن حدیث بسیار وضع میکردیم که مطابق واقع شود و بعضی
علما مثل حسن بن محمد صغانی که در علم لغت امام وقت بوده و تصانیف بسیار در هر علم دارد و غیر او از امثال او چند کتاب در
بیان احادیث موضوعه ترتیب داده اند و از آنجمله این احادیث را شمرده که السعید من وعظ بغیره سعادتمند کسیست که
خود پند یابد (...) باشد دانشمند خود اخلاق و احوال او پند خود حاصل کرده باین معنی که آنچه از افعال و اخلاق او نظر
عقل خوش آمده باشد خود را بآن متخلق و متصف ساخته باشد و آنچه خوش نیامده باشد اجتناب و احتراز از آن لازم شناخته
مترجم گوید اگر این کلام از پیغمبر نبوده باشد مشاهده خود نیز درین باب کفایت و احتیاج بغیر خود نیست چنانچه از آن خبر
میدهد حدیثی که منسوب است بامیر المؤمنین علیه السلام که انظر وجهک فی المرآة فان کان حسنا فلا تفعل ما یشینه و ان کان قبیحا فلا تجمع
بین القبیحین یعنی نظر کن در آینه اگر رویی تو نیک باشد عملی که مناسب رویی نیکوست و اگر زشت باشد روی زشتی که ده بی زشتی فعل بد بار

جمع مکن و زشتی رویی را به نیکی و دیگر از احادیث موضوعه الشقی من شقی فی بطن امه و السعید من سعد فی بطن امه بدبخت و بی سعادت کسیست که در شکم مادر بدبخت و بی سعادت
باشد و کسی که از آنکه کسی که بدبخت و بی سعادت است در ازل خلقت او بعضی را مقرر است و از ابتدای خلقت آثار آن آشکار و ظاهر
بر سر الجنة دار الاسخیاء بهشت خانه ارباب سخاوت و کرمست کنایه از آنکه سخاوت و کرم و بذل مال بر وجه خیر بهتر از اعمال حسنه
دیگر باعث دخول بهشت می شود طاعة النساء ندامة پیروی و اطاعت زنان در کارها باعث ندامت و پشیمانی است در آن کار
کنایه از آنکه در باب ایشان نمی باید مصداق حدیث شاوروهن و خالفوهن بعمل آید تا پشیمانی دست ندهد دفن البنات
من المکرمات دفن کردن دختران در قبر کنایه از کشتن دختران بخود از امور کرامی داشته شده است نزد عقل اطلبوا الخیر عند حسان الوجوه
طلب کنید و بجوئید خیر و نیکی را نزد خوب رویان که گفته اند روی نیکو دلیل خلق نیکوست لا هم الا هم الدین و لا وجع الا وجع
العین نیست اندوهی مگر اندوه قرض و نیست دردی سوای درد چشم نهایت از آنکه سعوبت اندوه قرض و شدت درد چشم
بر نهایت کمالست و درد دیگر در جنب آن هیچ مینماید الموت کفارة لکل مسلم مرگ کفاره است مر گناه هر مسلمان را یعنی کسی که
بزیور اسلام متحلی است می باید هم گناهی ناشسته باشد که الم مردن او گناه او را از آن که پاک نیست کفاره کند تا من او خلقت الفجار
هم الفجار سوداگران همه ناجرانند فاجر یعنی الحاد از دروغ و مکر حرد آمده است دهر و هیچ یعنی از تجارت نهایت ننماید یعنی تا بی
باشد و الله اعلم در صغانی مذکور که منسوب بصغانیان که قصبه ایست از ولایت ماوراء النهر در کتاب در اللفظ که از مصنفات اوست
ذکر کرده که از جمله احادیث موضوعه احادیثی است که بعضی کاذبان بروه اند که پیغمبر صلوات الله علیه و آله در شأن ابی بکر گفته است
مثل ان الله یتجلی للخلائق یوم القیمة عامة و یتجلی لک یا ابا بکر خاصة یعنی بدرستی که حضرت عزت جل شأنه تجلی میکند و جلوه میدهد روز قیامت
بر جمیع خلایق بعموم و جلوه میکند بر تو ای ابا بکر بخصوص و حدثنی جبرئیل ان الله تعالی لما خلق الارواح اختار روح ابی بکر
من الارواح یعنی جبرئیل بمن گفته است که چون حضرت عزت خلق ارواح میکرد روح ابی بکر را از میان ارواح برگزید و امثال
این احادیث بسیار که در شأن ابا بکر نقل کرده اند و بعد از آن صغانی میگوید من با آنکه نسبت میدهیم بمرو از نسل ادم میگویم آنچه از باب
حقیقت بواسطه آنکه حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله فرموده اند که قولوا الحق و لو علی انفسکم و الوالدین و الاقربین یعنی بگوئید حق را
و حق را پنهان مکنید و اگر چه ضرر آن به نفسهای شما و پدر و مادر شما و اقارب شما عاید شود پس میگویم که جمیع احادیث که در شأن

کرده اند از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که آنحضرت فرموده اند اول من یعطی کتابه بیمینه عمر بن الخطاب و له شعاع کشعاع الشمس قیل فاین ابو بکر قال

سرقته الملائکة یعنی اول کسی که روز قیامت نامهٔ اعمال او را بدست راست او دهند عمر بن خطاب خواهد بود و او را درخشندگی خواهد بود در آن

روز مثل درخشندگی آفتاب گفتند پس ابو بکر کجا خواهد بود فرمودند ملائکه او را دزدیده خواهند بود از غایت سبک خاطری با وجود آنکه [illegible] باشند

و از جملهٔ موضوعات اینست که من سب ابا بکر و عمر قتل و من سب عثمان و علیا جلد یعنی کسی که دشنام دهد و ناسزا گوید با بکر و عمر را مستحق قتل است

و کسی که دشنام دهد و ناسزا گوید بعثمان و علی را مستوجب حد است و امثال این احادیث بسیار که ذکر همه موجب تطویل است و از جملهٔ موضوعات است

زر غبا تزدد حبا یعنی زیارت کنید و بر جنید یکروز و دو روز [illegible] تا زیاده شود محبت [illegible]

النظر الی الخضرة یزید فی البصر یعنی دیدن سبزه زیاده میکند نور چشم را و من قاد اعمی اربعین خطوة غفر الله له یعنی کسی که کوری را بقدر چهل قدم ببرد

بیامرزد حق تعالی او را و العلم علمان علم الادیان و علم الابدان یعنی علم دو علم است یکی علم ادیان که [illegible] از فقه و تفسیر

و حدیث و کلام باشد و علم ابدان که مراد از آن علم طب است [illegible] تا انجا تتمهٔ کلام صغانی بود [illegible] در دولت هندوستان

بعد از ششصد سال از هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مردی پیدا شده بود نام او بابا رتن و دعوی میکرد که من از اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله ام [illegible]

و جمعی از جاهلان هند تصدیق دعوی او کرده بودند و او احادیث بسیار وضع کرده [illegible] و میگفتند که من این را از [illegible] صلی الله علیه و آله شنیده ام [illegible]

[illegible] کتابی [illegible] که آن احادیث را از اصحاب [illegible] شنیده ام و ذهبی کتابی تصنیف کرده [illegible]

کسی [illegible] نام نهاده [illegible] احادیث [illegible] زیاده [illegible] بیان [illegible] **انجام** [illegible]

این [illegible] آنست که حضرت [illegible] امیر المؤمنین [illegible] علیه السلام [illegible]

احکام [illegible] که واقع شده [illegible] حضرت رسول [illegible]

بدون اطلاع داده بود [illegible] امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام [illegible]

[illegible] حضرت [illegible] البصرة [illegible]

[illegible] حضرت [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible]

اخبر فارسول الله صلی الله علیه و آله [illegible] یعنی [illegible] حضرت [illegible]

بن [illegible] ایشان [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] یعنی [illegible]

[illegible] حجاج بن یوسف [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] امام حسین علیه السلام [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible] پیغمبر صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] امیر المؤمنین [illegible] قیامت [illegible]

[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام احادیث بسیار [illegible] آنحضرت علیه السلام [illegible]

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام [illegible]

[illegible] علیه السلام [illegible] جعفر

[illegible] امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] عالم [illegible]

[illegible] آنحضرت [illegible] وقایع [illegible] امام [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] الجفر [illegible]

[illegible] یعنی [illegible] امامت و ولایت [illegible]

[illegible] جفر [illegible] علم [illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] بود [illegible]

[illegible] کلام [illegible] در شرح [illegible]

حدیث بیست و دوم [illegible] شیخ الطایفه محمد بن حسن طوسی [illegible] گفت

روایت کرده است بن شیخ محمد بن محمد بن النعمان المفید در اثنای ماه مبارک رمضان سال چهارصد و ده از هجرت که روایت کرده است مرا علی بن
الحسین معروف بابن الزیات که روایت کرده است ابن ابی علی محمد بن همام البغدادی الاسکافی که از ثقات رجال و جلیل القدر است و ابو محمد ... بن
... که روایت کرده است ... امام حسن عسکری علیه السلام نوشت ... که صحیح ... در وقت ... و معانی ... آیت کرده
من ... باشد و صحیح ... امام علیه السلام ... مبارک ... که ... روایت کرده از ان
... آدم و کتاب ... تاریخ الائمة الاطهار از مصنفات اوست که روایت کرده است ... بن محمد بن مالک که اکثر علمای رجال ... ضعیف ... نسبت او
و بعضی نسبت وضع حدیث باو داده اما شیخ طوسی ... رجال ... نقل ... و حکم ... کرده والله اعلم که روایت کرده است ... محمد بن ... عامر
که روایت کرده است ... بن احمد بن سلامت غنوی که روایت کرده است ... ابو ... از امیر المؤمنین **از** ... که گفت ... کرد مرا حسین

بن علی بن ابی طالب علیه السلام و گفت لما حضرت ابی الوفاة اقبل یوصی فقال هذا ما اوصی به علی بن ابی طالب اخو محمد رسول الله صلی الله علیه وآله وابن عمه وصاحبه
اول وصیتی انی اشهد ان لا اله الا الله وان محمدا رسوله وخیرته اختاره بعلمه وارتضاه لخیرته وان الله باعث من فی القبور وسائل الناس عن اعمالهم عالم بما فی الصدور
ثم انی اوصیک یا حسن وکفی بک وصیا بما اوصانی به رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فاذا کان ذلک یا بنی فالزم بیتک وابک علی خطیئتک ولا تکن الدنیا اکبر همک
واوصیک یا بنی بالصلاة عند وقتها والزکاة فی اهلها عند محلها والصمت عند الشبهة والعدل فی الرضا والغضب وحسن الجوار واکرام الضیف
ورحمة المجهود واصحاب البلاء وصلة الرحم وحب المساکین ومجالستهم والتواضع فانه من افضل العبادة وقصر الامل وذکر الموت والزهد فانک
رهین موت وغرض بلاء وطریح سقم واوصیک بخشیة الله فی سر امرک وعلانیتک وانهاک عن التسرع فی القول والفعل واذا عرض شیء من
امر الآخرة فابدأ به واذا عرض شیء من امر الدنیا فتأنه حتی تصیب رشدک فیه وایاک ومواطن التهمة والمجلس المظنون به السوء فان قرین السوء یغیر
جلیسه وکن لله یا بنی عاملا وعن الخنا زجورا وبالمعروف آمرا وعن المنکر ناهیا وواخ الاخوان فی الله واحب الصالح لصلاحه ودار الفاسق عن دینک
وابغضه بقلبک وزایله باعمالک لئلا تکون مثله وایاک والجلوس فی الطرقات ودع المماراة ومجاراة من لا عقل له ولا علم واقتصد یا بنی
فی معیشتک واقتصد فی عبادتک وعلیک فیها بالامر الدائم الذی تطیقه والزم الصمت تسلم وقدم لنفسک تغنم وتعلم الخیر تعلم وکن لله
ذاکرا علی کل حال وارحم من اهلک الصغیر ووقر منهم الکبیر ولا تأکلن طعاما حتی تصدق قبل اکله وعلیک بالصوم فانه زکاة البدن وجنة لاهله وجاهد
نفسک واحذر جلیسک واجتنب عدوک وعلیک بمجالس الذکر واکثر من الدعاء فانی لم آلک یا بنی نصحا وهذا فراق بینی وبینک **شرح** کلام معجز نظام

در ضمن آغاز و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه چون بعد رحلت او ان وفات نزدیک رسید
بن آورده در مقام وصیت شد پس گفت اینست آنچه وصیت میکند بآن علی بن ابی طالب برادر رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم و صاحب آن
سرور اول وصیت من آنست که گواهی میدهم که نیست خدایی سزای پرستش و معبودی بحق سوای یگانه بی همتا و آنکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم رسول و فرستاده
اوست ... که ... اورا ... علم ... و ... اورا ... دانش و آگاهی ... و آنکه خدای ... برانگیزاننده ...
که در قبرها آسوده اند و سوال کننده ... از اعمال ایشان و داناست بآنچه در سینهها مرکوز است ... پس ... که وصیت میکنم
ترا ای حسن و کفایت ... بآنچه وصیت کرده است مرا بآن رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم پس هرگاه آنچه واقع شدنیست واقع شود
و قضای ... ای فرزند من ملازم خانه خود باشد و بر گناهان ... و ... باید که ... دنیا باشد
وصیت میکنم ترا ای فرزند ... نماز ... رسیدن اوقات آن ... زکوة ... مستحق ... وقت آن ...
و ... رحمت ... جایی که ... باشد یعنی راست ... و حق ... باشد و رعایت ... عدل ...
و ... غضب و حسن سلوک با همسایگان و گرامی داشتن مهمانان و رحم آوردن بر ارباب ... شفقت ... که ... باشند و ...
صله رحم ... دوست داشتن فقرا و مساکین ... ایشان ... تواضع ... ایشان ... تواضع و فروتنی ...
بهترین عبادتها است و کوتاه کردن امل و امید و بیاد آوردن مرگ و ترک دادن دنیا ... که ... مرگ ... بلیات و
... و ... وصیت میکنم ترا ... در سر و علانیه و پنهان و آشکارا ... ترا ... در قول
و فعل و باید که ... امری ... ترا پیش آید ... آن ... نمایی و ... وقت ... از کارهای دنیا ...
باید ... و صبر ... باشد ... که اقدام بآن ... نمایی ... و ...
که ... تهمت و مجالس ... باشد ... بهمنشین ... در مقام فریب دادن ... جلیس
خود است و ... باشی ای فرزند ... خدا باشی و ... بر ... امر ... نهی ... کنم
کننده باشی و از منکر ... و ... برادران خدایی ... صالح را ... دوست دار ... با کسی ... از دین تو ...
باشد ... دشمن باشی ... و ... تا ... باشی ... و ... تشبیه ... مجالس ...

کردن راه و مکالمه بسیار نمائی با کسی که از حلیه عقل و علم عاری باشد و میاید که زینه باشی در صحبت یعنی جنبانی که از اهسال و کرمی که خود

اسراف و تبذیر نرسد **بیت** بر اندازه کن بر انداز خویش که تا نشود بیانه بر اندک نه بیش نه بیشی که طوفان بر آرد زمال نه کمی

که سختی دارد محال و میاید که نه باشی در مساعدت خود یعنی در تقلیل آن آنقدر که بعد از آن کاهل کافی باشی و در اکثار و بسیار آن آنقدر

اهتمام نداشته باشی که طبع قوا آن کلال گیرد و صحت تو بآن زوال پذیرد و بر تو باد در مساعدت با هر که از حیثیت طاقت آن داشته باشی

و لازم ساز بر خود خاموشی را تا از هر خطر سلامت یابی و از پیش فرست چیزی را از برای نفس خود تا غنیمت یابی و تعلیم کن خیر را تا

عالم بشوی و صحبت را یاد آر که تا باشی در هر حال و جمیع آن از اهل خیر مر خود بر کوچک و بزرگ و کرامی دار بر ایشان

و طعامی تناول مکن تا پیش از خوردن آن چیزی تصدق کنی و بر تو باد که بروزه داشتن مساعدت نمائی که روزه زکوة بدنست و

سپر ایست مباشر خود را از آتش دوزخ و با نفس خود جهاد کنی و از همنشین خود بر حذر باشی و از اختلاط دشمن خود احتراز

اجتناب نمائی و بر تو باد که بجا آری ذکر را بر ایشان و مجالس بسیار اقدام نمائی که پستی که من باز ننمائم از تو نصیحت را

جای نیست ان من و تو **بینش دویم** در اقتضاء جمیع جز در حضرت بجای نقطه در معرفه و بای بیک نقطه ساکن مرادف

علت معرفه و یک معنی است و این جمله قبل ان تاکید جمله اقبلات فاذا کان ذلک ذلک در این مقام اشارت بجعل اهل و وقت

رحلت آنحضرت و کان تام است که خبر قائم است عنه محلها محل یکمر جات و خمیر مجرور راجعست بر زکوة یعنی نزد خدا رسیدن وقت زکوة

و مراد بآن انقضای حالست در زر و طلا و حیوانات و سال زکوة در منسوجات یازده ماه تمام یعنی از گذشتن یازده ماه تمام

که رفیقان از اجناس مذکوره و شروع در ماه دوازدهم زکات آن واجب میشود و حسن الجوار از پیغمبر صلوات الله علیه و آله مرویست که

جبرئیل یوصینی بالجار حتی ظننت انه سیورثه یعنی همیشه جبرئیل وصیت میکرد مرا در باب همسایه و حسن سلوک با او تا آنکه گمان بردم که

عنقریب ایشانرا وارث مال من خواهد گردانید و درین باب احادیث بسیار وارد است و باید دانست که حسن سلوک با همسایه منحصر در دفع آزار خود از

ایشان نیست بلکه حقوق آنها را رعایت باید نمود و از جمله حسن سلوک با همسایه آنست که در سلام بر او پیشی گیرد و در بیماری بعیادت

و پرسش او قیام نماید و چون او را مصیبتی پیش آید تعزیه دهد و چون فتح و سرور روی نماید تهنیت گوید و اگر لغزشی از او ببیند تقصیر او را

و آشنائیها از جانب او واقع شود در گذراند و در مقام اطلاع بر عیب و عورات او نباشد و در بعضی چیزها که او را بآن احتیاج افتد

با و مضایقه ننماید مثل آنکه خواهد سر چوبی بر دیوار خانه انکس که در دیوار و وادی در خانه انکس نصب نماید که نرنجاند او را و رسد آنچه

مانند این باشد **واکرام الضیف** در حدیث از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیکرم ضیفه

یعنی کسی که ایمان آورده باشد بخدا و روز قیامت باید که گرامی دارد مهمان خود را و امثال این در این باب احادیث بسیار وارد است

و از جمله امور که گرامی داشتن مهمان در ضمن آن متحققست زود حاضر ساختن طعام است که انتظار بسیار نبرد و شکفته روئی و بشاشت

نمودن با او که فهم دلگرانی میزبان از صحبت خود ننماید و سخنان نیکو گفتن با او در وقت طعام خوردن و مشایعت و همراهی

نمودن با او و مستحکم رفتن تا در دروازه خانه و رعایت امثال این امور که مستلزم تواضع و تعظیم باشد و از جمله امور یکه

باید شمرد ان حاضر ساختن میوه است نزد او قبل از طعام بواسطه آنکه بطبع موافق تر است و از حضرت در تفسیر کلام الله

عرفت بواسطه تنبیه بانچه در کلام مجید فاکهه را بر طعام مقدم آورده است که وفاکهة مما یتخیرون ولحم طیر مما یشتهون

والحنه المجهود یعنی مهربانی کردن و میل بساختن دلست و جهد بفتح جیم و ضم جیم یعنی تعب و مشقت قال فی القاموس الجهد الهم

المشقه یعنی مهربانی کردن و رحم آوردن بر کسی که صاحب تعب و مشقت و گرفتار باشد **وحب المساکین ومجالستهم** روایت شده است از امام

السری العلی امام حسن علیه السلام که روزی در مدینه طیبه بر اسپی سواره عبور میفرمود دید که جماعتی از مساکین نشسته اند و

پاره نان پیش نهاده و مشغول خوردن آن مشغول اند پس بر ایشان سلام کرد و ایشان گفتند خوش باشد ای فرزند رسول خدای فرود آی که با

ما غذای تناول نمائی پس امام علیه السلام فرود آمد و با ایشان بر روی زمین نشست و در خوردن آن نان خشک پاره با ایشان رفاقت نمود تا

از اکل آن فارغ شدند پس بر اسپ سوار شد و همچنین مرویست که آنحضرت علیه السلام مرور کرد روزی بر جماعتی که بمرض جذام

گرفتار بودند با هم نشسته اکلی در پیش داشتند و حضرت امام علیه السلام آن روز روزه داشتند ایشان گفتند غذای حاضر است اگر

شما رغبت بآن میشود حضرت فرمودند من روزه دارم با آنجناب جابر که آورده شد که مبادا رفیق مذکور را بعث شکست خاطر

ایشان باشد و بعینه محو کند که مضرتی از ایشان مجتنب است فرمودند که امشب مهمان من باشید تا با شما افطار نمائیم پس

ایشان وقت شام بخدمت امام علیه السلام استسعاد یافتند و حضرت با ایشان بر یک سفره طعام تناول کردند با وجود جذام ایشان

و همچنین منقولست از حضرت امام زین العابدین مرویست که بروایت او والله اعلم و قصر الامل در حدیث وارد است که اذا اصبحت فلا تحدث نفسک

بالمساء واذا امسیت فلا تحدث نفسک بالصباح وخذ من صحتک لسقمک ومن حیاتک لموتک فانک لا تدری ما اسمک غدا یعنی چون صباح
برسی بکذرد با نفس خود حکایت شام مکن و چون شام کنی در فکر صباح مباش و در حال صحت بواسطه صحت خود ذخیره بردار و در [illegible]
اوان مرض بکن که تو نمیدانی فردا چه نام خواهی داشت یعنی در سلک زندها انتظام خواهی یافت یا در شمار مردها در خواهی آمد ترا [illegible]
خواهند گفت یا چه خواهند نامید و می تواند بود که مراد بفردا روز قیامت باشد یعنی نمیدانی که فردای قیامت کدام [illegible] ترا
مرحوم قبول الله ترا سعید خواهند نامید یا بشامت افعال زشت و بد کرداری در جرگه اشقیا در آمده نام ترا شقی خواهند [illegible]
و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام منقولست که آنحضرت فرموده اند انما اخاف علیکم اثنتین اتباع الهوی وطول الامل اما اتباع الهوی
فانه یصد عن الحق واما طول الامل فانه ینسی الاخرة یعنی بدرستیکه می‌ترسم بر شما از دو چیز تبعیت هوای نفس و دور و دراز بودن آرزو
در افعال و اعمال و طول امل که عبارت از دور و درازی آرزو است اما از تبعیت هوای نفس بواسطه آنکه آن مانع می آید شما را از تبعیت
و فرمان برداری حق که یکی از دو [illegible] و اما از طول امل بجهت آنکه فراموش میسازد از خاطر شما آخرت را و [illegible] از یاد شما
می برد و روایت شده است از اسامه بن زید که کنیزی خرید بصد دینار بوعده یکماهه چون این خبر بسمع مقدس نبوی رسید فرمود که
الا تعجبون من اسامة المشتری الی شهر ان اسامة لطویل الامل یعنی آیا تعجب نمیکنید از فعل اسامه که بوعده یکماه چیزی میخرد بدرستی
که اسامه بطول امل گرفتار است و بباید دانست که سبب طول امل نیست مگر دو چیز دنیا و میل بزخارف و لذات آن زیرا که چون انسان
والفت بدنیا و لذات او بهم رسید مفارقت و جدائی آن بر دل گران می آید و پیوسته آن در نظر او شیرین میشود پس خود را از فکر
و خیال مرگ که سبب جدائی اوست از دنیا دور میدارد بجهت آنکه چون دوستی چیزی در دل کسی جا کرد فکر او همه با آن [illegible]
بخاطرش راه نمیدهد پس همیشه در فکر بقا و دوام دنیاست و همگی اوقات او صرف آرزوی بهم رسیدن ما یحتاج زندگانی میشود
شغل اهل و مال و اسباب و ادوات و آنچه از این قبیل باشد چنانچه فکر او مستغرق آن میشود و اگر بخاطرش [illegible]
بر سبیل ندرت بخاطرش خطور بکند که می باید مرد و توبه و انابت پیش می باید گرفت و ببعض اعمال آخرت نیز مشغول باید شد
چون قرار بقا و دوامی بخود داده است بتاخیر می اندازد آنرا از روزی بروزی و از ماهی بماهی و از سالی بسالی و میگوید چون [illegible]
بکند مرجع و بسی کمالات بهم رسانم [illegible] مقام [illegible] و چون توفیق [illegible]

نیز برسید میگوید تا فلان عمارت را با تمام رسانم و چون آن بسر رسید میگوید تا فلان فرزند خود را داماد کنم و از فلان سفر رجعت نمایم [illegible]
تو به و تدارک ما فات را از آن [illegible] بجا بیاورم و [illegible] از شغلی که باشتغال او [illegible] فارغ شوم شغلی دیگر
در پیش می آید بلکه شغلها [illegible] چند که [illegible] اجل [illegible] فرصت هیچ کار [illegible] فاعل بوده [illegible]
استعداد [illegible] آن [illegible] که بسهولت [illegible] حسرت و ندامت بسیار [illegible] در آخرت [illegible] سلوک
و اشتراست و ذلک هو الخسران المبین نعوذ بالله منه فانک رهین [illegible] یعنی [illegible] معقولست یعنی [illegible] که چنانچه
مال [illegible] که چند روزی [illegible] رهن [illegible] و چون [illegible] اجل [illegible] انسان نیز
[illegible] که چند روزی [illegible] حیات [illegible] و [illegible] اجل [illegible] شود [illegible]
رفات [illegible] آمد غرض بلا [illegible] و [illegible] که [illegible]
هدف و نشانه سهام بلا باشد و طریح سقم [illegible] معقولست که [illegible] مطروح باشد [illegible]
که ذلیل [illegible] باشد چنانچه [illegible] قدرت و تمکن خود را [illegible] انسان [illegible] و ذلیل سقم [illegible]
[illegible] بدن [illegible] که بدن انسان ترکیب یافته است از اجزائی که [illegible]
مستعد ورود اسقام و امراض است و سقم بفتح سین و قاف و بضم سین و سکون قاف هر دو آمده است مانند حزن و حزن [illegible]
[illegible] اللهم [illegible] در بعضی از لغات [illegible] که [illegible] اصل [illegible] آنست که [illegible]
اگر چه [illegible] بر یک معنی اند اما صوفیه و ارباب قلوب [illegible] ایشان فرقی کرده اند و [illegible]
عبارت از [illegible] که [illegible] سبب [illegible] وجود آمده
و [illegible] که [illegible] طاعات و عبادات [illegible] و آن [illegible] است [illegible] آن [illegible]
و نهایت اختلاف دارد و [illegible] مراتب آن [illegible] عبادت [illegible] و [illegible]
کبریای الهی و [illegible] است [illegible] بسیار از [illegible] که مانع [illegible] نفس را [illegible]
[illegible] که اطلاع یافته باشد [illegible] و [illegible] شد و از [illegible]

وقت در کلام مجید میفرماید که إنما يخشى الله من عباده العلماء یعنی خشیت خوف خاصی باشد نه مطلق خوف و گاه هست که اطلاق خوف
نیز بران میکنند انتهی توضیح کلام و مراد بخشیه بر علاوه که درین حدیث وارد است ظاهرا معنی آثار و علامات آنست در افعال و صفات
خوف مثل بسیاری گریه و سوزش و گدازش همیشه و مداومت طاعات و عبادات و قطع و قمع شهوات و لذات از صفحهٔ خاطر چه بلکه جمیع
آنها مکروه طبیعت گردد چنانچه طعم عسل بر مذاق کسی که داند که زهری با آن ممزوج است مکروه می شود و هرگاه جمیع شهوات و لذات
بآتش خوف الهی سوخته شد بالضرورة دل را تذلل و خشوع و انکساری که مطلوبست بهم میرسد و صفات مذمومه مثل حقد
حسد و کبر و امثال آن ازو زایل میشود و همگی همت او مصروف فکر خطر عاقبت و مآل می شود پس راه نیند مد بجز خاطر خود مگر
حق را و شغلی که او را محفوظ میشود در مراقبه با حق و محاسبه با نفس و جهاد کردن با او چنانچه اشارتی رفت و احتراز و اجتناب
تمام از ضایع گذاشتن انفاس عمر و اوقات زندگانی و اما خوفی که هیچ یک از آثار مذکوره بران مترتب نباشد و این
علامات از آن بظهور نرسد صلاحیت آن ندارد که اسم خوف بر آن اطلاق کنند بلکه آن نیست مگر حدیث نفس و حرکات
دل و ازین جهتست که بعضی از ارباب عرفان گفته اند اذا قيل لك هل تخاف الله فاسكت عن الجواب فانك ان قلت
لا كفرت وان قلت نعم كذبت یعنی چون ترا گویند که از خدا میترسی ساکت شو چه اگر گویی نه کافر میشوی و اگر گویی
آری کاذب خواهی بود وانهاك عن التسرع في القول والفعل مراد بتسرع در قول و فعل شتاب کردن و بی آنکه دقت
بی آنکه تامل و تدبری دران واقع شود در گفتار و کارهای [illegible] سکتت که در وقت انقطاع کلام در آخر کلمه می آید
[illegible] که از باب حذف و ایصال باشد و کلام درین تقدیر باشد که عنان فیه که فی حرف جر را حذف کرده باشند
متصل ساخته باشند تا را بفعل موالمن التهمة تهمت بحرکهٔ تا ست و بسکون قال في القاموس التهمة كالهمزة ادخل عليه
كهمزة اي ما يتهم عليه و در اصل وهمة بوده که واو قلب بتا شده است بنا یعزم جلیسه بعز مشتق از عز بمعنی حد و قریب
با طلاست قال في القاموس عزم [illegible] وهو [illegible] والطمع بالباطل حاصل معنی درین جمله اول آنکه شد [illegible]
سه یا بنی عاملا تقدیم ظرف درین فقره بواسطهٔ افادهٔ حصر است یعنی میباید که عمل تو نباشد مگر از جهت خدا [illegible]
بی شائبهٔ غرض دیگر چنانکه فاید شدن ثواب و خلاصی از عذاب نیز در آن منظور باشد چنانچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند

که والله ما عبدتك خوفا من نارك ولا طمعا في جنتك ولكن وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك یعنی بخدا قسم که من عبادت نکردم ترا
بواسطهٔ ترسی که از دوزخ تو داشتم و نه بواسطهٔ طمعی که در بهشت تو داشتم ولیکن ترا اهل آن یافتم که عبادت تو کنند پس بعبادت تو
قیام نمودم و این مرتبه ایست بس بلند و پایه ایست بس رفیع و اینکه کلام را بر این معنی حمل کردیم بواسطهٔ آنست که باقی مراتب اخلاص
ظاهر است که احتیاج بوصیت آن باشد و درین باب بیش ازین شنیده خواهد شد در شرح حدیث سی و هفتم ان شاء الله
ومن الفتنة زجور لاحتساب یعنی فتنی بیهوده که نیست و زجور در صیغهٔ فعول است بمعنی فاعل یعنی باید که زجر باشی از فحش و گفتن
آن مانع آیی خود را و غیر خود را وراخ اللاخوان في الله راخ بجای متقوط ماخوذ از مراخات بمعنی برادری و مواخات کردنست
و مقابل آنست و سخت گیری و ذلیل باعمال لك مراد بمعنی مبانیت است یعنی باید که اعمال تو مبانی و مناقض باشد با اعمال او
ودع الممارات ومجادلات من لا يعقل ممارات بمعنی خصومت و ستیزه کردنست و مجادلات بالکسر بمعنی راندن واقتصد
يا بني في معيشتك واقتصد في عبادتك اقتصاد بمعنی میانه روی و توسط میان افراط و تفریط است که مراد باقتصاد در
کار معیشت اقتصاد میانه روی در میان اسراف و تبذیر و تنگ گیری و تقتیر باشد و سعدی قال بیت فراخ دستی
از اندازه مگذران چندان ۞ که آفتاب معاشت بدل شود بسها ۞ ز دست دادن مال آنچنان مباش ۞ چنانکه دل بمعیشت
کسی ز دست رها ۞ چه هر دو قسم که هست مخطی باشد ۞ بر بصیرت ارباب فضل و صدق و صفا ۞ بلی طریق توسط
نمایان امور ۞ بیان و دلیل که خیر الامور اوسطها ۞ و مراد باقتصاد در عبادت ایمان بآنست بر وجهی که بدن را مشقت و تعب
زیاده دست ندهد باعث تنفر و عدم رغبت طبع بآن واقع نشود روایت کرده است شیخ جلیل ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی از
امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله لامیر المؤمنین علیه السلام یا علی ان
هذا الدين متين فاوغل فيه برفق لا تبغض الى نفسك عبادة ربك ان المنبت يعني المفرط في السير لا ظهرا ابقى ولا ارضا قطع
فاعمل عمل من يرجو ان يموت هرما واحذر حذر من يتخوف ان يموت غدا یعنی گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که یا علی بدرستی که این دین محکم است با آن بتانی و نرمی پس در آی بآن
دشمن مساز بر نفس خود عبادت خدای خود را بدرستی که مسیر عجلت باید نه مرکب را باقی گذارد که بکار رسد و نه زمینی قطع کرده

کنایه از آنکه اگر عضوا بدو قطع شود و مسافتی را طی نماید می بایستی با جهد بسیار کند و بجا آورد آهستگی که به راه رود بی باید که قیام تو بعبادت دو محال

مثل قیام کسی باشد که امید آن داشته باشد که بعبادت تو برتبه برتر رسد منافی بر سبیل مثل بی نیاز گرد و بسیار به آن کمتر جابجا کسی

آن امید دارد بشتابد و آهستگی آنکه قیام بی نماید و باید که ترس تو از خدای مثل ترس کسی باشد که گمان داشته باشد که جان از اوست یعنی

باشد اگر معاونی توبه و تدارک خدای کرم تر کسی باشی و توبی و تشویق در عبادت او توقف نمایی که بر عمل اعتقاد نیست و لکن الحیاء

التسلم یعنی خاموشی را لازم ساز تا بسلامت مانی از آفات زبان و کنایه ای کرد از زبان ناشی میشود و آن بسیار است و آنها که

موجودی و معدومی و فقیه و مخلوق و معلومی و رسمی که زبانا او را در نیابد و مستغنی از آنست و منفی از اثبات و نفی است هیچ معنویست

انا مضایقه انسان را عاصی بیند اگر آدمی که نه رسد کلما بوان و اصفهان را و کوشش در نظر باید نمیرا آن را و اصل و ددی

بابلحا سم و زبان را امید آنقدر است و او را در هر چیز و هر چه مدخلی است چنانچه روایت شده است از معاذ جبل که گفت کنتم الا یحو انی

آنچه حکیم رو نقات مواخذ ما بود ما بر یعنی که او را صادر شود مقابح احنکمی حضرت فرمودند ثکلتک امک و هل

فی النار علی مناخرهم الا حصاید السنتهم یعنی مادر بر تو گریه کند آیا مردم را بروی در می اندازد بآتش مگر درو کرده

آنچه از زبان ایشان در وجود می آید و نیز روایت شده است از آنحضرت صلوات الله علیه و آله که من کان یومن بالله و الیوم الاخر

فلیقل خیرا او لیسکت یعنی هر کسی ایمان آورده است بخدا ایام و روز قیامت باید که بگوید آنچه مستحسن و نیکو باشد یا ساکت شود که نیکی کند

بغیر از آنچه مستحسن خیر او و دیگران باشد منظم نماید که در تکلم فضولات و دیگر احادیث دیگر در این باب بسیار است که ذکر آنها موجب تطویل است

فانی لم الک یا بنی انصحا الود را اصل یعنی تقصیر است ولیکن بسیار است که تقصیر یعنی منع در دو حی شود و بان اعتبار متعدی

بدو مفعول چنانچه در این مقام شده و نیز کلم آلک اینجا یا نیز است کلم استکی ما او در این مقام بر بعضی مطابقی است که در

شرحی که بر حاشیه خطائی نوشته ام ایراد آن شده کسی که اراده آن داشته باشد بکتب شرح که رجوع نماید و هذا فراق

بینی و بینک میتوانند بود که اشاره بطرف معهود باشد و اضافه بعضی بطرف خوانده شود چه در طرف تو سخن آنست و می تواند بود که فراق

متوجه خوانده شود که ظرف صفت او باشد و هر یک در دو و صحیح خوانده شده قوله هم قال هذا فراق بینی و بینک

انجام باید دانست که آنچه مقصود از این حدیث مستحسن آنست یعنی قول حضرت که دا بکه موعظه شنیدی بجای خود با هر کس و نقص بتوان دعوا

مذهب امامیه که قائل بعصمت ایشانند و صلوات الله علیهم اجمعین و مثل این عبارات که ظاهر آن مخالف عصمت است از ایشان واقع شده است از

ایشان بطهارت صلوات الله علیهم مثل آن بسی سپیده بسیار واقع است چنانچه روایت شده است از امام موسی کاظم علیه السلام که در سجده میگفت

عصیتک بلسانی و لو شئت و عزتک لا خرستنی و عصیتک ببصری و لو شئت و عزتک لا کمهتنی و عصیتک بسمعی و لو شئت

و عزتک لا صممتنی یعنی بار خدایا عصیان تو کرده ام بزبان خود و اگر میخواستی بعزت و بزرگی تو که هر آینه مرا گنگ میکردی

و عصیان تو کرده ام بچشم خود و اگر میخواستی بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا کور میکردی و عصیان تو کرده ام بگوش خود

و اگر میخواستی بعزت و بزرگی تو قسم که هر آینه مرا کر میکردی که هیچ چیز نتوانم شنید و در صحیفه کامله

منسوب بامام المعصوم امام زین العابدین علیه السلام از این قبیل فقرات بسیار است که اشعار بصدور عصیان از ایشان

صلوات الله علیهم دارد بلکه از حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و آله و سلم نیز بعضی چند روایت شده است که بحسب ظاهر اشعار بصدور

عصیان از آنحضرت دارد از آنجمله روایت کرده است شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در باب استغفار از کتاب کافی از امام جعفر صادق

علیه السلام که قال رسول الله صلی الله علیه و آله کان یتوب الی الله عز و جل کل یوم سبعین مرة یعنی بدرستیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله

هر روز هفتاد مرتبه توبه میکرد از گناهان بسوی خدای که صاحب عزت و بزرگی است بی آنکه گناهی کرده باشد و امثال این روایت بسیار است

بی آنکه مرتکب گناهی شده باشد و استغفار از قصور و تقصیر مراد باشد و اکثر علما در توجیه این روایات و امثال آنها بسیار دارند

و علما را در این باب سخنان بسیار است و بهترین جوابی که از ابن شهر آشوب نقل شده آنست که بهاء الدین علی بن عیسی اربلی در کتاب کشف الغمه

در کتاب بعضی افاده آنکه چون انبیا و ائمه علیهم السلام بر وجهی بودند که جمیع اوقات ایشان مستغرق یاد خدا

بود و چنانچه دلهای خود را از ذکر غیر او خالی داشته اند و خاطرهای ایشان متعلق بملاء اعلی و مربوط بعالم بالا بوده و ایشان همه

در نظر بصیرت خود داشته در مراقبت و مراعات او بسر میبرده اند چنانچه امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند اعبد الله کانک تراه فان

لم تکن تراه فانه یراک یعنی بعبادت خدای قیام نمای چنانکه گویا او را می بینی چه اگر تو او را نمی بینی بدرستی که او ترا می بیند از این

جهت هر گاه که بشغلی از اشغال دیگر مشغول میشدند که لازمه زندگانی است مثل خوردن و آشامیدن یا آمیزش با زنان که حلال

یا مثل آن امری از امور مباحه آن را پیش خود گناه بزرگ می‌شمرده اند و خطای عظیم می‌دانسته اند و در مقام استغفار از آن در می‌آمده اند و شیخ آن را
از خطایای خود می‌شمرده اند چنانچه بعضی خدم و بندگان ارباب دنیا اگر در حالی که نظر صاحب ایشان بر ایشان باشد و دانند که صاحب ایشان از ایشان چیزی ملاحظه
با کل و شرب یا بلعب مشغول شوند در نظر مردم گناهکار و مستحق ملامت می‌نمایند پس چگونه نسبت بدیگران که هیچ گاه این امر نسبت بصاحب بصاحبان [illegible]
جمیع ما کان و ما یکون باید و در اینجا اشارتست کلام حضرت علیه السلام که انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة و قول او علیه السلام که حسنات
الابرار سیئات المقربین اینجا بوده علامه کلام صاحب کشف الغمه رحمة الله علیه و قاضی بیضاوی صاحب تفسیر انوار التنزیل در کتاب مصابیح که هم از مصنفات
اوست جای که شرح حدیث پیغمبر صلوات الله علیه و آله که انه لیغان علی قلبی و انی لاستغفر الله فی الیوم مائة مرة می‌نماید گفته است که غین در لغت بمعنی غیم
و ابر استعمال یافته و غان علی کذا یعنی غطا علیه یعنی پوشیده بوده ابو عبیده که از ائمه لغت است بر معنی این حدیث را بعضی گفته است که [illegible]
دل من چیزی بود که می‌پوشید او را و از اصمعی بن [illegible] که از معنی این حدیث سؤال کرده شد در جواب آن ساکت گفت در باب دل کرد [illegible]
حدیث گفت در باب دل پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم اصمعی گفت اگر غیر پیغمبر صلوات الله علیه و آله بود در مقام تفسیر آن [illegible] در آمدم [illegible]
خدای [illegible] اصمعی [illegible] در مقام سلوک طریق ادب نموده و در مقام تعظیم و بزرگ داشتن ولی شده است که حضرت [illegible] اکرم [illegible]
وحی و منزل [illegible] بود و ساعت [illegible] که در یافت این معنی از مرتبه آنست که راه رسید آن [illegible] و اصحاب [illegible]
اهل حقیقت و ارباب حال مفتوح و توضیح دادن و بعبارت در آوردن آن نیست که حق [illegible] مشایخ صوفیه که راه داران انجمن [illegible] آشنایان اسرار
حقند و فایز [illegible] که از مشکات جمال ایشان مقتبست راه در آمده [illegible] که چون دل مبارک آن سرور که مستغرق دریای [illegible]
در صفا و ضیا [illegible] و لهذا زیادتی داشته است و آنحضرت با شغال تعیین شده بود که [illegible] شرع و حکمت بنای دین و سنت را تمهید می‌داد [illegible]
که متضمن سهولت و آسانی باشد و مشکل [illegible] بود و [illegible] قرب و اتصال [illegible] بعض جهتها [illegible] نزول [illegible]
نفسانی التفات نماید با آنچه که از جانب خدای در معرض امتحان بآن در آمده بود و مکلف بآن شده از احکامی که لازم بشریت [illegible]
مرکب [illegible] از آن می‌شد و ان حضرت [illegible] از آن بر آئینه دل ایشان می‌نشست و بواسطه بهاء صفا و نورانیت که داشت از آن متاثر می‌شد زیرا
که چیزی [illegible] رقت و صفای اشیا [illegible] تاثیر کدورات در آن زودتر ظاهر می‌شود و آنحضرت [illegible] از آن [illegible] العارفین
از آن در نفس خود گناهی بزرگ می‌شمرد و در مقام استغفار [illegible] آن در می‌آمد تا اینجا [illegible] کلام قاضی بیضاوی [illegible]

شیخ جمال الدین

شیخ جمال الدین عبد الرزاق کاشی در این مقام کلامی [illegible] لطیف که بواسطه خوف بطول انجامیدن کلام در مقام ذکر آن نشد و الله الهادی

حدیث بیست و سیم

روایت شده است بسندی که متصلست بشیخ صدوق محمد بن بابویه **از** جعفر بن علی
بن الحسن الکوفی **از** جد او حسن بن علی بن عبد الله الکوفی که از ثقات رجالست و کتابی از نوادر حدیث باو نسبت یافته **از** جد او عباس بن المغیرة البجلی
که ثقه و جلیل القدر و مصنف چند کتابست و از امام موسی کاظم علیه السلام بی واسطه حدیث روایت کرده و از وقفست که در اول حال واقفی بوده بعضی
بانی استشفاء بوده که بعد از امام موسی کاظم علیه السلام امامی نیست و بعضی داشتند که در عشره [illegible] از خدای سره در خواست کردیم که راه حق و مذهب
صحیح بما بنما کند و دعای من مستجاب یافته و حال من [illegible] که امام رضا علیه السلام استعانت [illegible] وجه راه هدایت کند تا حجت بالغه
[illegible] بعضی که چند مدتی [illegible] آنحضرت [illegible] بود [illegible] امام علیه السلام [illegible]
او دخل بالمسیب بن المغیرة [illegible] داخل شدم و نظر آنحضرت بر من افتاد و بزبان مبارک بمن خطاب کرد [illegible] قد جاء الله [illegible]
یعنی [illegible] که حضرت دعای ترا استجابت ساخت و ترا بدین حق هدایت کرد و در حال اقرار بامامت آنحضرت کردم گفتم اشهد انک حجة الله
و امینه علی خلقه **از** اسماعیل بن مسلم که از رواة امام جعفر صادق علیه السلام است و در کتاب رجال بجرح و تعدیل او نوشته **از** امام بحق ناطق
امام جعفر صادق علیه السلام **از** آبای بزرگوار آنحضرت بترتیب علیهم سلام الله الملک القیوم **از** حضرت امیر المؤمنین امام المتقین
الغالب علی بن ابی طالب علیهم که آنحضرت فرموده اند قال رسول الله صلی الله علیه و آله عجبت لمن یحتمی من الطعام مخافة الداء
کیف لا یحتمی من الذنوب مخافة النار یعنی عجب دارم از کسی که پرهیز کند از طعام از ترس آنکه مبادا مرضی [illegible]
چگونه پرهیز نمی‌کند از گناهان از ترس آتش دوزخ و مخفی نماند که اطلاق حمیت که بمعنی پرهیز کردنست برای اجتناب از گناهان
بمجازست از باب مشاکله بفقره سابق که حمیت در آن در معنی خود استعمال یافته است

حدیث بیست و چهارم

روایت شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی **از** بعضی از اصحاب **از** احمد بن محمد بن خالد
البرقی که در رسد صحیح [illegible] احوال ایشان مذکور شد **از** عثمان بن عیسی عامری [illegible] کلابی که کنیت او ابو عمرو است و از وکلای معتمد علیه
امام موسی کاظم علیه السلام و اکرچه در مذهب واقفی بوده و لیکن از علمای رجال احتمال این داده که از این جماعتی باشد که علما اتفاق دارند
و اکر آنچه روایت آن از ایشان باشد صحیح است و نقل کرده که در کوفه منزل داشت [illegible] که در حایر امام حسین علیه السلام می‌مرد

چون بیدار شد احرام حاجی را بسته آنجا اقامت داشت تا فوت شد و چند جلد کتاب در علم فقه و حدیث با و نسبت یافته است **از**
عمر بن محمد بن عبد الرحمن بن اذینه که شیخ اصحاب حدیث بصره بوده و ثقه و جلیل القدر است و مصنف چند جلد کتاب و بخدمت
امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام استسعاد یافته و از ایشان حدیث روایت کرده **از** ابان بن ابی عیاش که از اکابر
بخدمت امام زین العابدین و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام رسیده و علمای رجال تضعیفش نموده اند **از** سلیم بن قیس الهلالی
که مکنی با با صادق است و کتابی در حدیث تصنیف داده و از اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام بوده و بخدمت امام حسن و امام حسین
و امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهم السلام استسعاد یافته است **از** امیر المؤمنین علی علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان الله
حرم الجنة علی کل فحاش بذی قلیل الحیاء لا یبالی ما قال و لا ما قیل له فانک ان فتشته لم تجده الا لغیة او شرک شیطان قیل یا رسول الله
و فی الناس شرک شیطان فقال صلی الله علیه و آله اما تقرأ قول الله عز و جل و شارکهم فی الاموال و الاولاد **شرح** کلام معجز نظام
در ضمن آغاز و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدرستیکه حضرت عزت
حرام ساخته است دخول بهشت را بر هر فحش گوی کم حیائی که هیچ پروا نکند در آنچه میگوید و در آنچه باو میگویند بسبب آنکه اگر کسی
در مقام تفتیش و تفحص احوال او در آید او را نخواهی یافت مگر انداخته شده یعنی متولد از زنا یا شرکت شیطان گفتند یا رسول
خدا آیا در میان بنی آدم شرکت شیطان می باشد حضرت صلاة الله علیه و آله فرمود نه در قرآن نخوانده اید قول خدا ایتعالی را که و
شارکهم فی الاموال و الاولاد یعنی شریک شو ای شیطان بنی آدم را در اموال و اولاد که مراد بیشبکان ... نسبت
نخواهد بود **بخش دویم** ان الله حرم الجنة گویا مراد حضرت بحرام ساختن خدا ایتعالی بهشت را بر ایشان حرام ساختن
آنست مدتی طویل و زمانی بسیار نه حرام ساختن دایمی زیرا که اگر مراد حرام دایمی باشد بعضی عاصیان ارباب ایمان که
بزیور ایمان محلی اند مشکل میشود چه باتفاق جمیع ایشان بهشت خواهد بود و اگر چه مکثشان در دوزخ بطول کشد
بذی بیای یکی نقطه مفتوحه و ذال منقوطه مکسوره و یای مشدده فعیلست بمعنی فاعل از بذا و بفتح با و مد الف که بمعنی فحش است
قال فی القاموس و البذی کرضی الرجل الفاحش من البذاء و هو الکلام القبیح قلیل الحیا مراد بان یا بمعنی ظاهر است که
حیا باشد چنانچه در بخش اول مذکور شد یا مراد بی حیائی که بر ابن عباس اداشته چنانکه میگویند فلان کم غیرت و از آن بی غیرت اراده میکنند

لعنة آمر

بحره

لغیة و الالغیة میتواند بود که بضم لام و سکون عین بی نقطه دار و فتح یای بی نقطه و نقطه تحتانی بوده باشد یعنی ملغی یعنی انداخته
شده کنایه از آنکه از زنا مخلوق شده باشد چنانکه گذشت و میتواند بود که بضم لام و فتح عین بی نقطه مفتوحه یا ساکنه
مفتوحه بوده باشد از لعن باقی یعنی که عادت او آن باشد که لعن مردم میکرده باشد یا آنکه مردم لعن او میکرده باشند از غایت
خبث ذات که داشته باشد و در کتاب ادب الکاتب آورده است که فعله بضم فاء و سکون عین از صفات مفعول است و بفتح عین
از صفات فاعل مثل همزه و همزه که بسکون میم بمعنی من یهمزه الناس است و بفتح میم بمعنی من یهمز الناس و همچنین لغیه بفتح
عین و سکون عین انتهی ترجمه کلامه **مترجم گوید** اگر چه درین مقام احتمال دیگر نیز باقیست که مصنف علام
ذکر آن نکرده اند و آن کسر لام و فتح یا کسر غین بی نقطه دار و تشدید یاست که کلام جار و مجرور باشد متعلق بمحذوف یعنی
در لغت یعنی زنیه آمده است قال فی القاموس و لد غیة و یکسر ای زنیة و از بعضی اذکیا شنیده شد که شیخ الفضلاء و المحدثین
مولانا میرزا محمد استرابادی مجاور بلد الله الحرام خلد ظله ذکر اجتهاد و تقرب او و وثوق در حدیث در رجال ... اذعان فضلا
معلوم است این حدیث را در کلینی بر نهج بصحیح که تبع آورده و هیچ شک نیست که بدین نقل عطف او شرک شیطان بر آن یعنی
صحیح خواهد بود و بتاویلی که مذکور شد احتیاج نخواهد شد اما در متن حدیث وثوق و اعتماد بر تصحیح نسخ سلف
و نقل از ایشان است نه معاضدت کلام صاحب صحاح و قاموس و غیر ایشان از اهل لغت و از مصنف علام طاب ثراه شنیده شد
که شعر قصه قلانی لفظ درین حدیث زیاده بر آنچه در اصل مذکور شده است از مشایخ سند ما بما رسیده است اگر چه
بنا بر آنچه از کلام ارباب لغت ظاهر میشود صحت آن در ضمن احتمالات امام مستقل نبود مذکور نشد و الله اعلم بحقیقة
الحال او شرک شیطان مصدر بمعنی اسم فاعل است یا بمعنی اسم مفعول یعنی شریک باشد در آن با شیطان یا شیطان شریک
با او بوده در آن **انجام** مفسرین تفسیر کرده اند و شارکهم فی الاموال و الاولاد که گفته اند که شارکت و شریک شدن شیطان
ایشان را در اموال آنست که ایشان را بر تحصیل جمع آنها از وجوه حرام بدارد و بر صرف آن در جائی که جایز نیست ترغیب نموده
و اداشته نوا از رعایت اعتدال در انفاق آن بر این وجه که بجد اسراف و تبذیر رساند که زیاده از آنچه باید خرج کنند یا بخیلی
و تنگ گیری اندازد که آنچه باید کرد نکنند و امثال اینها امور و مشارکت او ایشان را در اولاد آنکه ایشان را بر سبب کردن اولاد باسباب حرام

شل زنا و امثال آن که تحریم شده با برخی وارد که او را بخود نامهای بد کنارند مثل عبد العزّی و عبد اللات و امثال آن یا کرام کنند اولاد
ایشان او باب زنا حتی ایشان مذاهب باطله و ارتکاب افعال قبیحه و امور ناشایست و شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره حدیثی روایت کرده است
که اراده بعضی دیگر از برای مشارکت او در اولاد فهم می‌شود و آن آنست که در کتاب تهذیب حدیث در باب استخاره کردن از برای نکاح
روایت کرده است از ابی بصیر که امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام خطاب بمن کرده فرمودند که اذا تزوج احدکم کیف یصنع یصنع
یعنی چون یکی از شما که خواسته شود چه کند گفتم نمیدانم جان من فدای تو باد فرمودند فاذا همّ بذلک فلیصلّ رکعتین و یحمد الله و یقول
اللهم انی ارید ان اتزوج فاقدر لی من النساء اعفهن فرجا و احفظهن لی فی نفسها و فی مالی و اوسعهن رزقا و اعظمهن برکة و
اقدر لی منها ولدا طیبا تجعله خلفا صالحا فی حیاتی و بعد موتی فاذا ادخلت علیه فلیضع یده علی ناصیتها و یقول اللهم علی
کتابک تزوجتها و فی امانتک اخذتها و بکلماتک استحللت فرجها فان قضیت فی رحمها شیئا فاجعله مسلما سویا و لا تجعله
شرک شیطان یعنی چون قصد کند خواستگاری نماید باید که دو رکعت نماز بگذارد و وظایف شکر الهی بجای آورد و این دعا بخواند
اللهم انی ارید ان اتزوج تا آخر دعائی که گذشت و خلاصه معنیش آنست که بار خدایا بدرستیکه اراده دارم که کدخدا شوم
پس روزی کن مرا از زنان کسیکه کردار او از ناموس از همه پرهیزکارتر باشد و در محافظت نفس خود بواسطه من و کابین مال
از همه در پیش باشد و از همه فراخ روزی‌تر و بزرگ برکت‌تر باشد و روزی کن از برای من از او فرزندی نیکو و بکردار او را خلف
صالح در حیات من و بعد از موت من پس چون زن بخلوت او در آید دست خود را بر پیشانی او نهاده بگوید اللهم علی کتابک
تزوجتها تا آخر دعائی که در حدیث گذشت یعنی بار خدایا بموافقت کتاب تو خواستم او را و بامانت تو گرفتم او را و بکلام تو
بر خود حلال ساختم مباشرت او را پس اگر تقدیر کرده باشی که در رحم او نطفه از من بهم رسد بگردان او را مسلمان مستوی الخلقه
و مگردان او را شرک شیطان راوی گوید گفتم چگونه میباشد شرک شیطان حضرت فرمودند ان الرجل اذا دنی من المرأة و جلس مجلسه
حضره الشیطان فان هو ذکر اسم الله تنحی الشیطان عنه و ان فعل و لم یسم ادخل الشیطان ذکره فکان العمل منهما جمیعا و النطفة
واحدة یعنی بدرستیکه چون مرد نزدیکی کند بزن خود باراده مباشرت او بنشیند حاضر میشود او را شیطان پس اگر نام خدای بر زبان
آورد شیطان از وی دور میشود و آسیبی از او باو نمیرسد و اگر نام خدای تعالی نبرد شیطان با او در آن عمل شراکت مینماید

می‌شود که عمل از هر دو واقع شده باشد و نطفه یکی باشد گفتم چه چیز این معنی بر ما ظاهر شود ای فرزند رسول خدا حضرت فرمودند که بحبنا
و ببغضنا یعنی بدوستی ما و دشمنی ما کنایه از آنکه تا شیطان در مجامعت پدر او با او در شرکت نبوده باشد دشمنی ما را اختیار نمیکند و لکن
معاندی از جمعیت که شیاطین را اجسام شفاف لطیف میباشد که قادر شده باشند که در شکم حیوانات داخل شوند و ممکن است که
که بهر شکلی که خواهند در آیند و موجب ضعف مذهب جمعیت از حکماء فلاسفه که میگویند ایشان نفوس ارضیه اند که تدبیر عالم عناصر
میکنند و امور آنرا باصلاح و فساد می‌آورند یا نفوس ناطقه انسانی اند که بواسطه شرارتی که داشته اند بعد از جدا شدن از بدنها جمع
شده اند ایشان از نوع الفت و مناسبتی بنفوس شریره که متعلق ببعضی ابدان اند بهم رسیده پس معد و معاون آنها میشوند در
شر و فساد و امثال ذلک حقیقة مخلوقاته **حدیث بیست و پنجم** روایت شده است بسندی که متصل است
بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم که در مصدر حدیث پنجم احوال ایشان سبق ذکر یافت از
ابی عمیر از حماد بن عثمان الناب که در شان او جلیل القدر و از جماعتیست که اجماع علما بر نقل شده آنچه در این روایت
از او بصحت پیوسته باشد صحیح است و کتابی در علم دین با او نسبت یافته است از محمد بن علی بن ابی شعبه حلبی که کنیه او ابو جعفر است و از
وجوه اصحاب حدیث شیعه است و ثقه معتمد علیه است و کتابی در تفسیر قرآن تصنیف کرده از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام
قال ان بریرة کانت عند زوج لها و هی مملوکة فاشترتها عایشة فاعتقتها فخیرها رسول الله صلی الله علیه و آله و قال ان شاءت
ان تقر عند زوجها و ان شاءت فارقته و کان موالیها الذین باعوها اشترطوا علی عایشة ان لهم ولاءها فقال رسول الله صلی
علیه و آله الولاء لمن اعتق و تصدق علی بریرة بلحم فاهدته الی رسول الله صلی الله علیه و آله فعلقته عایشة و قالت ان رسول
صلی الله علیه و آله لا یاکل لحم الصدقة فجاء رسول الله صلی الله علیه و آله و اللحم معلق فقال ما شان هذا اللحم لم یطبخ فقالت یا
رسول الله صدق به علی بریرة و انت لا تاکل الصدقة فقال صلی الله علیه و آله هو لها صدقة و لنا هدیة ثم امر بطبخه فجاء
فیها ثلث من السنن **شرح** کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش
بینش اول امام علیه السلام فرمودند بدرستیکه بریره نزد شوهری که او را بعد قرار داشت و او کنیزی بود در ملک
بندگی ایشان را اخرید و آزاد کرد و چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بر آن مطلع شد او را اختیار داد میان آنکه شوهر خود

بر قرار باشد و اگر خواهد از او مفارقت نماید و سیم آنکه آن کنیز را عایشه فروخته بودند و شرط کرده بودند [illegible] که ولاء میراث ایشان را
بوده باشد یعنی چون آزاد شود و بمیرد میراث او از ایشان باشد چون این معنی بسمع مقدس نبوی صلی الله علیه و آله رسید فرمود
ولاء میراث کسی است که او را آزاد کرده است [illegible] ایشان او را فروخته اند ایشان را ولاء میراث نیست و [illegible]
باطل است و در [illegible] پاره گوشت به بریره تصدق داده بودند و او گوشت مذکور را برسم هدیه بخدمت مقدس مصطفی
صلی الله علیه و آله آورد و عایشه آن را گرفته در جای او آویخت و گفت [illegible] که رسول خدای گوشت صدقه را نمی خورد پس چون [illegible]
خدای صلی الله علیه و آله بخانه در آمد و گوشت آنجا آویخته بود فرمود که این گوشت را چه واقع است [illegible] شده
آویخته ماند گفت گوشتیست که به بریره تصدق داده اند و چون صدقه بر شما حرام است [illegible] طبخ آن بواسطه شما [illegible]
حضرت فرمودند که آن بر وی صدقه است و بر ما هدیه بعد از آن بطبخ آن فرمان دادند پس [illegible] بریره حکم از شریعت پیغمبر
صلی الله علیه و آله [illegible] ظهور رسید **پنجم دویم** ان بریرة کانت عند زوج لها [illegible] بریره بباء یک نقطه
و یای دو نقطه زیرین که در میان دو رای بی نقطه مفتوحه واقع است و در آخر آن تا [illegible] بریره نام آن کنیز است و نام شوهر
مغیث بود بضم میم و کسر غین نقطه دار و سکون یای دو نقطه زیرین و ثای سه نقطه و بعضی [illegible] بتصغیر [illegible]
اول بود [illegible] از کلام مصنف [illegible] ظاهر میشود که این روایت اصح باشد و هذه عبارته [illegible] ان الاصح [illegible]
التصغیر و خلاف شده است در آنکه او بنده بوده یا آزاد و از [illegible] فقها خلاف کرده اند در آنکه هرگاه کنیزی که شوهر
او آزاد باشد آزاد شود آیا او را اختیار هست در فسخ نکاح یا نه ان شاءت ان تقر عند زوجها [illegible]
بعضی [illegible] نیز جایز است [illegible] قرت بالمکان [illegible] در ماضی و [illegible] در مستقبل [illegible]
[illegible] ان لهم ولاءها ولا بفتح واو [illegible] و در اصل [illegible] و در اصطلاح اهل شرع [illegible]
آن را بر علاقه میان دو شخص [illegible] از ایشان از دیگری میراث برد [illegible] نسب [illegible]
که بر آزادی مترتب است لا یاکل [illegible] الصدقة صدقه آن چیزیست که بخشند آن را بقصد قربت [illegible] تعریف [illegible]
و در آن زکوة واجب [illegible] کفاره و امثال آن و بعضی فقها [illegible] تعریف کرده اند [illegible]

بعوض [illegible] بقصد قربت [illegible] داشته باشد و برین تعریف شامل [illegible] نیست [illegible] فیها ثلث من السنن
این کلام امام علیه السلام است [illegible] صلوات الله علیه و آله و احکام ثلثه اول [illegible] کنیزیست که آزاد شود [illegible]
که آزاد باشد یا بنده [illegible] الخلاف میان فسخ نکاح [illegible] و باقی [illegible] آن دوم ثبوت ولایت میراث مر آزاد کننده را [illegible]
[illegible] و اگر شرط آن کرده باشد سیم آنکه صدقه [illegible] حرامست هرگاه مستحق [illegible] آن را بصدقه گرفته باشد [illegible]
[illegible] هدیه آورد [illegible] آن بر هاشمی حرام نیست **نمایش اول** باید دانست که در مخیر بودن کنیز [illegible]
که آزاد شود میان فسخ نکاح و بر قرار [illegible] آن [illegible] خلاف [illegible] است [illegible] بنده باشد [illegible]
اگر شوهر او آزاد باشد اکثر علما [illegible] بثبوت خیار [illegible] کرده اند و ابو حنیفه نیز با ایشان موافقت [illegible]
روایات وارد است که شوهر بریره [illegible] ثبوت خیار او کرده اند [illegible] آزاد [illegible] و بواسطه حدیث صحیحی که ابی الصباح
از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده است و آن اینست که ایما امة اعتقت فامرها بیدها ان شاءت اقامت و
ان شاءت فارقت یعنی هر کنیزی که آزاد شود امر او بدست اوست اگر خواهد [illegible] باشد اگر خواهد جدائی کند [illegible]
[illegible] که عموم است شامل هر دو قسم هست و بعضی علما بعدم ثبوت خیار [illegible] و شافعی و مالک و حنبل [illegible]
[illegible] بواسطه آنکه از ابن عباس روایت شده است که ان زوج بریرة کان عبدا اسود و کانی انظر الیه یطوف خلفها فی سکک المدینة
[illegible] یعنی [illegible] که شوهر بریره غلامی بود سیاه و گویا که من می دیدم او را در وقتی که بریره از او جدا
بود که از عقب او [illegible] سکه های مدینه [illegible] و گریه [illegible] او بر اطراف محاسن او [illegible] باید دانست
آنچه این حدیث متضمن آنست که عایشه بریره را آزاد کرده [illegible] آنست که تمام او را آزاد کرده باشد [illegible]
حدیث صحیحی که ابی الصباح کنانی روایت کرده [illegible] کنیز [illegible] آزاد شده باشد و [illegible]
مذکور نباشد و اگر چه آنچه آزاد شده باشد بیشتر باشد از [illegible] است [illegible] نفی [illegible] خلاف اصل واقع باشد [illegible]
[illegible] اصل [illegible] و عدم ثبوت خیار [illegible] بر خلاف آن وارد است [illegible] باید کرد و باید [illegible]
از بعضی احادیث و اخبار [illegible] آزادی بریره بعد از دخول بوده [illegible] شده [illegible] مغیث شوهر او [illegible]

رسالت صلی الله علیه وآله وسلم میکرد حضرت بواسطه خاطر او بریره گفتند لو راجعتیه فانه ابو ولدک یعنی چه شود اگر رجوع بشوهر خود کنی

و او را بشوهری خود اختیار نمائی چرا که او پدر فرزندان تست بریره گفت ای رسول خدا مرا امر میکنی بآن حضرت فرمود

لا انما انا شافع یعنی نه امر میکنم و خیار تو باقیست ولیکن شفاعت میکنم بجهت او بریره گفت مرا باو حاجت نیست و او را

نمیخواهم و همه بیش علمای رضوان الله علیهم خیار مذکور را ثابت دانسته اند خواه آزادی مذکور قبل از دخول باشد و خواه بعد از دخول

بنا بر عمومی که از صحیح ابن القیاح فهم میشود و گفته اند که اگر قبل از دخول بوده باشد و فسخ کند مهر او ساقط میشود و اگر بعد از

دخول بوده باشد ساقط نمیشود و صاحب او را میرسد که طلب مهر نماید **طراز** استثنا کرده اند فقها از صور تخییر معتقه

یک صورت را و آن صورت اینست که مهر کنیز مساوی ثلث مال صاحب او باشد و بهای او مساوی ثلث دیگر مثل اینکه مهر صد دینار باشد و

بهای او صد دینار و مال صاحب منحصر در صد دینار که مجموع سیصد دینار باشد که علی حده وصیت کرده باشد که بعد از فوت او او را از مال

آزاد کنند و آزادی مذکور پیش از دخول شوهر با او واقع شده باشد زیرا که درین صورت اگر خیار داشته باشد و فسخ نکاح کند

چون فرض اینست که پیش از دخول است مهر او ساقط میشود و هرگاه مهر ساقط شد آزادی او در تمام او صورت نگیرد چرا که وصیت از ثلث

مال معتبرست و درینجا تقدیر بهای او ثلث مال نخواهد بود بلکه آنچه او بازای ثلث مالست که بفرض مذکور دیت [illegible] آزاد او

شد و باقی بر رقیت خود باقی خواهد ماند و از پیش رفت که هرگاه تمام او آزاد نشود او را در فسخ و ابقا اختیار نیست پس خیار او

مستلزم رفع خیار او باشد پس درین صورت خیار بجهت ثبوت [illegible] **مترجم گوید** اگرچه ظاهر عبارت مصنف دام ظله درینمقام که

استثنی الفقهاء من صور تخییر الامة المعتقة صورة واحدة مفهوم اینست که صورت مستثنی منحصر در یک صورت باشد که بقول فقها [illegible]

و صورت دیگر نداشته باشد اما بعد از تامل ظاهر میشود که دیگر صورتی نیز هست که [illegible] درین صورت [illegible] ظاهر نیست که حکم

داشته باشد مثل اینکه در مثال مذکور فرض کنیم که مهر کنیز نصف مهر باشد و باقی مال [illegible] و مجموع [illegible]

باشد و قیمت [illegible] دینار و باقی [illegible] مجموع [illegible] دینار باشد چه درین صورت نیز هرگاه مهر ساقط شد [illegible]

باقی مالست که [illegible] خواهد بود آزاد خواهد شد و باقی بر رقیت باقی خواهد ماند [illegible]

خواهد بود بنابر قیاس **نمایش دویم** باید دانست که تقریر حضرت مقدسه نبویه [illegible] که انما انا شافع [illegible]

ونفی آن کردن چنانچه این حدیث دلالت دارد بر آنکه بحسب ظاهر اشعار بآن دارد که مطلق صدقه بر آنحضرت حرام بوده خواه صدقه

واجب بوده باشد و خواه صدقه سنت زیرا که الف لام در الصدقه یا الف لام جنس است یا الف لام استغراق هر یک که باشد عموم

در میان نبوده که الف لام عهد تواند بود و بر هر تقدیر عموم مذکور فهم میشود و همچنین دلالت بر عموم مذکور دارد آنچه روایت

شده است که حضرت امام حسن علیه السلام در ایام کودکی یکی از خرماهای صدقه که بوده بود برداشتند که تناول نمایند حضرت پیغمبر صلی الله

علیه وآله با او خطاب کرده گفتند کخ کخ بینداز و فرموده اند که ما [illegible] انا لا ناکل الصدقه یعنی شعور نداری که ما [illegible]

نمیخوریم و تناول آن بر ما حرام است و با وجود خلاف شده است میان اهل اسلام در آنکه صدقه واجبی بر آنحضرت حرام بوده اما

خلاف در صدقه سنت است که آیا بر ایشان حرام بوده یا نه علامه در کتاب تذکرة الفقها حکم بحرمت آن بر آنحضرت کرده از برای

علو شان و رفعت مرتبه آن حضرت و عدم لیاقت آن بمرتبه نبوت و منزله رسالت از جهت هیچ شک نیست که قبول آن متضمن

و خواریست نسبت بآنچه تسلط و تفوق صدقه دهنده بر او و منصب نبوت و مرتبت رسالت بلند تر است از تحمل آن و این

از دو قول شافعیست درین مسئله و اما ائمه علیهم السلام که در حقیقت پاره های جگر او نیند علیه و علیهم السلام ظاهر آنست که درین حکم با آن

سرور شریک باشند و بر ایشان نیز قبول صدقه سنتی حرام باشد چنانچه واجبی حرام است و علامه نیز در کتاب مذکور ترجیح این قول

داده است و حکم بحرمت آن بر ایشان کرده و اما آنچه اهل سنت از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت از سقایه ها که

در میان مکه و مدینه واقعند آب می آشامیدند روزی بآنحضرت گفتند که از روی تعجب آیا از آب صدقه می آشامید آنحضرت در جواب فرمودند

انما حرم علینا الصدقة المفروضة یعنی جزین نیست که بر ما حرام شده است صدقه واجبه [illegible] سنت [illegible] آن متفرد

و در طریق آن ضعف تمام هست اما باقی بنی هاشم و سادات جمیع علما اتفاق دارند بر آنکه صدقه سنتی بر ایشان حرام نیست

قبول آن بر ایشان جایز است خواه از غیر هاشمی باشد و خواه از غیر هاشمی و در جواز آن دو قولست و در بعضی تصنیفات خود جانب

داشته و در بعضی حکم بحرمت کرده و در حرمت صدقه واجبی بر ایشان نیز خلاف کرده اند در اکثر حرمت مذکور مخصوص بزکات مالی

دیگر زکوات واجبی نیز هست مثل نذر و کفاره و امثال آن ظاهر اکثر علمای ما حرمت و در بعضی روایات و احادیث اشعار بر تخصیص

بزکات هست و مستند علامه رحمه الله که اکتفا بتخصیص مذکور کرده جایز داشته است که نذر و کفاره را بایشان دهند آنست و در آن

مذکور نظرات و هیچ کس خلاف نکرده است در اینکه بنی هاشم را اخذ زکات و دیگر صدقات واجبه از هاشمی مثل خود جایز است اما احکام
مذکور مخصوص جمعی است باعدای پیغمبر صلوات الله علیه وآله و ائمه اطهار علیهم السلام که در این حکم ملحق اند باو یا شامل ایشان نیز هست که برایشان
نیز جایز است که از بنی هاشم قبول صدقه نمایند از علما المتقدمین در این باب بنظر نرسیده تحاشی نسب علو شان و رفعت مرتبه ایشان آنست
که مطلق صدقه برایشان حرام باشد خواه صدقه واجبی و خواه سنتی و خواه از هاشمی باشد و خواه از غیر هاشمی والله اعلم **انجام**
بعضی از اصحاب حال و ارباب کمال که عبارت از مولانا جلال الدین محمد دوانیست در حاشیه شرح هیاکل در تحقیق آنکه آل پیغمبر که صدقات
برایشان روا نیست کیانند کلامی ایراد کرده است که چون ذکر آن مناسب مقام است مبادرت بآن واقع می شود و حاصل آن آنست
که آل پیغمبر آن کسیست که بآنحضرت آل او شود و رجوع او بآنحضرت باشد و آن بر دو قسمت اول آنکه رجوع ایشان بآن سرور
بجمع صوری جسمانیست مثل اولاد آن حضرت … اولاد … از اقارب و عشایر که در غربت … برایشان حرام
شده و دوم بر عکس که رجوع ایشان بآنحضرت بجمع معنوی روحانی است و ایشان اولاد روحانی اند از علمای اعلام که بعلوم صحیح
دارند و اولیای کرام که بمرتبه کمال رسیده اند و حکمای عالی مقام که در حکمت الهی … تمام نموده اند و از مشکات انوار آنحضرت اقتباس
نور تحقیق نموده خواه در زمان آنحضرت سبقت یافته باشند و خواه بعد از آن حضرت باو علیه السلام ملحق شده باشند یا ملحق شوند
و هیچ شک نیست که نسبت طبقه دوم بیشتر و تمام تر است از نسبت طبقه اولی … و نسبت در یک کس جمع شده باشند …
خواهد بود مثل ائمه معصومین از عترت طاهره آن سرور صلوات الله علیهم اجمعین پس همچنانکه اولاد صوری صدقه صوری حرامست
چنانکه گذشت اولاد معنوی نیز صدقه معنوی که عبارت از تقلید غیر است در علوم و معارف … حرام است تا اینجا بود
خلاصه کلام او والحق سزاوار آنست که بآب طلا بر صفحه دیده نوشته شود و بمداد بر اوراق نم کشیده **حدیث**
بیست و ششم روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ الطایفه شیخ ابو جعفر طوسی
از شیخ مفید علیه الرحمه **از** عمر بن محمد **از** علی بن موسی القمی که کتابی باو نسبت یافته در جرح و تعدیل او در کتب رجال مذکور است
از داود بن سلیمان بن جعفر ابو احمد القزوینی که کتابی از امام رضا علیه السلام روایت کرده و شیخ مفید در کتاب ارشاد او را از خواص
امام موسی کاظم علیه السلام شمرده … که ثقه و باورع و از اهل علم و فقه بوده والله اعلم **از** امام الوری ابو الحسن علی بن موسی الرضا

علیه السلام **از** آبای بزرگوار آنحضرت بترتیب علیهم سلام الله الملک القیوم **از** امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که گفت قال رسول الله
صلی الله علیه وآله قال الله عز وجل یا بنی آدم کلکم ضال الا من هدیت وکلکم عائل الا من اغنیت وکلکم هالک الا من انجیت فاسألونی
اکفکم واهدکم سبیل رشدکم وان من عبادی من لا یصلحه الا الفقر ولو اغنیته لافسده ذلک وان من عبادی من لا یصلحه الا الغنی ولو افقرته
لافسده ذلک وان من عبادی من لا یصلحه الا الصحة ولو امرضته لافسده ذلک وان من عبادی من لا یصلحه الا المرض ولو صححت جسمه
لافسده ذلک وان من عبادی لمن یجتهد فی عبادتی وقیام اللیل فالقی علیه النعاس نظرا منی الیه فیرقد حتی یصبح ویقوم حین
یقوم وهو ماقت لنفسه زار علیها ولو خلیت بینه وبین ما یرید لدخله العجب بعمله ثم کان هلاکه فی عجبه ورضاه عن نفسه فیظن
انه قد فاق العابدین وجاز باجتهاده حد المقصرین فیتباعد بذلک منی وهو یظن انه یتقرب الی الا فلا یتکل العاملون
علی اعمالهم وان حسنت ولا ییأس المذنبون من مغفرتی لذنوبهم وان کثرت لکن برحمتی فلیثقوا وبفضلی فلیفرحوا والی حسن
نظری فلیطمئنوا وذلک انی ادبر عبادی بما یصلحهم وانا بهم لطیف خبیر **شرح** کلام آن خلاصه آفرینش در ضمن دو بخش
بخش اول گفت رسول خدا صلی الله علیه وآله که حضرت عزت جل ذکره العزیز فرموده است که ای فرزندان آدم شما
همه گمراهانید در راه حق بجز کسی که من هدایت کرده ام او را و بحق راه نموده ام و شما همه فقیر و محتاجید مگر کسی که غنی ساخته ام او را
و شما همه در معرض هلاک و فنائید مگر کسی که نجات داده ام او را پس سوال کنید و بطلبید از من تا کفایت کنم شما را از اعمال قبیح
ناشایست و هدایت کنم شما را براهی که رشد شما در سلوک آنست و بدرستیکه از بندگان من کسی هست که اصلاح حال او نمی آید
او را مگر فقر و تنگدستی پس اگر غنی سازم او را هرآینه در فساد می اندازد غنا او را و از بندگان من کسی هست که حال او را اصلاح نمی آید
مگر غنا و مالداری پس اگر فقیر و محتاج سازم او را هرآینه بفساد می کشاند فقر و تنگدستی کار او را و از بندگان من کسی هست که او را
اصلاح نمی آید مگر صحت مزاج و سلامتی از جمیع امراض پس اگر بیمار سازم او را هرآینه بفساد می اندازد بیماری او را و از بندگان من
کسی هست که صلاح حال او در بیماریست پس اگر صحیح و سالم سازم او را بفساد می آورد صحت حال او را و بدرستیکه از بندگان من
کسی هست که نهایت جد و جهد بعبادت و برپای داشتن شبها بکار می برد پس خواب را بر او غالب می سازم بواسطه نظر عنایتی که مرا است
بر حال او پس بخواب [illegible] تا صباح شود و برمیخیزد از خواب وقتی که از برای برخاستن او مقرر است و دشمن خود است و در آن حال از نفس خود ناخوشنود [illegible]

سیکند با او کرچه او وقت او را عزل کند رانیده است و اکرم الکارم او را سیان خود و آنجا داده سیکند یعنی بکدام کرم عبادتی که اراده کرده است

انه و بعمل آید هر اینه عمل بذل کند [illegible] بسبب نخوت ارتحال [illegible] شد و بعد از آن هلاک او و در آن [illegible] بود و در رضای که از نفس خود او را

عبادت بهم خواهد رسید و کاه انحلال [illegible] بسبب آن عمل بر جمیع ارباب عبادت فایق آمده است و بر همه زیاده [illegible] تقصیر میکند

و کاه [illegible] که او را بابیست [illegible] بسبب آن [illegible] و او را کاه [illegible] نزدیک شده است [illegible]

عمل [illegible] اعتماد نمایند و اکرچه در نظر ایشان نیکی نماید و کناهکاران از رحمت من ناامید نشوند و اکرچه کناه ایشان بسیار باشد بلکه

که رحمت من وثوق و اعتماد کنند و بفضل و احسان من امیدوار باشند و با آنکه نظر نیکوی [illegible] ایشانست مطمئن خاطر و بآرام باشند

چه بجهت آنکه [illegible] بنده کاه نخوت [illegible] صلاح حال ایشان [illegible] آنست و من با ایشان [illegible] و از حال ایشان خبردار **بینش**

دویم کلکم ضال الا من هدیته [illegible] شود [illegible] جمیع چنانچه [illegible] و اقع [illegible] لفظ [illegible] است

جمع جایز است که جانب لفظ [illegible] شود و ضمیر که راجع باشد [illegible] شود [illegible] آورده شود [illegible]

رعایت شود و ضمیر [illegible] مذکور [illegible] جمع اداشود [illegible] کلهم قانتون [illegible] لفظ [illegible] چنانچه [illegible]

فکلهم آتیه یوم القیامة فردا [illegible] والله اعلم آنست که جمیع [illegible] روز محشر [illegible]

[illegible]

[illegible] و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا [illegible]

کذشت و قوله و الذین [illegible] یعنی [illegible] کذشته [illegible]

[illegible] الی المطلوب

و اراءة طریق [illegible] و قوله و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی و قوله انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا

[illegible] و قوله و هدیناه النجدین [illegible] راه خیر و راه شر [illegible]

آنست [illegible] و در آیت [illegible] و این [illegible]

[illegible] هدایت بمعنی [illegible] دلالت موصله الی المطلوب [illegible]

الی المطلوب میفرماید که **مترجم کوید** بیان این اجمال آنست که بعضی از متقدمین هدایت را تفسیر کرده اند بدلالت موصله الی المطلوب

عبارت از رسانیدن بمطلوب است و بعضی دیکر بدلالت علی ما یوصل الی المطلوب که یعنی اراءة طریق [illegible] است و بر تفسیر اول اعتراض کرده اند

[illegible] بآیه کریمه و اما ثمود فهدیناهم فاستحبوا العمی علی الهدی زیرا که معنی آیه والله اعلم آنست که اما ثمود یعنی قوم صالح

پس راه هدایت کردیم ایشان را [illegible] اختیار کردند کوری و ضلالت را بر هدایت [illegible] و هدایت [illegible] آن باشد

یعنی [illegible] بود [illegible] ایشان [illegible] حقیقت [illegible] اختیار ضلالت [illegible]

[illegible] هدایت آن نباشد [illegible] آیه کریمه

انک لا تهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء یعنی [illegible] هدایت [illegible]

و لیکن [illegible] هدایت [illegible] اراءة طریق [illegible] از [illegible]

علیه [illegible] حق را [illegible] محروم [illegible]

علما [illegible] اعتراضات مذکوره [illegible] هدایت [illegible] تعدیه [illegible] ثانی [illegible]

بالی [illegible] اهدنا الصراط المستقیم و قوله تعالی والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم [illegible] ثانی [illegible]

[illegible] دلالت [illegible] باشد [illegible] دلالت علی ما یوصل [illegible] ثانی [illegible]

[illegible]

[illegible] فهدیناهم [illegible]

باید کفت [illegible] انک لا تهدی [illegible]

[illegible] و هدیناه النجدین [illegible]

[illegible] دلالت [illegible] راه خیر [illegible]

از هدایت [illegible] راه خیر و راه شر [illegible]

[illegible] انا هدیناه السبیل اما شاکرا

و ان تطیعوه تهتدوا کرد اگر متعدی بنفسه است اگر بمعنی ایصال بمطلوب محمول باشد و بمعنی فاسد میشود چو کفران را لغو بود نمیتوان [illegible]

نخواهد بود و لهذا معنف را هم خطا از آن عدول کرده هدایت را بدلالت بلطف تفسیر کرده است که مشترک معنوی باشد میان هر دو معنی

مستند او کلام قاضی بیضاوی است در تفسیر خود حیث قال عند قوله اهدنا الصراط المستقیم والهدایة الدلالة بلطف و مراد

هدایت است که نزدیک کرده شده بطاعات باشد و دور ساخته از معصیت و این معنی چنانچه گذشت اعم است از ایصال بمطلوب و از اراءة

طریق و موصل براه حق بهر هر چه مقام اقتضا کند بر آن محمول باید ساخت خواه متعدی بنفسه باشد و خواه بحرف جر و کلام حایل الاعم

الخفیف حایل بجهت احتیاج است قال فی القاموس حال یحیل حیلا و حیلة و حیولا انقدح و اهدهم سبیل رشد کم یعنی مراد بهدایت ایجاد دلالت

موصله است زیرا که دلالت بما یوصل و دلالة طریق با اگر سوال کننده حاصل است پس آن را بر سوال ایشان مترتب ساختن چنانچه سکوت

فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و اهدکم یعنی سوال کنید از من تا شما را هدایت کنم وجهی نداشته باشد و باید دانست که هدایت خدای تعالی

چنانچه از کلام بعضی اعلام فهم میشود بر پنج نوعست **اول** عطاکردن توفیق چند که ایشان را بسبب آن استعداد هدایت یابند مثل

مثل قوی عقلیه که عبارت از قوه مدرکات و حواس مشترکه ظاهری که عبارت از باصره و سامعه و شامه و ذایقه و لامسه است و مدرکه

باطنی که عبارت از حس مشترک و خیال و واهمه و متخیله و حافظه **دویم** نصب دلایل عقلیه که جدا میکنند نظر [illegible]

حق را از باطل و صلاح را از فساد چنانچه در قوله و هدیناه النجدین اشارت بآنست **سیم** ارسال پیغمبران و انزال کتب و

آیات چنانچه میفرماید ان هذا القرآن یهدی للتی هی اقوم **چهارم** آنکه منکشف سازد بر دلهای ایشان آنچه مخفی و

مستور است و بنماید بایشان اشیا را که باعث هدایت ایشان شود مثل خوابهای راست و الهام و وحی و امثال آن چنانچه

و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا **پنجم** آنکه دور کند از ایشان غفلت بدیهای ایشان از نفس ایشان را از کرده های بد [illegible]

تصرف آن فارغ سازد و بر وفق تعلق بالکلی از نفس نظر ایشان بر دارد که تجلیات آن را بالمعاینه مشاهده [illegible] و ببیند آنکه همانی

وجود وسیعی که مسلک راه ایشان نیست از همه پوشیده شود و وجود را بهباء منثورا دیده بر او شوند و آنچه غیر اوست بر ایشان معرض

هلاک و فنا آورده بود و تعلق با سوی الله که در نظر ایشان هم دیده بگویند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار و کان هلاکهم

علیه و رضاه من نفسه هیچ شکی نیست که این سعادت باعمال صالحه و ذکر از مشکل میسر شود در دنیا و عقبی و مشاهده و امثال آن

نفس او را ابتهاج و سرور دست دهد پس اگر آن از آن حیثیت باشد که توفیق آن عطیه ایست که از جانب حضرت عزت باو کرامت شده

و نعمتیست که از جانب حق یافته است و بر آن خایف و هراسان باشد که مبادا عمل خود را ناقص یا نا تمام عمل آید باشد و در معرض

قبول الهی در نیاید و ترس تمام از زوال آن داشته باشد که مبادا و بگیرد توفیق آن نیابد و همیشه از خدای تعالی توفیق زیاده گرداند از او

خواست میکرده باشد مر آنرا ابتهاج و سرور مذکور عجب نخواهد بود بلکه باعث نجات و رستگاری او خواهد بود و ذکر و العیاذ بالله اگر آن

جهت باشد که کاری از او بعمل آمده و مستحق بهشتی شده که او را در عوض آن نجات حاصل شده و مرتبه بزرگی یافته و خود را بر آن

از ناحیت تقصیر بر کناره داند و چنان پندارد که بسبب آن منتی بر خدای دارد که بواسطه او کاری کرده است عین عجب خواهد بود و ازان

گناهی بزرگ خواهد بود چنانچه روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرموده لو لم تذنبوا لخشیت علیکم ما هو

من ذلک العجب العجب یعنی اگر از شما گناهی در وجود نیاید میترسم بر شما از امری که برابر از گناه بدتر است و آن عجب است عجب

و از امیر المؤمنین علیه السلام منقول است که سیئة تسوءک خیر من حسنة تعجبک یعنی گناهی که ترا اندوهگین گرداند بهتر است از حسنه که ترا

بعجب آورد و الاخلاص یکمل العاملون علی اعمالهم وان حسنت یعنی باید که اعتماد نکنند ارباب عمل صالح در دخول بهشت بمحض اعمال

صالحه که از ایشان در وجود می آید و اگر چه بر وجه نیکو بعمل آمده باشد و رعایت جمیع ارکان و شرایط آن نموده باشند زیرا که اعمال

مفسدات پنهان بسیار است که ایشان را بر آن اطلاعی نیست و علم علیت که از آن خالی شد چنانچه روایتست منقولی که در

کرده است شیخ عارف جمال الدین احمد بن فهد حلی در کتاب عدة الداعی از معاذ بن جبل از رسول خدا صلی الله علیه و آله ان الله

خلق سبعة املاک قبل ان یخلق السموات فجعل فی کل سماء ملکا قد جللها بعظمته و جعل علی کل باب من ابواب السموات ملکا بوابا فتکتب

الحفظة عمل العبد من حین یصبح الی حین یمسی ثم ترتفع الحفظة بعمله و له نور کنور الشمس حتی اذا بلغ سماء الدنیا و تزکیه و تکثره فیقول

قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملک الغیبة فمن اغتاب لا ادع عمله یجاوزنی الی غیری امرنی بذلک ربی قال ثم تجیء الحفظة

من الغد و معهم عمل صالح فتمر به فتزکیه و تکثره حتی تبلغ السماء الثانیة فیقول الملک الذی فی السماء الثانیة قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه

انما اراد بهذا عرض الدنیا انا صاحب الدنیا لا ادع عمله یجاوزنی الی غیری قال ثم تصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجا بصدقة و صلوة فیعجب

بالحفظة و تجاوز الی السماء الثالثة فیقول الملک قفوا و اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه و ظهره انا ملک الکبر انه عمل و تکبر علی الناس فی مجالسهم

امرني ربي ان لا ادع عملا يجاوزني الى غيري قال ويصعد الحفظة بعمل العبد يزهر كالكوكب الدري في السماء له دوي بالتسبيح والصوم
والحج فيمر به الى السماء الرابعة فيقول لهم الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه وبطنه انا ملك العجب انه كان يعجب بنفسه وانه دخل
وادخل نفسه العجب امرني ربي ان لا ادع عمله يجاوزني الى غيري قال ويصعد الحفظة بعمل العبد كالعروس المزفوفة الى بعلها
فيمر به الى ملك السماء الخامسة بالجهاد والصدقة ما بين الصلاتين ولذلك العمل ضوء كضوء الشمس فيقول الملك قفوا
انا ملك الحسد اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه واحملوه على عاتقه انه كان يحسد من يتعلم ويعمل لله بطاعته واذا رأى
لاحد فضلا في العمل والعبادة حسده ووقع فيه فيحمله على عاتقه ويلعنه عمله قال ويصعد الحفظة بعمل العبد فيتجاوز
السماء السادسة فيقول له الملك قفوا انا صاحب الرحمة اضربوا بهذا العمل وجه صاحبه واطمسوا عينيه ان صاحبه لا يرحم شيئا
اذا اصاب عبدا من عباد الله ذنبا للآخرة او ضرا في الدنيا شمت به امرني ربي ان لا ادع عمله يجاوزني قال ويصعد الحفظة
بعمل العبد بفقه واجتهاد وورع وله دوي كالرعد وضوء كضوء البرق ومعه ثلاثة آلاف ملك فيمر بهم الى ملك السماء السابعة
فيقول الملك قفوا واضربوا بهذا العمل وجه صاحبه انا ملك الحجاب احجب كل عمل ليس لله انه اراد رفعة عند القواد وذكرا في المجالس
وصيتا في المدائن امرني ربي ان لا ادع عملا يجاوزني الى غيري ما لم يكن خالصا قال ويصعد الحفظة بعمل العبد مبتهجا به من
زكاة وصيام وحج وعمرة وخلق حسن وصمت وذكر كثير تشيعه ملائكة السماوات والملائكة السبعة بجماعتهم فيطوون الحجب كلها
حتى يقوموا بين يديه سبحانه فيشهدوا له بعمل ودعاء فيقول انتم حفظة على عمل عبدي وانا رقيب على ما في نفسه انه لم يردني بهذا
العمل عليه لعنتي فيقول الملائكة عليه لعنتك ولعنتنا الحديث. یعنی حضرت معاذ فرمود که حضرت جل جلاله بدست قدرت و
عظمت خود هفت فرشته آفریده است قبل از آنکه آسمانها را بیافریند و گماشته است در هر آسمانی فرشته را از ملائکه سبعه که احاطه
کرده و فرا گرفته است آن آسمان را بعزت و بزرگی خود و بهر در هر آسمانی فرشته را دربان ساخته است پس حفظه که کاتبان اعمال اند می نویسند
عمل بنده مؤمن را از وقتی که صباح میشود تا وقتی که شام دست میدهد بعد از آن بالا می برند آن عمل را که پر تو و فروغ دارد در حالتی که
مر آن عمل را از غایت نیکوئی نوری باشد درخشنده مانند نور آفتاب تا آنکه بآسمان دنیا که آسمان اولست میرسند و عمل را [illegible] پاکی و بسیاری
میستایند پس میگوید بایشان آن فرشته که موکل آن آسمانست بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش که من فرشته غیبتم و هر کس که غیبت کند

نگذارم که عمل او از من در گذرد و بجهت دیگر کار من مرا باین کار واداشته است حضرت فرموده اند بعد از آن روز دیگر فرشتگان بیایند با
ایشان عمل صالحی باشد که از صاحب آن عمل در آن روز غیبت واقع نشده باشد پس آن عمل از آسمان اول بگذرند تا آنکه برسند بآسمان دوم
پس فرشته که در آسمان دوم است بگوید بایشان که بایستید و بزنید این عمل را بر روی صاحبش که او باین عمل غرض دنیا اراده کرده است و من
صاحب دنیا ام نگذارم که عمل او از من بگذرد و بجای دیگر برسد حضرت فرموده اند که بعد از آن فرشتگان مذکور عمل بنده را بالا برند که از
غرض دنیا پاک باشد و بآن عمل بهجت باشد تا بآسمان سیم برسند پس بگوید بایشان فرشته که در آن مقام گماشته است بایستید و بزنید
عمل را بر روی صاحبش و بر پشت او که من فرشته کبرم بدرستیکه او این عمل را بجای آورده است و بر مردم در مجالس ایشان تکبر نموده
من مرا فرموده که نگذارم عمل او از من در گذرد و بجای دیگر برسد حضرت فرموده اند بعد از آن فرشتگان بعمل بنده بالا روند که درخشنده
باشد مانند ستاره درخشنده در آسمان و مر او را آوازی باشد بتسبیح و روزه و حج یعنی مر او را پرتو باشد که [illegible] اعمال [illegible]
و عمل بنده که در غرض دنیا نمانده باشد و در آن غیبت و تکبر و مجالس نشده باشد پس صعود کنند تا بآسمان چهارم برسند پس بگوید بایشان
فرشته که جای او آنجاست بایستید و بزنید این عمل را بر روی و پشت و شکم صاحبش که منم ملک عجب بدرستیکه او ما بسیار یا عمل خود عجب
بهم رسیده امر کرده مرا پروردگار من که نگذارم عمل او از من در گذرد حضرت فرموده اند بعد از آن صعود کنند کاتبان اعمال بعمل بنده و آن
بنده کان که مانند عروس آرایش کرده باشند که بسوی داماد خود می برند پس بسبب نیکی صاحب آن عمل از دنیا [illegible] تا بآسمان
پنجم برسند و آن عمل مشتمل بر جهاد و صدقه ما بین الصلوتین بوده باشد و مر آن عمل را آواز و روشنی مانند روشنی آفتاب پس بگوید بایشان
آسمان پنجم که بایستید که منم ملک حسد و بزنید این عمل را بر روی صاحبش و بار کنید او را بر کتف او بدرستیکه او حسد میبرده است بر کسیکه علم
و بر کسیکه عبادت خدای میکرده است و هر گاه در کسی زیادتی در عمل و عبادت دیده بر وی حسد برده است و با وی در افتاده و زبان بدی او گشوده
فرشتگان مذکور عمل مذکور را بر دوش او گذاشته بر کتف او بار کنند و آن عمل بر وی لعنت میکرده باشد حضرت فرموده اند که باز صعود کنند
کاتبان اعمال بعمل بنده که از نماز و زکوة و حج و عمره باشد پس بگذرند تا بآسمان ششم برسند پس فرشته آسمان ششم بایشان بگوید بایستید
که من فرشته رحمتم و بزنید این عمل را بر روی صاحبش و بپوشانید آن را بر چشمهای او و دیده او که صاحب این عمل رحم بر کسی نکرده
و هر گاه بنده از بندگان خدای را در آخرت آفت [illegible] رسیدی یا در دنیا بلائی بوی رسیدی شماتت میکرده و او را

والله فرحا که میشود امر کرده آمرزیده کار من که کدام عمل او از من در کند در حضرت فرمود نمی بعد از آن حفظ بالا روت بعمل نموده
کار روی اجتهاد نهایت بر هر کاری بفعل آمده باشد و مراد از آوازی بوده باد رشته و مثلا مانند رعد و برق بوده باشد
برق و با آن سحر از فرشته همراه باشد تا با آسمان هفتم بر حسب بگوید با ایشان فرشته که هر کل آسمان هفتم است با ایستید و بنشینند
عمل با بوده صاحبش بر فرشته حاجب می آیم هر جلی که بعضی از برای خدای هم نباشد بر حتی که اولا از کرده است با ینعمل بشنید
حق و او نزد ارباب حکم و شکر شدن خود را در مجالس و محافل و صیت و آوازه خود را در شهرها و ولایتها امر کرده مرا به ریکا
که کدام عملی از من در کند و بر بکری برسد مادام که خالص لوجه الله نباشد حضرت فرمود نمی بعد از آن صعود کنند کاتبان اعمال عمل
بنده از بندگان و حال آنکه آن عمل مشتمل باشد بر زکوة و روزه و حج و عمره و حسن خلق و خاموشی و ذکر بسیار و مشایعت از فرشته ها
ملایکه جمیع آسمانها و فرشتگان هفت زمین کو ره با جمیعهم بی طی کنند جمیع حجابها را بایستند نزد خدای تعالی و گواهی دهند
ایستاده شهادت دهند از برای او به نیکی عمل او و دعا کنند که از جانب او ... قبول یابد حق تعالی گوید بر ایشان که شما
نگاهبانان عمل بنده منید و من مطلع بر آنچه در باطن او هست که او این عمل مرا اراده نکرده است لعنت می بر او باد لعنت
لعنت تو بر او باد و لعنت ما هم که ما بر سرایر او اطلاع نداشتیم و این حدیث بزرگ که با نقد احتیاج از آن ذکر کردیم و نکات آن ختم
را که عملی از ثواب بقصد خالص باشد بغایت کم یابست نسئل الله العصمة والتوفیق ولا یاس للمذنبین من مغفرة الله بهم
وان کثرت یعنی بایدکه مایوس و نا امید نشوند گناهکاران از مغفرت و آمرزش حق و اگر چه گناه ایشان بسیار باشد چنانچه حضرت عزت
در کلام مجید فرموده ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم یعنی بدرستیکه پروردگار تو ای محمد آمرزنده است مردم را بر ظلمی که از ایشان بر نفس خود واقع
می باید بسبب ارتکاب معاصی و اقدام مناهی و نیز میفرماید که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب
جمیعا انه هو الغفور الرحیم یعنی بگو ای محمد که ای بندگان من که ظلم کرده اید بر نفسهای خود بواسطه ارتکاب معاصی و ستد ... نا امید مشوید از
رحمت خدای بدرستیکه خدای همه را می آمرزد گناهان را تمام بدرستیکه او بیشک آمرزنده و مهربانست بر بندگان خود مترجم گوید
در روضة الاحباب آورده اند که در بعضی کتب سیر اسلام وحشی که قاتل حمزه بن عبد المطلب بود در وقتیکه مسلمانان حرم مکه را قبل
او را استند و در یوم فتح مکه زاده الله شرفا و تکریما گریخت با بن طریق مشغول شدند و نقلست که از ابن عباس که بحضرت پیغمبر گفت حتی نزد حضرت

مقدس مصطفی صلوات الله علیه و آله آمد و گفت ای محمد مرا امان ده تا کلام الهی بشنوم شاید باعث هدایت من شود حضرت فرمود که دوست
میداشتم که چشم من بر قاتل عمی حمزه بن عبد المطلب نیفتد ولیکن چون طالب امانت دادم تا کلام حق را بشنوی وحشی گفت من شرک آورده ام
و نفس ناحق کرده ام و زنا ورزیده ام و دیگر مناهی اشتغال نموده ام آیا با این حالات توانم بود که حضرت عزت توبه مرا در معرض قبول آورد رسول
صلوات الله علیه و آله جواب او نداد تا آنکه بر دل مبارک ایشان شده سطر وحی الهی شد که این آیت نازل شد والذین لا یدعون مع الله
الها آخر ولا یقتلون النفس التی حرم الله الا بالحق ولا یزنون ومن یفعل ذلک یلق اثاما یضاعف له العذاب
یوم القیمة ویخلد فیه مهانا الا من تاب وآمن وعمل عملا صالحا فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات وکان الله غفورا
رحیما یعنی بندگان رحمن آنانند که نخوانند و نپرستند با خدای هم خدای دیگر و نکشند نفسی را که حرام کرده است خدای مگر بحق و
نکنند زنا یعنی بر جهات قتل مثل ردت و زنا و خون ناحق و امثال آن و زنا نکنند و هر که کند این سه گناه را کبائر مهات عقوبت
بر جنین جزای بمکافات خود را در دوزخ آماده و دو چندان شود عذاب مرکسند که این اعمال را دو زنهر و جاوید باشند در آن
در حالتیکه خوار و بیعتبار باشند مگر کسی که توبه کند از شرک و ایمان آورد و هر که توبه کند عمل صالح کند کار شایسته را این گروه بدل کند
خدای همه گناهان ایشان از حسنات یعنی سوابق ایشان را از معاصی محو کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید و هست خدای تعالی
آمرزنده گناهان کاران بتوبه و مهربان با ایشان بتوفیق توبه حضرت آیت را بر وحشی خواند وحشی گفت درین آیه شرط کرده که آمرزش
گناهان مرکسی را حاصل میشود که او بعد از توبه عمل صالح کند شاید عمل صالح از من در وجود نیاید در جواب تمام تا کلام حق بشنوم
و بهتر از ین امیدی بیم رسد آنگاه این آیه نازل شد که ان الله لا یغفر ان یشرک به ویغفر ما دون ذلک لمن یشاء یعنی بدرستیکه
حضرت عزت نمی آمرزد آنرا که شرک آورده باشد یعنی کفر را نمی آمرزد آنچه کمتر از شرک و کفر باشد هر کرا که مشیت الهی بآمرزش او تعلق
گیرد حضرت او را طلبید و بر وحشی خواند گفت شاید من از جمله آنها باشم که مشیت خداوند بغفران من تعلق نگیرد در جواب تمام تا آیتی بشنوم که در آن
هیچ قیدی نباشد بعد از آن این آیه نازل شد که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله که با جمیع آن منفک شود
وحشی گفت الحال ازین هیچ قیدی و شرطی نیست بیم رسالت شد و در جهت شد و آنکه از بعضی صلوات الله علیه الا که لا یغفر الله تعالی یوم القیمة
مغفرت محض قطع علی قلب حتی ان ابلیس لیتطاول لها رجا ان تصیبه یعنی بعضی آمرزد خدای گناهان را در قیامت آمرزش که بر دل

بجا آورد که هیچ خطور نکرده باشد تا آنکه شیطان از امید وا داری تمام دست دهد که با ویش بهره ای از آن نخواهد رسید و روایت شده است در کتاب کافی

از بعض صلوات الله علیه که فرمود حق تعالی لولا انکم تذنبون و تستغفرون الله لخلق الله خلقا حتی یذنبوا ثم یستغفروا الله فیغفر لهم یعنی

اگر نبود آنکه شما گناه میکنید و طلب آمرزش می نمایید از خدا هر آینه خدا خلق میکرد جمعی را که گناه کنند و طلب آمرزش از او نمایند

تا بیامرزد ایشان را و آثار مغفرت و رحمت خود را ظاهر سازد و نقل کرده است غزالی در کتاب احیاء علوم از امام محمد باقر علیه السلام که

فرمود با اصحاب خود که انتم اهل العراق تقولون ارجی آیة فی کتاب الله عز و جل قوله تعالی قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا

من رحمة الله و نحن اهل البیت نقول ارجی آیة فی کتاب الله قوله سبحانه و لسوف یعطیک ربک فترضی یعنی شما اهل عراق میگویید

امیدوارترین آیه که در کتاب الهی است این آیه است که قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله و ما که اهل بیت پیغمبریم صلوات الله

علیه و آله میگوییم که امیدوارترین آیه این آیه است که و لسوف یعطیک ربک فترضی یعنی هر آینه عطا خواهد داد پروردگار تو آنقدر

آنقدر که تو راضی شوی زیرا که پیغمبر صلوات الله علیه و آله تا یکی از امت او در آتش باشد راضی نخواهد بود و رضای او وقتی حاصل خواهد شد

که جمیع امت او آمرزیده شوند و بالجمله احادیث که در باب سعه مغفرت و آمرزش الهی وارد شده و فور رحمت او بر ایشان وارد است

بسیار است و لیکن ناچار است کسی که امید رحمت او دارد و او را چشم آن هست که گناهان او آمرزیده شود از اقدام بعضی اعمال صالحه

که موجب استعداد حصول آن است و فرو نرفتن در گناهانی چند که باعث زوال استعداد شدن گردد از رحمت او چنانچه جمیع همت او مصروف آن

باشد و همگی اوقات او صرف آن شود چه بدون آن فقط چیز امید و رجا مترتب نیست و بجز نادانی و نا امیدی ثمره از آن حاصل نشود مثل

کسی که تخمی بیفشاند بر زمینی و در وقت خود آب دهد آن را و از ریگ و خاشاک پاک سازد و گیاه های بیگانه را که باعث فساد زراعت است

دور کند و بعد از آن بنشیند و انتظار برد کرم و لطف الهی را در باره خود و امید داشته باشد که وقت درو محصولی بقدر خود از آن

حاصل خواهد شد این امید را ارباب عقل ممدوح میدانند و خوب میشمرند اما کسی که غفلت و اشتغال خود سازد و مطلقا تخمی نیفشاند

و بعد از آن نشود و تمام سال همت بر آسایش و راحت خود بگمارد و همگی اوقات خود را صرف هوا و هوس و لهو و لعب نماید و پس بنشیند

انتظار برد و تشنه که خدا یعنی از برای او زرعی حاصل خواهد رویانید و بسیار غله حاصل خواهد شد و چنین کسی در نادانی و غرور با

حق آن دانسته باشد که مثل اینجا از برای او آنقدر که از شب و روز سعی و تعب کشیده تمام کرده آنچه حاصل شده باشد از برای او و بیغیرت آنها حاصل شود

هیچ شکی نیست که این معنی حماقت و فریب دادن خود است که اینها می شمرند و رجا و امید که بمعنی رحمت بیش از نیاز راحت گاه آخرت

که الدنیا مزرعة الآخرة و دل مومن زمین است و تخمی که در آن کاشته میشود ایمان و طاعات و عبادات است و آبی که آن را داده میشود

ساختن نفس از اخلاق بد و صفات ذمیمه و باز داشتن آن از معاصی و امور ناشایسته منزله دور کردن سنگ و ریگ و خاشاک از آن

زمین و کندن گیاه های بیگانه که باعث فساد زراعت است و روز قیامت وقت درو است پس چنانچه تخمی از آنکه شیطان ترا

فریب دهد و بمحض رجا و امید که تعریف آن را شنیده و تسلی نموده از عبادت با اعمال صالحه و کرد از آن نیز بیروی با بنیاد و نقل کنی

بر حال انبیا و اولیا و مشقتی که در اقدام بطاعات و صرف عمر در عبادات متحمل شده اند و شب و روز خود را از آن فارغ نمی داشتند آیا

ایشان از رجا و امیدی که از رحمت و مغفرت حق تعالی حاصل نبوده و نمی دانستند

نشد و بلکه بمراتب شمول رحمت او مرفوع کانی عاصی را ... عالم تر بوده اند

که امید برحمت و مغفرت او بی اقدام بعمل صالح محض غرور است با وجود نهایت امید و رجا جمیع عمر خود را صرف طاعات و عبادات

میکرده اند و شب و روز خود را از آن فارغ نمیداشته اند نسأل الله التوفیق و الهدایة و نعوذ به من الزلل و الغوایة

حدیث بیست و هفتم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ بزرگوار شیخ ابو جعفر طوسی از

شیخ مفید علیه الرحمه از ابو القاسم جعفر بن محمد از شیخ بزرگوار ثقة الاسلام محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم بن هاشم

از پدرش ابراهیم بن هاشم از ابن ابی عمیر که احوال ایشان در سند احادیث سابق سبق ذکر یافت از منصور بن حازم که از ثقات

راویان امام جعفر صادق و امام موسی کاظم علیهما السلام است و فقیه و مصنف کتب بوده از امام ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام [illegible]

که قال رسول الله صلی الله علیه و آله لا یمین لولد مع والده و لا للمملوک مع مولاه و لا للمرأة مع زوجها و لا نذر فی معصیة و لا یمین

فی قطیعة رحم **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و دو غایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** حضرت امام

علیه السلام حکم نموده است از رسول خدا صلی الله علیه و آله که نیست سوگندی مر فرزند را با وجود پدر و نه مر بنده را با وجود خداوند

و نه مر زن را با وجود شوهر یعنی سوگند فرزند بی اذن پدر و کاری که پدر از آن ناخوش باشد و سوگند زن بی اذن شوهر در کاری که شوهر

بی اذن خداوند منعقد نیست یا منعقد هست و لیکن بر آن لازم نیست و بدون اذن ایشان منعقد نیست علمای اخیار ... خلاف

برادر یا کسی که سخن معصیت خدا باشد سوگند خورد بر قطع صلهٔ رحم یعنی در امور دیگر که سخن معصیت خدا باشد نذر نباید کرد و اگر واقع
شود منعقد نیست و بر قطع صلهٔ رحم و سر فرع رابطهٔ خویشان سوگند نباید یاد کرد و اگر کنند عمل بآن لازم نیست **بینش**
دویم لا یمین یعنی انجا یعنی سوگند است و در اصطلاح اشتقاق آن سه قول است **اول** آنکه از یمین بمعنی قوت ماخوذ است زیرا که سوگند
قوت می یابند بر فعل آنچه سوگند میکنند که آن را بفعل آورند و بر ترک آنچه بر ترک آن سوگند یاد میکنند **دویم** آنکه مشتق از یمین بمعنی
یمنت و برکت است بواسطهٔ حصول برکت و یمنت بذکر نام خدا که در ضمن آن متحقق است **سیم** آنکه از یمین بمعنی دست راست ماخوذ است
بواسطه آنکه در زمان پیشین که سوگند میخوردند دست راست خود را بدست راست کسی که بر وی سوگند میخوردند میدادند و این
سه قول را شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر خود که موسوم بمجمع البیان است ذکر کرده و لا ولد مع والده و لفظ ولد اعم از آنست که پسر باشد یا دختر
اعم از آنکه آزاد باشد یا بنده اما اگر کافر باشد آیا حکم او درین ماده حکم مسلم است یا نه تصریحی از علمای امامیه رضوان الله علیهم درین باب
بنظر نرسیده و عموم حدیث اگرچه شامل کافر نیز هست و لیکن ممکنست که کافر بآیت رفع سبیل بیرون رفته باشد و آن این آیت است
لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا یعنی نگردانیده است خدای تعالی مرکافران را بر مومنان سبیلی و لا للمملوک مع مولاه مراد از مملوک
بنده است خواه غلام باشد و خواه کنیز و مراد بمولا خداوند او خواه یکی باشد و خواه متعدد که شریک باشند و … که بعضی از او آزاد باشد
از آنکه کل او بنده باشد یا بعضی والله اعلم و لا للمرأة مع زوجها آیا متعه نیز درین حکم با زن دائمی شریک است و او را بی اذن شوهر سوگند
منعقد نشود یا این حکم مخصوص زن دائمی است و آیا فرقی است که شوهر حاضر باشد یا نه از اصحاب کلامی درین باب دیده نشده
نهایتش ظاهر حدیث شمول و تعمیمست در مسئلهٔ دوم و تعمیم مذکور محل بحث است و … که مطلقهٔ رجعیه در ایام عده که
او را رجوع باو میرسد نیز درین حکم حکم زن دارد و لا نذر فی معصیة نذر در لغت یعنی وعده است و در عرف اهل شرع لازم ساختن
فعلست یا ترک فعلی بر خود بکلمه صیغه لله علی کذا و فعل ماضی آن مفتوح العین است و در مضارع هم ضم عین و کسر عین هر دو
جایز است و لا یمین فی قطیعة مراد بقطیعه قطع صلهٔ رحم است و مراد از نفی آن نفی صحت آن یعنی سوگند بر قطع صلهٔ رحم صحیح نیست
و منعقد نمیشود مثل آنکه کسی سوگند خورد که با پدر خود سخن نگوید یا با مادر خود معاشرت نماید و … بوده که
باشند حضرت … بقطیعه رحم آنچه شامل برادران و … باشد که قطع از ایشان نیز سوگند صحیح نباشد والله اعلم

نگوید خدا اولی است بر من پیاده رفتن بخانه او یا بگوید خدا اولی است این هدی و این هدی را اگر فعل نیاورم … بواسطه آنکه
حضرت درین حدیث بیان کرده است نذر مطلق را بآنکه بگوید لله علی المشی الی بیته و نذر معلق را بآنکه بگوید لله علی هدی کذا و کذا ان لم
افعل کذا او کذا پس هر دو قسم صحیح باشد و مخفی نماند که صحیحا بجز این حدیث احتمال ضعیفی دارد که مذکور شد احتمال معنی
دیگر نیز دارد و آن آنست که قول حضرت که ان لم افعل کذا او کذا قید مجموع هر دو نذر باشد با هم و بنا بر آن اختصاص نداشتن قیام
الاحتمال بطل الاستدلال **انجام** باید دانست که متعلق یمین یعنی امری که سوگند بر آن یعنی بر فعل آن خواه فعل باشد
و خواه ترک می باید در وقت سوگند خوردن رجحان و بهتری داشته باشد بحسب آخرت مثل فعل عبادات و ترک خوردن
بدست چپ و خوابیدن بعد از نماز صبح و امثال آن از افعال مستحبه و مکروهه یا بحسب دنیا مثل پوشیدن لباس فاخر و خوردن طعام لذیذ
و ترک مباشرت … در مجالست اهل بدعت و آنچه مانند آن باشد یا آنکه مساوی الطرفین باشد یعنی فعل و ترک آن در مرتبه مساوی باشد
و هیچکدام بر دیگری رجحان نداشته باشد مثل افعال مباحه که فعل و ترک او بحسب دنیا مساوی باشد و سوگند را مرجوح یعنی بر فعلی که ترک آن
بهتر و رجحان داشته باشد مثل افعال مکروهه یا بر ترکی که فعل آن راجح باشد مثل امور مستحبه منعقد نیست و اگر امور مذکوره در وقت سوگند رجحان
باخروی یا دنیوی داشته باشد یا مساوی الطرفین باشد و بعد از آن مرجوح شود نزد علمای ما رضوان الله علیهم درین صورت مخالفت
سوگند جایز است و اگر … مرجوحیت مذکوره زایل شود در حکم سوگند رفتن واجب و درین قیاس … مرجوحیت عود نماید جایز
زایل شود … واجب اما متعلق نذر آیا همان حکم دارد یا نه مشهور میان علمای اصحاب … نیست که در نذر لازم است که متعلق آن
رجحان و بهتری بحسب آخرت داشته باشد خواه فعل باشد مثل سنت و خواه ترک باشد مثل مکروه … مباح … نباشد مگر
بعضی از نذر را که درین حکم مثل یمین دانسته اند کسی بگوید که نذر کنم صدقه دادن ده دینار … مثلا واجب میشود بر او تصدق
همان ده دینار … نذر رجحانی نیست … ده دینار … شرط نباشد بواسطه آنکه
فرق … شکی نیست که تصدق … قبل از نذر رجحان داشته است بر ترک آن
با آنکه … که نذر کرده باشد … ده دینار … تصدق کند
کند … الحمد …

رجحان دارد و آن ترک مطلق است پس اگر [illegible] باشد فتدبر **مترجم گوید** مصنف دام ظله وجه تردد را در حاشیه بر نحوی بیان کرده
است که جواب مذکور چنانچه مخفی نیست ناتمام است زیرا که ممکن است این باشد که [illegible] که قائل بلزوم رجحان متعلق نذر شده اند رجحان ترک
مطلق محتاج باشند و در مادهٔ مذکوره فعل مستور و قبل از نذر بر ترک مطلق رجحان ندارد بلکه بر ترک الا الی بدل رجحان دارد دلیل نقض مذکور
بر ایشان وارد باشد یا این باشد که رجحان مذکور من حیث الخصوصیه در چیز نیست چه بعضی چیزها در رجحان مذکور [illegible]
تسلیم [illegible] نیست و [illegible] ملاحظهٔ آن نیز ناثابت است و در مادهٔ مذکوره من حیث الخصوصیه متعلق نذر واقع شده است پس نقض وارد
والله اعلم بحقایق الامور

حدیث بیست و هشتم

روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ
بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی **از** محمد بن یحیی **از** احمد بن محمد و علی بن ابراهیم **از** پدرش ابراهیم **از** ابن محبوب [illegible]
در صدر حدیث سیزدهم مذکور شد **از** عبد الرحمن بن الحجاج که گفت شنیدم از ابن ابی لیلی که [illegible] حکایت میکرد و میگفت قضی
امیر المؤمنین علیه السلام بین رجلین اصطحبا فی سفر فلما ارادا الغداء اخرج احدهما من زاده خمسة ارغفة واخرج الآخر ثلاثة ارغفة
فمر بهما عابر سبیل فدعواه الی طعامهما فاکل الرجل معهما حتی لم یبق شیء فلما فرغوا اعطاهما العابر بهما ثمانیة دراهم ثواب ما اکل من
طعامهما فقال صاحب الثلاثة ارغفة لصاحب الخمسة ارغفة اقسمها نصفین بینی وبینک وقال صاحب الخمسة لا بل یاخذ کل واحد منا من
الدراهم علی عدد ما اخرج من الزاد قال فاتیا امیر المؤمنین علیه السلام فی ذلک فلما سمع مقالتهما قال لهما اصطلحا فان
قضیتکما دنیة فقالا اقض بیننا بالحق قال فاعطی صاحب الخمسة ارغفة سبعة دراهم واعطی صاحب الثلاثة ارغفة درهما وقال الیس اخرج
احدکما من زاده خمسة ارغفة واخرج الآخر ثلاثة قالا نعم قال الیس اکل معکما ضیفکما مثل ما اکلتما قالا نعم قال الیس اکل کل واحد منکما ثلاثة
ارغفة غیر ثلث قالا نعم قال الیس اکلت انت یا صاحب الثلاثة ثلاثة ارغفة غیر ثلث واکلت انت یا صاحب الخمسة ثلاثة ارغفة غیر ثلث واکل الضیف
ثلاثة ارغفة غیر ثلث الیس بقی لک یا صاحب الثلاثة ثلث رغیف من زادک وبقی لک یا صاحب الخمسة رغیفان وثلث واکلت ثلاثة غیر ثلث فاعطاهما
بکل ثلث رغیف درهما واعطی صاحب الرغیفین وثلث سبعة دراهم واعطی صاحب الثلاثة ارغفة درهما **یعنی** حکم نمود امیر المؤمنین
علیه السلام میان دو مرد که در سفری با هم رفیق بودند و چون اراده خوردن غذا نمودند بیرون آورد یکی از ایشان پنج قرص نان از توشهٔ خود و آورد
دیگری سه قرص نان پس [illegible] ایشان [illegible] گذرنده [illegible] ایشان [illegible]

نمایش اول

باید دانست که نفی که بحضرت رسالت صلوات الله علیه و آله در این حدیث فرموده اند [illegible] عبد را [illegible] با وجود
پدر و مملوک را با وجود مولی و زن را با وجود شوهر [illegible] بوده که بنفی صحت محمول شود و اراده کرده باشند [illegible]
که [illegible] مذکور از ایشان صحیح نیست و در اصل منعقد نمیشود تا بشرط اذن پدر و مولی و شوهر ایشان [illegible]
که از ایشان بعد از [illegible] ساقط است [illegible] نفی لزوم آن باشد که [illegible] منعقد باشد
و هر یک از پدر و مولی و شوهر [illegible] که رفع آن کنند یعنی [illegible] آن کنند عمل بمقتضای آن واجب باشد [illegible]
و این احتمال اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم اجمعین مثل شیخ ابو القسم مصنف شرایع الاسلام و غیر آن فتوی داده اند و شیخ
جمال الدین [illegible] در کتاب [illegible] الاحکام [illegible] رجحان داده و استدلال کرده اند [illegible]
بعموم [illegible] دلالت بر وجوب وفای بنذر [illegible] و لا تنقضوا الایمان یعنی [illegible]
آن نکنید [illegible] بمقتضای آن عمل [illegible] ظاهر آیه عموم وجوب عمل بمقتضای [illegible] است مگر جایی که دلیل اخراج آن [illegible]
نیست [illegible] نفی آن کنند [illegible] منعقد باشد [illegible] حدیث [illegible] میشود چنانچه مذکور شد
[illegible] احتمال نفی صحت دارد و احتمال نفی لزوم [illegible] پس [illegible] استدلال بر نفی صحت [illegible]
متاخرین [illegible] مذهب اول [illegible] اعتقاد [illegible] است [illegible] استدلال کرده اند [illegible] حقیقت نفی [illegible]
این [illegible] نفی حقیقت [illegible] هست [illegible] اصول [illegible] حقیقت [illegible] مجازی [illegible]
حقیقت و اقرب [illegible] حقیقت [illegible] نفی صحت [illegible]
[illegible] است و اگر چه قول ثانی مشهورتر است اما این قول از دلیل اظهر است والله اعلم و باید دانست که [illegible]
[illegible] بر فعل واجب [illegible] حرام [illegible]
پدر و مولی و شوهر [illegible] ولایت آن نیست که رفع آن کنند [illegible]
عدم [illegible] مذکور [illegible]
[illegible]

ودرین حکم چندان وضوح ندارد بلی روایتی که آن را شیخ ابوجعفر طوسی در کتاب تهذیب حدیث از حسن بن علی نقل کرده که گفت گفتم با امام موسی

کاظم علیه السلام که ان لی جاریة حلفت منها بیمین فقلت لله علی ان لا ابیعها ابدا فقال وف لله بنذرک یعنی جاریه ای که مرا کنیزیست

که سوگند یاد کرده ام و گفته ام که خدای را است بر من که او را هرگز نفروشم امام علیه السلام فرمودند وفا کن برخدای را بر عهده که با او کرده

وبنذر خود عمل نمای و شیخ شهید علیه الرحمه در کتاب دروس بعد از آنکه این حدیث را نقل کرده گفته است که درین حدیث دقیقه ایست

که آن را بآن ادا دقیقه را که دلالت دارد بر آنکه نذر را یمین یا سند بیان از استثنا و توان کرد که نذر فرزند و بنده و زن

نیز موقوف بر اذن پدر و مولی و شوهر نیست بنابر رعی که در باب توقف یمین این سه بر اذن آنجماعت وارد شده و این شیخ که از جهاز

کلام راوی فهم نشد اما تقریر امام علیه السلام آن را در رفت نطقه امام علیه السلام آن را بآن و توسیدانی که تقریر امام علیه السلام بر تسمیه

بر تقدیر تسلیم آن دلالت ندارد بر آنکه تسمیه مذکوره در اوی حقیقت باشد چه جایز است که راوی بطریق مجاز استعمال کرده باشد

و تقریر بمجاز نه آن باشد بر حقیقت بودن بلکه ظاهر از کلام حضرت که فرمود بنذرک وتعبیر از آنچه راوی یمین نامیده بکلام

سند دانست که بر تنبیه روان باشد نه تقریر آن و با جمله استدلال باین دلایل ضعیف و اصلاحیت آن نیست که اثبات احکام شرعی بآن

توان نمود پس اولی آنست که بر آنچه ظاهر لفظی اقتضای آن دارد اقتصار شود والله اعلم بحقایق الامور **تنبیه دویم**

باید دانست که نذر که تعریفش سبق ذکر یافت بر دو قسمت مطلق و معلق نذر مطلق آنست که بشرطی موقوف نباشد مثل آنکه

روزه فردا نذر کند و بگوید لله علی ان اصوم غدا یعنی خدا راست بر من که فردا روزه دارم و آنکه بشفای بیماری یا آمدن مسافری

مشروط سازد و بگوید ان شفی مریضی یا ان قدم فلان من سفره فلله علی کذا و نذر معلق آنکه بامری از امور موقوف باشد مثل

ان شفی مریضی یا ان قدم مسافری فلله علی ان اصوم یوما یعنی اگر بیمار من شفا یابد یا فلان مسافر من بیاید پس خدا راست بر من

که یک روز روزه دارم و کلام حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله درین حدیث که لا نذر فی معصیة شامل هر دو قسمت چه نذر معصیت

چنانچه در ضمن نذر مطلق میتواند بود که متحقق شده باشد مثل لله علی ان اتزوج خامسة یعنی خدا راست بر من که با آنکه چهار زن دارم

زن دیگر بعقد خود درآورم و ایشان را باشد همچنانکه در ضمن نذر معلق نیز میتواند متحقق شد خواه معصیت مذکوره شرط باشد و نذر جزا مثل آنکه

ان شربت الخمر فلله علی ان اصلی رکعتین یعنی اگر شراب خوردم پس خدای راست بر من که دو رکعت نماز کنم که حکم شرب خمر شکر آن بوده باشد

چرا که گرفتن آن باشد نذر منعقد است بلا خلاف و خلف آن گناه کبیره است و دیگر آنکه معصیت جزا باشد و نذر زجر مثل ان شفی

مریضی فلله علی ان اصوم یوم العید یعنی اگر بیمار من شفا یابد پس خدا راست بر من که روز عید را که روزه اش حرام است روزه دارم

و ظاهر آنست که نذر مطلق را مطلقا صحیح نیاید دانست و حکم به بطلان آن کرده اند خواه معصیت باشد و خواه طاعت و گفته اند که هرگاه نذر

حکمی بر امر معلق شرطی باشد چنانچه ثعلب از ابن اعرابی تصریح بآن کرده است و قرآن و سنت بزبان ایشان وارد شده

که قرآن و حدیث حکم نیست آن نذر سببی بر معنی مجاز باشد و این کلام لغوی بعضی دیگر نقل شده باشد خلاف اصل است

بر آن دلالت کند اعتبار آن نباید کرد و اکثر علمای ما رضوان الله علیهم اجمعین درین مسئله با او خلاف کرده اند و حکم کرده اند که

نذر مطلق نیز صحیح است بچند دلیل **اول** اجماع علمای ما است چنانچه شیخ ابوجعفر طوسی علیه الرحمه نقل آن کرده **دویم** آنکه نذر در

قرآن مجید مطلق وارد شده و تقیید بشرطی نیافته مثل قوله تعالی انی نذرت للرحمن صوما که از زبان مریم علیها السلام آمده

آمده و او را شوهری نبود و در کنار او کسی نشسته باو این نذر را سبب یعنی اگر بچه ای مریم از آدمیان کسی را ببیند

در زمان ازنکاحات بکی بعد چیزی که این نذر کرده ام از برای خدای روزه را یعنی خاموشی را پس امروز در شریعت ایشان ترک کلام بود

و قوله انی نذرت لک ما فی بطنی محررا و قوله یوفون بالنذر و یخافون و اگر تقیید آن بشرطی لازم می بود در قرآن معلق

وارد میشد **سیم** آنکه مطلق واقع شده و کلام مقدس نبوی صلی الله علیه و آله آنجا که فرموده من نذر ان یطیع الله فلیطعه

ومن نذر ان یعصیه فلا یعصه یعنی کسی که نذر کرده باشد که اطاعت خدای نماید و در امری باید که وفا بنذر خود کند آن اطاعت را

بجای آورد و کسی که نذر کرده باشد که عصیان خدا کند نباید که آن عصیان از او واقع شود اگر نذر مخصوص بشرطی بود

مذهب سید مرتضی است اما بطلان مذکور بمجرد نذر زنا سبب می بود بلکه بایست که گفته شود فلیطع اذا حصل الشرط المعلق علیه

یعنی باید که وفا بآن بکند که چون شرطی که نذر را بآن معلق ساخته بحصول رسید **چهارم** ظاهر حدیث صحیح ابی الصباح کنانی

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده و گفته است که سوال کردم از آنحضرت علیه السلام از مردی که گفته باشد علی نذر یعنی بر من نذری

آیا بر او با این گفتن امری واجب میشود حضرت فرمود نه مگر اینکه النذر را نامی بگوید و بگوید که تسمیه شیئا لله صیاما او صدقة او هدیا یعنی نذر چیزی کنم

نیست تا نام چیزی از برای خدا نبرد مثل روزه یا صدقه یا حج چه امام علیه السلام صحیح نذر بمجرد نام بردن روزه یا صدقه یا حج را ساخته اند و اگر شرط

در سایه درختی نشسته بود مرغی را دید که بچه خود را چینه میداد و در آن حال خوش آمد فضل و عطای الهی زیاد شد و در مقام دعا در آمد
و گفت اللهم ان لک علی نذراً شکراً ان رزقتنی ولداً ان اتصدق به علی بیت المقدس فیکون من سدنته وخدمه یعنی بار خدایا
بدرستی که مرا است بر خدا نذری شکر اگر روزی کنی مرا فرزندی که تصدق کنم بر بیت المقدس که بجای کعبه ایشان بوده تا از جمله
عباد و خدمتگاران آن مکان شریف باشد پس دعای او در معرض اجابت در آمد و بمریم علیها السلام حامله شد تا اینجا بود ترجمه
کلام صاحب کشاف اما شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه روایت کرده در کتاب مجمع البیان جایی که تفسیر این آیت میکند از ابی عبد الله
جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن حضرت فرموده اند ان الله عز وجل اوحی الی عمران انی واهب لک ذکراً سویاً مبارکاً یبرئ الاکمه والابرص
ویحیی الموتی باذن الله وجاعله رسولاً الی بنی اسرائیل فحدث امرأته حنة بذلک وهی ام مریم علیها السلام فلما حملت بها قالت رب انی نذرت
لک ما فی بطنی محرراً یعنی بدرستی که حضرت عزت جل ذکره وحی فرستاد بعمران پدر مریم که بدرستی که من بخشنده ام مر ترا پسری که
باشد ملقب بنبوت تا چنانچه مادر زاد را از علت کوری و پاک سازد ابرص را و زنده گرداند مرده را باذن خدا و میگردانم او را رسول
بفرزندان یعقوب علیه السلام و ذکر کرده اند که او رسول را خطاب خود بنی اسرائیل یعنی فرزندان یعقوب چرا که اسرائیل نام یعقوب پیغمبر
علیه السلام است پس عمران این سخن را با زن خود که مادر مریم علیها السلام بود نقل کرد پس چون حامله گردید او بمریم گفت پروردگارا بدرستی
که من نذر کرده ام برای تو که آنچه در شکم من هست آزاد کرده شود از قید تعلقات دنیا و خالص از برای تو بوده باشد و خدمت
مسجد تو کند که بیت المقدس است و در آن زمان خدمت مسجد مثل اسباب بزرگ سیادت بود چنانچه در بیان زمان خدمت خانه کعبه
خود را برای آن کار نذر میکردند و در شریعت ایشان بعضی فرزندان از انقیاد والدین … این نذر ها واجب بود و این حدیث شریف
با آنکه این قول مادر مریم علیها السلام صیغه نذر بوده و نذر دیگری از پیش رفته بوده و نبوده چنانچه صاحب کشاف میگوید چه بعد از اخبار
الهی ببخشیدن فرزند خواستهای او را آنرا نذر که مفاد دعایست که با و نسبت داده نداده جوابش آنست که درین آیت اشعاری
هیچ نیست چه هیچ زیاده برین دلالت نکرده که این قول از مادر مریم علیها السلام بعد از حمل او بمریم واقع بوده و اینکه نمیشود که قبل از حمل
از وقوع این نذر واقع شده بوده و اخبار خدای تعالی عمران را ببخشیدن فرزند با دو صفات … که از … واقع شده باشد
اخبار خدا کرده باو آن بود که فرزند مذکور را بآن زن حاصل خواهد شد و بر تقدیری که علم زن او با آنکه فرزند خدا او در وجود خواهد آمد

بخواند جمله مسیحات بوده آن را نیز ذکر میکرده اند اینست خلاصه آنچه در استدلال برین مطلب ذکر کرده اند و بخاطر میرسد که هیچ یک از دلایل مذکوره
امری نیست که برسید مرتضی حجت تواند بوده و مخالفت مذهبی که او اختیار کرده داشته باشد اما اجماعی که شیخ نقل کرده ظاهراً سبب او اجماع را
قبول نخواهد نمود و اما آیات ثلثه بواسطه آنکه زیاده برین دلالت ندارد که نذر بوده در شکم و آزاد در ما فی البطن و دلالت بر آن وقوع این نذر
هیچ شکی نیست که سید مرتضی علم الهدی هم آن را قائل است آنکه مشروط بشرط بوده زیرا که اعادت نذر مشروط بشرط او نذر نیست و در آیات
مذکوره تصریحی نیست بآنکه نذر مذکور ایشان بشرطی واقع شده اما آیت اول بواسطه آنکه حکایت از آنچه در شریعت پیغمبر
دیگر بوده زیاده برین دلالت ندارد که مریم علیها السلام مامور شده بآنکه خبر دهد مردم را بآنکه نذر کرده ام که روزه بدارد یعنی خاموشی
و اینکه در حین خبر ذکر شرطی کرده باشد تقاضای آن نمیکند که در نذر خود نیز ذکر کرده باشد تا ثابت شود که صیغه نذر داده
تا آنکه توان گفت که چون خالی از شرط مذکور شده ظاهر اینست که شرطی در میان نباشد بلکه در بعضی تفاسیر مذکور است که کلام مذکور بعینه
خود مادر … که پیشتر از ان واقع شده و نذر مذکور او را … واقع شده بوده … این کلام صیغه نذر باشد
و پیشتر از ان نذر مذکور در واقع شده باشد لازم نمی آید که مریم علیها السلام باین کلام مخالفت نذر کرده باشد پس ناچار باید
او غیر این کلام بوده تا مخالفت نذر که لایق مرتبه او علیه السلام نیست لازم نیاید جوابش آنست که میتواند بود که در وقتی که نذر کرده باشد
که سخن نکند اخبار بنذر خود را استثنا کرده باشد یا آنکه کلام مذکور … بوده تا رفع تهمت از او بشود
کافی نبود … جواب ایشان … یا از نهایت … بواسطه
کار … اعتقاد … اخبار … اشاره واقع شده
قول بآنکه در قرآن واقع شده از روی مجاز است و شیخ ابو علی طبرسی در تفسیر مجمع البیان نقل کرده که مریم علیها السلام بعد از
اذن یافت از جانب حضرت حق تعالی باشاره بآن مقدار کلام بواسطه رفع گمان قوم در حق او و بعد از ان خاموش شد و دیگر سخن نکرد و این
در آنکه کلام مذکور صیغه نذر نبوده بلکه اخبار از نذر سابق بوده چنانچه گذشت و اما آیت دوم اگرچه احتمال دارد که آن کلام از زن
عمران صادر شده صیغه نذر باشد نهایتش کلام مشتمل … در آن … و در کلام مذکور … چنانچه گذشت
روایت شده است که زن عمران عقیم بود … تا آنکه پیر شد … احتمال حمل

[illegible]

جامع اینها حدیث گویند که اشتمال بر قضایای غریبه و احکام عجیبه از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام واقع شده [illegible] و کتاب تهذیب الاحکام

و کلینی و کتاب من لا یحضره الفقیه بر پاره‌ای از آن اشتمال دارد و بعضی علما کتاب [illegible] در این باب نوشته اند که نهایت بسط دارد [illegible]

کتاب [illegible] خراسان [illegible] در تاریخ نهصد و هفتاد و دو از هجرت **حدیث بیست و نهم**

روایت شده است بسندی که متصلست بشیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از جمعی از اصحاب از احمد بن محمد بن خالد از عثمان بن

عیسی که احوال ایشان سبق ذکر یافت از کسی که او ذکر کرده از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که گفت جاء رجل الی رسول الله

صلی الله علیه و آله [illegible] فجلس الی رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible]

[illegible]

فما ظنك على ما صنعتُ فقال يا رسول الله ان لي قرينا يزين لي كل قبيح ويقبح لي كل حسن وقد جعلتُ له نصف مالي فقال رسول الله صلى الله عليه وآله

للمعسر اتقبل قال لا فقال له الرجل لم قال اخاف ان يدخلني ما دخلك **شرح** كلام بلاغت نظام در ضمن دو بينش **بينش**

اول خلاصه كلام امام عليه السلام آنكه آمد مرد مالداري بخدمت رسول خدا صلى الله عليه وآله در حالتي كه جامه پاكيزه پوشيده بود و نزد آنحضرت

نشست پس مرد مفلسي كه جامه او چركين بود آمد و در پهلوي او قرار گرفت چون مرد مالدار بجانب او مطلع شد رخت خود را جمع كرده بزير ران خود

در آورد پس آنحضرت از حضرت رسالت صلى الله عليه وآله از روي ملامت با وي خطاب كرده فرمودند كه ترسيدي كه چيزي از فقر او بچيزي از

دامن گير تو شود گفت نه فرمودند ترسيدي كه از غنا و ثروت تو چيزي باو عايد گردد گفت نه فرمودند ترسيدي كه رخت تو چركين شود گفت نه

فرمودند پس ترا چه چيز بر اين داشت كه رخت خود را از زير او در آوردي گفت اي رسول خدا بدرستيكه مرا همراهي هست كه در نظر من قبيح را زينت

ميدهد و خوب را قبيح مينمايد و هر خوبي را قبيح ميسازد و بد را نيكو مينمايد و من بازاي اين قباحت كه باعث او از من سر زده نصف مال خود را

باو دادم پس رسول خدا صلى الله عليه وآله با آن مرد مفلس گفتند قبول ميكني از آنچه باو ميدهد گفت نه گفت چرا گفت ميترسم كه آنچه در او هست

مرد مالدار گفت چرا گفت ميترسم كه آنچه در نفس تو داخل شده يعني آنچه باعث اقدام باين عمل شد در نفس من در آيد **بينش دويم**

مجلس الرسول صلى الله عليه وآله اين نوع با بعضي مجامعات چنانچه ذكر بعض از اصحاب بنابر آنچه بعض مفسرين گفته اند

و چه استعمال يافته با بعضي منادات چنانچه در اين بيت كه شعر يكي از فصحاي عرب است واقع شده هلا سبيل الى الشباب من كرم

اشفع الزمن الرحيق السلسبيل يعني آيا راهي بسوي جواني هست كه بعد از آن آرزو بياد آن خوش آيند و نود من از شراب

خشك او رسيده بود كه زمان در مجلس عرب مستعمل باشد بمعني همنشين بمعني توجه و مجلس يعني مجلس مردمي جها الرسول صلى الله عليه وآله

در زمان بعضي از دال و كسر لام بر لفظ صفت مشبه است از درن بمعني چرك و در ادعا يعني چرك و بركت فتقبضوا ما بين تخته فخذيه يعني

ميتواند بود كه راجع بمرد مالدار شود يعني مرد مالدار رخت خود را از زير ران خود جمع كرده بر ران خود در آورده تا رخت مرد مفلس از آن نشود و ميتواند

بود كه راجع بمرد مفلس باشد يعني رخت مرد مالدار را در وقت نشستن مرد مفلس از زير ران او كه آمده بود از زير ران او بر آورد و جمع نمود تا

چركين نشود و من بمعني تحذير است بتقدير اول يعني نيست باشد زايده است چه معني جمع خود را چنانچه ظاهر است متوجه بآن تحقيق

بر تقدير ثاني از براي ابتداي غايت است و در معني وي مستقل ميكند ظاهر آنست كه مرد مفلس كه راجع شد بمرد چنانچه مرشد باشد آنحضرت قول

كه گفت

كه گفت از روي تنبيه چرا كه غرض از اين كلام ملامت شديد است بر مخاطب و تنبيه او بر آنكه خوف مذكور كه باعث شد اين فعل ظاهر است كه بر جهت

موسوس و نمود انهاي معني و آنكه گمان برده كه باعث شد بر سخن ظاهر گويد كه مذكوره ايست و تنبيه مذكور كه ثابت شد ان لي قرينا يزين لي كل قبيح

يعني هر قبيحي كه مراد شيطانيست كه اغوا و مي كند و بقول او در نظر من خوب را سيقاسيد تا عمل آورم و ستيهات شوم و خوب را دركشتي بد

تا از ان اجتناب نمايم و از آن محروم مانم و اين فعل شنيع كه از من در حضرت تو سر زد از اغوا او بوده است او بوده مراد قد جعلت له

نصف مالي يعني در مقابل آنچه از من نسبت باو صادر شد نصف مال خود را باو دادم تا تدارك خاطر او بشود و نفس مرا چيزي بوده باشد

كه ديگر اين قسم عملي از من سر نزند قال اخاف ان يدخلني ما دخلك يعني ميترسم كه آنچه از كبر و غرور و غير آن كه در تو است ببرم و حقير شمردن فقرا

و ساير اخلاق ذميمه كه از لوازم تمول و مال داريست و در تو هست بسبب آن جهت در نفس من در آيد و من نيز با آنها متصف شوم والله

الهادي و عليه التكلان **حديث سي ام** روايت شده است بسند متصل از شيخ

صدوق ثقة الاسلام محمد بن بابويه قمي **از** حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب عليهم السلام **كه** گفت

روايت كرد مرا ابو عبد الله عبد العزيز بن محمد بن عيسى الابهري **كه** گفت ابو عبد الله محمد بن زكريا الجوهري البصري **كه** گفت ابن شعيب

كه گفت روايت كرد مرا حسين بن زيد **از** امام بحق ناطق امام جعفر صادق عليه السلام **از** آباي بزرگوار خود صلوات الله عليهم

از امير المؤمنين علي بن ابي طالب عليه السلام كه قال نهى رسول الله صلى الله عليه وآله عن الاكل على الجنابة وقال انه يورث الفقر ونهى عن تقليم

الاظفار بالاسنان وقال لا تجعلوا المساجد طرقا حتى تصلوا فيها ركعتين ونهى ان يبول احد تحت شجرة مثمرة او على قارعة الطريق ونهى

ان يبول الرجل وفرجه باد للشمس او للقمر وقال اذا دخلتم الغايط فتجنبوا القبلة ونهى ان ينفخ الرجل في سجوده ونهى

عن كثرة الكلام عند المجامعة وقال منه يكون خرس الولد ونهى ان تتكلم المرأة عند غير زوجها وغير ذي محرم منها اكثر من خمس كلمات

مما لا بد لها منه ونهى عن الشرب في آنية الذهب والفضة ونهى عن لبس الحرير والديباج والقز للرجال واما النساء فلا بأس

وقال صلى الله عليه وآله لعن الله الخمر وعاصرها وغارسها وشاربها وساقيها وبايعها ومشتريها وآكل ثمنها وحاملها والمحمولة اليه وقال

صلى الله عليه وآله من شربها لم يقبل له صلاة اربعين يوما وان مات وفي بطنه شيء منها كان حقا على الله ان يسقيه من طينة خبال وهو صديد اهل

النار وما يخرج من فروج الزناة فيجتمع ذلك في قدور جهنم فيشربه اهل النار فيصهر به ما في بطونهم والجلود ونهى عن بيع الاصنام

ونهى ان يقول الرجل للرجل لا وحياتك وحياة فلان ونهى عن الكلام يوم الجمعة والامام يخطب ونهى ان يستعمل اجير حتى يعلم ما اجره

ونهى ان يختال الرجل في مشيته وقال النبي صلى الله عليه وآله من عرضت له فاحشة او شهوة فاجتنبها من مخافة الله عز وجل حرم الله

عليه النار وآمنه من الفزع الاكبر وانجز له ما وعده في كتابه في قوله ولمن خاف مقام ربه جنتان ومن ملأ عينه من حرام ملأ الله

عينه يوم القيمة من النار الا ان يتوب ويرجع ونهى عن الغيبة وقال صلى الله عليه وآله من اغتاب امرأ مسلما بطل صومه ونقض وضوؤه وجاء

يوم القيمة تفوح من فيه رائحة انتن من الجيفة يتأذى به اهل الموقف وقال صلى الله عليه وآله من ذرفت عيناه من خشية الله كان

له بكل قطرة قطرت من دموعه قصر في الجنة مكلل بالدر والجوهر فيه ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر وقال

صلى الله عليه وآله لا تحقروا شيئا من الشر وان صغر في اعينكم ولا تستكثروا الخير وان كثر في اعينكم وقال صلى الله عليه وآله لا كبيرة مع

الاستغفار ولا صغيرة مع الاصرار **شرح** کلام معجز نظام در ضمن آغاز و شرح نهایش و انجام **آغاز** مشتمل

بر دو بیت **نثر اوّل** خلاصهٔ کلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آنکه نهی کرده است رسول خدا صلی الله علیه وآله از خوردن

چیزی در حال جنابت بواسطهٔ آنکه موجب فقر است و در وقتی می آورد و نهی کرده است از کرفتن ناخنها بدندان و فرموده

مکروه است مسجدها را راه خود ساختن مکر آنکه بکذارید در آن دو رکعت نماز و نهی کرده است از آنکه بول کنند در زیر درختان میوه دار

یا بر میان جادهای راه که محل عبور مردم است و نهی کرده است از آنکه بول کند شخصی در حالتی که او ایستاده باشد بجانب قبله یا ماه

و فرموده که هرگاه داخل طهارت خانه شوید باید که از جهت قبله بجانب دیگر میل کنید که روی بقبله باشد یا پشت بقبله

و نهی کرده است از آنکه داخل شود شخصی در حمام با دو مؤمن خود پر شوجه که اراده نماید نظر جزئی چیزی بکند دیگری در حمام عورت او

و داعیه آنکه تا نظر چیزی بشری که قرار خورده اند از آن جمله شخص دیگر داده و نهی کرده است از سخن کردن بشی در هنگام مجامعت

و فرموده که کنیک فرزند از آن بهم میرسد و نهی کرده است از آنکه زنی نزد غیر شوهر خود یا کسی که محرم او باشد سخن کند زیاده

بر پنج کلمه که ناچار باشد او را از تکلم با آن و نهی کرده است از خضاب شدن و آشنا بودن در ظروف طلا و نقره و نهی کرده است مردان را از پوشیدن

حریر و دیباج و ما زنان را حرجی نیست از پوشیدن آنها و فرموده است پیغمبر صلی الله علیه وآله که لعنت کرده است و از رحمت خود دور کرده

حضرت عزت شراب را و کسی که آن را بیاشامد و کسی که آن را بکارد و کسی که باشد شراب میشود و ساقی آن را و فروشنده

آن را و کسی که آن را بخرد و کسی که بهای او را صرف خود نماید و بجا رسانیده آن را و کسی که برای او بردارند و فرموده که کسی که بیاشامد

شراب آن میشود قبول نمیشود نماز او تا چهل روز و اگر بمیرد و در شکم او چیزی از شراب باشد بر خدای هم لازم میشود که بخوراند

در روز قیامت شربت فساد را که عبارت از دیم و چرک دوزخیانست و آنچه از فرج زنان زانیه بیرون آید و جمع میشود آن را در دیکهای دوزخ

که بخورند اهل دوزخ تشنه شوند آن را بجای آب بیاشامند و کداخته شود بسبب آن جمیع آنچه در شکمهای ایشانست و نهی کرده است از آنکه

کرده است از نفس روی چهار پایان و نهی کرده است از آنکه بکوید شخصی بشخصی که لا و حیوتک و حیوة فلان یعنی قسم بزندکی تو و بزندکی فلان

و مسلمانان که از منهیات است بزندکی تو یا بزندکی فلان و نهی کرده است از سخن کردن در روز آدینه وقتی که خطیب امام خطبه قیام دارد

نهی کرده است از آنکه بکیرند مزدوری را بکار تا آنکه معلوم شود که مزد او چند است یعنی اول قرار مزد او را بدهد و نهی کرده است از آنکه فرموده

نهی کرده است از آنکه تکبر نماید در قول و فعل و طریق ارباب تکبر راه روند و فرموده است پیغمبر صلی الله علیه وآله که کسی که عاری از او پیش آید

کار ناشایسته یا مجرمی و آن آلوده شده یا شهوتی دست دهد او را و بواسطهٔ ترس خدا هم ازو اجتناب نماید حرام میکرداند خدای

بروی آتش دوزخ را و ایمن میسازد او را از فزع اکبر که عبارت از روز عرض اعمال یا وقت انقطاع امر است و وفا میکند با آنچه

با او وعده کرده است در کتاب خود جایی که فرموده است ولمن خاف مقام ربه جنتان یعنی از برای کسی که بترسد از موقف بودن در کاه خود

که بیند کاهی آنجا در برابر او واقف داری یا از ایستادن نزد پروردکار خود تا که حساب خود دهد بعرض رسانید عملی اختلاف التفسیر

دو بهشت آماده است بهشت عدن و بهشت نعیم که یکی را بسبب ایمان و عقاید درست مستحق میشود و دیکری را بسبب اعمال صالحه

و کرداری که یکی را بسبب اعمال صالحه و دیکری را بسبب اجتناب مناهی و ترک معصیتها یکی را در مقابل عمل یا و هیئت شود و دیکری را بجهت تفضل بود

یا یکی بجهت التذاذ روح او مقرر میدارند و دیکری را بواسطهٔ آسایش جسم که یکی از جنت روحانی و جنت جسمانی باشد علی اختلاف التفاسیر

و کسی که پر کند چشمهای خود را از حرام و بچیزی که دیدن آن او را روا نیست نظر کند پر میکند خدای هم در روز قیامت چشم او را

از آتش مکر آنکه توبه کند و از آن رجوع نماید و نهی کرده است از غیبت کردن و فرموده است صلی الله علیه وآله که کسی که غیبت کند

مرد مسلمانی را باطل میشود روزهٔ او و وضوی او میشکند و در می آید بعرصکاه قیامت با بوئی که از مردار ستیزتر است که

اهل محشر از آن بتنگ آیند و فرموده است صلی الله علیه وآله که کسی که اشک ریزد از چشمهای او از ترس خدای هم آن کسی را است بود با او

حاصل شود قدری در بهشت مرا مع بدره و جوالی که چشم هیچ بیننده مثل آن ندیده باشد و گوش هیچ شنونده مانند آن نشنیده و ادراک

هیچ بشری بآن نبوده و فرموده صلی الله علیه و آله که حصیر بیارید شرح [illegible] و اگر چه چشم شما [illegible] بیبان [illegible] اگر چه چشم شما

ببود نماید و فرموده صلی الله علیه و آله که نیست کبیره با استغفار و نیست صغیره با اصرار یعنی هر کبیره که [illegible] آن توبه و استغفار

منعقد و آنچه [illegible] از جهت صغیره که [illegible] اصرار نماید و مکرر بعمل آورد کبیره میشود **ینتشر دوبیهٔ** حتی تقول [illegible]

حتی اینجا از برای انتهای غایت است یعنی تعیین نهایت [illegible] بعض الی از برای استثنا [illegible] که ما بعد [illegible] از ما قبل یعنی الا و آمده

حتی چنانچه [illegible] الی اینایعت یعنی الا ان [illegible] و بسیار استعمال [illegible] چنانچه شاعر میگوید **شعر** لیس العطاء من

الفضول سماحة ؛ حتی تجود و ما لدیک قلیل ؛ نیست بخشش [illegible] ؛ مگر آنکه [illegible] آن وقت ناداریست ؛ و معنی کلام [illegible] تقدیر

اول که حتی بمعنی الی باشد آنست که راه ساختن مساجد [illegible] تا وقتی که دو رکعت نماز [illegible] مقام [illegible] بجای آورند و بعد از

کراهت آن زایل میشود و بر تقدیر ثانی آنکه راه ساختن مساجد مکروهست مگر آنکه دو رکعت نماز کنند در آن و هر دو معنی

چنین نزدیک بهم است [illegible] که [illegible] میان ایشان [illegible] چنانچه [illegible] **متن جمرکی** [illegible]

[illegible] که بر تقدیر دوم اگر کسی [illegible] کنار رود و دو رکعت نماز کند [illegible] راه سازد راه ساختن [illegible]

[illegible] نماز و بعد از آن و بر تقدیر اول اگر نماز گذارده [illegible] مکروه بعمل [illegible]

گذارد بر وجه مباح بی کراهت اما اگر قصد آن نکند [illegible] مخصوص [illegible] بعد از نماز است چنانچه بعد از [illegible]

کما تقیات [illegible] و لا یعاقب [illegible] وضوع [illegible] یابد اذا دخلتم الغایط غایط بکسر [illegible] در اصل [illegible] است یعنی زمین

که غایط یعنی زمین [illegible] باشد [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] قضای حاجت [illegible] و مراد [illegible] الخلاست [illegible]

کرباشد [illegible] سوم [illegible] خلاف [illegible] بیان [illegible] در سوم [illegible] واقع شده یعنی [illegible]

از برای تحریم [illegible] حرام بودن آن [illegible] کراهت و [illegible] کراهت [illegible]

از روی [illegible] واقع نشود [illegible] کسی در سوم [illegible] میشود [illegible] که [illegible] آن [illegible]

[illegible] حرام [illegible] باشد و الله اعلم ان [illegible] الکلام عند المجامعة [illegible] باتفاق علما [illegible] کراهت [illegible] حرام

[illegible] بسیار [illegible] وقت مجامعت [illegible] که [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بسیار [illegible] شود [illegible] باشد [illegible] کلام [illegible] الکلام

[illegible] یعنی [illegible] که [illegible]

[illegible] وقت مجامعت [illegible] کند [illegible] باشد [illegible] کلام [illegible]

[illegible] کلام [illegible] الجماع [illegible] آنست [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible] بول الرجل [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible] است [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible] نهایت [illegible]

[illegible] قال فی الصحاح [illegible] و مراد اینجا آنست [illegible]

[illegible] چنانچه [illegible]

[illegible] باتفاق علما [illegible] کراهت [illegible]

[illegible] مقام [illegible] مقام [illegible] و الله اعلم [illegible]

[illegible]

مقام الخایف [illegible] یعنی مقام [illegible] باشد [illegible]

قال فی الصحاح [illegible] **غایتراق کل** [illegible]

درخت میوه دار [illegible] که [illegible] باشد که میوه [illegible] باشد

[illegible] کلام [illegible] اصل [illegible] حقیقت [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

[illegible] درخت [illegible] میوه [illegible] باشد [illegible]

میوه بار آرد و اگر چه هر کس میوه بار زیاده بوده باشد چه اطلاق مشتق [illegible] که بعد از آن متصف یعنی مشتق منه [illegible] باتفاق محققان اختلاف

در آنست که اطلاق مشتق بر این وقتی یعنی مشتق منه اتصاف داشته است و بعد از آن اتصاف مذکور زایل شده حقیقتست یا مجاز **نمایش**

دویم ظاهر آنست که هر چه بالا بیشتر [illegible] کلامی باشد که [illegible] شرع [illegible]

حق کسی [illegible] شهادت [illegible] حاکم شرع [illegible] مکلف شرع باشد [illegible]

[illegible] باجماع علما [illegible] ضرورت [illegible] باشد [illegible]

جایز نخواهد بود و اگر [illegible] نشود [illegible] ضرورت [illegible] احتیاج باشد

[illegible] اصول [illegible] باشد که [illegible]

[illegible] اشکال مذکور [illegible]

[illegible] گفت که [illegible]

و بعد از آن حرام نیست چنانچه شیخ جمال الدین [illegible] در کتاب تذکرة الفقها [illegible]

[illegible] باشد [illegible] احتیاج باشد

و حکمت [illegible] قرآن تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً [illegible]

نمایش [illegible]

سیم [illegible] قبول [illegible]

[illegible] باتفاق علما [illegible] لازم نیست [illegible]

کلام سید مرتضی علم الهدی [illegible] عبادت [illegible] مکلف

[illegible] مکلف [illegible] عقاب [illegible]

[illegible] ثواب مترتب باشد [illegible] عقاب مذکور [illegible] لازم نیست [illegible]

[illegible] **اول** کلام خدای تعالی در قرآن مجید جائی که میفرماید إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی جز این نیست که قبول می کند

[illegible] عبادت [illegible] بجماع علما **دویم** کلام [illegible] حکایت [illegible] ابراهیم و اسمعیل

علی نبینا و علیهما السلام که گفتند رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا یعنی [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] **سیم** هم کلام [illegible] فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ یعنی [illegible] قربان [illegible]

که هابیل و قابیل فرزندان آدم علیه السلام باشند [illegible]

[illegible] آدم علی نبینا و علیه السلام [illegible]

[illegible] هابیل [illegible] قابیل [illegible]

[illegible] آدم علیه السلام گفت [illegible] قابیل [illegible]

هابیل [illegible] آدم علیه السلام [illegible]

[illegible] قربانی [illegible] هابیل [illegible]

[illegible] قربانی [illegible] قابیل [illegible]

[illegible] فَتُقُبِّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ [illegible]

که هابیل باشد [illegible] آسمان [illegible] قابیل [illegible]

[illegible] قابیل [illegible]

[illegible] **چهارم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **پنجم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

جمل آیه به ما چنانچه مخفی نیست مجزی نمیشود و بعضی گفته‌اند بعدم فرق شده‌اند و قبول و اجزا را یک معنی میدانند و دلیل اول آنکه

جواب گفته‌اند که تقوی در چیز کاری را سه مرتبه است اول بری شدن از شرک چنانچه در مرتبه استعمال یافته و الزمهم کلمة

التقوی چه مفسرین گفته‌اند که مراد بکلمه تقوی درین آیت کلمه طیبه لا اله الا الله است که گفتن آن از ظلمات کفر نجات میدهد دوم اجتناب

از معاصی و منهیات سیم بری شدن از آنچه این کس را از یاد حق باز دارد پس میباشد که مراد بمتقین در آیت مذکوره اصحاب مرتبه اول باشند

یعنی جمعی که خود را از شرک و کفر بری ساخته‌اند و هیچ شک نیست که عبادت ایشان مجزی نیست چه اسلام باتفاق در مجزی بودن عبادات

شرط است و عبادت ارباب شرک و نفاق مجزی نیست و لیکن بعد از اسلام قضای عبادت بر ایشان واجب نیست بواسطه آنکه الاسلام یجب ما قبله اسقاط

اعمال قبل میشود و از دلیل دوم جواب میدهند که گاه هست از افعال طاعت امری که حاصلست او را واقع میشود و مقصود بسط کلام نیست

بمعنا است یا محجوب دعا را در سخن احتیاج و اعتقاد او در آورند چنانچه در تفسیر آیه کریمه ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا

یعنی ای پروردگار ما مواخذه مکن ما را اگر چیزی را فراموش کنیم یا خطائی از ما بعمل آمده باشد از وجهی که بواسطه در خواست کردن امری واقع که عدم مواخذه

بر نسیان است ذکر کرده‌اند یکی از وجوه و از دلیل سیم جواب میدهند که تعیین شده در آیت مذکوره از عدم اجزا بعدم قبول یعنی مراد بعدم

قبول در قدامه و لم یتقبل من الآخر عدم اجزاست که بعضی آیت مبنی باشد که عمل یکی از ایشان مجزی و صحیح بود و عمل دیگری غیر مجزی و فاسد که

بواسطه خللی که در نیت یا یکی از واجبات و شروط آن کرده بود و از دلیل چهارم اگر مراد بعدم قبول نماز در حدیث مذکور عدم ترتب ثواب [illegible]

بلکه مراد کم شدن ثواب و فوت شدن معظم آنست و از دلیل پنجم اگر چه [illegible] باشد که دعای که بعد از نوع عمل بواسطه قبول آن [illegible]

میشود بواسطه طلب [illegible] ثواب عموم [illegible] باشد [illegible] که [illegible] و آنچه [illegible]

نمایش از دلیل چهارم مذکور [illegible] عدم قبول [illegible] باشد

چهارم باید دانست که نبی [illegible] غیبت [illegible] با جماع علما حرام بودن غیبت [illegible]

غیر مواضع که تجویز شده و حکم [illegible] روزه و [illegible] آنست [illegible]

ثواب [illegible] حدیثی که روایت کرده آنرا شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله در کتاب تهذیب الاخبار از امام

جعفر صادق علیه السلام که سمع رسول الله صلی الله علیه و آله امرأة تسب جاریة لها و هی صائمة فدعا رسول الله صلی الله علیه و آله بطعام فقال لها کلی فقالت انی صائمة

فقال کیف تکونین صائمة وقد سببت جاریتک ان الصوم لیس من الطعام والشراب یعنی شنید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله که زنی

دشنام میداد بکنیزی که در تصرف او بود و آن زن روزه دار بود پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که طعامی حاضر سازند چون طعام

ساختند خطاب بآن زن کرده فرمودند این طعام بخور آن زن گفت من روزه دارم حضرت فرمودند چگونه میتوانی بود که روزه دار

باشی و حال آنکه دشنام دادی کنیز خود را بدرستی که روزه همین باز داشتن نفس از خوردن طعام و شراب نیست که لازم است که کسی که

روزه میدارد میباید از جمیع مناهی مجتنب باشد و میباید دانست که غیبت را بعضی بر وجهی تعریف کرده‌اند که آنکه ساختن کسی است در غیبت

انسان معین یا کسی که در حکم انسان معین باشد بر امری که در وی حاصل باشد و نسبت آن با او مکروه طبع او باشد و در عرف نسبت آن

با و نقص و عیب دانسته شود خواه آنکه مذکور گفتن باشد و خواه بطریق اشارت و ایما خواه بکنایت ادا شود

و قید انسان معین برای آنست که غیبت انسان غیر معین بیرون رود چه آن جایز است باتفاق مثل آنکه بگویند یکی از مردم فلان

یا از مردم فلان قبیله که عدد ایشان محصور نباشد فلان عیب دارد و مراد از کسی که در حکم انسان معین است انسان غیر معینی است از جماعتی

که عدد ایشان محصور باشد مثل آنکه بگویند یکی از قاضیان شهر فاسق است وقتی که معلوم باشد که چند قاضی در آن شهر هست و ظاهر

آنست که آن نیز غیبت است و اگر چه بعضی از علما تصریح به آن نکرده‌اند و بقید با مری که در وی حاصل باشد بواسطه آنست که بهتان

از تعریف غیبت بیرون رود [illegible] بهتان اگر چه حرام است اما غیبت نیست و فایده قید دیگر که نسبت آن با او مکروه طبع او باشد

[illegible] نسبت آنرا با و نقص و عیب دانند ظاهر است و باید دانست که غیبت را در ده موضع جایز دانسته‌اند اول

که نزد حاکم شرع گواهی باید داد که از فلان عمل واقع شده است مثل آنکه کسی شراب خورده باشد و حاکم خواهد که بر او اقامت حد نماید و از

گواهی طلبد یا خرابی کرده باشد بر خلاف شرع و حق وارث منتقل نزد حاکم شرع از کسی که بر آن مطلع باشد گواهی طلبد باتفاق

[illegible] و حالت نسبت مذکور را جایز است دویم جائی که خواهد نهی منکر کند و باید جمعی را با خود معاون سازد

که از منکر آگاه شوند سیم که خواهد از کسی که بر او ظلمی کرده باشد شکایت نماید تا رفع ظلم مذکور از او شود چهارم که

کسی با او مشورت کند که با فلان نسبت بهم رسانم یا معامله نمایم و آنچه از او دانی باشد در آن حال آگاه ساختن مستشیر بصفات او

که از او دیده باشد تجویز شده پنجم جرح گواه و نسبت دادن فسق با او در حضور حاکم شرع چه امر کردن به اعمال او

جایزاست و همچنین جرح و تفسیق راوی حدیث که علما همه تجویز کرده اند **ششم** تفضیل بعض علما و مرشدان بر بعضی مثل
آنکه بگویند فلان عالم افضل از فلان عالم است یا فلانی از فلانی بهتر میرسید و امثال آن گاهی که متضمن اهانت و تخفیف او باشد
هفتم غیبت کسی که متظاهر بفسق باشد یعنی بی‌پروایانه فسق میکرده باشد و از نسبت آن باو استنکاف نداشته باشد بنابر یک
قول **هشتم** یاد کردن کسی که بصفت بدی یا لقبی از خود مشهور و معروف باشد چنانچه او را بآن شناسند مثل فلان اعمی و فلان لنگ
و امثال آن نه آنکه مراد قصد احتقار و خفت او داشته باشد **نهم** یاد کردن عیب کسی پیش جمعی که بر آن مطلع باشند بشرطی که کسی بر آن مطلع
نباشد بی شنیده باشد بنابر قولی **دهم** تنبیه بر خطای کسی در مسئله از مسایل علمی که حکم بران کرده باشد و یا کذب او در خبری که کرده
و آنچه مثل آن باشد بقصد آنکه دیگری در آن مسئله تابع او نشود و بضلالت نیفتد و کسی آن خبر را راست نداند **فایده پنجم**
از کلام حضرت صلوات الله علیه و آله در آخر این حدیث که لا صغیرة مع الاصرار فهم میشود که گناه صغیره گاهی که بران مصر باشد کبیره میشود
مثل آنکه مرد مکرر جامه ابریشمی پوشیده باشد و بران اصرار نماید هر آینه پوشیدن مذکور با آنکه در اصل آن از صغایر شمرده اند کبیره خواهد بود
و مشهور میان علما آنست که نفس اصرار بر صغیره کبیره است نه آنکه صغیره با اصرار کبیره میشود لیکن پیش ایشان این حدیث را که ظاهر
دلالت بر خلاف مقصود ایشان دارد بر معنی خلاف ظاهر حمل خواهند کرد و خواهند گفت معنی حدیث آنست که بر اصل صغیره
با اصرار عقابی مترتب نیست بلکه بر نفس اصرار مترتب است کنایه از آنکه عقابی که بر صغیره مترتب است چنین عقابی که بر اصرار مترتب میگردد
یا بیش قدر و محسوسی ندارد و بعض [illegible] صحیح است و اصرار در اصل لغت ماخوذ از صر است که بمعنی شد و بستن است و از این جهت [illegible] را
[illegible] میگویند چه موضع [illegible] از برای آنکه در آن زر بندند یا آنرا در کمر بندند و بعد از آن اطلاق شده بر ثبات ورزیدن بگناه
بی آنکه بعد از صدور آن در مقام استغفار و ندامت در آید چنانچه گویا او بر گناه یا بر ثبات بران بسته اند و این جهت تسمیه مفهوم است
از کلام بعض مفسران نزد تفسیر آیه کریمه لم یصروا علی ما فعلوا و هم یعلمون و بعضی علما تقسیم کرده اند اصرار بر گناه را بر فعلی
و حکمی و گفته اند اصرار فعلی آنست که بر فعل واحد از معاصی دوام و ورزش نماید بی آنکه توبه در میان در آید یا آنکه در مقام اکثار و بسیاری
جنس صغایر در آید بی توبه و اگر چه صغیره واحد را مکرر بعمل نیاورده و اصرار حکمی آنکه عزم بر اعاده صغیره داشته باشد بعد از
فراغ از آن اما اگر مرتکب صغیره بعمل آید و بعد از آن بخاطرش نرسد که توبه از آن می باید کرد و عزم بر اعاده آن نیز نباشد ظاهر آنست

که او را مصر بر آن نگویند انتهی ترجمه کلام و مخفی نماند که تخصیص اصرار حکمی بعزم بر اعاده آن صغیره بعد از فراغ از آن که در کلام او واقع شده
منافی [illegible] است که اگر عازم باشد بعد از فراغ از آن بر صغیره دیگر غیر آن صغیره اصرار بر صغیره از وی بعمل نیامده باشد و ظاهر از اقوال علما آنست که آن
اصرار بر صغیره است و تقیید به بعد از فراغ از آن نیز که در کلام او واقع شده [illegible] ظاهرا مقتضای آن میکند که کسی که در اثنای اشتغال عازم بر پوشیدن جامه ابریشمی باشد
مثلا و بعد ملاحظه عدم قدرت بران بعمل نیاورده باشد او را مصر نگویند و این حکم خالی از نظر است **فایده ششم** در تحقیق معنی کبایر
کبیره میان اکابر علما اختلاف بسیار واقع شده جمعی از ایشان گفته اند که کبیره گناهی است که خدای تعالی در قرآن مجید عقاب بر آن وعده کرده است و بعضی
گفته اند هر گناهی است که خدای تعالی در قرآن مجید عقاب بر آن وعده کرده است و بعضی گفته اند که هر گناهی است که شارع از برای آن حدی قرار داده یا بقبیح تصریح
بران کرده و طایفه بر آن رفته اند که هر معصیتی است که اقدام بر آن بی‌پروایی [illegible] فاعل [illegible] دلالت نماید و [illegible] این قول را اختیار کرده
که هر گناهی است که حرمتش بدلیل قطعی معلوم شده باشد و بعضی این قول را [illegible] که در قرآن یا حدیث [illegible] وعید بعقاب [illegible] بر آن شده باشد
ابن مسعود نقل است که گفته است از اول سوره نسا تا این آیه که ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم [illegible] کبیره است
باشد که [illegible] گفته اند که جمیع گناهان کبیره اند [illegible] و [illegible] آیه [illegible] اطلاق کبیره بر صغیره
میکنند [illegible] گناه بر ترتیب [illegible] نسبت [illegible] کبیره و نسبت [illegible] صغیره [illegible]
صغیره مثلا [illegible] نسبت [illegible] و شیخ ابو علی طبرسی در کتاب مجمع البیان بعد از آنکه نقل این معنی کرده [illegible]
که ترجمه اش اینست این قول مذهب اصحاب ماست رضوان الله علیهم زیرا که ایشان گفته اند که تمامی معصیتها [illegible] بعضی از بعضی اکبر [illegible] صغیره
گناهی نیست و [illegible] صغیره میگویند قیاس بگناهی است که از آن بزرگتر است و استحقاق عقاب بر فعل آن بیشتر است انتهی ترجمه کلام و بعضی
گفته اند که گناه کبیره هفت است شرک بخدا و قتل نفسی که خدای تعالی حرام کرده است و قذف محصنه و خوردن مال یتیم و [illegible] و فرار از جنگ کفار و عقوق
والدین **مترجم گوید** بیان این اجمال آنکه بعضی از علما بر آن رفته اند که گناهان کبیره که آیات مذکوره متضمن آنست [illegible] گناه **ال اق**
شرک بالله یعنی شریک گردانیدن از برای خدای تعالی در پرستش و عبادت و او بزرگترین گناهان است قال تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به یعنی
بحضرت عزت [illegible] کناهی [illegible] شرک [illegible] باشد و قال تعالی و من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و ماواه النار یعنی [illegible]
و [illegible] در پرستش عبادت شریکی قرار دهد [illegible] بر او بهشت [illegible] و مقام او همیشه در دوزخ خواهد بود

دویم خون ناحق یعنی مرتکب کشتن کسی شدن بی آنکه جایز شرع اقدس جهت آن حاصل باشد که وَمَن یَقتُل مُؤمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ
خَالِدًا فِیهَا یعنی هرکس بکشد از روی قصد و عمد مؤمنی را که عالم باشد بایمان او و بداند که کشتن او حرمت یا بواسطه ایمان او است جزای او دوزخ است که جاوید در آن
مقام کند سیم قذف محصنات یعنی زنا نسبت دادن زنان شوهردار که اِنَّ الَّذِینَ یَرمُونَ المُحصَنَاتِ الغَافِلَاتِ المُؤمِنَاتِ لُعِنُوا
فِی الدُّنیَا وَالآخِرَةِ وَلَهُم عَذَابٌ عَظِیمٌ یعنی زنانی که نسبت زنا میدهند بزنان شوهردار که پرهیزکار و عاقل و با ایمان باشند لعنت کرده شده اند
و در معرض سخط و غضب الهی درآمده اند در دنیا و در آخرت و مر ایشان را خواهد بود عذاب بزرگ که عقل شرح نتواند و در حدیث وارد است که هر کسی
تهمت زنا بمحصنه زند احبط الله عمله و لیسلط علیه یوم القیمة الف ملک یعنی بین یدیه و من خلفه ینهشون لحمه ثم یؤمر به الی النار یعنی هرکس شتم زنا
دهد مردی را که زن داشته باشد یا زنی را که شوهر داشته باشد حبط میکند خدای تعالی عمل او را و مسلط میسازد بر او روز قیامت
هزار فرشته را که از پیش رو و از پس او درآیند و گوشت بدن او را بدندان بگزند بعد از آن فرمان دهند که او را بسوی دوزخ برند چهارم
خوردن مال یتیم بی جهت شرعی که اِنَّ الَّذِینَ یَأکُلُونَ أَموَالَ الیَتَامَی ظُلمًا اِنَّمَا یَأکُلُونَ فِی بُطُونِهِم نَارًا وَسَیَصلَونَ سَعِیرًا
یعنی آنانکه میخورند مال یتیم را و انتفاع میبرند از آن از روی ستم و بیداد جز این نیست که میخورند در شکمهای خود آتش را و زود باشد
که در کرده شوند بآتش دوزخ و باید دانست که مراد بخوردن مال یتیم [illegible] از مضغ و ابتلاع نیست بلکه مراد
مطلق نفع یافتن از آن است خواه بعنوان خوردن باشد و خواه بغیر آن و تعبیر از آن بخوردن بواسطه آن است که ظاهرترین منافع آن خوردن است و تقیید
بظلم بواسطه آن است که اگر نفع بردن از آن بوجه حق باشد مثل آنکه [illegible] نگاه داشتن باشد یا آنکه بعنوان
رعایت حفظ یتیم بعنوان قرض باز یافت آنکه [illegible] باشد حرام نخواهد بود [illegible]
آن بعنوان اجرت عمل یا بسبیل قرض باشد [illegible] انتفاع از مال خود خواهد بود [illegible] مال یتیم [illegible]
احتیاج [illegible] کلام [illegible] انتفاع بمال یتیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
باشد [illegible]

[illegible] پنجم زنا کردن و بر خلاف قانون شریعت غرا با حرام مباشرت زنان شدن که وَمَن یَفعَل ذَلِکَ یَلقَ
أَثَامًا یُضَاعَف لَهُ العَذَابُ یَومَ القِیَامَةِ وَیَخلُد فِیهِ مُهَانًا یعنی هرکه این فعل آورد شرک بخدا و خون ناحق و زنا را یابد
جزای [illegible] دو چندان شود مر او را عذاب روز قیامت و جاوید بماند در آن عذاب [illegible] خوار و بی اعتبار باشد
از عبدالله مسعود روایت شده است که گفت از رسول خدا صلوات الله علیه و آله پرسیدم که کدام گناه بزرگتر است و عقاب آن از دیگر
گناهان بیشتر فرمود که اینکه از برای خدا دیگری را در عبادت شریک سازی و او را [illegible] گفتم بعد از آن کدام گناه
فرمود که فرزند خود را بکشی از ترس آنکه [illegible] طعام تو [illegible] گفتم بعد از آن کدام گناه فرمود که زنا کنی با زن
همسایه [illegible] بعد از آن بواسطه تصدیق کلام آنحضرت این آیت نازل شد و اول این آیت اینست وَالَّذِینَ لَا یَدعُونَ مَعَ اللهِ اِلَهًا آخَرَ
وَلَا یَقتُلُونَ النَّفسَ الَّتِی حَرَّمَ اللهُ اِلَّا بِالحَقِّ وَلَا یَزنُونَ و در حدیث از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت
که آنحضرت از پدر بزرگوار خود امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که اِنَّ لِلزَّانِی سِتَّ خِصَالٍ ثَلَاثٌ فِی الدُّنیَا وَثَلَاثٌ فِی الآخِرَةِ فسخط
الرَّبِّ عَزَّ وَجَلَّ وَسُوءُ الحِسَابِ وَالخُلُودُ فِی النَّارِ یعنی مر زناکننده را شش خصلت حاصل است سه در دنیا و سه در آخرت اما آن سه
در دنیاست آنست که نور روی را میبرد و درویشی می آورد و فنا [illegible] و اما آن سه که در آخرت
سخط و غضب پروردگار [illegible] و بدی حساب [illegible]
داشت و جاوید بودن در آتش دوزخ که جزای مشرکان و کافران است ششم گریختن از جنگ کافران [illegible]
با ایشان باشد قال تعالی یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا إِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُوا زَحفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الأَدبَارَ وَمَن یُوَلِّهِم یَومَئِذٍ دُبُرَهُ
إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَو مُتَحَیِّزًا إِلَی فِئَةٍ فَقَد بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللهِ وَمَأوَاهُ جَهَنَّمُ یعنی ای آنانکه ایمان آورده اید [illegible]
[illegible] یعنی [illegible]
[illegible]
[illegible]
او دوزخ باشد و بد جایی بازگشتن است دوزخ هفتم عاق شدن پدر و مادر و عصیان ایشان ورزیدن [illegible]

واما التی فی الدنیا فیذهب بنور الوجه ویورث الفقر ویعجل الفناء

عاق پدر و مادر را جبار شقی خوانده است آنجا که از عیسی حکایت کرده و برّاً بوالدتی و لم یجعلنی جباراً شقیا و فرموده است و لا تقل لهما افّ
بر روی پدر و مادر و کلمهٔ خشونت آمیز مگوی و از ایشان بتنگ میا و بجای ایشان ناکرده شکر ایشان با شکر خود یکجا کرده خشنودی خدا در
خشنودی و رضای ایشان بازبسته است و در حدیث وارد است که فلیعمل العاق ماشاء فلن یدخل الجنة یعنی هرکه عاق پدر و مادر شود گو هر کاری که میخواهد
بعمل آرد که هرگز در بهشت نخواهد رسید و در این باب گناهان کبیره منحصر در هفت گناه که امهات معاصی اند و آیات قرآنی بر هر یک از
ناحق است سببی از منع صلوات آنکه ... و کذا فی حدیث الکبایر سبع اعظمهن الاشراک بالله و قتل النفس و الزنا و اکل
مال الیتیم و قذف المحصنة و عقوق الوالدین و الفرار من الزحف فمن لقی الله سبحانه و هو بریء منها کان معی فی بحبوحة جنة مصاریعها
من ذهب یعنی گناهان کبیره هفت است ... هر کس بلقای الهی در آید و از این هفت گناه پاک باشد هر آینه با من
خواهد بود در وسط بهشتی که دروازه های آن از طلای احمر باشد و بعضی سیزده گناه دیگر از انواع کبایر شمرده اند که در احادیث
بطریق اجمال مذکور است بتفصیل ذکر نباید کرد **اوّل** لواطه که عبارت از نزدیکی کردن به پسران امرد است و آن گناهیست
خطائیست عظیم چنانچه در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که لما عمل قوم لوط ما عملوا بکت الارض الی ربها حتی بلغت
دموعها الی السماء و بکت السماء حتی بلغت دموعها العرش فاوحی الله عزوجل ان امطری علیهم الحجارة و اوحی الی الارض ان اخسفی بهم
یعنی چون قوم لوط علی نبینا و علیه السلام آن عمل را بجای آوردند بگریست زمین از غضب آن گناه بسوی پروردگار خود چندانکه
اشکهای او با آسمان رسید و بگریست آسمان چندانکه اشکهای او بعرش رسید پس وحی فرستاد حضرت عزت باسمان که بر ایشان سنگ
ببارد و وحی فرستاد بزمین که ایشان را بخود در کشد و در بعضی روایات آن عمل بد را بجای آوردند تا رسید با ایشان آنچه رسید و نقل است که قبل
قوم لوط علیه السلام از کسی از اقوام این عمل واقع نشده بود که ما سبقکم بها من احد من العالمین و در حدیث وارد است از حضرت امام محمد
علیه السلام که ... ان الله تعالی حین امر ان یهبط آدم من الجنة و هبط ابلیس و لا زوجة له و هبطت الحیة و لا
زوج لها فکان اول من یلوط بنفسه ابلیس فکانت ذریته من نفسه و کذلک الحیة یعنی بدرستیکه خدای تعالی در وقتی که فرمود آدم علی نبینا
و علیه السلام فرود آید بزمین با زن خود و ابلیس فرود آمد و زن با خود نداشت و مار فرود آمد و جفت او با او نبود پس اول کسی که اقدام
بلواطه نمود با نفس خود ابلیس بود پس ذریه او از او بود و چنین است مار و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که کان قوم

افضل قوم خلقهم الله فطلبهم ابلیس الطلب الشدید و کان من فضلهم و خیرهم انهم اذا خرجوا الی العمل خرجوا باجمعهم و بقی النساء
خلفهم فاتی ابلیس عبادتهم و کانوا اذا رجعوا اخرب ابلیس ما کانوا یعملون فقال بعضهم لبعض تعالوا نرصد هذا الذی یخرب متاعنا فرصدوا
فاذا هو ابلیس کاحسن ما یکون من الغلمان فقالوا انت الذی تخرب متاعنا فقال نعم مرة بعد مرة فاجتمع رایهم علی
ان یقتلوه فبیتوه عند رجل فلما کان اللیل صاح فقال الرجل ما لک فقال کان ابی ینومنی علی بطنه فقال الرجل فنم علی بطنی قال
فلم یزل بذلک الرجل حتی علمه ان یعمل بنفسه فاولاً علمه ابلیس و الثانی علم هو ثم انسل ففر منهم و اصبحوا فجعل الرجل یخبرهم بما فعل
بالغلام و یعجبهم منه شیء لا یعرفونه فوضعوا ایدیهم فیه حتی اکتفی الرجال بعضهم ببعض ثم جعلوا یرصدون مار الطریق فیفعلون به حتی
ترک مدینتهم الناس ثم ترکوا نساءهم و اقبلوا علی الغلمان فلما رای ابلیس لعنه الله انه قد احکم امره فی الرجال جاء الی النساء فصیر نفسه امرأة
ثم قال ان رجالکن یفعلون بعضهم ببعض فافعلن انتن فیما بینکن ففعلن و علی ذلک یعظهم لوط علیه السلام و یوصیهم فلم یقبلوا
منه و لم یطیعوه حتی استغنت الرجال بالرجال و النساء بالنساء فلما کملت علیهم الحجة بعث الله عزوجل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل علیهم السلام
فی زی غلمان علیهم اقبیة فمروا بلوط و هو یحرث فقال این تریدون ما رایت اجمل منکم قط فقالوا ارسلنا سیدنا الی رب هذه البلدة
قال او لم یبلغ سیدکم ما یفعل اهل هذه المدینة یا بنی انهم یأخذون الرجال فیفعلون بهم حتی یخرج الدم فقالوا امرنا سیدنا ان نمر وسطها قال
فلی الیکم حاجة قالوا و ما هی قال تصبرون ها هنا حتی یظلم الظلام قال فجلسوا فبعث ابنته فقال جیئی لهم بخبز و جیئی لهم بماء فی القرعة و جیئی لهم
بعباء یتغطون بها من البرد فلما ان ذهبت الابنة اقبل المطر و الوادی فقال لوط الساعة یذهب بالصبیان الوادی قالوا قوموا حتی
نمضی فجعل لوط یمشی فی اصل الحایط و جعل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل یمشون وسط الطریق فقال یا بنی امشوا ها هنا فقالوا امرنا سیدنا ان نمر فی وسطها
فکان لوط یستغنم الظلام و مر ابلیس فاخذ من حجر امرأة صبیا فطرحه فی البئر فتصایح اهل المدینة کلهم علی باب لوط فلما نظروا الی
الغلمان فی منزل لوط قالوا یا لوط قد دخلت فی عملنا قال هؤلاء ضیفی فلا تفضحون فی ضیفی قالوا هم ثلاثة خذ واحداً و اعطنا اثنین قال فادخلهم
الحجرة و قال لوط لو ان لی بکم قوة او آوی الی رکن شدید قال فتدافعوا علی الباب و کسروا باب لوط فقال جبرئیل علیه السلام انا رسل
ربک لن یصلوا الیک و اخذ کفا من بطحاء فضرب بها وجوههم و قال شاهت الوجوه فعمی اهل المدینة کلهم فقال لهم لوط یا رسل ربی بما
امرکم ربی فیهم قالوا امرنا ان ناخذهم بالسحر قال فلی الیکم حاجة قالوا و ما حاجتک قال تاخذونهم الساعة قالوا یا لوط ان موعدهم الصبح الیس الصبح بقریب

لن يصلوا اليك فاسر باهلك ... الا امراتك یعنی قوم لوط پیغمبر علیه السلام فاسقترین قومها بودند که حضرت ... آورده بود

پس طلب کرد و دیگر خود خواندند شیطان ایشان را اغوا کرد از روی شهوت و جد تمام و از جمله فضل ایشان آن بود که چون بعلی میبودند می آمدند همه

یکبار بر ایشان آمدند و مردان خود را پیش میکردند و زنان در عقب میبودند پس شیطان بیشتر بود آنرا بر ایشان و خود را بر صحبت ایشان

زد و آن چنان بود که چون بر میگشتند آنچه پیش از وقت ساخته و پرداخته بودند همه را خراب و ابتر می یافتند و نمیدانستند که آن عمل

کی میکرده پس بهم گفتند بیائید تا کمین کنیم و ببینیم که کیست این که متاع ما را خراب میکند پس چون کمین کردند دیدند شیطان را بصورت

پسری امرد در کمال حسن و ملاحت پس گفتند توئی که متاع ما را خراب میکنی گفت بلی منم که چنین میکنم و این کار کرده ام و میکنم پس بر اتفاق

کردند و رایهای خود را بآن قرار دادند که او را بکشند و او را بیکی از مردان خود سپردند که شب پیش او باشد چون صباح شود بسزای خود

برسانند چون شب دست داد آن پسر شروع در فریاد کرد آن مرد از سبب فریاد پرسید گفت هر شب باید خود ... بخوابم

من مرا بر روی سینه خود بخوابانی آن مرد ساده دلی کرد دانست گفت بیا و بر روی سینه من بخواب پس چون آنچنان کرد خود را بر وی مالید

او را راه نمود کار بد میکرد تا آنکه او را بران داشت و تعلیم او کرد که با او آن کار بکند پس اول کسی که تعلیم آن عمل کرد ابلیس بود و دوم

آن مرد که از ابلیس آموخته بود و بعد از آن داستان این عمل از ایشان بدیگران واقع شد پس چون آن شب با صباح آوردند آن مرد باقی

قوم را از آنچه شب واقع شده بود خبر داد و خوش افتاد ایشان را آن عمل که آن وقت ندانسته بودند پس در آن عمل نهادند مردان ایشان

با مردان ایشان بآن کار در آمدند بعد از آن در سر راهها کمین میکردند و هر کس که میگذشت او را میگرفتند و با او آن عمل میکردند تا مردم ترک

آمدن بشهر ایشان نمودند و ایشان دست از زنان باز داشتند و بمباشرت پسران مشغول شدند پس چون شیطان دید که کار او

در مردان ایشان استحکام یافت و همه فریفته عمل او شدند متوجه زنان شد و خود را بصورت زنی برآورد و در میان زنان ایشان آمد و گفت

مردان شما بعضی با بعضی بان عمل مشغول شده اند شما نیز در مقابل ایشان خود را بکاری مشغول سازید تا تلافی آن بکنید و ایشان را بر سحق و طبق

زنان ترغیب نمود و ایشان نیز بآن کار رو آوردند پس لوط علیه السلام چون آن حال را از قوم خود ملاحظه نمود در مقام وعظ و نصیحت ایشان در آمد

ایشان را وصیت بر ترک آن مینمود و ایشان قبول نمیکردند و سر باطاعت او در نمی آوردند تا آنکه چنان شد که مردان ایشان بمردان از زنان مستغنی

شدند و زنان بزنان از مردان غنی حاصل کردند پس خدای عز و جل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را بر ایشان فرستاد بصورت پسران صبیح ...

نیکو و ایشان

نیکو و ایشان بر لوط علیه السلام گذشتند در وقتی که او بزراعت اشتغال داشت پس لوط ایشان را دید گفت از کجا آمده اید که مثل شما

شما را هرگز کسی ندیده ام گفتند ما را خواجه ما فرستاده است بنزد بزرگ این شهر لوط گفت مگر خواجه شما نشنیده که مردم این شهر چه کار کنند

بد میکنند که ایشان مردم بیگانه را که بر ایشان وارد میشوند میگیرند و با ایشان مباشرت میکنند تا آنکه خون از ایشان روان میشود ایشان گفتند

خواجه ما فرموده است که ما از میان این شهر بگذریم لوط گفت پس مرا بشما حاجتی است اگر بجا آرید آنرا گفتند حاجت تو چیست گفت حاجت من آنست

که اینجا صبر کنید تا شب شود و عالم تاریک گردد پس ایشان نزد او نشستند و او دختر خود را فرستاد و گفت از برای ایشان نان

حاضر کن و از برای ایشان آب بیاور و عبائی بیاور که خود را بآن بپوشند و از سرما ... چون دختر بخانه رفت باران در رسید ... گرو

لوط آمد و گفت همین ساعت ... خواهم کرد و این پسران را خواهم برد و بایشان گفت برخیزید که با شما بشهر رویم ...

لوط ... و ایشان در میان شهر رسیدند لوط گفت ای پسران من اینجا ... مردم ایشان گفتند ...

... که از میان شهر بگذریم ... لوط ... شب ... و ... ایشان ...

... ایشان ... شیطان ... و ... برگرفت و در جای ... مردم

... آورد ... آمدند آن پسران ... تشنیع ... کشودند

که ای لوط تو ... و اینجا ... گفت ای قوم این پسران مهمانان منند ... و

مرا فضیحت مکنید ... ایشان گفتند ... با وی

کی ... لوط ... ساعت ... آن ... ایشان را ... منع کنند ...

ایشان در خانه لوط ... و ... تا آنکه در خانه را شکستند و لوط ... جبرئیل علیه السلام

در مقام ... آمده گفت ای لوط ... ما رسولان پروردگار توایم که ... دفع ایشان آمده ایم

ایشان را ... و ... گفت شاهت الوجوه ... جمیع اهل آن شهر کور شدند

چشمهای ایشان ... لوط علیه السلام دانست که ایشان ... گفت ای رسولان ... از جانب خدای ...

... گفتند ما ... ایشان ... لوط گفت ... گفت ... آنست

که در ساعت بخر مهره هلاک ایشان را یکساعت دیگر مهلت مدهید گفتند ای لوط موعد امر هلاک ایشان صباح است و در صباح نزدیک است از برای اهلاک

جمیع که بیچ بی هلاک ایشان را پس کوچ ده دختران خود را و خود را بگذار زن کش و زن خود را بگذار که او نیز بلند هلاک کرد که مستوجب

عذاب تا اینجا بود ترجمه حدیث مذکور و در کلام مجید وارد است که وما هی من الظالمین ببعید یعنی از ظالمان امت تو ای محمد

بعید نیست که مرتکب عمل قوم لوط شوند کنایه از آنکه کسی که مرتکب آن میشود از اهل جحیم و دوزخ خواهد بود و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرموده که من کان من لعابو طی الرجال لم یتسخ حتی یموت الی نفسه یعنی کسی که مرتکب لواط شود و با شهوت مردان نزدیکی نماید تا ایجا انجود

که باو معامله بجای خود کرده نمود و از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده که من نکح امراة فی دبرها او رجلا او غلاما حشره الله

یوم القیمة انتن من الجیفة یتاذی به الناس حتی یدخل الجهنم ولا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا واحبط الله عمله ویدخل فی تابوت مسدود بمسامیر

من حدید ویضرب علیه التابوت بصفایح حتی یتشبک فی تلک المسامیر فلو وضع عرق من عروقه علی اربعمائة الف امة لماتوا جمیعا وهو اشد

اهل النار عذابا یعنی هر کس مباشرت نماید با زنی از اینها در دبر یا نزدیکی کند با پسری یا مردی حشر کند خدای تعالی او را در قیامت بجائی که

بدبوتر باشد از مردار که مردم از بوی او آزار یابند اهل محشر از بوی او تا داخل دوزخ شود و قبول نکند خدا عبادت او را و حرف

کرده مالی را که در راه خدای صرف نموده و احکام بکار برده و عمل او را باطل نماید و باز دارد و او را در تابوتی که او را

بسمارهای آهنین محکم کرده باشند و برو میخهای او زده شود و باشد صفایح آن تابوت تا از هم باز نشود و بر او تنگ شود و از آن میخ

پس اگر رگی از رگهای بدن او بر بدن چهارصد هزار کس گذارند همه هلاک شوند و عذاب او سخت ترین عذابهای اهل دوزخ باشد و از

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده که اللواط ما دون الدبر واما الدبر فهو الکفر یعنی لواط کار آنی است که در غیر دبر باشد و آن

وارد است ملاعبه بازین موضع مخصوص حرام است واما وطی در موضع مخصوص کفر محض است اعاذنا الله وایاکم معاشر المسلمین من ذلک

دویم ربا یعنی سود خوردن و نزد الذین یاکلون الربا لا یقومون الا کما یقوم الذی یتخبطه الشیطان من المس یعنی

آنان که سود را بخورند بر نخیزند از قبرهای خود مگر چنانچه برمیخیزد کسی که دیوانه باشد او را جن از مس زده و حرف ابن بوده که چون

جن مس بدن آدمی نماید و بدن خود را بیدنی او رساند عقل او ضایع میشود و خبط دماغ هم میرساند پس کلام الهی چنین نسبت داده

ایشان را نازلست حاصل کلام آنست که چون کسانی که سود خورند بقیامت سوختگان که دیوانه وار بحرکت آیند اهل محشر شناسند که ایشان سود خوار بوده اند

و در مجمع البیان روایت کرده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که لما اسری بی الی السماء رایت رجالا بطونهم کالبیوت فیها الحیات

تری من خارج بیوتهم فقلت یا جبرئیل من هؤلاء فقال هؤلاء اکلة الربا یعنی شبی که مرا بآسمان بردند دیدم مردی چند را دیدم که شکمهای ایشان

در بزرگی مانند خانها بود و در آن ماران جا کرده بودند که از بیرون آن خانها دیده میشدند گفتم ای جبرئیل اینها کیانند که چه

گناه مستوجب آن عقوبت شده اند جبرئیل گفت اینها جمعی اند که در دنیا سود خورده اند و مراد از خوردن سود و ذکر خوردن آن

و نفع بردن از آن است خواه بعنوان خوردن باشد و خواه بعنوان دیگر و تعبیر از آن بخوردن که در آیت و حدیث از کتاب شده باعتبار آنست

که بیشتر ذکر یافت و بباید دانست که ربا بر دو قسم است ربای در بیع و شرا و ربای در قرض و ربای در بیع و شرا آنست که جنس را

بفروشند بهمان جنس که احدالعوضین زیاده بر دیگری باشد و ربای در قرض آنکه نقدی را با جنسی را قرض بدهند بشرط

چیزی که زیاده بر آن باشد و ربا در جنس مذکور بیع و ربای در بیع و شرا باتفاق حرام است مکروه جنسی که معتاد در بیع

آن وزن و کیل نباشد یعنی بتوان کشید و نه پیمود باشد و بکیل و وزن آمده باشد مثل تخم مرغ و گردو که ان واشال آن که ربا در آن

نزد بعضی جایز است مثل آنکه ده تخم مرغ را بفروشند که عوض یکبار و دوازده بگیرند و ربای در قرض مطلقا حرام است سیم

سحر و جادوی که لقد علموا لمن اشتراه ما له فی الآخرة من خلاق یعنی هر آینه بتحقیق که دانسته اند یهود که هر کس سحر

را یعنی بیاموزد و بکار برد نیست او را در آخرت بهره از نیکوئی چهارم غیبت یعنی که سبق ذکر یافت قال تعالی

ولا یغتب بعضکم بعضا ایحب احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه یعنی باید که غیبت نکند بعضی از شما

است مر بعضی را آیا دوست میدارد یکی از شما که بخورد باشد گوشت برادر مؤمن خود را در حالتی که مرده شده باشد یعنی

چنانچه مکروه میدارید خوردن آن را باید که غیبت را نیز مکروه دارید که غیبت بمنزله آنست و در حدیث وارد است که پیغمبر صلی الله

علیه و آله فرموده که ایاکم والغیبة فان الغیبة اشد من الزنا ان الرجل قد یزنی فیتوب فیتوب الله علیه وان صاحب الغیبة

لا یغفر له حتی یغفر له صاحبه یعنی بترسید شما از غیبت احتراز نمائید که غیبت از زنا بدتر است و عقوبت آن از عقوبت زنا سخت

بدرستیکه مردی که مرتکب زنا میشود و بعد از آن توبه کرده خدای تعالی توبه او را قبول میکند و او را می آمرزد و غیبت

میکند که غیبت کننده با وجود توبه آمرزیده نمیشود تا شخصی که غیبت او کرده او را عفو نکرده است و مرویست که خدای تعالی وحی کرد

بوسی عمران علی نبینا و علیه السلام که غیبت کند اگر توبه کند و توبه او قبول شود آخر کسی که به بهشت داخل شود او خواهد بود و اگر توبه نکند اول
کسی که داخل دوزخ شود او خواهد بود و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که هر که روایت کند بر مؤمنی سخنی و مراد از آن عیب
و قدح در مراتب آن مؤمن باشد حضرت عزت او را از ولایت خود اخراج نموده در ولایت شیطان داخل سازد پس شیطان نیز او را قبول نکند
و خالی شیخ بهاء الدین محمد در بعضی از مصنفات خود آورده است که حکمت و سببی که موجب این مقدار مبالغه و تشدید در باب غیبت
شده است و از اکثر معاصی بزرگتر داشته اند آنست که غیبت اشتمال دارد بر مفاسد عظیم که منافات دارد بحکمت بالغه خلاق دو عالم
بواسطه آنکه شارع را اهتمام تمام در اجتماع نفوس و مخالطت و معاشرت مردمان با یکدیگر واقع است زیرا که اجرای اوامر و نواهی و تحصیل
تعاون و توافق سازند که در نوع بشر نیست و اتفاق موقوفست بحصول الفت و محبت و رفع عداوت و نفاق و این حالت متوقف است بر اینکه
غیبت و اظهار و اداء شفقت و التجا از اعلم **پنجم** سوگند خوردن بدروغ در حالتی که دانسته که دروغ است انّ الّذين
يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ جماعتی این آیه در شان جمعی نازل شده است از علمای یهود که بواسطه اندک نفعی
که شاید با ایشان عاید شود پنهان کرده اند صفات پیغمبر صلوات الله علیه و آله را که در توریة دیده بودند و بدل آن آنچه موافق
مدعای ایشان بود نوشتند و سوگند بدروغ یاد کردند که این از نزد خدای تعالی است و حال آنکه نازل نشده تا نباشد که پیغمبر صلوات الله علیه
برایشان غالب آید و بعضی گفته اند در شان مردی نازل است که سوگند دروغ یاد کرده بود در اینکه کسی که ... و تصرف کرده که
برادرش ... معنی آن والله اعلم آنست که جماعتی که امانات که ... شوند و بدل میکنند عهدی را که با خدای تعالی بسته اند و سوگند
دروغ خود را که در باب صفات مصطفی صلی الله علیه و آله و تغییر آن بصفات دیگر یاد کرده اند بهای اندک و گفته اند که آن ...
و گوی چند که اساس بود که از کعب بن الاشرف گرفته بودند و اقدام بآن عمل نموده آن گروه هیچ نصیبی نیست مر ایشان را در آخرت از
ثواب خدای تعالی و سخن نکند خدای تعالی با ایشان یعنی که بزبان خود ... یا مطلقا سخن نکند با ایشان و محاسبه ... ایشان نیز
سخن کردن ملائکه با ایشان ... سازد علی اختلاف التفسیرین و بنظر رحمت در ایشان ننگرد در روز قیامت و پاک نسازد ایشان را
از آلایش گناه و مر ایشان راست عذابی که الم آن از ایشان انقطاع نیابد و در حدیث از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده

من حلف يمينا بالله و هو يعلم انه كاذب فقد بارز الله يعنی هر کس سوگند یاد کند بنام خدای تعالی و داند که آن سوگند دروغ است
عظیم که جنگ خدای تعالی بیرون آمده است یعنی مثل آنست که بجنگ خدای تعالی بیرون آمده باشد و ظاهر آنست که مراد سوگندی است که
که اهل شرع اعتبار آن کرده اند و آن سوگند بخداست مثل آنکه بگوید والذی نفسی بیده سوگند بکسی که نفس من در قبضه قدرت
اوست والذی فلق الحبة و برأ النسمة یعنی بکسی که شکافنده دانه است وقت روییدن گیاه و آفریننده انسانست و امثال
آن یا بنامهای خدای که مخصوص باوست مثل والله و بالله و تالله والرحمن و امثال آن یا بنامهایی که مخصوص او نیست نهایتش چون
آن را مطلق ذکر کنند ذهن منتقل بغیر او نشود مگر باو تعالی و جل مثل والرب والخالق والرازق و آنچه مثل اینها باشد و اما
سوگند بنامهای او که از این قبیل نباشد بلکه مشترک باشد میان او تعالی شانه و غیر او مثل والموجود والحی و امثال آن یا سوگند
بغیر خدای تعالی و نامهای مقدسه او مثل سوگند به پیغمبر یا یکی از ائمه علیهم السلام یا بمصحف یا بکعبه و امثال آن یا سوگند بصفات
خدای تعالی مثل اگر بگوید بجلال الله و بقدرة الله و امثال آن سوگند شرعی نیست و بتخلف از آن کفاره لازم نمیشود و همچنین
بعضی عبارتها که در وقت اراده سوگند بعضی عوام بر زبان می آورند مثل آنکه خدای تعالی از او بری باشد یا از خدای تعالی بری باشد
یا دشمنی پیغمبر را بر کرده باشد یا کافر شده باشد یا مصحف را سوخته باشد یا از دین بیگانه باشد و آنچه از این قبیل باشد سوگند شرعی نیست
و از سوگند اعتبار ساقط است **ششم** گواهی ناحق که و اقيموا الشهادة لله یعنی برپای دارید گواهی را از
برای خدای و از پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت شده است که من شهد شهادة الزور على رجل مسلم او ذمي او من كان من الناس
علق بلسانه يوم القيمة و هو مع المنافقين في الدرك الاسفل من النار یعنی کسی که گواهی دهد بدروغ بر مرد مسلمانی یا کافر
که اهل ذمه باشد یعنی یکی از اهل کتابهای خدای که به پیغمبر خدا نازل شده ایمان داشته باشد و قبول جزیه از اهل اسلام کرده باشد
و یا مال ایشان در آمده هر آینه او بجهت عذاب ... روز قیامت بزبان خود و او با منافقان خواهد بود در درجه پایین تر
از طبقات دوزخ که سوم ... درک الاسفل است و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقلست که توبة شهادة الزور ان
يؤدى المال الذي اتلف بشهادته و ان شهد معه آخر يغرم نصف المال و ان كانوا ثلثة يغرم ثلث بالسوية یعنی توبه گواهی ناحق
آنست که مالی را که بسبب شهادة او از کسی تلف شده باشد باز آن کس ادا کند و اگر با او دیگری هم در آن گواهی شریک باشد نصف مال را ادا کند

ونصيب را آن ديگرى اگر يکى بارى زياده باشد هم شريک بد مند برابر يکديگر **هفتم** شراب خوردن که انّما الخمر والميسر
والانصاب والازلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون يعنى اينست و جز اين نيست که شراب و قمار بازى
که نصب کرده اند براى عبادت و تيرهاى اقداح که بان فال ميگيرند پليديست که دست ميدارند و از شيطان بعمل آورده شده آنرا
پس اجتناب کنيد و خود را (از ان) بازداريد تا باشد که رستگار شويد و فلاح و فيروزى يابيد چه درين آيت شرب خمر را در مقابل
پرستش اصنام ياد کرده است کنايه از انکه هر دو در گناه يکمرتبه دارند و در حديث وارد است از امام جعفر صادق عليه السلام که مدمن
الخمر يلقى الله كعابد الوثن يعنى شارب خمر مداوم ملاقات كند خدا را روز قيامت مانند عبادت کننده صنم و فرقى ميان ايشان نخواهد بود
و در کتاب عقاب الاعمال که از مصنفات ابن بابويه است آورده که از امام جعفر صادق عليه السلام پرسيدند که خوردن شراب
بدتر است يا ترک نماز امام عليه السلام فرمودند شرب الخمر يعنى خوردن شراب و بعد از ان فرمودند ميدانى بچه سبب آن الشيخين
گفت نه اى فرزند رسول خدا فرمودند لانه يصير فى حال لا يعرف ربه يعنى او را بسبب خوردن آن حالتى روى ميدهد که از شناخت
پروردگار خود باز ميماند و هم در کتاب مذکور روايت کرده است از عبد الله بن عباس که حضرت رسالت صلى الله عليه و آله در ضمن خطبۀ که
خطبۀ آخر ميفرمودند فرمودند و من شرب الخمر فى الدنيا سقاه الله من سم الافاعى و سم العقارب شربة
يتساقط لحم وجهه فى الاناء قبل ان يشربها ثم يتفسخ لحمه و جلده كالجيفة يتاذى به اهل الجمع حتى يؤمر به الى النار و شاربها و عاصرها و معتصرها
فى النار و بايعها و مبتاعها و حاملها و المحمول اليه و آكل ثمنها سواء فى وزرها و اثمها الا و من سقاها كافرا يهوديا او نصرانيا
او صابئيا و من كان يشربها من الناس فعليه كوزر من شربها الا و من باعها او شراها لغيره لم يقبل الله منه صلاة و لا
صياما و لا حجا و لا اعتمارا حتى يتوب منها و ان مات قبل ان يتوب كان حقا على الله تعالى ان يسقيه بكل جرعة فى الدنيا شربة
من صديد جهنم يعنى کسيکه شراب خورد در دنيا معرض است از خداى و او را در آخرت از زهر افعى فاسد شده و زهر عقرب شربتى
که بريزد از عفونت و حدت آن تمام گوشت روى او در ظرف قبل از انکه بر لب گذارد پس از ان مهرى باشد گوشت و پوست او مانند
مردارى و آزرده شده باشند از ان اهل قيامت تا آنکه فرمان دهند که او را بسوى دوزخ برند و عصاره و شراب فروشنده آن در آتش
دوزخ خواهند بود و فروشنده آن و خريده آن و بردارنده آن و کسى که بجهت او ميدارند و خورنده بهاى آن مساوى اند در گناه

و برابرند در گناهان هر آينه هر که بمردم خوراند آنرا يهودى باشد يا نصرانى يا از دين بر گشته و هر کسى بخوراند آنرا بمردم بى ايمان
گناه کسيکه خود خورده است و کسى که بخرد آنرا يا بفروشد آنرا بغير خود قبول نميکند خداى تعالى از او نماز و روزه و نه اداى حج را
و نه عمره را تا آنکه توبه کند از ان و اگر بميرد پيش از انکه توبه کند بر خداى تعالى لازم خواهد بود که بخوراند آنرا بعوض هر شربتى که در دنيا
خورده است (و در آخرت) شربتى از صديد جهنم که عبارت از ريم بدن و در خيانت که در ديگهاى دوزخ جمع ميکنند تا بخورانند اهل دوزخ تشنه
رفع تشنگى خود بان نمايند **هشتم** استحلال الكعبة يعنى حلال دانستن امورى که در حرم کعبه اقدام بان حرام است مثل کشتن
صيد و صيد کردن کبوتران حرم و امثال آن که در محل خود بتفصيل مذکور است قال الله تعالى و من يرد فيه بالحاد بظلم نذقه من عذاب
اليم يعنى هر کسى اراده کند در ان که بگردد از راه راست را از روى ظلم و ستمکارى بچشانيم او را عذاب دردناک و الحاد در حرم
بقول بعضى مفسرين بر خود حلال ساختن حرامهاست در ان و گفته اند که الحاد در حرم ارتکاب هر جنايتست که گناه باشد حتى دشنام دادن
خادم و خوار داشتن طعام و امثال آن و اکثر علما بر انند که اراده گناه در حرم کعبه موجب استحقاق عذابست و اگرچه اقدام بان
واقع نشود بخلاف مواضع ديگر غير حرم که چون کسى انديشه گناه نمايد تا بفعل نياورد آنرا مستوجب عذاب نميشود و بر مجرد اراده
عقابى مترتب نيست چنانچه در همين کتاب عنقريب مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالى و ابن مسعود رضى الله عنه نقل کرده است که اگر کسى
در مکه انديشه نمايد که کسى را در حرم بقتل آورد عذاب اليم خواهد چشيد و گفته اند که چنانچه حرم مکه مخصوصست بتضاعف حسنات
و زياده شدن ثواب عبادات چنانچه نماز در ان مثلا با چندين نماز در غير آن برابر است و احاديث بسيار درين باب وارد شده همچنين
مساوى و عقابها که بر گناهان مترتب است نيز در ان بيشتر است از ساير مواضع **نهم** دزدى که السارق والسارقة
فاقطعوا ايديهما جزاء بما كسبا يعنى مردى که دزدى کند و زنى که مرتکب دزدى شود ببريد دستهاى ايشانرا بجزاى آنچه
مرتکب شده اند و قال رسول الله صلى الله عليه و آله اربعة لا يدخل بيتا الا خرب و لا يعمر بالبركة الخيانة والسرقة و شرب
الخمر والزنا يعنى چهار چيزند که داخل خانه نشوند مگر آنکه خراب کنند آن خانه را چنانچه هر که عمارت بنا بدانات الخيانت کردن
و دزدى نمودن و مباشر شرب خمر شدن و زناکارى **دهم** نقض عهد و شکستن پيمان که با خداى تعالى يا پيغمبر صلى الله عليه و آله يا يکى
از ائمه معصومين عليهم السلام بسته شده باشد که اولئك لهم اللعنة و لهم سوء الدار يعنى آنها که شکستند پيمان که با خداى خود بسته

بعد از تحکم ساختن آن بقول و اعتراف و بدین نه آنچه خدای بدو فرموده است که برسر حق آن باشند که ایمان با معجزات و کتابها
است و فساد کردن بسبب آن در زمین مراد از آن است سخط و غضب الهی و دوری از رحمت او و مرایشان راست بدی
عاقبت در دنیا و آخرت **یازدهم** تعرب بعد از هجرت یعنی بعد از هجرت کردن از دیار کفر به بلاد اسلام و نشر
اسلام باز گشتن به بادیه یا دیار کفر یعنی نقل کردن و قرار اقامت آنجا دادن و لفظ تعرب در این مقام بعین و غین هر دو روایت شده
یعنی ساکن شدن بیابان اعراب بادیه نشین یا مأخوذ از غربت که بمعنی دور افتادن از وطن است و در نهایه ابن اثیر بمعنی اول نقل
مذکور است و روایت معنی نقطه دار کم شده و در کلام بعض علما مذکور است که تعرب بعد از هجرت در این زمان بعد از اشتغال
بتحصیل علم و بهره ور شدن یافتن ترک آن دادن است و خود داد الله غرض ما ساختن والله اعلم **دوازدهم** یاس از خدای تعالی
و نا امید شدن از رحمت او که ولا تیأسوا من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون یعنی نا امید
مشوید از رحمت خدای هم بدرستی که شان اینست که نا امید نشوند از رحمت او مگر گروه کافران **سیزدهم** ایمن
بودن از مکر خدای که فلا یأمن مکر الله الا القوم الخاسرون یعنی ایمن نمی شوند از مکر خدای مگر گروه زیان کاران که
بسبب کفر و نفاق زیان زده هر دو جهان باشند و مکر خدای کنایه از ناگاه گرفتن و بی آنکه آگاهی بآن بهم رسد مواخذه
نمودنست و بعضی چهار گناه کبیره دیگر را نیز از کبایر شمرده اند سوای آنچه مذکور شد و آنها نیز با آنکه در اصل بر سبیل اجمال
مذکور است بتفصیل و دلیل در معرض بیان می آید **اول** میته خوردن و مراد بمیته مرده هر صنف از حیوانات و مراد
بمیته است که نفس حیات را برداشته باشد یعنی در وقت بریدن رگ حلق خون او بقوت در فق بیرون آید و روح او بی تذکیه
از ذبح بر قانون شریعت غرا است از بدن رفته باشد خواه اهلی باشد مثل گوسفند و مرغ خانگی و امثال آن و خواه وحشی مثل آهو
و نخجیر و مرغان صحرائی **دویم** خوردن خون و مراد بآن خونیست که روان باشد خواه از حیوان ماکول اللحم باشد چون از
حیوان غیر ماکول اللحم اما خونی که روان نباشد و مخلوط باشد بگوشت حکم آن حکم گوشت دارد اگر از حیوان ماکول اللحم است مثل گوسفند
و گاو و امثال آن حلالست و اگر از حیوان غیر ماکول اللحم است مثل خرس و پلنگ و مانند آن حرام و همچنین خونی که شبیه بگوشت باشد
مانند جگر مثل آن دارد یعنی تابع گوشت است نهایتش در سپرز خلاف شده است میان علما بعضی حرام دانسته اند و بعضی مکروه و اجماع علمای

امامیه بر حرمت آن منعقد است **سیم** خوردن گوشت خوک و پیه و استخوان و خون او مطلقا تابع گوشت **چهارم** خوردن
گوشت حیوانی که در وقت ذبح آن نام خدای بر زبان آورده نشده و دلیل بر حرمت این چهار چیز نص قرآنست انما حرم علیکم المیتة و
الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله به و اجماع علمای اسلام نیز بر حرمت آن منعقد است و احادیث نبوی علیه السلام بر طبق آن وارد شده
پنجم خوردن سحت و تری کثیرا منهم یسارعون فی الاثم والعدوان واکلهم السحت لبئس ما کانوا یعملون یعنی می بینی ای محمد بسیاری
از منافقان را که شتاب میکنند در اقدام بگناه و در مبادرت بظلم و تعدی بر مسلمانان و در خوردن ایشان سحت را هر آینه بد چیزیست که عمل کرده
شده اند ایشان آنرا و بعمل می آورند و سحت در اصل لغت بمعنی حرام است قال فی الصحاح السحت الحرام و مراد اینجا بنابر آنچه بعض مفسرین گفته اند
والله اعلم رشوه است و اینکه رشوه را سحت گفته اند از قبیل اطلاق عام است بر خاص بنابر زیادتی مبالغه در حرمت آن چنانچه
مخفی است در آن و مغز آن نسبت بآن حرام نیست یا با واسطه آنست که سحت بمعنی استیصال نیز آمده بعبارت از بیخ کنده شدن و از بیخ
در آمدنست قال فی الصحاح سحته و اسحته استاصله و رشوه موذی باستیصال و از بیخ کنده شدنست یا باعث استیصال مال کسی
رشوه را دهد مال او محو میکند و بالجمله رشوه دادن و رشوه گرفتن خطا ئیست بزرگ که لعنت الله علی الراشی والمرتشی نهایتش رشوه دادن در جایی
حرام است که آنرا وسیله آن سازند که بجهت شخصی بر خلاف حق حکم کنند اما اگر جانب او حق باشد و حاکم جز بخواهش تا حکم کند رشوه دادن
تا حق او ضایع نشود جایز است اما رشوه گرفتن بر حاکم شرع مطلقا حرام است خواه بحق حکم کند و خواه بباطل و بعضی از علما گفته اند بگیرنده بر او واجب است
که بصاحبش پس دهد و اگر نه دهد تا پیش او تلف شود ضامنست که عوض آن یا بهای آنرا باو برساند و بعضی گفته اند که مراد بسحت در
آیه ربا و سود زر است والله اعلم **ششم** قمار باختن که انما الخمر والمیسر والانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان و مراد بمیسر
قمار است و مراد بقماری که از جمله کبایر شمرده اند هر لعبیست که در آن شرط بر چیزی بسته باشد که هر کدام ببرند بگیرند و لعب بی شرط
مثل نرد و شطرنج و امثال آن اگر بی شرط باخته شود اگرچه اجماع علمای امامیه بر حرمت آن منعقد است اما قمار نیست و اما اگر در آن نشود صحیح است
و قمار جمیع اقسامش حرام است الا مسابقت در تیراندازی و اسب دوانی و آنچه متعلق است بآن چنانچه در شرح حدیث اول بسبق ذکر یافت **هفتم**
بخس در کیل و وزن که عبارت از کم کشیدن و کم کیل کردن است در آنچه بفروشد و همچنین زیاده کشیدن و زیاده کیل کردن در آنچه بخرد قال الله تعالی
ویل للمطففین الذین اذا اکتالوا علی الناس یستوفون و اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون یعنی وای مر آنها که در کیل و وزن کم کنند

چون می‌ستانند بجهاد از مردمان برای خود تمام می‌ستانند و چون می‌پیمایند برای ایشان یا می‌سنجند برای ایشان کم می‌کنند حق ایشان را [illegible]
در فضل [illegible] آمده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردای قیامت او را بقعر دوزخ در آورند و میان دو کوه آتش بنشانند و گویند که این دو کوه را [illegible]
یعنی [illegible] این دو کوه آتش او را [illegible] باشد و می‌کشید باشد **بیت** تو که هیچ [illegible] بگاه وزن ؛ روز [illegible]
چشم خبر کنند **هشتم** امانت و [illegible] او را ظلم و کافیست در این باب آنچه در شرح حدیث یازدهم بتفصیل بیان سبق ذکر یافت
نهم تاخیر در ادای حق مومن با وجود قدرت بر ادای آن زیرا که در حدیث وارد است از امام جعفر صادق علیه السلام که من حبس حق
المؤمن اقامه الله یوم القیمة خمسمائة عام علی رجلیه حتی یسیل من عرقه اودیة وینادی مناد من عند الله هذا الظالم الذی حبس
المؤمن حقه فیوبخ اربعین یوما ثم یؤمر به الی النار یعنی هر که حبس کند و پیش خود نگاه دارد حق مؤمن را ایستاده دارد او را خدای تعالی
روز قیامت در عرصات موقف پانصد سال دنیا بر پاهای او تا آنکه از عرق بدن او رودخانها جاری شود و منادی از [illegible] ندا کند
جانب خدای که این ظالمیست که حبس کرده حق مؤمن را با وجود قدرت بر ادای آن [illegible] چهل روز سرزنش
میکرده باشند و بعد از آن فرمان حق در رسد [illegible] روایت شده [illegible]
مؤمنا عن ماله وهو محتاج الیه لم یذق والله من طعام الجنة ولا یشرب من الرحیق المختوم یعنی هر آن مؤمنی که [illegible]
خود و او بآن مال احتیاج داشته باشد بحق اقسم که نمی‌چشد طعام بهشت را و نیاشامد از رحیق مختوم که [illegible]
اهل بهشت است **دهم** اسراف در مال [illegible] یعنی زیاده بر آنچه در کار باشد صرف کردن که ان الله لا یحب المسرفین یعنی بتحقیق
که خدای تعالی دوست نمیدارد اسراف کنندگان را و در کتاب نزهة القلوب آورده [illegible] اسرافست و [illegible]
پیشینیان نقل کرده‌اند [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
شیخ الاسلام انصاری [illegible]
[illegible]
بیت [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] **یازدهم** [illegible]

یعنی ضایع کردن مال در جایی که نباید صرف کرد و صرف آن کردن که ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین یعنی بتحقیق که ضایع کنندگان
مال [illegible] برادران شیطانند [illegible] **دوازدهم** خیانت کردن
در مال غیر چنانچه روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه وآله که در ضمن خطبهٔ آخر خود فرموده الا من خان امانة فی الدنیا ولم
یردها الی اربابها مات علی غیر دین الاسلام ولقی الله وهو علیه غضبان فیؤمر به الی النار فیهوی به فی شفیر جهنم ابد الآبدین یعنی
هر که خیانت کند امانتی را در دار دنیا و آنرا باصحابش نرساند تا بمیرد هر آینه بر غیر دین اسلام مرده خواهد بود و در روز لقای
الهی در حالتی که غضبناک باشد خدای بر وی پس فرمان دهند [illegible]
[illegible] ابد الآباد **سیزدهم** اشتغال بملاهی [illegible]
جمیع اقسام آن حرامست [illegible]
دروغ [illegible] **چهاردهم** اصرار بر صغیره [illegible]
در کتاب عیون اخبار الرضا از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده که آنحضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی [illegible]
سؤال کرده [illegible] **طراز** [illegible]
[illegible]
[illegible] ان تجتنبوا کبائر ما تنهون عنه نکفر عنکم سیئاتکم
وندخلکم مدخلا کریما [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و وصف بصغیره و کبیره اضافی باشد چنانچه از بعضی احادیث [illegible] و مفاد آیات [illegible] حکم [illegible] صحیح [illegible]

جواب آنست که [illegible] بسبب [illegible] آنست [illegible] تعذیر آنست [illegible] واقع شود [illegible]

کبائر [illegible] باشد و نفس [illegible] از گناه [illegible]

بعمل آورده [illegible] گناه [illegible] باعث رفع عقاب [illegible] و ثواب [illegible]

اگر کسی [illegible] و نظر [illegible] اختیار کند [illegible]

[illegible] نظر است و وجه نظر چنانچه مخفی نیست ظاهر **انجام** [illegible]

چنانکه ظاهر میشود [illegible] آنست که از گناهان کبیره [illegible] صغیره [illegible]

[illegible] از گناه [illegible] باشد [illegible] کبیره [illegible]

و در هیچ یک از مصنفات ایشان مذکور نه بلکه مشهور میان ایشان خلاف آنست [illegible]

اعلام گفته اند که هر گناه [illegible] صغیره و کبیره [illegible] باشد [illegible]

[illegible] کلام شیخ ابو علی طبرسی [illegible] منقول [illegible] التعلیم [illegible]

[illegible] **نظم** [illegible]

[illegible] تصریح کرده اند [illegible] قائل شده اند و قول مذکور [illegible] شیخ

مفید و ابن البراج و ابی الصلاح و ابن ادریس و شیخ ابو علی طبرسی نسبت داده اند [illegible]

[illegible] **حدیث سی و یکم** روایت شده است بسندی که متصل است بشیخ [illegible]

محمد بن یعقوب کلینی **از** علی بن ابراهیم **از** پدرش ابراهیم بن هاشم **از** محمد بن ابی عمیر [illegible] **از** هشام بن سالم

[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] روایت [illegible] **از** امام [illegible] جعفر بن محمد الصادق علیه السلام [illegible]

[illegible] من سمع شیئا من الثواب علی شیء فصنعه کان له اجره وان لم یکن علی ما بلغه **شرح** کلام [illegible]

آغاز [illegible] **بینش اوّل** [illegible]

عمل بارگ [illegible] عمل فلان ثواب [illegible] آن عمل [illegible] باشد [illegible] ثواب آن [illegible]

رسیده باشد **بینش دویم** من سمع شیئا من الثواب [illegible] ثواب [illegible] مطلق رسیدن [illegible]

شنیدن [illegible] باشد [illegible] از کتب حدیث یا فقه [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] من سمع شیئا من الثواب [illegible] من بلغه شیء من الثواب واقعست [illegible]

شنیدن [illegible] باشد [illegible] ارادة شده باشد [illegible]

در شرح حدیث [illegible] کتب احکام [illegible]

[illegible] در شرح حدیث [illegible]

[illegible] باشد [illegible]

باشد و عمل [illegible] ثواب [illegible]

[illegible] رتبه ثواب

[illegible] کان له اجره [illegible] ثواب [illegible]

[illegible] وان لم یکن علی ما بلغه [illegible]

[illegible] شیء [illegible]

[illegible] بالمسموع [illegible]

[illegible] احتمال است [illegible]

[illegible] **نمایش اوّل** باید دانست [illegible]

دیگر [illegible] محمد بن یعقوب الکلینی [illegible] الکافی [illegible] محمد بن سنان

[illegible] از محمد بن مروان [illegible] امام الباطن والظاهر محمد باقر علیه السلام [illegible] من بلغه ثواب من الله علی

عمل فعمل ذلک العمل التماس ذلک الثواب اوتیه وان لم یکن الحدیث کما بلغه [illegible]

می‌یابد آن را و اگر چه نبوده باشد آن حدیث چنانچه [illegible] روایت کرده و صدوق محمد بن علی بن بابویه در کتاب ثواب الاعمال روایت کرده از پدرش علی بن بابویه از علی
بن موسی الحجال از محمد بن علی بن الحکم از هشام از صفوان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آن حضرت فرمود من بلغه شیء من الثواب علی شیء من الخیر فعمل به
کان له اجر ذلک وان کان رسول الله صلی الله علیه و آله لم یقله یعنی هر کس که برسد به او چیزی از ثواب بر چیزی از اعمال خیر پس عمل کند به آن خواهد بود از برای او مزد
اجر آن عمل اگر چه پیغمبر صلی الله علیه و آله نگفته باشد آن را و این حدیث [illegible] که فضلای رضوان الله علیهم در بعض دلیل است بر ثبوت
اعمال مستحبه [illegible] به حدیث ضعیف بعضی اعمال را دانسته‌اند حکم کرده‌اند بر ترتب ثواب بر آن [illegible] باشد که با آنکه متفق‌اند
جمیع علما که به حدیث ضعیف حکم شرعی ثابت نمیشود ایشان استحباب که حکمیست از احکام خمسه به حدیث ضعیف اثبات کرده‌اند زیرا که حکم باستحباب آن اعمال
احادیث ضعیف [illegible] حدیث حسن [illegible] مشهور است [illegible] و دیگر [illegible] مذکور شد [illegible]
نزد ایشان صحیح نیست که احادیث صحیح و حدیث حسن [illegible] حکم شرعی ثابت نمیشود و اگر چه [illegible] وارد است
نهایتش این مذهب درست [illegible] ضعیفه دلالت بر آن دارد
و مستند این حدیث [illegible] ظاهر است زیرا که این حدیث دلالت ندارد مگر بر ترتب ثواب
بعضی اعمال که حدیث ضعیف در باب استحباب آن وارد باشد و این [illegible] امر به قیام بآن عمل [illegible] امر به قیام عمل است

نمایش دویم ظاهر [illegible] که احادیث ضعیف [illegible] ثابت است

حقیقت دلیل ایشان بر استحباب عمل [illegible] ضعیف [illegible] نقل شده
بعضی اعلام از علمای ایشان بعد از نقل این اشکال [illegible] دانسته‌اند [illegible] حدیث ضعیف در اعمال [illegible]
چنانچه نووی که از مشاهیر علمای ایشانست در کتاب [illegible] تصریح بآن کرده [illegible] اتفاق دارند بر آنکه احکام شرعی به حدیث ضعیف ثابت
نمیشود [illegible] که [illegible] حدیث ضعیف [illegible] دلالت بر استحباب عملی [illegible]
اعمال داشته باشد [illegible] احتمال حرمت [illegible] احتیاط [illegible]
با سکوت [illegible] جانب احتیاط [illegible] اقدام [illegible] نفع [illegible] ثواب هست و احتمال ضرر [illegible] زیرا که [illegible]
بر آن تقدیر [illegible] استحباب [illegible] اباحت و استحباب [illegible] حرمت و استحباب

مثل اگر حدیث ضعیفی در باب استحباب عملی وارد باشد که احتمال حرمت در آن نبوده حکم باستحباب آن [illegible] باشد
بیان کرده و [illegible] مثل اگر حدیث ضعیفی در باب استحباب عملی وارد باشد که احتمال کراهت در آن [illegible] استحباب [illegible]
مثل اگر [illegible] بر تقدیر استحباب [illegible] زیاده باشد [illegible] بر تقدیر کراهت بر ترک [illegible] احتیاط [illegible]
و اگر [illegible] کراهت راجح باشد [illegible] بر تقدیر کراهت بر ترک [illegible] بر تقدیر استحباب [illegible]
احتیاط [illegible] و اقدام بآن سنت [illegible] باشد [illegible]
نباشد [illegible] و کلام آنست که [illegible] زیرا که [illegible] ثواب [illegible]
احتمال استحباب [illegible] حدیث ضعیف [illegible] باشد با آنکه احتمال حرمت در آن نبود و استحباب عمل
شرعیه [illegible] احتمال حرمت [illegible] بعد از آن گفته است [illegible] آنست که هر گاه احتمال حرمت در فعل
نبوده جواز آن [illegible] حدیث ضعیف [illegible] حدیث ضعیف [illegible] اقدام بر آن [illegible]
حرمت [illegible] حدیث ضعیف باعث انتفای احتمال حرمت [illegible] انتفای حرمت [illegible] احکام شرعی
که حکم شرعی به حدیث ضعیف ثابت نمیشود [illegible] حدیث ضعیف [illegible] حرمت [illegible] باشد [illegible] استحباب
و حاصل [illegible] باشد [illegible] جواز [illegible] احتمال [illegible] حرمت و استحباب [illegible]
که [illegible] استحباب [illegible] از جواز و استحباب [illegible] حدیث ضعیف ثابت [illegible] لازم آید
بلکه حدیث ضعیف باعث [illegible] احتیاط [illegible] استحباب [illegible]
[illegible] بعضی اعلام [illegible] زیرا که [illegible] حدیث ضعیف [illegible] استحباب [illegible]
هر وقت [illegible] ثواب [illegible] و نقل [illegible]
زیرا که [illegible] انما الاعمال بالنیات [illegible] حدیث ضعیف [illegible]
بر آن مترتب شود [illegible] اگر [illegible] باشد [illegible]
[illegible]

از عقاب تنقیح نکرد آنکه گفتیم عمل مذکور را میان حرام و سنت از قبیل مباحات و مراجح مستحبات والا مستوان دعوی کرد که
احتمال غیر حرمت در آن نیکی و بر تقدیری که دست با ین حدیث حسن نرسیم و نگوئیم که استحباب آن با ین حدیث ثابت شد فعل مذکور حرام
نباشد چه صادق است بر آن اقدام بفعلی بقصد قربت که دلیل برثبت احکام شرعی تواند بود دلالت بر استحباب آن نکرده و اقدام بفعل
کذائی باتفاق بدعت و تشریع است و الله اعلم و بعضی فضلا بر جمعی چون شهادتا اشکال مذکور کرده اند که را قوم انکه گفته اند در اعمال سنتی عمل
بحدیث ضعیف میتوان کرد و در اعمال واجب افعال حرام نمیتوان کرد آنست که هر گاه دلیل استحباب علی حدیث صحیح وارد باشد و استحباب آن بآن
حدیث ثابت شود و حدیث ضعیف نیز باشد که دلالت بر آن کند که ثواب آن فعل مستحب فلان چیز است جایز است عمل کردن بآن حدیث ضعیف و حکم
کردن باینکه ثواب مذکور بر آن مترتب است و وجه مذکور آنست که احکام مذکور از احکام خمس نیست که بحدیث ضعیف ثابت نتوان شد و بعضی
بر وجهی کلام ایشان اینکه حدیث بکلا احکام خمس بحدیث ضعیف ثابت نشود و نحو آن داخل در حدیث ضعیف در اثبات حکم مذکور مستقل نیست
با انفراد و نتوان اثبات آن نمود نه آنکه بوده و چون حدیث دیگر نیز منضم باشد بوده و مجموع ایشان عمل بحدیث ضعیف در اعمال سنتی این معنی
که هر گاه دو حدیث در باب استحباب عملی وارد شود یکی صحیح و یکی ضعیف مکلف را جایز است که در حال اقدام بآن عمل بواسطه دلالت حدیث ضعیف
نیز بر آن نموده بوده و چون که حدیث صحیح اند و خلاف که در این هر دو وجه است مخفی نیست اما در وجه اول بواسطه آنکه ظاهر بخالفت دارد
با منطوق عبارت قوم نیز اکثر کلام ایشان صریحست در جواز اتیان بعمل که حدیث ضعیف دلالت بر استحباب آن کند و اصلا قایل
این تأویل دور از کار نیست و اما وجه ثانی بواسطه آنکه با وجود نا خفی و دوری آن تقاضای آن میکند که تخصیص حکم مذکور
باعمال سنتی وجهی نباشد چه عمل بحدیث ضعیف باین معنی که گویند و چون که حدیث صحیح دارند مطلقا جایز است خواه در اعمال سنتی باشد
و خواه در اعمال واجب و حرام والله اعلم بحقایق الامور حدیث سی و دویم روایت
شده است بسندی که اتصال یافته است بشیخ صدوق محمد بن بابویه القمی از پدر او علی بن بابویه که فقیه و معظم ایشان و مصنف
کتب و فقه بوده است و نقل کرده اند که بعد از آنکه در بعضی از ملاقات ابی القسم حسین بن روح رسید و از وی استکشاف بعضی مسایل
نموده برگشت باو نامه نوشت العباس عوذ که رقعه که با آن نامه همراه بود بصاحب الامر علیه السلام رساند و در آن رقعه از آنحضرت
التماس طلب فرزند کرده بود و حسین بن روح جواب آن رقعه را از عالم بالا بحضرت رسانید و ... رقعه توقیع

ما به کرد قد دعونا الله لک فقد رزق ولدین ذکرین و بعد از آن ابو جعفر و ابو عبدالله از او در وجود آمدند و ابو جعفر محمد
بر اقران خود فخر میکرده است با آنکه من بدعای حضرت صاحب الامر علیه السلام در وجود آمده ام و نعم الافتخار و در حال سعید بوده و نزد از هجرت
حق تعالی بلیک اجابت گفته بجوار رحمت ایزدی پیوست از سعد بن عبدالله بن ابی خلف قمی که از معظمین علما و ارباب و تعظیم گفته اند
که بسعادت ملاقات امام حسن عسکری علیه السلام رسیده و در سنه احدی و ثلثمائه از دنیا رحلت کرده است از احمد بن محمد از حسین
بن سعید بن حماد بن مهران که فقیه و معظم ایشان و صاحب تصنیفات بوده و اصل او از کوفه است از آنجا باهواز آمده و از اهواز بقم
منتقل شده و در قم وفات یافته از ابی الجهم که او الحسن بن ذکریا است از سعد بن وهب البجلی که از راویان امام جعفر صادق و امام موسی
کاظم علیهما السلام است و علمای رجال حکم بتوثیق او کرده اند از عمرو بن نهیک النخعی کوفی از سلام المکی که از راویان امام جعفر صادق
علیه السلام است از امام محمد باقر علیه السلام که گفت اتی رجل النبی صلی الله علیه و آله یقال له شیبة الهذلی فقال یا رسول الله انی شیخ قد کبرت
سنی وضعفت قوتی عن عمل کنت عودته نفسی من صلوة وصیام وحج وجهاد فعلمنی یا رسول الله کلاما ینفعنی الله به وخفف علی یا
رسول الله فقال اعد فاعادها ثلث مرات فقال رسول الله صلی الله علیه و آله ما حولک شجرة ولا مدرة الا وقد بکت من
رحمتک فاذا صلیت الصبح فقل عشر مرات سبحان الله العظیم وبحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم فان الله عز
وجل یعافیک بذلک من العمی والجنون والجذام والفقر والهرم فقال یا رسول الله هذا للدنیا فما للآخرة قال تقول فی دبر کل
صلوة اللهم اهدنی من عندک وافض علی من فضلک وانشر علی من رحمتک وانزل علی من برکاتک فقال فقبض علیهن بیده
ثم مضی فقال رجل لابن عباس ما اشد ما قبض علیها خالک فقال النبی صلی الله علیه و آله اما انه ان وافی بها یوم القیمة لم یدعها
متعمدا فتحت له ثمانیة ابواب الجنة یدخل من ایها شاء شرح کلام بلاغت روش در ضمن دو بخش بخش اول
خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه آمد شخصی پیر بخدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله که او را شیبه هذلی میگفتند و گفت ای رسول خدا من پیر
شده ام و سن من بالا رفته است و مرا توانائی آن نمانده که بجای آورم آنچه نفس خود را بآن عادت فرموده بودم از نماز و روزه و حج
بیت الله الحرام و جهاد با کفار بجهت قیام و اقدام نمود تعلیم ده مرا ای رسول خدا کلامی که نفع رساند مرا خدا بآن و سبک از عمل
بر من ای رسول خدا پس حضرت فرمودند که اعاده کن آنچه را گفتی او سه مرتبه اعاده کرد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند

در کرم و بخشش و درستی و کلو چیز ممکن اگر بگیرم افتاده است انجز و وقت قطعه که بکار برده بی چیزی نماز صبح را که از دنیا ده مرتبه بگوید سبحان الله

العظیم و بحمده ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم بدرستی که خدا ایمن از چهل نگاه میدارد تو را به سبب گفتن آن از کوری و دیوانگی و جذام

و ناداری و شفقت پیری پس گفت ای رسول خدا این از برای دنیای منست از برای آخرتم چه باید کرد فرمود بگو از عقب هر نماز که کنار دیگر

اللهم اهدنی من عندک وافض علی من فضلک وانشر علی من رحمتک وانزل علی من برکاتک امام علیه السلام گفت فراهم آورد یعنی تسبیح حق این کلمات را

بدست خود یعنی بواسطه شمردن آن بانگشتان خود و بهم نهاد و بست یعنی گفت شخص که آنجا حاضر بود با ابن عباس که چه بسیار بدوستی شدت فراهم آورده

این کلمات را بدست خود حال تو ای پیغمبر [illegible] مرآینه بدرستی که اگر وفا کند با آنچه با او گفتم یعنی بعد از هر نماز بگفتن این کلمات

قیام نماید و آن را وا نگذارد کشوده شود از برای او هشت در بهشت که از هر کدام میخواهد داخل بهشت شود **بیش**

دویم یقال الرشید الهدی شبیه [illegible] و هدی بضم ها و فتح دال [illegible] در مستوی است بمعنی [illegible]

از عرب و قیاس تقاضای آن میکند که [illegible] بیاید ما ثبات یا ابدال [illegible] حذف یای مذکور [illegible]

تا که مضاعف نباشد مانند [illegible] و اینجا که [illegible] وجود عدم [illegible] مذکور [illegible] شاذ است یعنی مخالف قیاس

نما [illegible] استعمال است و قوع آن در قرآن و [illegible] بخلاف شاذی که مخالف قیاس و استعمال هر دو باشد که آن در قرآن

و حدیث واقع نمیشود فقال اعدها تا [illegible] بواسطه آنست که راجع است [illegible] که هدی [illegible] گفتن [illegible] ضعف حکایت

و اقوالی او یعنی حکایات مذکوره را باز [illegible] یا بسلسله او یعنی سوالی که کردی اعاده کن [illegible] ثلث مرات [illegible] نقل کلام

دفتر [illegible] که در گفتن اول یعنی حقیقی اعاده کند [illegible] ثانی نیست محقق نیست و اگر [illegible] اعاده حقیقی حمل شود [illegible] چهار مرتبه گفته

شده باشد و الله اعلم شجرة ولا صورة [illegible] ماند [illegible] سبحان الله العظیم و بحمده بیان یعنی آن

در شرح حدیث هفتم سبق ذکر یافت ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible] نیست یعنی نیست قدرت و توانائی [illegible]

مرتبه بزرگ والفقر والعدم مراد بفقر [illegible] و احتیاج بخلق است که الفقر سواد الوجه فی الدارین کنایت از آنست و عدم [illegible]

نهایت مرتبه [illegible] و مراد اینجا [illegible] است که لازم رسیدن بآن مرتبه است از قبیل [illegible] لازم باسم ملزوم فی دبر کل صلوة [illegible]

و بار [illegible] بعقب شیء اللهم اهدنی من عندک [illegible] بیان الحدیث [illegible]

بیست و ششم سبق ذکر یافت و مراد اینجا اعلای نوع اول و نوع سیم است و افض علی من فضلک فیض و لغت بمعنی کثرت و سیلان

آبست قال فی القاموس فاض الماء یفیض فیضا و فیوضا و فیضانا کثر حتی سال یعنی بسیار کن و سیلان ده از روی فضل و کرم خود را

و کلام از قبیل استعاره بالکنایه است با تخییل چه تشبیه شده است فضل الهی در زیاده شدن و سیلان کردن بآبی که کثافت [illegible]

بکرم شبیه و ذکر افاضه که از ملایمات مشبه به است تخییل آنست و انزل علی من برکاتک یعنی نازل ساز و فرو فرست بر من از برکتها

و نعمتهای مزید تشبیه شده است در نزول رسانیدن خدا ایشان برکتهای خود را بما با نزال که عبارت از ایصال جرم است از بالا

بشیب بر سبیل استعاره چه تشبیه شده است بلندی و شیب بحسب رتبه بلندی و شیبی مکانی و استعاره شده لفظی که از برای

آن موضوعست که در نزول یعنی استعمال یا بد در آن یعنی فقبضهن الیه یعنی بیده ظاهر اینست که ضمیر علیهن راجع بکلمات چهارگانه آخر است

و ظاهر مراد بقبض بر آن بدست شمردن آنها باشد بانگشتان و بهم نهادن انگشتان بواسطه شمردن آن مانند ما قبضی

هذا علیها اخا لک مراد بعقال اینجا مصاحبت بطریق برادری و زیادتی نسبت و اختصاصی است یعنی بهم رسید سکوید انا خال

الفرس و یستعان به و که مراد بعقال معنی خود شی باشد و در واقع عبد الله عباس قرابت شبیه هندیه بوده باشد از جانب مادر

و الله اعلم بحقایق الامور **حدیث سی و سیم** روایت شده از البشنوی که

شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی **از** محمد بن یحیی **از** احمد بن محمد بن عیسی **از** حسن بن محبوب که در صحت حدیث سه بزم وال

ایشان که نشست **از** سعید الحیری که از محدثین رواة امام جعفر صادق علیه السلام است و نقلست از زید شحام که گفت

روزی در خانه کعبه طواف می نمودم و دست من بدست امام جعفر صادق علیه السلام بود و آنحضرت اشک بر روی مبارک روان

و میگفت یا شحام ما رایت ما صنع ربی الی ثم بکی و دعا ثم قال یا شحام انی طلبت الی الهی فی سدیر و عبد السلام بن عبد الرحمن

وکانا فی السجن فوهبهما لی وخلی سبیلهما یعنی ای شحام ندیدی که چه کرد با من پروردگار من بعد از آن گریه کرد و دعا

و گفت ای شحام بدرستی که من از پروردگار خود طلب کردم سدیر و عبد السلام بن عبد الرحمن را که من بخشد ایشان را

و ایشان در زندان بودند پس بخشید ایشان را بمن و دعای مرا در محل قبول و اجابت درآورده ایشان را بمن بخشید و از زندان

رهائی یافتند و کافیست همین حدیث در مدح او **از** حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن حدیث دیگر که اذا العتق المرض

من قبره خرج معه مثال يقدم امامه كلما رأى المؤمن هولاً من اهوال يوم القيمة قال له المثال لا تفزع ولا تحزن وابشر بالسرور والكرامة

من الله عز وجل حتى يقف بين يدي الله عز وجل فيحاسبه حساباً يسيراً ويأمر به الى الجنة والمثال امامه فيقول له المؤمن يرحمك الله نعم الخارج

خرجت معي من قبري ما زلت تبشرني بالسرور والكرامة من الله عز وجل حتى رأيت ذلك فيقول من انت فيقول انا السرور الذي كنت ادخلته على اخيك

المؤمن في الدنيا خلقني الله عز وجل منه **شرح** كلام بلاغت نظام در ضمن دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه

هر گاه برانگیزاند خدا مؤمن را از قبر او [illegible] بیرون می آید با او صورتی که پیش پیش او میرفته باشد و او دل [illegible]

باشد و از خوف و هراس آن روز [illegible] باشد و هر گاه ببیند آن مؤمن هولی از اهوال قیامت با او [illegible] باشد [illegible]

مباش و بشارت باد ترا بشادی و نوازش یافتن از جانب خدای عز وجل [illegible] خدای عز وجل [illegible] کند

و [illegible] آنکه [illegible] پیش پیش او میرفته باشد پس بگوید آن مؤمن با او که رحمت خدای تعالی بر تو باد [illegible]

که [illegible] آمدی [illegible] بشارت [illegible] بشادی و نوازش یافتن از جانب خدای عز وجل [illegible]

[illegible] که [illegible] پس بگوید با او آن صورت که من [illegible] که در دار دنیا [illegible]

کرده [illegible] **بخش دویم** خرج معه مثال يقدمه امامه مثال یعنی صورت و یقدم [illegible]

و سکون قاف [illegible] در [illegible] عبارت از [illegible] یعنی [illegible] باشد [illegible]

[illegible] بوده باشد [illegible] یعنی [illegible] قدوم

یقدم قومه یوم القيمة [illegible] نعم الخارج خرجت معي من قبري [illegible]

[illegible] نعم الخارج انت [illegible] خرجت معي

[illegible] آنکه [illegible]

باشد از قبر من انا السرور الذي كنت ادخلته [illegible] کلام اشارتست با آنکه اعمال [illegible] مجسم میشوند [illegible] اعتقاد [illegible]

[illegible] اعمال [illegible] اعتقاد [illegible]

و اعتقادات [illegible] بعضی [illegible] آنکه

يوم تجد كل نفس ما عملت من خير محضراً وما عملت من سوء تودّ لو ان بينها وبينه امداً بعيداً یعنی [illegible] کند [illegible]

[illegible] آنچه کرده باشد از نیکوی حاضر [illegible] کرده باشد [illegible] آنکه میان او و میان آن عمل [illegible] دوری

[illegible] آن باعث زیادتی [illegible] يوم يصدر الناس اشتاتاً ليروا اعمالهم فمن يعمل

مثقال ذرة خيراً يره ومن يعمل مثقال ذرة شراً يره یعنی [illegible] قیامت [illegible] تا [illegible]

[illegible]

[illegible] آیه [illegible]

[illegible]

[illegible] رحمه الله تعالى [illegible] **حديث سى و چهارم** روایت [illegible]

صدوق محمد بن بابویه **از** حمزة بن محمد العلوي **از** عبد العزيز بن محمد الابهري **از** محمد بن زكريا الجوهري **از** شعيب بن واقد **از** حسين بن زيد

[illegible] **از** امام جعفر صادق علیه السلام **از** آبای بزرگوار آنحضرت [illegible] علیهم السلام

که قال رسول الله صلى الله عليه وآله من [illegible] فكانما [illegible]

من [illegible] الدنيا والآخرة ومن [illegible] اعطاه الله اجر شهيد ومن سعى لمؤمن في حاجة فقضاها له [illegible]

خرج من ذنوبه كيوم ولدته امه ومن فرّج عن مؤمن كربة فرّج الله عنه اثنين وسبعين كربة من كرب الآخرة واثنين وسبعين كربة

من كرب الدنيا ومن [illegible] سبعون الف ملك وغفر الله له ما تقدم من ذنبه فان اقام حتى [illegible]

كان له بكل قدم [illegible] وقال [illegible] صلى الله عليه وآله من [illegible] حق [illegible]

[illegible] **شرح** کلام آن [illegible] در ضمن دو بخش **بخش اول** خلاصه قول امیر المؤمنین علیه السلام

آنکه [illegible] رسول خدای صلی الله علیه وآله [illegible]

[illegible]

[illegible]

ثواب شهید یابد و هر کس سعی کند در بر آوردن حاجت برادر مؤمن خود تا آنکه بر آورده شود خدای تعالی [illegible] گناهان او را هر چند بسیار باشد
کرده باشد و هر کس اندوهی را از خاطر برادر مؤمن خود رفع کند خدای تعالی هفتاد و دو اندوه از اندوههای آخرت و هفتاد و دو اندوه از
اندوههای دنیای او را رفع سازد و کسی که نماز کند بر میتی نماز کنند بر او هفتاد هزار فرشته و بیامرزد خدای تعالی آنچه از گناهان او که گذشته است
پس اگر مقام کند در سر قبر او تا او را دفن کنند و بر خاک سازند قبر او را هر آینه باشد مر او را بر هر قدمی که بر دارد قیراطی از ثواب که آن قیراط مثل
کوه احد باشد و فرمود حضرت رسول اعظم صلی الله علیه و آله که هر کس تکفل کند و به تحقیق اندازد حقی را که در ذمه او باشد جزایی که قدرت بر ادای آن
داشته باشد بروی عفو نفرستد بار الهی هر روزی که بر او بگذرد گناه کسی که آن را دهد زیرا که در گرفتن تعلل کرده باشد **بیان دویم**
من سعی فی حاجت ... [illegible] ... باشد و کافی باشد کلام احتمال دارد که باشد ... تا آن در نفس و
شرع زیاده باشد ... که زیاده شنود که در عوض ... که در عوض سکوت و ... باشد ... کند
مدح مرا ... مستغنی شده ... در شرح حدیث بیستم سبق ذکر یافت **مترجم گوید** و ظاهر آن است که مراد بر شنیدن مطلق
بوده باشد خواه به عنوان شنیدن باشد و خواه به عنوان دیدن یا از غیر بر او مطلع شدن چنانچه در حدیث دیگر در من سمع شیئا الخ
بر بعضی محمول شده بود و من تطول علی اخیه فی غیبته یعنی در غیبت مجد فی عشائه فی ... و شاید اینجا استنباط ...
کرده شنیدن غیبت کسی به قصد اینکه به دیگران اظهار باشد و در کلام جمعی از علما دیده شده که تجویز آن کرده باشد و تجویز نکرده
خالی از قوتی نیست و من کظم غیظا کظم غیظ یعنی باز گردانیدن و فرو خوردن خشم اعطاه الله اجر شهید ظاهر آن کلام منافات دارد
با آنچه مشهور شده است نقل آن از پیغمبر صلی الله علیه و آله که افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال عملی است که تعب و مشقت در آن بیشتر باشد زیرا
که مشقت شهادت ظاهر است که بیشتر است از مشقت فرو نشانیدن خشم و شاید جواب آن گفته شود که تشبیه فی اصل [illegible]
اجر او در مثل اجر آن عمل است که من جاء بالحسنة فله عشر امثالها بیان ... کرده اجر کظم غیظ به جای آنکه در حد تضعیف با
باشد مثل اجر شهیدی باشد که تضعیف نیافته باشد و نیز باید دانست که در کظم غیظ و فرو نشانیدن خشم ثواب بسیار است و پیشه
شعار علما و اولیا بوده و روایت کرده شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام زین العابدین علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله
علیه و آله من احب السبیل الی الله جرعتان جرعة غیظ تردها بحلم و جرعة مصیبة تردها بصبر یعنی فرموده حضرت رسول صلی الله علیه و آله که دوست ترین

بسوی خدای سبحانه دو جرعه است جرعه خشم که بر گردانده آن را به حلم و جرعه مصیبتی که باز گرداند آن را به صبر و روایت کرده است از امام محمد
باقر علیه السلام که من کظم غیظا و هو یقدر علی امضائه حشا الله قلبه امنا و ایمانا یعنی کسی که فرو نشاند خشم خود را در حالتی که قدرت داشته باشد
بر عمل کردن به مقتضای آن پر کرده خدای تعالی دل او را از ایمنی و گرویدن به حق و بطریق اهل سنت و شیعه روایت شده است از امام زین
العابدین علیه السلام که روزی وضو می ساختند و کنیزی ایستاده بود و آب بر دست مبارک ایشان می ریخت که ناگاه ابریق از دست او افتاد
و بر روی آن حضرت آمده روی مبارک ایشان را مجروح ساخت پس امام علیه السلام سر مبارک خود را بالا کرد و به جانب آن کنیز نظر
خشم کرد پس آن کنیز گفت که حق تعالی می فرماید و الکاظمین الغیظ حضرت فرمود فرو نشاندم خشم خود را بعد از آن گفت و العافین
عن الناس فرمود عفو کردم از گناه تو پس گفت تتمه آیه را و الله یحب المحسنین حضرت فرمود تو آزاد شدی
لوجه الله یعنی تو آزادی از مال من در راه خدای تعالی و نقل است از ابی ذر غفاری رحمه الله که شخصی در مقام درشتی با وی شد و دشنام
بسیار با او داد و او سکوت و بردباری پیش گرفت تا او گفت ای برادر زاده من بعد از این دشنام دادن در پیش عقبه است که اگر آن را
با تمام آن عقبه بگذرم نقصان من زیاد نمی کند و اگر نه چنین باشم بدتر از آنم که تو گفتی و مخرج من
ذنوب به ضم ذال و القطع جمع ذنب به فتح ذال و سکون نون یعنی گناه و فعل آن اذنب می آید قال فی الصحاح الذنب الجرم و قد
اذنب الرجل و یعرف آن که از کدام قبیل است و آنچه در شرح حدیث دهم از پیش گذشت و من مطل علی ذی حق حقه
و تعلل در ادای حق است و تاخیر آن از وقتی به وقتی و حق اینجا شامل است حق مالی او حق غیر مالی را از حقوق الناس و حقوق الله
چنانچه داخل است در آن تاخیر در اخراج زکات و ادای حج بعد از وجوب و تاخیر نماز از وقت خود و آنچه مانند آن باشد خطیئته
عشار به فتح عین بی نقطه و شین مشدده نقطه دار یعنی عشار گیرنده است ... از تعصب کرین به جهت گرفتن عشر ... ظالم

حدیث سی و پنجم روایت شده است به سند متصل از شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی
از جمعی از اصحاب ما که از آن جمله علی بن ابراهیم است که چنانچه سبق ذکر یافت از ثقات معتمدین است **از** احمد بن محمد بن خالد **از** اسمعیل
بن مهران بن محمد بن ابی نصر السکونی الکوفی که از اصحاب امام رضا علیه السلام است و اکثر علما به جلالت قدر و معتمد بودن او قائل شده اند **از** ابی سعید القماط
که از اصحاب امام موسی کاظم است علیه السلام و در کتب رجال به تصریح ثقه بودن او شده و اسم او خالد بن سعید الکوفی است **از** ابان بن تغلب که

بسعادت خدمت امام زین العابدین علیه السلام و امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهم السلام استسعاد یافته است و از ایشان حدیث روایت
کرده است و در هر فنی خصوصا فنون عربیه و قراءات و فقه مهارت تمام داشته چنانچه قراءة ... از ایشان اشتهار یافته و چند کتاب
تصنیف کرده ... از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که ... اجلس فی مسجد المدینة و افت الناس فانی احب ان
یری فی شیعتی مثلک یعنی بنشین در مسجد مدینه و فتوی ده مردم را که من دوست دارم که دیده شود در میان شیعه من مثل تو ...
رسید فرموده ... **از** امام جعفر صادق علیه السلام ...

لما اسری بالنبی صلی الله علیه و آله قال یا رب ما حال المؤمن عندک قال یا محمد من اهان لی ولیا فقد بارزنی بالمحاربة و انا اسرع شیء الی نصرة اولیائی
و ما ترددت فی شیء انا فاعله کترددی فی وفاة المؤمن یکره الموت و اکره مساءته و ان من عبادی من لا یصلحه الا الغنی و لو صرفته الی غیر ذلک لهلک و ان من
عبادی من لا یصلحه الا الفقر و لو صرفته الی غیر ذلک لهلک و ما یتقرب الی عبد من عبادی بشیء احب الی مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنافلة حتی احبه فاذا
احببته کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها ان دعانی اجبته و ان سألنی اعطیته

شرح کلام معجز نظام ... **آغاز** ... **بخش اول** ...
... آسمان ... کلام ... ای ... حال
مؤمن نزد تو ... منزلت ... است ... خطاب ...
مثل آنست که ... باشد ... بقصد جنگ ... بیرون آید ... پیش ... و دیگر ...
در چیزی که من فاعل او باشم مثل ترددی که در وقت وفات مؤمن ... دارد ... آید ...
... صلاح حال او نیست ...
حال او ... سبب ... چیزی ... اقدام ...
یعنی اقدام ...
... دوست دارم ... بشنود ...
... **بخش دوم**

در ... اکنون ... گردانم او را
از آن حال ... درویش سازم ... آید
حال ... پرسیدن ...
بنده که ... بند ... است ...
صلاح حال او ...

لما اسری بالنبی صلی الله علیه و آله اسری بصیغه مجهول مشتقست از سری بضم سین بر وزن هدی یعنی سیر در شب قال فی الصحاح سرت
سری و مسری و اسریت یعنی اذا سرت لیلا و یقال اسری و اسری به مثل اخذه و اخذ به ... آن شب که در آیه کریمه سبحان الذی
اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی واقع شده است بواسطه آنست که ... شب
... آن شب ... مسافتی که میان مسجد الحرام و مسجد الاقصی بود ... راه بوده ما حال المؤمن عندک ... حال
مؤمن ... من اهان لی ولیا ... اهانت ...
او ... ظاهر ... محاربه و ... جنگ ... ما ترددت فی شیء انا فاعله ...
چنانچه ... اسم فاعل ... فاعل ...
بود که یعنی حال باشد یعنی در شیئی که من الحال بفعل آورنده آنم ... استقبال باشد یعنی در چیزی که من بعد
فاعل آن ... یکره الموت و اکره مساءته ... سبب ...
... بیان حال مؤمن ... باشد یعنی ... وفات ...
مؤمن ... مرگ ... مکروه ...
چنانچه ... بیشترات و مساءة بر وزن سلامت مصدر میمی ... فعل ...
من لا یصلحه الا الغنی ... اسم آن باشد ...
... کلام ... صلاح حال او نیست ...
و ... حال او ... صلاح
در ... اسم ... کان
من ... صلاح ...
صلاح او ... اسم ...
ارباب ... کشاف ...

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ [illegible]

[illegible]

[illegible] مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ [illegible]

[illegible]

بیان کمال الاتصال و بیان کمال الانفصال [illegible] يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ [illegible]

[illegible]

و همین است آنچه از آن مراد است هر کسی را اعتقاد در فی ملکی [illegible] مقصود از آن نتواند بود مگر کسی که احشای خود را با آتش عشق بریاضت در انداز و تن خود

در بوته محبت گداز نماید و از غش تعلقات پاک سازد و وجود را بریاضت و تصفیه باطن [illegible] تا آشنائی دهد و بطلب ایشان مربوط سازد

کسی که پی بوجود ایشان نتواند برد و [illegible] ایشان آشنا [illegible] بواسطه گرفتاری بحظوظ فانیه دنیه و درافتادن بلذات [illegible]

نرو شنیدن این کلمات خطر عظیمست از در افتادن بغلط از [illegible] اعتقاد و گرفتار شدن [illegible] حلول و اتحاد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و ما [illegible]

می کنیم معتقد ایشان از این کلمات [illegible] مطلوب ایشان از این فقرات [illegible] آن بر تو آسان شود و پی ببری یعنی آن بر تو مشکل [illegible]

این سخنان کنایت از نهایت قرب و نزدیکی [illegible] بیان [illegible] اوست [illegible] باطن و پنهان و آشکار [illegible] حضرت عز تعالی [illegible]

و اقتدا علم آنست که من چون دوست داشتم بنده را از بنده [illegible] او را بمقام الفت [illegible] و در عالم آشنائی و اتصال [illegible]

و چنان نیکم [illegible] مستغرق در دریای اسرار [illegible] و حواس او [illegible] و در مقام قرب [illegible]

و مرفوع شود [illegible] و [illegible] و گوشت و خون [illegible] حواس او [illegible] میان [illegible]

[illegible] از آتش محبت من [illegible] **بیت** چشم [illegible] بادا [illegible]

همین [illegible] تا [illegible] و چشم [illegible] چنانچه شاعر گوید

شعر [illegible] فانت السمع والابصار [illegible]

یعنی [illegible] و حدیث [illegible]

در میان اهل سنت [illegible] روایت کرده اند که

ان الله تعالی قال من عادی لی ولیا فقد آذنته بالحرب وما تقرب الی عبدی بشیء احب الی مما افترضت علیه وما یزال العبد یتقرب الی بالنوافل حتی

احبه فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی یبصر به ویده التی یبطش بها ورجله التی یمشی بها وان سالنی لاعطینه ولئن استعاذنی

لاعیذنه وما ترددت فی شیء انا فاعله ترددی فی قبض نفس المؤمن یکره الموت واکره مساءته ولا بد له منه یعنی [illegible]

پس [illegible] سوم [illegible]

[illegible] آن [illegible]

و [illegible]

گر آنکه [illegible] دوست [illegible] می‌کنم [illegible]

بباه [illegible] او [illegible] نگر [illegible]

او را [illegible] **نمایش اول** نسبت [illegible]

[illegible] آنست [illegible] محتاج [illegible] تاویل است [illegible] **اول** آنکه در کلام [illegible]

کلام [illegible] باشد [illegible] فی شیء [illegible]

[illegible] **دویم** آنکه [illegible] لازم [illegible]

و [illegible] باشد [illegible]

عقرب [illegible]

[illegible]

حضرت عزت تعالی [illegible] کلام و الله اعلم [illegible]

و حدیث [illegible] کلام [illegible] **سیم** [illegible]

طریق [illegible]

[illegible]

و [illegible]

[illegible]

باشد [illegible]

[illegible] کلام [illegible]

نمایش دویم [illegible] مخالف [illegible]

نامرئی [illegible] روایت [illegible] احب لقاء الله احب الله لقاءه

مادة اصل

مادة اصل

[illegible]

يعنى كسى كه دوست دارد لقاى خدا را … مفارقت روح از بدن … خدا نيز لقاى او را … و كسى كه ناخوش دارد لقاى خدا را خدا نيز
… خداى تعالى لقاى او را … ميشود از جهت … ظاهر … دارد … بنابر آنكه … نهايت …
… رغبت و دوستى لقاى الهى دارد … كه آن … حاصل نميشود چنانچه از حضرت امير المؤمنين عليه السلام روايت شده … ابى طالب
بالموت من الطفل بثدى امه … دوستى … بسوى … الهى … بهشت … و …
… منقول است … در … قسم … و شيخ شهيد عليه الرحمه … ذكر …
جواب گفته است كه دوستى لقاى الهى … وقتى … در حال احتضار و مشاهده … طلب … باشد
چنانچه روايت شده است … از امام جعفر صادق عليه السلام … روايت كرده … كه حضرت رسول صلى الله عليه وآله فرمود
من احب لقاء الله احب الله لقاءه ومن كره لقاء الله كره الله لقاءه فقيل يا رسول الله انا لنكره الموت فقال ليس ذلك ولكن المؤمن اذا حضره الموت بشر برضوان الله
وكرامته فليس شيء احب اليه مما امامه فاحب لقاء الله واحب الله لقاءه وان الكافر اذا حضر بشر بعذاب الله فليس شيء اكره اليه مما امامه فكره لقاء الله فكره
الله لقاءه يعنى كسى كه دوست دارد لقاى الهى را حضرت … نيز دوست ميدارد لقاى او را و كسى كه ناخوش دارد لقاى خدا را خدا نيز ناخوش ميدارد
لقاى او را گفتند … ما … ناخوش ميداريم … حضرت فرمود كه …
وليكن مومن را چون وقت احتضار و حال نزع روح در رسد بشارت ميدهند او را برضاى الهى … خداى تعالى و … بهشت …
پس او را در آن حال هيچ چيز دوستتر … خدا … و … لقاى او … احتضار
… بعذاب الهى … ناخوش …
خداى … لقاى او … بعضى گفته اند … لقاى الهى نيست …
… لقاى … خداى … استعداد … لقاى …
… انجام اين … مى شود …
… است … شيخ شهيد عليه الرحمه … اين …
… اول …

واجب و حال آنكه ابرا افضل است … دويم … در سلام چه آن افضل است از جواب دادن سلام حال آنكه جواب
سلام واجبست و سلام سنت سيم اعاده كردن نمازى كه تنها گزارده شود … جماعت … ثواب آن …
آن نماز … بيست و هفت درجه از ثواب نماز تنها … است و حال آنكه اعاده سنت است و آن واجب چهارم نماز كردن
در اماكن شريفه مثل مساجد و حرم … و روضات ائمه معصومين صلوات الله عليهم اجمعين … گذاردن در اماكن
سنت است … پنجم خشوع و تأنى در نماز سنت است … آن ترك كند
… واجب است … تمام اجزا …
استثناى بعضى ازين مواضع از حكم مذكور … در موضع اول …
واجب ترك … مثل اهمال …
همچنين در موضع چهارم … نماز واجبست خواه در مواضع مذكوره واقع باشد و خواه در غير آنها پس گذاردن در آن
مواضع … واجب باشد … تخصيص آن مكان … باشد و آن لا اسلم كه آن
واجبى افضل باشد و بر وجه سيوم گفته اند جايز است كه نماز اعاده را نيت وجوب كند پس …
… باشد كه بنيت وجوب گذارده شود و هيچ شك نيست كه …
… معلوم باشد … والله اعلم

حديث سى و ششم

روايت شده است بسندى كه … شيخ صدوق محمد بن على بن بابويه از پدر او على بن بابويه از محمد بن القسم
از محمد بن على الصيرفى از نصر بن مزاحم … از عمرو بن سعد از فضيل بن خديج از كميل بن زياد النخعى
كه گفت كنت مع امير المؤمنين عليه السلام في مسجد الكوفة وقد صلينا عشاء الآخرة فاخذ بيدي حتى خرجنا من المسجد فمشى حتى
خرج الى ظهر الكوفة لا يكلمني بكلمة فلما اصحر تنفس الصعداء ثم قال يا كميل ان هذه القلوب اوعية فخيرها اوعاها احفظ عني ما اقول
لك الناس ثلاثة عالم رباني ومتعلم على سبيل نجاة وهمج رعاع اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح لم يستضيئوا بنور العلم ولم يلجئوا
الى ركن وثيق يا كميل العلم خير من المال العلم يحرسك وانت تحرس المال والمال تنقصه النفقة والعلم يزكو على الانفاق يا كميل العلم دين

به یکسب الانسان الطاعة فی حیاته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته یا کمیل مات خزان الاموال والعلماء باقون ما بقی الدهر اعیانهم مفقود

وامثالهم فی القلوب موجودة ها آه ان ههنا واشار علیه السلام بیده الی صدره لعلماً جماً لو اصبت له حملة بلی اصبت لقناً غیر مامون علیه مستعمل

آلة الدین فی الدنیا ومستظهر بحجج الله علی خلقه وبنعمه علی عباده او منقاداً لحملة الحق لا بصیرة له فی احنائه ینقدح الشک فی قلبه باول عارض

شبهة الا لا ذا ولا ذاک او منهوماً باللذات سلس القیاد للشهوات او مغری بالجمع والادخار لیسا من رعاة الدین فی شیء اقرب

شبهاً بهما الانعام السائمة کذلک یموت العلم بموت حاملیه اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما ظاهر مشهور او مستتر

مغمور لئلا تبطل حجج الله وبیناته واین اولئک اولئک والله الاقلون عدداً الاعظمون خطراً بهم یحفظ الله حججه وبیناته حتی یودعوها

نظرائهم ویزرعوها فی قلوب اشباههم هجم بهم العلم علی حقایق الامور وباشروا روح الیقین واستلانوا ما استوعره المترفون

وانسوا بما استوحش منه الجاهلون وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی اولئک خلفاء الله فی ارضه

والدعاة الی دینه آه آه شوقاً الی رؤیتهم ثم نزع یده من یدی وقال انصرف اذا شئت **شرح** کلام بلاغت نظام

در ضمن آغاز و دو نمایش و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بخش **بخش اول** خلاصه کلام کمیل ابن زیاد نخعی که

در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم در مسجد کوفه در حالتی که نماز را ادا نموده بودیم با هم تا حضرت امیر علیه السلام

دست مرا گرفت و روان شدیم تا آنکه بیرون آمدیم از مسجد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میرفتند تا آنکه بیرون کوفه آمدند

و در بین تمام یک کلمه سخن با من نگفتند بیرون بصحرا آمدند نفسی از روی حزن برآوردند مرا روی خطاب در آورده فرمودند

ای کمیل بدرستی که این دلها ظرفی چند هست مر علوم و معارف را پس بهترین آنها دلیست که فرا گیرنده تر و نگاه دارنده تر باشد

یاد بگیر از من آنچه بتو میگویم بدرستی که مردم بر سه قسمند دانشمند خدایی و آموزنده علوم بقصد حصول نجات و رستگاری در آخرت

و جمعی چند عوام که پیروند از ضعف عقیده خود آواز هر شبانی که برایشان سخنان میکند کنار از آنکه هر کس ایشان را

براهی بخوانند تابع او میشوند و حالت این است که تحقیق را از باطل تمیز کنند مایل میشوند از سمت استقامت براه دیگر

برایشان میوزد و در ... پناه نبرند بر رکن استوار که علوم دانشمندان است ای کمیل علم بهتر از مال است

زیرا که علم نگاهبانی تو میکند و تو را نگاهبانی مال می باید کرد و مال نقصان می یابد از انفاق کم میشود و علم بانفاق زیاده میگردد ای کمیل

علم طاعتیست که اطاعت کرده میشود بآن خدای تعالی و حاصل میکند انسان اطاعت در ایام حیات او و همچنین باعث این میشود که

اطاعت خدای تعالی کنند تا مردم اطاعت او نمایند و نیکنامی و مدح و ستایش را بعد از وفات او ای کمیل ذخیره کنندگان

مال مردند و علما تا آخر فصل خود همچنان باقی اند و باقی خواهند بود مادام که دنیا باقیست بدن های ایشان از نظرها مفقود

بود اما مثالهای ایشان در دلها حاضر است آه آه بدرستی که اینجا و اشارت کرد حضرت امیر علیه السلام بدست مبارک

بسینه خود هر آینه علم بسیار بحری نیست اگر مییافتم جمعی را که حاملان آن باشند یعنی اگر مییافتم هر آینه بذل میکردم

بایشان ولیکن نمی یابم آنچنان کسی که بواسطه آنکه میخواهم بلی یافت میشود بواسطه تحمل فهم زیرکی که محل اعتماد نیست بکار میبرد

در دنیا آنچه در دین بکار میباید بود و تفوق و برتری میجوید بسبب بلا بلی که در معرفت خدا حاصل کرده است و بسبب حجتهای که از

خدا باو رسیده بر بندگان او یا کسی که مطیع و منقاد حق است و فریفته دنیا نیست لیکن بصیرت آنقدر ندارد که باطراف و جوانب

سخن تواند رسید و غور و تعمق بسیار در دقایق علوم تواند نمود باول شبهه که او را عارض شود شک بخاطرش راه

می یابد هر آینه نه این و نه آن یا کسی که حریص بلذتهای فانی است و بی ملاحظه است در امور شهوانی یا کسی که فریفته جمع کردن

و ذخیره گذاشتن مال است نیستند ایشان یعنی حریص بلذات و فریفته جمع و ادخار از نگاهبانان امر دین در هیچ چیز یعنی

ایشان را لیاقت و قابلیت والی بودن امری از امور دین نیست و نزدیکترین کسی که شباهت با ایشان دارد حیوانات چرنده اند همچنین

میمیرد علم بمردن بردارندگان او یعنی همچنانکه معدوم میشوند جمعی که برتبه دانشمندی رسیده اند و کسب علوم و معارف

الهی نموده علم نیز معدوم میشود چه هر کسی بمرتبه ایشان نمیرسد آری ولیکن خالی نمیماند روی زمین از کسی

اقامت دلایل و حجج الهی تواند نمود و عالم باوامر و نواهی او تواند بود یا ظاهر میباشد و مشهور یا مخفی و مستور تا حجتهای

خدای تعالی بر مردم مرتفع نشود و بنیاد آن از هم نپاشد اما کجایند آن گروه ایشان بخدا قسم که کمترین مردمند از روی عدد

و بزرگترین ایشانند از روی قدر و منزلت یعنی قدر و منزلت ایشان از همه کس بیشتر است و عدد ایشان از همه

کمتر با ایشان نگاه میدارد خدای تعالی حجتها و شواهد خود را در میان تا آنکه بسپارند آنرا بجمعی که مانند ایشان باشند و بکارند تخم

آنرا در دلهای امثال خود که اطلاع داده است ایشان را علم الهی بر حقایق اشیا ... که در حقیقت ... بصیرت ...

تعیین و امور دین را چنانچه ایشان از اشک مداری نمانع و آسان کرده اند چون آنجا را بایستی بتنعم و اهل دنیا مشکل دانسته اند آن را
از ترک لذات دنیه و قطع تعلق از دنیا و زخارف آن و ملازمت خاموشی و سهر و جوع و امثال آن و انس گرفته اند بآنچه
وحشت دارند از آن جاهلان یعنی صحبت میدارند با دنیا بابدنهای که روحهای ایشان متعلق بعالم بالا است ایشان خلیفهای خدااند
در زمین او و خوانندگان مردم بدین او آه آه از جهت شوق که در دیدن ایشان هست بعد از آن دست مبارک از دست من جدا
کردند و فرمودند برو اگر اراده رفتن داشته باشی

بخش دیگر

قوله اصحر اصحار در لغت رفتن بصحرا است قال فی الصحاح
اصحر الرجل ای خرج الی الصحراء تنفس الصعداء صعدا بضم صاد و فتح عین بی نقطه و مد الف نفسی است که از دردی و غمی برآید
و نصبش بجهت ترکیب بر مفعول مطلق بودن است که از برای نوعی باشد مثل جلست القرفصاء و قرفصا بضم قاف و فا
از نشستن هست یا کمیل کمیل که از اعاظم اصحاب امیر المؤمنین علی علیه السلام و محرم راز او بوده و در زمان حجاج بن یوسف
او کشته شد بعد از آنکه امیر المؤمنین علیه السلام خبر آن داده بود ان هذه القلوب اوعیة وعا بکسر واو یعنی ظرف
و وعی الشیء یعنی حفظه و جمعه که اوعاها در خیرها اوعاها یعنی احفظها و اجمعها باشد عالم ربانی یای ربانی
یای نسبت است که ربانی یعنی منسوب برب شد و زیاده شدن الف و نون بجهت زیادتی خلاف قیاس است مثل لحیانی و
ربانی کسیست که در شناخت پروردگار وجود معرفت بسیاری حاصل کرده باشد قال فی الصحاح الربانی المتاله العارف
بالله تعالی و صاحب قاموس نیز موافق او گفته و صاحب کشاف هم جائی که تفسیر این آیه می کند که کونوا ربانیین ذکر کرده است که
الربانی هو الشدید التمسک بدین الله و طاعته یعنی ربانی کسیست که نهایت غلو در طاعت خدا ایام داشته باشد و مستند
قول خود ساخته است کلام محمد بن الحنفیه را بعد از فوت عبد الله بن عباس که گفت الیوم مات ربانی هذه الامة یعنی
امروز مرد ربانی این امت و شیخ ابو علی طبرسی در مجمع البیان آورده که الربانی هو الذی یرب امر الناس بتدبیره لهم و
اصلاحه ایاه یعنی ربانی کسیست که نظام یابد امور مردم بتدبیر او و آنرا و صلاح پذیرد حال ایشان باصلاح او و متعلم
علی سبیل نجاة یعنی آموزنده علم بقصد حصول نجاة یعنی قصد او از آموختن علم نجات یافتن در آخرت باشد از مهالک و آفات
آن نشأه نه تحصیل منفعت دنیا و لذات آن همچنانچه شیوه اکثر ابنای این زمانست و همج رعاع همج جمع همجه است و همجه مگس کوچکی که بر روی

بگردی

که بر روی گوسفندان و خران نشیند استعاره کرده آن حضرت آنرا بواسطه جهال عوام از روی حقیر داشتن و خواری ایشان در اتباع
بفتح را و عین بی نقطه عوام الناس و مردم اوباش و زبون است اتباع کل ناعق نعیق آواز چوپانست که در وقت راندن گوسفندان
بکار می برد و آواز کلاغ را نیز می گویند و مراد اینست که ایشان بواسطه عدم ثبات خود بر عقیده از عقاید و تزلزلی که در امر دین
دارند تابع می شوند هر کسی را که ایشانرا بجانب خود خواند و اعتقاد میدارند که هر کس دعوی میکند حقیقت و بهبود او می باشد و کمال
میرسد و نمیدانند که حق کدام است و باطل کدام و محق کیست و مبطل که و شاید که این قسم از مردم را بصیغه جمع آوردن و قسم اول را
مفرد آورده باشد بجهت آن که اصناف مردم بسیارند و آن دو صنف کم و اسامی و العلم یزکو علی الانفاق زکات بفتح یعنی نمو کردن و زیاده
و علی بمعنی مع است که بمعنی مع استعمال یافته باشد چنانچه در کریمه و ان ربک لذو مغفرة للناس علی ظلمهم گفته اند که یعنی مع
ظلمهم است و میتواند بود که از برای سببیه و تعلیل باشد چنانچه در کریمه و لتکبروا الله علی ما هداکم گفته اند که یعنی
استعمال یافته است و معنی آیت آنست که و لتکبروا الله بسبب هدایت یافتن شما یعنی بزرگی یاد آورید خدا را بسبب هدایتی که
شما را کرده است العلم دین یدان الله به دین اینجا بمعنی طاعت است و شوی از برای معصیت یعنی علم طاعتی بزرگیست که طاعت
خدای تعالی بدینی او حاصل است یکسب الانسان الطاعة یکسب بضم یا است از باب افعال و مراد آنست که در معنی اول مذکور شد
و جمیل الاحدوثه یعنی سخنان نیک و مدح و ستایش و احدوثه مفرد احادیث است همچنین اعیانهم مفقودة و امثالهم فی القلوب موجودة
امثال جمع مثل است بفتح میم و ثاء و مثل و مثل بمعنی نظیر و شبیه است بعد از آن شایع شده است استعمال آن در کلامی که در زبانها
دایر شده باشد اشارت باو مشهور شده که مورد خاص داشته باشد بعد از آن استعمال کرده اند در کلامی که شأنی و غرابتی داشته باشد
و اینجا بمعنی مستعمل است یعنی حکم و مواعظ ایشان در دلهای مردم باقی و محفوظ خواهد بود که بآن عمل میکرده باشند و برا
میرفته باشند تا دور زمان است لو اصبت له حملة حمله بفتحتین جمع حامل است یعنی کسیکه اهلیت و قابلیت تحمل آن داشته باشد
و جواب لو در کلام محذوفست و کلام در تقدیر است که لو اصبت ذلک لبذلته لهم یعنی اگر می یافتم کسی چند که اهل آن
بذل میکردم این علم بسیار را بایشان بلی اصبت لقنا لقن بفتح لام و کسر قاف یعنی زیرک و فهیم است مشتق است از لقانه
یعنی زیرکی و فهم است یستعمل آلة الدین فی الدنیا یعنی میکرد آن علم را که آلت و سبب فوز بسعادات دینیه ابدیه است وسیله حصول لذات

بدنی و حظوظ نفسانی و دنیوی مثل زیاده کردن مال و حصول جاه و جلال و اقبال خلایق و میل خاطرها بسوی او لا بصیرة لهم فی احنائه
احنا بفتح همزه و حای بی نقطه و بعد از آن نون جمع حنوات یعنی جانب قال فی الصحاح الحنو واحد الاحناء وهی الجوانب یعنی
نیست او را بصیرتی اگرچه باطراف و جوانب سخن تواند رسید و غور و تعمق در آن تواند کرد و در بعض نسخها فی احیائه واقع شده
بکسر همزه و سکون حای بی نقطه و بعد از آن یای دو نقطه زیرین یعنی او را بصیرتی در آن نیست که آن را زنده و باقی دارد و در مقام تقویت
و تایید آن در آید الا لا ذا و لا ذاک یعنی نه منقاد بی بصیرت را اهلیت آن هست که علم خود را با او بیاموزانم و نه دیگری که فهم را که محل
اعتقاد نیست و این کلام جمله معترضه است میان معطوف و معطوف علیه او منهوما باللذات یا حریص بلذتهای نهانی خانه و کوشش
کننده در تحصیل آنست قال فی الصحاح نهم بکذا فهو منهوم ای مولع به و منهوم در اصل لغت یعنی کسیست که از طعام سیر نشود
و مناسبت بین المعنیین ظاهر است سلس القیاد للشهوات یعنی سهل الانقیاد که بی تامل و توقف در عقب امور دنیا از شهوات
نفس میشود و بلذتهای بدنی می گراید و مغری بالجمع والادخار اغرا یعنی مرتعی ساختن و برانگیختن است چنانچه میگویند اغریت
الکلب بالصید یعنی برانگیختم سگ را بجانب شکار و حاصل یعنی آنکه یا فریفته جمع کردن مال است و مایل ذخیره گذاشتن آن
گویا شخصی او را برانگیخته و حریص بر آن ساخته لیسا من رعاة الدین فی شیء رعاة بضم راجع راعیست یعنی والی حاکم یعنی هیچکدام از
منهوم بلذات و مغری بجمع و ادخار از والیان دین نیستند یعنی ایشان را قابلیت و اهلیت آن نیست که متولی امور دینی باشند
و درین کلام اشعاریست بآنکه دانشمند حقیقی والی دین است یعنی امور دین منوط برای و در وقت اوست که آنچه گوید
عمل باید کرد و آنچه نهی کند از آن احتراز باید جست و مخفی نماند که حضرت امیر علیه السلام درین حدیث منقسم ساختند اهل
تعلم و آموختن علم را بانواع سه بر وجه چهار قسم **اول** یعنی آنانکه با فسق و فجور که با آنکه استعداد فهم آن دارند و در کی
بسبب آنکه اراده نمی نمایند بآن رضای خدای تعالی را و بقصد قربت متوجه تحصیل علم نمیشوند بلکه عمل ایشان مبتنی بر زیادتی
شهرت میان خلق است و علم خود را دامی ساخته اند که بآن صید می نمایند وصول لذات بدنی و شهوات نفسانی را **دویم**
جماعتی که از اهل صلاح و سداد اند و پیرامون فسق و فجور نمیگردند نهایتش ایشان را بصیرتی آن نیست که به هر سخنی وا توانند رسید
و به رموز و اسرار کلام اطلاع توانند یافت بلکه همین بظاهر آن می رسند و باول شبهه که برایشان وارد شود شک در ایشان راه

و در حال از راه بیرون کردن **سیم** گروهی که علم را وسیله رسیدن بمطالب دنیوی و اعتبار میان خلق و شهرت خود نمی سازند
و آنچنان نیست که بصیرت فهم سخن نداشته باشند و باطراف و جوانب کلام نتوانند رسید و لیکن گرفتار شهوات نفسند و در
دست تدابیر بهیمی و سبعی اسیر و ذلیل و در سیل لذات و هوا و هوس سر و پا بسر فرو رفته اند چنانچه همگی اوقات ایشان صرف آن میشود
و بکار دیگر نمیتوانند پرداخت **چهارم** جمعی که از صفات ذمیمه مذکوره خالی یافته اند و سلوک براه داد و طریق حق را
شعار خود دارند ولیکن بصفت ناخوش دیگر گرفتارند که آن حب مال و میل بدنیاست و ذوق ذخیره گذاشتن و بسیار
کردن مال را وجهه همت ساخته علم را وسیله آن میسازند پس لایق نیست کسی را که طالب علم حقیقی است که اول نفس خود را
از لوث اخلاق ذمیمه و اوصاف ناپسند شست و شوی دهد زیرا که دانش و علم عبادت دل است و بجای نماز قلب
و چنانچه نماز که وظیفه جوارح ظاهر است درست نیست مگر بپاک ساختن اعضای ظاهری از آلایش خبث و نجاست حدث همچنین
دل و نماز او نیز درست نیست مگر بپاک ساختن از آلایش اخلاق ذمیمه و خباثت اوصاف ناشایسته کذلک یموت العلم
بموت حاملیه یعنی چنانچه جمعی که اهلیت تحمل علوم حقیقی و فرا گرفتن معارف الهی دارند معدوم میشوند و زوال می
پذیرند علوم و معارف مذکوره نیز معدوم و فانی و زوال است و بردن علماء ارباب عرفان علم و معرفت برطرف میشود زیرا که
نمی یابند آنچنان کسی را که در وقت رفتن توانند علم خود را بایشان سپرد و چنان کرده که بعد از ایشان نماند از ایشان
باقی ماند و چون نمی باید که سلسله علم و معارف بالکلیه انقطاع یابد و مادام که نوع انسان باقیست می باید ما در آن عهد
میان خلق باشد بلکه ناچار است زمان را از امامی که نگاه دارنده دین و حافظ علوم و معارف آن باشد چنانچه مقتضی قواعد
ارباب عدل و توحید است رضوان الله علیهم بازیافت کرده حضرت این کلام را بانکه اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم
لله بحجة اما ظاهرا مشهورا و خایفا مغمورا یعنی از کم خالی نمی شود دنیا از امامی که برپای دارد دلایل دین حق و حقیقت
علوم حقیقی و معارف الهی را یا بعنوان ظاهر و هویدا مثل امامت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در ایام خلافت ظاهری ایشان
که جمیع اهل اسلام از مخالف و موالف بر آن اتفاق دارند یا بعنوان اختفا و پرده و پنهان بی آنکه اشتهار یابد امامت او
آن باشد مثل امامت آنحضرت صلی الله علیه و آله در زمان خلفای دیگر که پیش از ایشان مذکور بودند و حال امامت ایشان مخفی

بالزامات قیام داشتند و میتوانستند اظهار نمود و چنانچه درین زمانست از حضرت صاحب الامر علیه السلام و اختفای آنحضرت از نظر خلایق

تا وقتی که اراده الهی تعلق بظهور او بگیرد و هجم بهم العلم علی حقایق الامور و باشروا روح الیقین بعد ازان شروع کرده حضرت

در ذکر اوصاف امامان مذکور و فرموده اند که ایشان نجیبی اند که اطلاع یافته اند بعلم لدنی که محتاج بتعلیم و تعلم نیست حقایق اشیا

آنچنانچه هست از محسوسات و معقولات و منکشف شده است برایشان آنچه در پرده اختفا محجوب و مختفی بوده بر جمیع آزاد و مرده اند

و چنانچه هست در نفس الامر بعین الیقین مشاهده کرده و ایشان را شک و تردیدی در دلها باقی نماند و دلهای ایشان را علمشان

تمامی بهم رسیده و ارواح ایشان از آن استراحت یافته و معنی این حالت حکمت حقیقی که در قرآن وارد است که من اوتی الحکمة

فقد اوتی خیرا کثیرا یعنی هر که را حکمت داده شد بدرستی که داده شده است او را خیر بسیار و روح بفتح را چنانچه گذشت بمعنی

راحت است و استلانوا ما استوعره المترفون وعر بفتح واو و سکون عین در اصل لغت بمعنی زمین سخت و ناهموار است و در تعامل

وازانجا اخذ کرده بمعنی مشکل استعمال میکنند قال فی الصحاح لقال جبل وعر و مطلب وعر و مترف بمعنی منعم است ماخوذ از ترف

بضم تا که بمعنی نعمت است یعنی آسان ساختند بر خود آنچه ارباب تنعم بر خود مشکل ساخته اند آنرا مثل ترک شهوتهای بدنی

و قطع تعلقات دنیوی و مداومت خاموشی و بیداری و تحمل گرسنگی و تشنگی و احتراز از اکثر مشتهیات و امثال آن که ارباب

دو چیز که موجب زیادتی قرب الهی و افزونی مرتبهای ایشان در آن نباشد و امثال او و آنچه شعار و دثار ارباب ریاضت و اصحاب عرفان

و صحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی یعنی مصاحبت نمودند دنیا را ببدنها و دلهای خود تعلق بان نخواهند داشت اکثر او در

او مشغولند و ارواح ایشان بمشاهده جمال الهی بی پرده است و اکثر صحبت ارباب دنیا و ابنای زمانست و ارواح ایشان معلق است

در عالم بالا با ملاء اعلی که ملائکه مقربین و ارواح قدسی اند و حسن اولئک رفیقا اولئک خلفاء الله فی ارضه و حضرت

مسند الیه دین فرموده باسم اشاره که با سطه آنست که ملائکه برایشان ... ایشان اسنا

القاب بصفاتی که گذشت چنانچه در تفسیر کریمه اولئک علی هدی من ربهم و اولئک هم المفلحون تعریف مذکور است

بر بنیجه ... آه آه شوقا الی رؤیتهم ...

و ... بعد از ... اهل ایقان بوده چنانچه

هر از مشکات انوار معرفت او مقتبس از انوار ارشاد و هدایت او مستنیر بوده اند بلی الفرقه دهنش بر ایشان هیئت مشتاق

مشاهده جمال انبیای حضرت خود بوده و خاطر مبارک شریف ایشان متعلق در یافت لقای اصحاب طریقه خود سلام الله علیهم اجمعین

غایت اول استقامت آنچه این حدیث اشعار بآن دارد که روی زمین هرگز خالی نمیباشد از امامی که موصوف بصفات

مذکوره باشد و تحقیق آنچه مفاد حدیث مشهور نزد خاصه و عامه است که من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة است که متفق علیه شیعه و سنی است

یعنی کسیکه بمیرد و نشناسد امام زمان خود را میمیرد مرگ ارباب جهالت و جمعی که از دین بیگانه اند بنا بر مذهب امامیه که

امام زمان ایشان امام محمد مهدی صاحب الزمان علیه السلام ظاهر است و مخالفان ایشان از اهل سنت و جماعت درین امر تشنیع بسیار بر ایشان

میکنند و میگویند امامی که وصول بخدمت او ممکن نباشد و فرا گرفتن مسایل و احکام دینی از او هیچ کس را میسر نیست شناختن او

چه فایده مترتب خواهد بود که کسیکه بمیرد و شناخت او حاصل نکرده باشد از دین بیگانه است و امامیه رضوان الله علیهم در

جواب ایشان میگویند که فایده شناختن امام زمان خود همین دیدن و فرا گرفتن مسایل و احکام نیست بلکه نفس تصدیق بوجود

او و اعتقاد اینکه او خلیفه خداست در زمین امریست که فی ذاته مطلوبست و رکنیست از ارکان اسلام چنانچه کسیکه در

عصر پیغمبر صلوات الله علیه و آله بوده تصدیق بوجود آنحضرت و اعتقاد بنبوت او ضروری دین ایشان بود قطع نظر

از دیدن او و فرا گرفتن مسایل و احکام دینی از او و در روایت شده است از جابر بن عبدالله انصاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله

ذکر احوال امام محمد مهدی علیه السلام کرده و فرمودند ذلک الذی یفتح الله عز و جل علی یدیه مشارق الارض و مغاربها

یغیب عن اولیائه غیبة لا یثبت فیها الا من امتحن الله قلبه للایمان یعنی اوست آنکه فتح خواهد کرد خدای عزوجل

بر دست او تمام روی زمین را از مشرق تا مغرب غایب میشود از دوستان خود غایب شدنی که بر تصدیق آن ثابت نماند مگر کسی

که خدای تعالی امتحان کرده باشد دل او را از جهت ایمان جابر انصاری گوید که گفتم ای رسول خدای آیا شیعه و دوستان او را نفعی

خواهد بود از او در ایام غیبت او حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند که ای والذی بعثنی بالحق نبیا انهم لیستضیئون

بنوره و ینتفعون بولایته فی غیبته کانتفاع الناس بالشمس و ان علاها السحاب یعنی آری بآن خدای قسم که مرا فرستاده است

بحق و راستی که ایشان یعنی شیعه و اولیای او روشنی میگیرند بنور او و منتفع میشوند بدوستی او در ایام غیبت او چنانچه

مردم از آفتاب واگرچه در زیر ابر پنهان باشد وامامیه میگویند بایشان که تشنیع که درین باب بما میکنید بعینه بر شما وارد است

زیرا که شما بر آن رفته اید که مراد بامام زمان در حدیث مذکور صاحبان شوکت اند از پادشاهان و سلاطین دنیا هر کس باشد

خواه عالم باشد و خواه جاهل خواه عادل باشد و خواه فاسق پس میگوییم چه فایده مترتب توانند بود بر شناختن جاهل فاسق

تا اگر کسی بمیرد و او را نشناخته باشد کافر و بیکانه از دین مرده باشد و بعضی از مخالفان بر چیزی متفطن شده اند و بر آن رفته اند

که مراد بامام زمان در حدیث کتاب الهی است که قرآن مجید باشد و امامیه میگویند بنابرین تخصیص بامام زمان آنچه که از حدیث مذکور

فهم میشود وجهی نداشته خواهد بود چه تخصیص که اشعار بآن دارد که امام هر عصری غیر امام عصر دیگر باشد و قرآن در هیچ عصری

بکیفیت و تغیر و تبدیل بدان راه نمی یابد تا انقراض عالم و نیز چه معنی اراده شده است از معرفت قرآن که کسی که آنرا حاصل نکرده

باشد کافر میمیرد اگر مراد بآن معرفت الفاظ و عبارات و دانستن معانی آنست چنانچه مخفی نیست بر بسیاری از مردم

مشکل میشود و اگر مراد مجرد تصدیق است همان تشنیع که بما میکردید بر شما بر میگردد چه خواهیم گفت هر گاه متعسر با الفاظ آن کسی ا حاصل

نباشد و علم بعضی آن نداشته باشد و نتواند که استنباط مسایل و احکام از آن نمود چه فایده مترتب خواهد بود بر تصدیق بوجود آن

کسی که حاصل نکرده باشد آنرا چون بمیرد کافر مرده باشد پس تشنیع شما بر ما درین باب و هیچ اشد باشد والله الهادی و علیه التکلان

نمایش دویم حکایت کرده است سید بزرگوار رضی الدین علی بن طاوس علیه الرحمه در بعضی از کتب خود که در وقتی که در جمعی بوده است

مراد در بغداد با بعضی از فضلای آنجا و کشانیدیم سخن را با ایشان بامام امام محمد مهدی علیه السلام که امامیه با وی میگویند که او تا غایت درجها

و بواسطه مصلحتی از نظر مردم بسبب اختیار کرده است تا وقتی که امر الهی بظهور او تعلق گیرد فاضلی از ایشان که طرف بحث بود در مقام تشنیع

انکار این شد بر کسی که تصدیق بوجود امام کرده است و اعتقاد دارد که او درین مدت مدید زنده است و انکار تمامی نمود او را نسبت بکفتن سخن

کاکر امر و نهی حاضر شود و دعوی کند که من بر روی آب براه میروم جمیع مردم این شهر در مقام تجربه بر میروند او را ببینند یا که تحقیق

دعوی خود نمایند آنچه برفتن او بر روی آب را مشاهده کردند و تعجب نمودند بعد از آن اگر بار دیگر شخصی آمد و همان دعوی

در همین تماشای او بر آیند و رفتن او را بر روی آب مشاهده نمایند تعجب ایشان از روز اول کمتر خواهد بود اگر بر سیم بار کسی دیگر دعوی

باشد کسی تماشای او بر نیاید و در مقام دیدن او نشوند مگر جمعی قلیل از مردم بسبب تمام نمایند و تعجب دیگر رفتن او را بر روی آب ببینند بلکه

نخواهد شد بعد از آن اگر باز کسی آید و این دعوی نماید جمعی بر وجه شوند و از رفتن او بر روی آب تعجب بسیار نموده باشند

تعجب کمتر از اول و دوم و سیم نموده اند جمیع عقلای آن شهر از تعجب ایشان متعجب خواهند شد و بر ایشان تسخر خواهند کرد و

بر روی ایشان خواهند گفت لیس بعجب حال مهدی علیه السلام که تعجب از و دارید چه ادریس و باقی ماندن او تا امروز از پیش قبیل امر شما روایت

کرده اید که ادریس علیه السلام موجود است در آسمان و زنده است از زمان خود تا حال و روایت کرده اید که خضر علیه السلام تا این دم موجود است در زمین و روایت

تا حال و روایت کرده اید که عیسی علیه السلام زنده است و موجود است در آسمان چهارم و چون مهدی علیه السلام ظاهر شود بزمین خواهد آمد و در عقب

با او اقتدا خواهد کرد پس این سه نفر را که همه از آدمی زاد اند که عمرهای ایشان دراز گشته است از عمرهای متعدد ثابت میکنید و شما بآن اذعان کرده اید و از آن

تعجب نمیکنید چرا تعجب میکنید از آنکه شخصی از ذریت مهدی آخر الزمان صلوات الله علیه و آله از نسل یکی از ایشان باشد و نکار دارید این را که عمری با

از عمر معتاد بیرون باشد الا آنکه یکی از ذریه عترت او باشد چرا که چه مقدار از عمرهای دراز است چرا باید بیجا کرد و تعجب نمود

انجام مراد درین مقام ذکر کلامی است که شیخ العارفین شیخ محی الدین اعرابی در کتاب فتوحات مکی در باب سیصد و شصت و ششم از آن ایراد کرده است و آن این است

ان لله خلیفة یخرج من عترة رسول الله صلی الله علیه و آله من ولد فاطمة علیها السلام یواطی اسمه اسم رسول الله صلی الله علیه و آله جده

حسین ابن علی علیه السلام یبایع بین الرکن والمقام یشبه رسول الله صلی الله علیه و آله فی الخَلق بفتح الخاء و ینزل عنه فی الخُلق بضم الخاء اسعد

الناس به اهل الکوفة یعیش خمسا او سبعا او تسعا یضع الجزیة و یدعو الی الله بالسیف و یرفع المذاهب عن الارض فلا

یبقی الا الدین الخالص اعداؤه مقلدة العلماء اهل الاجتهاد لما یرونه یحکم بخلاف ما ذهب الیه ائمتهم فیدخلون کرها

تحت حکمه خوفا من سیفه یفرح به عامة المسلمین اکثر من خواصهم یبایعه العارفون من اهل الحقائق عن شهود و کشف

بتعریف الهی له رجال الهیون یقیمون دعوته و ینصرونه و لولا ان السیف بیده لافتی الفقهاء بقتله و لکن الله یظهره

بالسیف والکرم فیطیعون و یخافون فیقبلون حکمه من غیر ایمان و یضمرون خلافه و یعتقدون فیه اذا حکم فیهم بغیر مذهب

ائمتهم انه علی ضلال فی ذلک لانهم یعتقدون ان اهل الاجتهاد و زمانه قد انقطع و ما بقی مجتهد فی العالم و ان الله

لا یوجد بعد ائمتهم احدا له درجة الاجتهاد و اما من یدعی التعریف الالهی بالاحکام الشرعیة فهو عندهم مجنون فاسد الخیال

یعنی بدرستی که خدای را خلیفه ایست از عترت رسول خدای صلی الله علیه و آله از فرزندان فاطمه زهرا علیها السلام که نام او موافق است با نام رسول خدای

بیرون نخواهد آمد

[illegible] حسین بن علی است علیهما السلام [illegible] و مقام ابراهیم شباهت دارد و خلق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مقلدة العلماء و اهل الاجتهاد [illegible]

[illegible] اهل اجتهاد [illegible] انقطاع [illegible]

[illegible] کلام [illegible] والله ولی التوفیق

حدیث سی و هفتم روایت شده است بسندی که متصلست بشیخ ثقه محمد بن یعقوب کلینی **از** علی بن ابراهیم **از** پدرش [illegible]

[illegible]

بن هاشم **از** قاسم بن محمد **از** منقری **از** سفیان بن عیینه **از** امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] لیبلوکم ایکم احسن

عملا قال لیس یعنی اکثرکم عملا ولکن اصوبکم عملا وانما الاصابة خشیة الله والنیة الصادقة [illegible]

[illegible] **شرح** کلام امام علیه السلام [illegible] **آغاز**

[illegible] **بینش اول** [illegible] الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم

احسن عملا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **بینش دویم** لیبلوکم ایکم احسن عملا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علی خلاف المذاهب فیه جمله یعنی خبر آنست خشیة الله والنیة الصادقة در معنی خشیت و بیان فرق میان آن و خوف که
از خواجه نصیر طوسی رحمه الله منقولست در شرح حدیث بیست و دوم ازین کتاب سبق ذکر یافت بآنجا رجوع باید کرد و مراد از نیت
صادق مایل ساختن دل است بجانب طاعت خدای بی آنکه ملاحظه شود در آن چیزی سوای قرب و وصول بجناب او و مثل کسی آنکه
بنده خود را مثلا و ملاحظه کند در آن بقصد قربت خلاصی خود را از مشقت نفقه و کسوه او یا از تشنیع خلق و زبونی احوال او یا آنکه قصد
کند در حضور مردم سائلی را بواسطه عرض ثواب الهی و ستایش مردم او را بوجهی آنکه اگر ستایش مذکور ملحوظ او نباشد تصدق مذکور از وی بعمل
نیاید و اکثر [illegible] ثواب الهی [illegible] ستایش مردم او را [illegible] که تصدق مذکور از وی بعمل آید و مثل آن
که [illegible] در نماز [illegible] و صادق در بعضی [illegible] بوده باشد که [illegible] قیام ما [illegible] است و اتفاق افتد که [illegible] که آن قیام
باشد [illegible] و در آن وقت [illegible] او قات [illegible] در آن وقت [illegible]
و [illegible] ایشان [illegible] و اطلاع یافته [illegible]
[illegible] اعمال [illegible] قربت [illegible]
و [illegible] بقیام [illegible] باشد
[illegible] العمل الخالص الذی لا ترید ان یحمدک علیه احد الا الله [illegible]
[illegible]
تخصیص
[illegible] قربت باشد [illegible]
بعضی
با [illegible] بقصد قربت [illegible]
تعریفات دیگر [illegible] بعضی گفته اند هو تنزیه العمل عن ان یکون لغیر الله فیه نصیب یعنی [illegible] عملات از [illegible]
باشد و بعضی گفته اند هو اخراج الخلق عن معاملة الحق [illegible] و بعضی گفته اند هو ستر العمل عن الخلائق
و تصفیته من العلائق [illegible] عملات [illegible] از جمیع تعلقات [illegible] گفته اند ان لا ترید علی عملک
در دنیا
علیه شاهدا غیر الله [illegible] آنست [illegible] باشد [illegible] آن [illegible] تعالی [illegible]

و ندر آخرت [illegible] درجات بلند و پایات عالی که کثرت آن [illegible] بشارت بآنست کلام امیرالمؤمنین و سید الموحدین
صلوات الله و سلامه علیه که در حال مناجات با پروردگار خود گفته ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک و لکن وجدتک اهلا للعبادة
فعبدتک یعنی عبادت نکردم ترا از [illegible] بواسطه طمعی که در بهشت تو داشتم ولیکن یافتم ترا لایق آنکه عبادت تو کنم
پس عبادت تو قیام نمودم **نمایش اول** باید دانست که بسیاری از علمای خاصه و عامه یعنی علمای شیعه و سنی
بر آن رفته اند که هرگاه در عبادت حصول ثواب اخروی یا خلاصی از [illegible] عقاب الهی قصد شود آن عبادت صحیح نیست
و گفته اند که این قصد منافات دارد با اخلاص که عبارت از اراده محض حصول ثواب [illegible] الهی [illegible]
قصد حصول ثواب یا خلاصی از عقاب نماید هر آینه قصد کرده خواهد بود جلب نفع و دفع ضرر را از خود نه محض [illegible]
احضار را چنانچه کسی که تعظیم شخصی نماید و ثنا و ستایش او کند بواسطه طمعی که در مال او داشته باشد یا بجهت ترسی که او را
که از اهانت و آزار او باشد هر آینه او را در آن فعل مخلص نخواهند گفت و از جمله کسی که در این باب مبالغه و غلوی بسیار کرده
رضی الدین علی بن طاوس است قدس الله روحه و از کلام شیخ شهید رحمه الله علیه در قواعد شهیدی [illegible]
[illegible] اکثر علمای امامیه رضوان الله علیهم [illegible] و امام فخر رازی [illegible] در تفسیر کبیر اتفاق متکلمین را بر آن نقل کرده است
که جمیع ایشان متفق اند بر آنکه کسی که عبادت خدا [illegible] کند جهت ترس از عذاب او یا بواسطه طمع ثواب او عبادت او صحیح نیست و
مذکور [illegible] تفسیر [illegible] ادعوا ربکم تضرعا و خفیة و [illegible] در اوائل سوره فاتحة الکتاب [illegible]
[illegible] کند که [illegible] بواسطه حصول ثواب [illegible] یا بجهت [illegible] عقاب [illegible] و [illegible] و کسی که گفته است این
[illegible] و بطلان [illegible] نیست قبول ندارد که قصد مذکور منافی اخلاص باشد و [illegible] ثواب الهی [illegible]
[illegible] از غضب و عذاب او امری نیست که مخالفت داشته باشد بقربت و حصول رضای او و [illegible] باشد [illegible]
در کلام مجید مدح اصفیای خود بآن کرده است که کانوا یسارعون فی الخیرات و یدعوننا رغبا و رهبا یعنی بودند ایشان
که شتاب میکردند در امور خیر و میخواندند ما را بواسطه رغبتی که در ثواب ما داشتند و بجهت ترسی که از عقاب ما بود و [illegible]
در کلام مجید فرموده است وادعوه خوفا و طمعا یعنی بخوانید خدای را و عبادت او کنید بنا بر ترسی که از عذاب او شما را هست [illegible]

طلبی که ثواب او در اوست و بجای دیگر میفرماید یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا الخیر لعلکم تفلحون
یعنی ای آنان که ایمان آورده اید رکوع کنید و سجده نمایید و بندگی کنید پروردگار شما را با آن دعوتی که کرده است رکوع کنید و سجده نمایید یعنی نماز
کنید و عبادت نمایید پروردگار خود را و بکوشید در بفعل آوردن امور خیر و صالح که بر او باشید تا شما امیدوار بفلاح و نجات باشید ای تا اگر
فلاح با بیدار نجات او علی الاحتمال اللتی و فلاح عبادت از دریافتن ثواب است چنانچه شیخ ابوعلی طبرسی نقل بران کرده است تا این غایت آنچه
از کلام حقی که مقصد مذکور را منافی اخلاص میدانند نظر بسیره بحث و منافی نشاده دین دلایل بجا لیست و سبیع و تمیز ... تا مکلف
گفتند ذلله مذکور غالباً بقصد قربت وارد است و جهتی ندارد و منافی اخلاص نیست اگر این کلامیست بی مغز بجهت آنکه
ظاهر صورتی یافته زیرا که فرق میان اطاعت محبوب حقیقی و پیروی او از روی خواهش او بنابر محض دوستی و محبت و حصول رضای او و میان
اطاعت و پیروی او بواسطه غرضهای دیگر از آنکه غایت ظاهر است و هیچ شکی نیست که شق دوم نزد ارباب بصیرت و عرفان از درجه
اعتبار ساقط است و از درجه اعتقاد نازل واما در استدلال بدو آیت قرآنی که اول مذکور شد آنکه بسیاری از مفسرین ذکر
کرده اند که معنی رغبا و رهبا آنچه مذکور شد نیست بلکه بمعنی رغبت در اجابت و قبول طاعت است و ترس از رد و عدم قبول
آن واما در آیت سیم آنکه شیخ ابوعلی طبرسی در کتاب مجمع البیان ذکر کرده است که معنی لعلکم تفلحون آنست که باشد که سعادتمند شوید
و فیروزی یابید و هیچ شکی نیست که حصول رضای او تعالی و حرمت از اعظم سعادتهاست و فوز بسعادت تمیز و مطلق بهترین فیروزیهاست و تفسیر
کرده است شیخ مذکور فلاح را در رعد و اولئک هم المفلحون بنجاح و فوز که عبارت از فیروزیست یا نیک و سعادتمند شدن
و شیخ ابوجعفر طوسی در تفسیر خود که مسمی به تبیانست گفته است که مراد بمفلحون ارباب نجاح و فیروزیند یعنی آنانکه ادراک کرده اند
و یافته اند آنچه طلب آن مینمایند از نیکی که از ایشان در حیز آمده است و باز یافته اند اعمال که بسبب فوز و ادراک آن بیست
و سعادتمندی و در تفسیر قاضی بیضاوی واقعست که المفلح هو الفائز بالمطلوب و همین معنی در کشاف نیز واقعست و در تفسیر آیت شیخ ابوعلی
طبرسی فلاح را در کریمه قد افلح المؤمنون بفوز بثواب نهایتش آنکه فلاح در آیت مذکوره بمعنی لازم ندارد که جا واقع شود
با آن معنی حمل باید کرد و بر تقدیری که بدان معنی حمل شود استدلال بآیه بر مطلب مذکور که تمام است که معنی لعلکم تفلحون بجای ارباب باشد اگر بر تعلیل محمول شود
شیخ ابوعلی طبرسی حمل ابر تعلیل کرده است آیت مذکوره را مطلقاً مگر بوجهی که خواهد بود بجهت آن تقدیر یعنی عنای خواهد بود که بواجب بعمل آید تا بعمل آید و نکو

سبب آن شود که شما سزاوار طرز ثواب و از عذاب برهید و نتیجه لازم عبادت که اگر کسی قصد کند عمل صحیح باشد نمی کند و موجب رستگاری و نجات
اقتضا شود و اگر بعضی آن را افضل کنند باتفاق و عمل باطلست و الزام کنند قصد آن را با قصد قربت در صحت آن خلاف کرده اند چنانچه خواهد
آمد لیس هرچه عمل سبب آن شود لازم نیست که قصد آن صحیح باشد و اولی آنست که استدلال بر مطلب کرده بحدیثی که روایت کرده است آن را شیخ ثقة کمال
محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی بطریق حسن از هارون بن خارجه از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت العباد ثلثة قوم عبدوا الله
عز وجل خوفا فتلک عبادة العبید وقوم عبدوا الله تبارک وتعالی طلب الثواب فتلک عبادة الاجراء وقوم عبدوا الله عز وجل حبا له
فتلک عبادة الاحرار وهی افضل العبادة یعنی عبادت کنندگان سه صنف اند گروهی عبادت خدا میکنند و غرض ایشان ترس از عذاب او است
و این عبادت بندگانست که بواسطه تادیب خداوندان بامر ایشان قیام مینمایند و برخی بعبادت او قیام مینمایند بواسطه خواهش ثواب
او و این عبادت مزدورانست که بواسطه رغبت آن مزد و اجرت آن بعمل قیام مینمایند و جمعی عبادت او را بجا می آرند بواسطه محبت که باو دارند
و این عبادت آزادانست و این عبادت بهترین عبادتهاست بی شبهه که میگویند قول آنحضرت در این حدیث که وهی افضل العبادة یعنی این عبادت
بهترین عبادتهاست اشعار بآن دارد که آن دو قسم اول نیز افضلیتی دارد پس هر دو صحیح باشند چه عبادت باطل هیچ چیز مقتضی فضیلت
نیست مطلوب که صحت عبادتست کاهی که بقصد حصول ثواب و خلاص از عذاب بعمل آمده باشد ثابت باشد نمایش دوم
جمیع که مانع اند از آنچه رغبت قصد تحصیل ثواب و خلاص از عذاب واقع شود بقصد مذکور را صحیح اند از کلام ایشان فهم میشود که
فساد عبادت میشناسند اگرچه با قصد قربت جمع شود و اما باقی علما که عبادت صحیح میدانند آن را میشود که خواه قصد شود و خواه نشود از شغل خلاص
از نفقه و ادای دین بسبب اینکه کردن او در کفاره و پرهیز از طعام مدتی و داشتن و تبرد و خنک شدن اعضا در وضو و اعلام
مأمومین بدخول در نماز تکبیر احرام و دفع الوقت کردن غریم باشتغال بنماز و ملازمت طواف و خانه کعبه و امثال آن از عبادات و محافظت
متاع خود در بیرون خاستن بنماز شب و امثال آن ظاهر آنست که قصد آنها پیش ایشان بطریق اولی باعث فساد عبادت باشد اما
آنانکه قصد تحصیل ثواب را باعث فساد عبادت نمیدانند خلاف کرده اند در کدام یک قصدها سبیل هست از اکثر ایشان بران رفته اند
که سبیل نیست چنانچه شیخ ابوجعفر طوسی قدس سره در کتاب مبسوط و شیخ ابوالقاسم در معتبر و شرح مختصر نافع و شیخ جمال الدین مطهر در کتاب تحریر الاحکام و منتهی
جزم بآن کرده اند و اکثر متأخرین که بعد از شیخ اند تابع اند و اما در آن جماعت که قصد قربت محقق باشد نقصان ندارد و بر ایشان دارد و آنکه لازم منضم اصلی و ذکر کفایت

ندارد و صحت قصد آن از متاخرین علمای ما رضوان الله علیهم حکم کرده اند ببطلان عبادتی که یکی با قصد قربت یکی از قصدهای مذکوره
جمع شود و شیخ جمال الدین مطهر در کتاب نهایه و قواعد الاحکام اختیار این قول کرده و شیخ فخر الدین ولد او و شیخ شهید علیه الرحمه
در کتاب بیان نیز تابع او شده اند و این قول را رجحان داده بنابر آنکه اخلاص که در عبادت مطلوبست با انضمام قصد امور مذکوره فوت می‌شود
و این مذهب اصح است و شیخ شهید در قواعد خود احتمال تفصیل نیز داده است بر این وجه که اگر مقصود بالذات قصد قربت باشد و
قصدهای دیگر تبعیت آن واقع شود عبادت صحیح است و اگر امر برعکس باشد یا هر دو مقصود بالذات باشند باطل و بباید دانست که آنچه
از باب قربت منضم می‌شود اگر فی نفسه رجحان شرعی داشته باشد یعنی واجب شده یا سنت و قصد آن از روی وجوب یا سنت کند مثل امساک از طعام
در روزه داشتن که اگر به واسطه حفظ بدن امساک کند و بعد [illegible] و اعلام مأمومین به دخول او در نماز بقصد او فی بر [illegible]
ضرر در صحت عبادت نکند هر چند قصد آن منافی قصد قربت نیست بلکه مؤکد آنست که عبادت و لو موجب کرد در نیم آن با نیت قصد قربت
رجحان آن نتوان نمود پس بر روزه که با نیت قربت در آن قصد امساک از طعام کرده باشد بواسطه حفظ بدن صحیح خواهد بود خواه
مذکور واجب باشد و خواه سنت و خواه واجبی که در معین باشد مثل روزه رمضان و نذر معین و خواه غیر معین باشد مثل
قضا و نذر غیر معین نهایتش در خاطر و صحت روزه غیر معین شکی هست و عدم صحت نیز احتمال دارد والله اعلم **نمایش**

سیم تعریف کرده اند بعضی از فقهای ما نیت را با اراده ایجاد الفعل علی الوجه المامور به شرعا یعنی اراده موجود ساختن
فعل بر وجهی که از جانب شارع امر به آن شده و مراد او باراده اراده فاعل است و بفعل آنچه اعم باشد از فعل و از داشتن نفس
بر ترک فعل تا بیرون رود از تعریف مذکور اراده خدای تعالی مر افعال بندگان را زیرا که آن اراده فاعل نیست و داخل شود نیت روزه
و نیت احرام حج و امثال آن با آنکه بحسب ظاهر اراده فعل نیست بلکه اراده ترک فعل است و علی الوجه المامور به شرعا متعلقست
باراده نه بایجاد و مراد اینست که اراده بر آن وجه باشد تا خوم از تعریف بیرون رود چه در خوم لازم نیست که اراده بر آن وجه باشد
بلکه لازم در فعل اراده ایجاد آنست بر سبیل اثبات خواه بر وجه مامور به باشد و خواه نه و این تعریف را علامه در کتاب قواعد الاحکام ذکر کرده و شیخ
رحمه الله علیه بر آن اعتراض کرده است که اکثر مامور به را واجب اراده کرده بنابر آنکه امر در حقیقت از برای وجوبست و در غیر وجوب بطریق
مجاز استعمال می‌شود لازم می‌آید که شامل نیت سنت نباشد پس تعریف جامع نخواهد بود و اگر اراده کرده است بآن مطلق آنچه فعل آن مطلوب باشد

وازجانب شارع رخصت آن حاصل کرده باشد و اگر چه بر وجه اباحت بوده باشد مثل آنچه مطلوبست در قول خدای تعالی که واذا
حللتم فاصطادوا یعنی هرگاه محل شدید و احرام خود را با تمام رسانیدید رخصت شما راست که صید کنید با آنکه حمل کلام است
بر معنی مجازی صادق خواهد بود بر اراده بجود آوردن افعال مباحه و حکم به نیت بودن آن نزد فقها نقص دور است تمام شد و جه
کلام شیخ علیه رحمة الله در شرح قواعد و در کلام او نظر است زیرا که مامور به عبارت از امری است که بفعل آوردن آن بحسب شرع
رجحان داشته باشد بر ترک آن پس سنت داخل باشد و مباح خارج نزد غیر کعبی قایل است بآنکه آنچه رخصت آن نیز از
جانب شارع واقع شده باشد فعلش بر ترک رجحان دارد و اینکه ملاحظه می‌شود که دخول سنت در مامور به منافات دارد
با آنچه مختار محققین است که استعمال امر در وجوب بر حقیقت است و در غیر وجوب بر مجاز نه هر لفظی که در تعریف استعمال شد
ظاهر آنست که بر معنی حقیقی مستعمل باشد اصلا منافاتی ندارد بواسطه آنکه مراد ایشان با آنکه گفته اند که حقیقت از برای وجوبست
صیغه افعل است و آنچه در معنی آن باشد از لفظهایی که مرکب از الف و میم و را است چنانچه مذکور شد نزد ایشان از برای معنیست که مشترک است
میان واجب و سنت یعنی مطلق ترجیح زیرا که حکم کرده اند بآنکه سنت نیز حقیقة مامور به است چنانچه قاضی عضد در شرح مختصر اصول
نقل کرده است و حکم مذکور چنانچه نیت تقاضای اثبات آن می‌کند و نهایت آنچه توان گفت در این باب آنست که اعتراض شیخ علی
رضوان الله علیه مبنی بر اتفاق همین باشد از آنکه مامور به شامل سنت نیز هست و ایشان حکم بر شمول آن نکرده اند و غرض او ضایع
ساختن تعریف در اصل نباشد بلکه بحث او با علامه قدس سره بحسب الزامی باشد زیرا که علامه اگر چه در کتاب نهایه تردد کرده است
در آنکه سنت مامور به است بر حقیقت یا نه اما در تهذیب اصول جزم کرده است بآنکه سنت مامور به نیست و بحث مذکور با او بنابر مذهب
نهایتش بنابر مذهب ایشان یعنی بر بحث مذکور در ترتیب نخواهد بود با آنکه ظاهر از کلام او آنست که مراد او اعتراض بر تعریف باشد و اثبات آنکه
تعریف بر تقدیر مذهب نیست نه بحسب الزامی والله اعلم **نمایش چهارم** اشتهار یافته است میان علمای ما رضوان الله
علیهم که از جمله دلایل آنکه در عبادت ناچار است از نیت و بی نیت ممکن نیست عبادت صحیح نیست قول خدای تعالی است در کلام مجید که وما امروا الا لیعبدوا الله
مخلصین له الدین و در دلالت این آیت بر مطلب مذکور نظر است زیرا که ظاهر این آیت بحسب مقتضی لفظ مخلصین واقع شده و ضمیر امروا راجع است
باهل توریة و انجیل و مراد اینست والله اعلم که مامور شده اند یهود و نصاری که طاعت نکنند خدا را الا حالتی که مخلصین باشند و شریکی نجویند

وکسی را مثل عزیر و عیسی شریک او نسازند در عبادت او چنانچه شیخ ابوعلی طبرسی در تفسیر خود که موسوم بجوامع الجامع است بیانی که تفسیر این آیت
می کند گفته است که معنی آیت آنست که امر فرموده ایشان را در توریت و انجیل مگر برای آنکه [illegible] بپرستند خدا را [illegible] که
احکام آنرا با آنچه محتاج است اند و صاحب کشاف نیز در کتاب خود معنی این آیه را بر این وجه ذکر کرده و نیز شیخ مذکور در تفسیر مجمع البیان یاد کرده [illegible] مخلصین
له الدین در معنی آیت که بیان آنست که جایز نیست مخلوط نسازند عبادت او را با عبادت غیر او و قاضی بیضاوی در تفسیر خود گفته است که مخلصین له الدین یعنی
که در دین کی او کسی را شریک او نسازند و مولانا نظام الدین نیشابوری نیز در تفسیر خود میگوید استدلال کرده اند باین آیت بر آنکه ایمان عبارت از مجموع
بیان و عمل با ارکان است زیرا که خدا ایشان را امر کرده است بعبادت خود و [illegible] و اخلاص عبارت از توحید و [illegible] حنفا
[illegible] و بعد از آن عطف کرده است بر آن اقامت صلوة و ایتاء زکات را [illegible] و ذلک دین القیمة و در کتاب
بعضی این استدلال را [illegible] و ذلک اشارت بجمیع توحید و قیام نماز و ادای زکات باشد [illegible] توحید تنها باشد و [illegible]
مذکور [illegible] و بالجمله [illegible] آیت مذکور [illegible]
در حالت [illegible] واقع شود [illegible] عبادت خود شریک او نسازند و [illegible]
[illegible] مطلب
بآنچه [illegible] **مترجم گوید** [illegible]
این باشد که [illegible] مذکور [illegible]
[illegible] دفع بحث مذکور را دلیل [illegible] با وجود این احتمال هیچ شکی نیست که احتمال اول [illegible]
قایم است و از قیام احتمال بطل الاستدلال [illegible] وجوب نیت است [illegible] آیت مذکور [illegible]
یهود و نصاری [illegible] تکلیف ایشان میکند با آن و از تکلیف ایشان [illegible] تکلیف ما بآن [illegible]
[illegible] و ذلک دین القیمة یعنی [illegible] مستقیم است [illegible]
[illegible] و الله اعلم **نمایش بخیر** [illegible]
[illegible] حقیقت نیت [illegible] اطلاق [illegible]

هر چند مقرون بقصد [illegible] باشد چنانچه در عبارات فقها واقع است که هر گاه نیت کند رفع حدثی را و در واقع آن حدث از او واقع نشده
باشد اگر نیت مذکور از روی غلط باشد و اورا در آن اشتباه شده باشد وضوی او صحیح است اما اگر از روی عمد و دانسته کرده باشد [illegible]
غلط هیچ شکی نیست که فاسد است [illegible] اما در صورت عمد و قصد [illegible] که از او واقع شده باشد [illegible] و واقع شده
[illegible] که حکم بطلان [illegible] در صورت حقیقت مقرون [illegible] نیت و انجا
صورت نیت داده [illegible] قال العلامة فی بحث [illegible]
حدث معین [illegible] ما کان عامدا [illegible] البطلان [illegible]
فلا یضر الغلطة [illegible] قصد رفع حدث معین
نیت کند آنرا [illegible] و در واقع [illegible] باشد و [illegible] صحیح است [illegible] باشد اگر
او از روی غلط و اشتباه باشد [illegible] که وضوی او صحیح است [illegible] دانسته باشد [illegible]
آنست [illegible] و بازیچه کردن او بطهارت [illegible] بالطهارة [illegible]
[illegible] در آن صورت نیت [illegible] حاصل نیست [illegible]
در کتاب [illegible] النوم و لم ینم [illegible]
[illegible] بطهارت یعنی اگر نیت کند [illegible] خواب [illegible] باشد بلکه
[illegible] باشد [illegible] نیت مذکوره [illegible] وضوی او صحیح است اگر
[illegible] باشد [illegible] خواب واقع نشده است وضوی او صحیح نیست [illegible]
بازیچه کننده [illegible] بطهارت [illegible] شد که فقها غلط کننده [illegible] بازیچه کننده
[illegible] صورت غلط و قصد رفع حدث [illegible] واقع است [illegible] نیت [illegible]
[illegible] است [illegible] باشد اسم [illegible] اطلاق [illegible]
[illegible] مسلمانان [illegible]

در نیت نماز بر مسلمانان ابا کرده اند بعد از آنکه نیت مخصوص مسلمانان شد در حقیقت بر کافران نماز نخواهد بود که انما الاعمال بالنیات

و همچنین گفته اند واجبست غسل حیض بر زن ذمیه که شوهر او مسلمان باشد که شوهر او از حیض پاک شود بعد صحبت جمع کند با آنکه هرگاه

وطی او موقوف بر غسلست پس اگر آنچه از او بصورت غسل واقع میشود در واقع غسل نیست بواسطه آنکه شرط غسل نیت است و نیت حقیقی

قصد قربت جزو اوست از کافر متمشی نمیشود زیرا که قصد قربت که مراد از او اینجا قصد امتثال امر خداست از کافر بخصوص

چه او خود را بهیچ یک از اوامر شرعی مامور نمیداند اطلاق غسل بر آن کرده اند نه بنا بر آنکه صورت غسل وارد در بالجمله این آنچه صورت

نیت است اطلاق نیت کرده اند از روی مجاز و اراده کرده اند باین آنکه در صورت عمود در وقع نادی امر وارد فاقعت تا

آید بر ایشان آنچه ملا جلال دوانی در رساله انموذج بر ایشان وارد ساخته است و گفته است که نیت عبادت از قصد قربت و قصد

دفع آنچه اعتقاد حصول آن نداشته باشد محال است که از حیوان واقع شود چه جای انسان پس قصد رفع حدث کسی که اعتقاد

واقع نخواهد است مستقر باشد مگر آنکه از روی غفلت اشتباه باشد پس مقید آن بغفلت که کلام ایشان واقع شده غلط باشد

مترجم گوید اگرچه دفع ایراد فاضل دوانی درین مقام که از مصنف دام ظله وقوع یافته است در نهایت دقت و لطافت و تحقیق

مذکور بحث او منع نهایتش مسئله که عنوان بحث ساخته اند بخاطر قاصر میرسد که عبارتی که از فقها نقل کرده اند فی الحقیقت محل

استشهاد باشد در سبیل تنظیر استشهاد آن نتوان شد با آنکه عبارت مذکوره که اطلاق فقهاست نیت را بر مجرد تصور فعل یا

مقرون بقصد القطع باشد چنانچه تحقیق نیت محتاج باستشهاد است پس اگر بعبارتی از فقها نقل میشد که مستلزم آن اطلاق

بی بود چنانکه آنرا بی تکلف بر سبیل استشهاد وقوع یافت انسب میبود و بر آن وارد می آمد که چون مرجح چنانچه ظاهر است دفع

بحث فاضل دوانی است انعکاس عبارت فقها یعنی عبارات که بحث او با ایشان بر آن عبارات است بر وجهی ساختن نقد را از طور

دور است فتدبر **ختام** این حدیث اشتهار یافته که نیت از اصل عمل بهتر است و فضل آن از فضل عمل بیشتر و بطرق خاصه و عامه

روایت شده است از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که نیة المؤمن خیر من عمله و علما در توجیه این حدیث چند وجه ذکر کرده اند **اول**

آنکه مراد بنیت مومن اعتقاد حق اوست که عبارت از ایمان او باشد و هیچ شک نیست که ایمان او بهتر از اعمال او است زیرا که اثر نیکی

بر آن مترتب میشود که جاوید بودن در بهشت است و عدم آن باعث جاوید بودن در دوزخ بخلاف سایر اعمال حسنه که آنچنان نیست و باقی

توجیه رفع اشکال دیگر را آنچه در تتمه این حدیث روایت شده است نیز میشود چه تتمه این حدیث بر نحوی منقولست که نیة الکافر شر

من عمله یعنی نیت کافر بدتر است از عمل او و این معنی بحسب ظاهر منافات دارد با آنچه در حدیث وارد شده که ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة لم

یکتب علیه حتی یعملها یعنی بدرستی که فرزند آدم هرگاه قصد کند اقدام بگناهی را و بعمل نرساند آنرا عقابی بر وی مترتب نمیشود

تا بعمل نیاورد آنرا پس هرگاه بمقتضای مضمون این حدیث بر نیت معصیت فی نفسها عقابی مترتب نباشد عقاب بر مجرد عمل

مترتب باشد چون تواند بود که نیت کافر بدتر از عمل او باشد پس چون بنا بر توجیه مذکور نیت کافر عبارت از اعتقاد باطل و کفر

او خواهد بود و معنی تتمه حدیث مذکور اینست که اعتقاد باطل و کفر کافر از عمل او بدتر است و ظاهر است که این معنی منافاتی ندارد

با آنچه مفاد حدیث مذکور است پس اشکال مذکور مندفع باشد فتدبر **دویم** آنکه مراد آنست که نیت بی عمل بهتر است از عمل

بی نیت و این توجیه را رد کرده اند که بهتری از شیئی تقاضای آن میکند که در آن شیئی نیز فی الجمله خوبی باشد و در عمل بی نیت مطلقا

خوبی نیست **سیم** آنکه مومن نیت بسیاری میکند که زیاده از آن نمی آید که سعی او در عمل آید پس ثوابی که او را از

دیگر در نیت بهم میرسد بیشتر باشد از ثوابی که از عمل او حاصل میشود و این توجیه را ابن درید لغوی نسبت بسید حسن

چهارم آنکه طبیعت نیت بهتر است از طبیعت عمل زیرا که بر نیت تنها عقابی مترتب نمیشود بلکه اگر نیت خیر است بر آن ثواب

مترتب است و اگر نیت شر است وجود شر مثل عدم است و عقابی بر آن مترتب نیست بخلاف عمل که فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره

ومن یعمل مثقال ذرة شرا یره پس بنابر اعتبار نیت بهتر از عمل باشد و این توجیه از سوانح طبع والد بزرگوار است قدس سره

العزیز **پنجم** آنکه نیت کار دل است و عمل کار اعضا و دل اشرف از اعضاست پس عمل او نیز اشرف باشد از عمل اعضا

نمی بینی که حق تعالی هم در کلام مجید نماز را که عمل اعضاست وسیله یاد خود ساخته است که عمل دلست چنانکه میفرماید اقم الصلوة لذکری

یعنی بر پای دار ای محمد نماز را بواسطه آنکه وسیله یاد من باشد و ظاهر است که مقصود اشرف است از وسیله و نیز اعمال دل از نظر مردم

مستور است و احتمال ریا در آن نمیگنجد بخلاف عمل اعضا که اغلب مقرون بریاست پس این دیگر علت بهتری باشد از عمل اعضا

ششم آنکه مراد آنست که نیت بعضی اعمال مشکله مثل حج و جهاد و امثال آن بهتر است از نفس بعضی اعمال خفیفه مثل تلاوت

آیتی از قرآن و تصدق بیک درهم و آنچه از این قبیل باشد **هفتم** آنکه خیر در این حدیث اسم تفضیل نیست بلکه بمعنی آنست

که نیت مؤمن از عمل خیر است اعنی از اعمال او و عمل شر وی من تبعیضیست و این توجیه از سید مرتضی علم الهدی منقولست و این نیز [illegible]
که میان حدیث مذکور است و میان حدیثی که از حضرت پیغمبر صلوات الله علیه و آله روایت است که افضل الاعمال احمزها یعنی بهترین اعمال عملیست که مشقت دران
بیشتر باشد چه مراد آنست که نیت مؤمن بهتر است از عملی که بهتر باشد از نیت زیرا که مشقت دران بیشتر است و اشکال مشهوری که جناب شیخ
ذکر فرموده در آخر این حدیث کرده اند که نیة الکافر شر من عمله چه بنابرین توجیه لفظ شر نیز دران فقره اسم تفضیل نخواهد بود [illegible]
بود که نیت کافر شر است از جمله اعمال او و نهایتش این توجیه جناب شیخ مخفی نیست و درین حدیث که در صدد بیان آنیم جاری نمیتوان شد متن
چهارم گویم در آخر آن حدیث باین توجیه نظر است چه امکان مذکور در رفع اشکال مذکور بنا بر آنچه گذشت تا ثانیست بیان مفاد آن
فقره و میان حدیث ان ابن آدم اذا هم بالمعصیة الخ و هیچ شک نیست که جناب شیخ حدیث مذکور را بعد ظاهر آن [illegible] کافر [illegible]
عمل او نباشد و عقاب آن میکند که نیت او شر نیز باشد زیرا که شر در مقام سوی اینجا ندارد که [illegible] باشد [illegible] آنست که قبل
از اقدام بعمل عقابی برنیت مترتب نیست پس منافات میان هر دو حدیث باشد اگر گویند مفاد حدیث ابن آدم الخ زیاده برین نیست که قبل از اقدام
بعمل شر برنیت آن عقابی باشد مترتب نیست و این معنی منافات ندارد و با آنکه بعد از اقدام بعمل و ترتب آن بر وجهی که نیت جدا عقاب کنند
و بر عمل جدا او شر بودن نیت کافر هم تواند بود که این جهت باشد میگوییم اگر این فقره بر مقام شود بدون این توجیه نیز شافی بیان حدیث
نخواهد بود زیرا که جناب شیخ مسلم اند بود که بعد از اقدام بعمل نیت کافر جدا عقاب مترتب باشد و بر عمل جدا مسلم اند بود که عقابی که بر نیت او
بعد از اتیان بعمل مترتب میباید زیاده باشد از عقابی که بر عمل مترتب میشود و رفع این اشکال بتوجیه مذکور [illegible] جدا اول [illegible]
نداشته باشد فتدبر و دفع این منافی و اشکال بوجه دیگر نیز کرده اند و آن آنست که مراد بقول حضرت که افضل الاعمال احمزها آن باشد
که عمل باشد که آنجای مختلف بجا آرند بهترین آنها عملیست که تحمل مشقت و تعب دران بیشتر باشد مثل اگر وضو کسی در ایام تابستان در بلاد
داشته شود ثوابش بیشتر است از وضو که در ایام زمستان و در بلاد سرد سیر بجا آرند [illegible] وقت [illegible] اولا داری و دادن
بهتر است از زکاتی که در وقت ارزانی و حال توانگری بدهد [illegible] نباشد میان او و [illegible] نیز [illegible]
مختلف میتوانند بود که واقع شود و هیچ شکی نیست که نیتی که مقرون با اخلاص [illegible] باشد نهایت مشقت خواهد داشت و ثواب آن نیز
بیشتر خواهد بود از بعضی نیتها که بر آن وجه نباشد هشتم آنکه مراد بنیت [illegible] و [illegible] و انقیاد او بجانب [illegible]

حود

خود و روی آوردن او باخرت و برگشتن او از دنیا و لذات آن و هیچ شک نیست که اینمعنی شرف بجا آوردن کند و زیاده میشود
که گاهی که جوارح و اعضا نیز مشغول طاعات و عبادات باشند و از ارتکاب معاصی و منهیات باز آیند زیرا که میان دل و اعضا علاقات
است تا تاثیر [illegible] است و بیشتر میشود زیرا که اگر یکی از اعضا آفتی بآن رسد سرایت میکند اثر آن بدل و دل نیز متاثر میشود
بدل نیز [illegible] مثل حزن و وحشت و امثال آن و اعضا [illegible] و غیر آن [illegible] دل [illegible] حاکم است
و جوارح و اعضا بمنزله رعایا و اتباع او [illegible] است [illegible] بیشانی بر زمین که از آن [illegible]
خضوع بدن [illegible] است بلکه فرض آنست که بحکم عادت باعث زیادتی تواضع دل شود زیرا که نفس خود را در مقام تواضع و انقیاد
یافت الحال استعانت از اعضا میجوید و اعضا خود را نیز در صورت تواضع در آورد تا تواضع قلبی او شدت یابد و [illegible]
و از معنی تواضع غافل شود و دل خود را باشتغال دنیوی و لذات آن مشغول دارد و هیچ شک نیست که [illegible]
و سجده و امثال آن مساوی نخواهد بود و نظر بغرض که از آن مطلوبیست نیت در حقیقت روح طاعت و میوه دل و مایه حیات او
پس افضل از عمل باشد و این وجه نزدیک بوجه پنجم که سبق ذکر یافت نهم آنکه نیت عبارتست از مجموع این قول نیت که در وقت [illegible]
و درس گفتن مثلا بگوید که نماز میگذارم یا روزه میدارم یا درس میگویم قربة الی الله و امثال این الفاظ را بجا آرد که در این هنگام
کجاست این معنی با آنچه ارباب تحقیق نیت میدانند زیرا که این مجرد حرکت زبانی و حکایت نفسیست و نیت در حقیقت بر انگیختن
نفست و مایل ساختن او بآنچه غرض و مطلوب او که عبارتست از حصول رضا و قرب حضرت و این برانگیختن و میل هر گاه او را حاصل نباشد
مجرد تکلم باین کلمات و تصور معانی آن هم میتواند رسید و تکلم او باین کلمات در آن حال از قبیل گفتن سیر [illegible] بود که اشتها و طعام
بهم رسانم و مایل آن میشوم بقصد آنکه و ادای این کلام اشتها و میل او بهم رسد مثل گفتن کسی که دل او بعشق شخصی فارغ باشد که عاشق
میشوم فلان را و قدم در بادیه وحدت میگذارم و چنانکه برای او [illegible] آوردن میلان خاطر بچیزی و اقبال دل بجانب آن نیست مگر
تحصیل اسبابی که باعث میلان و اقبال مذکور باشد و اجتناب از امری که منافی آنست و نفس برانگیخته نمیشود بجانب فعلی و میل آن
نمینماید مگر بسبب آوردن امری که مناسب آن داشته باشد و مربوط آن باشد همه صفاتی که غالب برو او از جستن آن
امری که مقتضای آنست پس هر گاه غالب شود بر دل محبت [illegible] و شهوت نفس و اظهار فضیلت در پی آوردن طلب علم باو و انقیاد [illegible]

او را هر آینه او را ممکن نخواهد بود و درس گفتن بقصد قربت و غرض انتشار علم و ارشاد جاهلان و هدایت گمراهان بلکه درس گفتن
او نخواهد بود مگر بواسطه تحصیل مقاصد باطله و اغراض فاسده و اگر چه بزبان آورد که درس میگویم تقرب بخدا و نجات
یعنی آنرا و مادام که نفس صفات مذکوره را از لوح خاطر مرتفع نسازد اصلا اعتبار به نیت او نخواهد بود و همچنین هرگاه
دل تو نزد نیت نماز فرو رفته باشد بفکر لذات دنیا و همگی همت خود را مصروف تحصیل آن داشته باشی میسر نخواهد بود
که همگی میل خود را متوجه اقبال بجانب نماز سازی و تبتل او کنی و میلان خاطر خود را بالکلیه از آن بکلی دخول تو در نماز از روی تکلف
خود را بران داشتن خواهد بود و گفتن تو که نماز میکنم از قبیل گفتن سیر خواهد بود که اشتها بهم رسانم و گفتن فارغ دل که
عاشق میشوم حاصل آنکه نیت کامله که در عبادات بکار رفته باشد بوده بوجهی که مخلوط بمیل خاطر از اقبال بدنیا نباشد و قطع و قمع آنکه
منافی اخلاص و تقرب باشد از خاطر کرده باشد میسر نیست تا دل خود را بالکلیه از امور دنیا و فکر آن باز نگردانی و دامان خاطر
خود را از آلایش بصفات ذمیمه پاک نسازی و قطع نظر از حظوظ عاجله نمیشود یعنی بس نیت بمراتب اشق و احمز باشد
از سایر اعمال و منافات نباشد میان حدیث نیة المؤمن خیر من عمله و اخبار آن حدیث سخنی آنست میان حدیث افضل الاعمال
احمزها بلکه موکد و مقرر یکدیگر باشند والله ولی التوفیق

حدیث سی و هشتم

روایت شده است بسندی که متصل است از من تا شیخ جلیل ابوجعفر محمد بن یعقوب کلینی **از** جمعی از اصحاب **از** احمد بن محمد **از**
ابن فضال **از** کسی که او نقل کرده است **از** امام جعفر صادق علیه السلام که گفت قال رسول الله صلی الله علیه وآله من تاب قبل موته بسنة
قبل الله توبته ثم قال ان السنة لکثیر من تاب قبل موته بشهر قبل الله توبته ثم قال ان الشهر لکثیر من تاب قبل موته بجمعة
قبل الله توبته ثم قال ان الجمعة لکثیر من تاب قبل موته بیوم قبل الله توبته ثم قال ان یوما لکثیر من تاب قبل ان یعاین قبل الله
توبته

شرح کلام بلاغت نظام در ضمن آغاز و چهار غایت و انجام **آغاز** مشتمل بر دو بینش **بینش اول**
خلاصه کلام امام علیه السلام آنکه فرموده است رسول خدا صلی الله علیه وآله که هر کس توبه کند از گناهان خود پیش از رسیدن اجل خود
بیکسال هر آینه قبول می کند حضرت عزت توبه او را بعد از آن فرمودند بدرستیکه یکسال هر آینه بسیار است هر کس توبه کند پیش از مردن
خود بیکماه قبول میکند خدای تعالی توبه او را بعد از آن فرمودند بدرستیکه ماه هر آینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از مردن خود بیک هفته

قبول می کند حضرت عزت توبه او را بعد از آن گفتند بدرستیکه هفته هر آینه بسیار است هر کس توبه کند قبل از مردن خود بیک روز قبول میکند
خدای تعالی توبه او را بعد از آن فرمودند بدرستیکه روز هر آینه بسیار است هر کس در مقام توبه شود قبل از آنکه معاینه بیند قبول میکند
خدای تعالی توبه او را **بینش دویم** من تاب قبل موته بسنة توبه در لغت بمعنی رجوع و برگشتن است از امری و گاه آنرا به بنده
نسبت میدهند و گاه بخدا و چون به بنده نسبت دهند بمعنی آنست که برگشتن از معصیت و گناه و کار زشت بسوی طاعت و فرمانبرداری
و چون بخدا اسناد کنند برگشتن از عقوبت و عذاب بجانب لطف و آمرزگاری و در اصطلاح پشیمانی از گناه است بواسطه آنکه
گناهست و قید آخر بواسطه آنست که بیرون رود از تعریف توبه پشیمانی از شراب خوردن مثلا بواسطه آنکه مضرت بدنی زیاده و بعضی
گفته اند برای عزم بر ترک معاودت بگناه را با بالا باید یعنی دل نهادن برآنکه دیگر هرگز بر سر آن نرود و ظاهر آنست که عزم مذکور لازم آن
پشیمانیست و هرگز از آن منفک نمیشود و کلام تمام درین مقام آنست که توبه دست نمیدهد مگر بحصول سه امر **اول** دانستن آنکه گناه حجاب
میان بنده و خداوند که مانع می آید از سعادت لقای او و منزلت قائل آن است بکسی که باعث آن میشود و بسبب یقینی حاصل میشود از آن
کرد هر آینه او را حالت دیگر دست میدهد که آن امر دوم است از امور ثلثه مذکوره و آن اندوه و حزن شدن نفس است بواسطه از دست
رفتن سعادت لقای محبوب حقیقی و تاسف داشتن او بر ارتکاب امور یکه باعث آن شده و این تالم و تاسف است که تعبیر از آن به ندامت و پشیمانی
می کنند و هرگاه این تالم و تاسف زیاده گردد و بسیار شد حالت دیگر دست میدهد که امر سیم است از امور مذکوره و آن قصد و عزم است
بر کاری که تعلق بزمان حال دارد و یکی بزمان آینده و یکی بزمان گذشته اما آنکه تعلق بزمان حال دارد ترک گناهیست که مباشر آن بوده و آنکه
بزمان آینده متعلق است دل نهادن بر عدم ارتکاب آنست و قرار دادن با خود که دیگر بر سر آن نرود تا آخر عمر و آنکه بزمان گذشته
دارد تدارک و تلافی طاعات و عبادات است که از او فوت شده مثل قضا کردن نمازهایی که ادا نکرده و بیرون آمدن از مظالم و حقوق مردم
و امثال آن و این حالات یعنی دانستن و پشیمانی و اقرار کرده و ترک گناه و ارتکاب آن و قصد امور مذکوره که تعلق بازمنه
ثلثه دارند امریست که بر یکدیگر مترتب اند و حصول هر یک از آنها لازم دارد حاصل بودن دوی دیگر را و گاه هست که بر مجموع این سه امر
توبه را اطلاق میکنند و بسیار است که توبه میگویند و بسیار است که توبه را بر حالت دوم که پشیمانی مذکور است اطلاق می کنند و حالت اول را
مقدمه آن میدانند و حالت سیم را ثمره و نتیجه آن و گاه هست که مجموع پشیمانی و عزم مذکور را توبه میگویند و بر همین اعتبار قول ابا عبد الله

توبه را بوجوه دیگر نیز تعریف کرده اند بعضی گفته اند التوبة رجوع الآبق عن الجرم السابق توبه بازگشتن غلام گریخته است از گناهی
که پیشتر مرتکب آن شده و بعضی گفته اند اذابة الاحشاء لما سلف من الفحشاء گداز انیدن دل و جگر است بروی آتش ندامت آنچه
از پیش رفته است از گناهان و بعضی گفته اند خلع لباس الجفاء و بسط بساط الوفا کندن جامه جفا و گستردن بساط وفا است [illegible]
قبول توبه [illegible] توبه [illegible] ساقط ساختن عقابست [illegible] گناهی که از آن توبه کرده [illegible] سقوط عذاب است
بجمیع اهل اسلام و جمعی از علمای [illegible] عامه [illegible] خلاف کرده اند و در اینست که قبول توبه و اسقاط عقاب مذکور [illegible] جمله
واجبست که اگر [illegible] ظلم [illegible] تعالی [illegible] از سبیل تفضل و موهبت [illegible] کرم و احسان [illegible]
بر قول اول رفته اند [illegible] و اشاعره قول ثانی را اختیار کرده اند و [illegible] تفضل و احسان [illegible]
علمای شیعه شیخ ابو جعفر طوسی قدس سره [illegible] ایشان [illegible] موافقت نموده و در کتاب الاقتصاد حکم بعدم وجوب آن کرده
و شیخ جمال الدین مطهر علیه الرحمة نیز در بعضی کتب کلامی خود این قول را اختیار کرده و خواجه نصیر علیه الرحمة در متن تجرید [illegible] توقف
نموده و هیچ یک [illegible] ظاهر [illegible] و علامه [illegible] و دلایل [illegible] من تاب قبل ان یعاین [illegible]
بمعاینه [illegible] ملک الموت [illegible] ابن عباس رضی الله عنه [illegible] روایت شده [illegible] معاینه [illegible]
تا [illegible] باشد چنانچه [illegible] المعاینه [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام
نیز [illegible] روایت شده است در کافی از ابی بصیر که گفت قال ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام اذا احیل بینه و بین الکلام اتاه
رسول الله صلی الله علیه و آله و من شاء الله فجلس رسول الله صلی الله علیه و آله عن یمینه و الآخر عن شماله فیقول له رسول الله صلی الله علیه و آله
اما ما کنت ترجو فهو ذا امامک و اما ما کنت تخاف منه فقد امنت منه ثم یفتح له بابا الی الجنة فیقول هذا منزلک من الجنة فان شئت
رددناک الی الدنیا و لک فیها ذهب و فضة فیقول لا حاجة لی فی الدنیا الحدیث یعنی فرموده است حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هرگاه
حایل شود میان مؤمن و سخن گفتن او یعنی چنان شود که از سخن گفتن بیفتد می آید نزد او رسول خدا صلی الله علیه و آله و کسی که خدا
خواسته باشد یعنی امیر المؤمنین علیه السلام و می نشیند رسول خدا صلی الله علیه و آله از جانب راست او و آن دیگر یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
از جانب چپ پس میگوید با او رسول خدا صلی الله علیه و آله اما آنچه امید داشتی اینک در پیش تست و آنچه از آن می ترسیدی ایمن شدی از آن

الٰهی نیز

الٰهی [illegible] پس میگشاید ابواب او دری بسوی بهشت و میگوید با او که اینست جای و مقام تو از بهشت اگر میخواهی ترا باز گردانیم بدنیا و ترا
در آن طلا و نقره بسیار بوده باشد پس آن شخص [illegible] آن حال [illegible] مرا بدنیا احتیاجی نیست و بازگشت به [illegible]
نخواهم و مراد بمن شاء الله درین حدیث چنانچه در بعضی ترجمه آن ظاهر شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است بنا بر آنکه در بسیاری از احادیث
دیگر این باب وارد است تصریح باسم مبارک آن حضرت شده و گویا ابهام آن برای اسم آن حضرت در این حدیث والله اعلم از روی تقیه و خوف از مخالفین
نمایش اول هیچ شک نیست که وجوب توبه بر ما فوری است و تأخیر و تعویق در آن جایز نیست زیرا که گناه بمنزله زهر قاتل است
در بدن [illegible] چنانچه هرگاه [illegible] زهر [illegible] خورده شود [illegible] باستفراغ آن میباید نمود [illegible] باقی ماند
تعویق [illegible] نشود [illegible] قبول [illegible] واجبست [illegible] گناه که در حال [illegible] فاید [illegible] دین خود را [illegible] شده است
هلاک [illegible] باشند [illegible] کسی که [illegible] توبه [illegible] اندازد در خطر عظیم [illegible] است
از یکی [illegible] ماندگان [illegible] تا [illegible] رسیدن اجل [illegible]
در فرصت [illegible] است [illegible] آن [illegible] در کلام مجید [illegible] این آیت اشارت بان کرده
که وحیل بینهم و بین ما یشتهون یعنی حایل [illegible] ایشان [illegible] نماید [illegible]
مراد از فرصت [illegible] گذشته است [illegible] آن نیست چنانچه حضرت [illegible] در کلام مجید [illegible] قبل
ان یاتی احدکم الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب و بعضی مفسرین گفته اند [illegible] این آیت والله اعلم آنست که
در وقت جان کندن [illegible] بر داشته شود [illegible] اطلاع [illegible]
چه شود اگر [illegible] مهلت دهی [illegible] در مقام توبه و انابت در آید
خود [illegible] عمل صالح [illegible] جواب بشنود که قد فنیت الایام ایام تو منقضی شده است [illegible] واسطه [illegible]
فرصت آن [illegible] یکساعت مهلت ده [illegible] جواب بشنود که قد فنیت الساعات ساعتهای [illegible]
و مهلت او نیز نیست [illegible] شود [illegible]
تضییع [illegible] کردن اوقات [illegible] آن حال [illegible] ایمان او [illegible] اصل دین

نیز بوجای نماند نعوذ بالله من ذلک وخطر دوم آنکه از تراکم ظلمت ومعاصی و بر هم انباشتن غبار مناهی آینهٔ دل او زنگ گیرد بنا بر
که بصیقل توبه و انابت نتوان در مقام جلای آن شد چرا که هر معصیتی که انسان مرتکب آن می شود در دل او تاریکی از آن بهم میرسد چنانچه از
نفس آدمی بر روی آینه دمیده شود گناهان او بسیار شد آن تاریکی مرتبه بمرتبه زیاده می شود تا آنکه تمام دل را فرا میگیرد و سیاه میسازد و چون
بر آن ثبات ورزید و در مقام رفع آن بتوبه و انابت نشد آن سیاهی مرتبه بمرتبه در سرشت او جای گیرد و طبیعی او می شود چنانچه غبار نفس
که بر روی آینه نشست و بسیار شد آن آینه زنگ بگیرد و چون در مقام رفع آن نشد و بسیار ماند آن زنگ در جرم آن جای گیرد
و جوهر آن را بالکلیه فاسد میسازد و چنان میکند که دیگر هرگز صیقل نگیرد چنانچه شاعر گوید **بیت** آهنی را که موریانه بخورد
نتوان برد از و بصیقل زنگ و این دل را که قلب میگویند بمعنی تغییر میکند و گاه قلب می شود روایت کرده اند ثقة الاسلام محمد بن یعقوب
کلینی در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که گفت کان ابی یقول ما من شیء افسد للقلب من خطیئة ان القلب لیواقع
الخطیئة فلا تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اعلاه اسفله یعنی بود پدرم که میگفت هیچ چیز بیشتر از گناه باعث فساد دل نمی شود بدرستی
که دل هر آینه بگناه در می افتد و همیشه با گناه زد و خورد می نماید تا مغلوب او شود پس چون مغلوب او شد و گناه غالب آمد بالای
او زیر میگردد یعنی سر از زیر میشود و بر وجه دیگر افتد چنانچه هرگز نتواند نجات یافت و در روایت دیگر که در کتاب مذکور از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام که ما من عبد الا وفی قلبه نکتة بیضاء فاذا اذنب ذنبا خرج فی النکتة نکتة سوداء فان تاب ذهب ذلک السواد وان تمادی
فی الذنوب زاد ذلک السواد حتی یغطی البیاض فاذا اغطی البیاض لم یرجع صاحبه الی خیر ابدا وهو قول الله عز وجل کلا بل ران
علی قلوبهم ما کانوا یکسبون یعنی نیست بنده از بندگان خدا مگر آنکه در دل او نقطه ایست سفید پس چون مرتکب گناهی می شود در آن نقطه
سفید نقطهٔ سیاهی بهم میرسد پس اگر در مقام استغفار شده و از آن گناه توبه کرد آن سیاهی برطرف میگردد و اگر نکرد و باقی ماند
و باز گناه دیگر کرد آن سیاهی زیاده می شود و پهن می شود تا آنکه تمام سفیدی را بپوشد پس چون سفیدی تمام پوشیده شد دیگر
هرگز صاحب آن دل روی خیر نمی بیند و اشارت باین معنیست قول خدای تعالی در کلام مجید که کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا
یکسبون یعنی نه چنانست که کافران میگویند بلکه غشاوهٔ غرور و غفلت بر دلهای ایشان پوشانید یا زنگار گرفت بر دلهای
ایشان نهاده آنچه بوده اند ایشان که کسب آن میکردند از آثام و معاصی یعنی شآمت سیئات و معاصی بر دلهای ایشان زنگ بر زده

و بنا حاصل شده است پس قول امام علیه السلام در حدیث که هر که رجوع صاحبه الی خیر یعنی هرگز دیگر بازگشت نیست صاحب آن دل را بسوی
خیر دلالت دارد بر آنکه هر کسی اما آنچنانکه شده که دیگر هرگز از گناه بازگشت نمیتواند کرد و در مقام توبه از آن نمیتواند شد و
اگر بزبان گوید تبت الی الله و رجعت یعنی توبه کردم و بازگشت نمودم بسوی خدا این قول مذکور را نفع زیاده از حرکت دادن زبانی نخواهد بود و دل
او از آن آگاهی نخواهد داشت پس هیچ اثری بر آن مترتب نخواهد بود و قول مذکور او مثل قول گازری خواهد بود که شستم جامه
جامه را که هزار بار این سخن را بر زبان آورد جامه از چرک پاک نمیشود و سفید نمیگردد و بسیار باشد که آن شخص صاحب این
دل را سیاه عدم بوده ادا و امر و نواهی شرعیه و چنان شود که ضروریات دین در نظر او سهل نماید و وقع و اعتبار حکم الهی
خاطر او زایل گردد و طبع او نعوذ بالله از قبول او نفرت گیرد تا آنکه منجر شود حال او بضعف عقیده و زوال ایمان و بی
ایمان از دنیا برود و این حالتیست که تعبیر از آن بسوء خاتمه می کنند اجارنا الله وایاکم من ذلک **نمایش دویم**
خلاف نیست میان علما در آنکه ناچار است در توبه از عزم بر عدم عود بگناه یعنی دل نهادن بر آنکه دیگر مرتکب آن نخواهد شد اما
اما امکان صدور گناه از تایب شرط است چنانچه کسی که مباشر زنا شده باشد اگر بعد از آنکه عنین شود توبه کند بعزم آنکه اگر
قدرت بر زنا بیابد نکند توبهٔ او صحیح نیست یا شرط نیست و توبهٔ عنین از زنا صحیح است اکثر علما قول دوم را
اختیار کرده اند و توبه را مطلقا صحیح میدانند خواه در حال قدرت بر گناه باشد و خواه بعد از زوال قدرت بلکه بعضی
متکلمین اجماع علمای سلف را بر این قول دعوی کرده اند و این اولیست بصحیح بودن توبه که در مرض موت واقع شود که ظاهر انست
در آن مرض بیرون باشد اما توبه که بعد از حضور مرگ و یقین شدن مرگ بفعل آید که حال معاینهٔ عذاب آخرت است بالاتفاق در آن
قبول نیست و اجماع بر عدم صحت آن منعقد است و کلام الهی نیز بآن ناطق که ولیست التوبة للذین یعملون السیئات
حتی اذا حضر احدهم الموت قال انی تبت الآن ولا الذین یموتون وهم کفار اولئک اعتدنا لهم عذابا
الیما یعنی قبول نیست توبه مر آنها را که بعمل می آورند گناهان را و از آن باز نمی ایستند تا آنکه چون حاضر می شود یکی از ایشان را
مرگ میگوید بدرستی که الحال توبه کردم و توبه همچنین قبول نیست مر آنها را که می میرند و ایشان کافرانند یعنی کافرانی
که بعد از یقین شدن موت در مقام توبه از کفر در می آیند آنگروه که بر گناه کاری ثبات ورزیدند تا رسیدن وقت رحلت و آن

کرده که بر کفر بمیرند آماده ساخته‌ایم با جهت ایشان عذاب دردناک را و در حدیث از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت شده است که ان الله
یقبل توبة العبد ما لم یغرغر یعنی بدرستی که خدای تعالی قبول میکند توبهٔ بنده را مادام که او را غرغره بهم نرسد و غرغره عبارت از تردد
و حرکت آب و امثال آنست از اجسام مایعه در حلق و مراد اینجا تردد جان است در وقت جان کندن و محدثین امامیه رضوان الله علیهم
حدیث بسیاری روایت کرده اند از ائمه اهل بیت علیهم السلام در باب آنکه وقت حضور موت و ظهور علامات مردن و مشاهدهٔ
احوال آخرت توبه مقبول نیست و بعضی استدلال کرده اند بر این به اینکه ایمان برهانی نیست یعنی انسان مکلفست که بدلیل و برهان
تحصیل آن نماید و مشاهدهٔ علامات مرگ حقیقت امر را عیان میکند و عاقبت کار را بالمعاینه میبیند پس نماید بر این حال تکلیف
ساقط باشد چنانچه در آخرت که جمیع معارف ضروریه است بدیهی میشود و جمیع تکالیف ساقط است و بعضی دیگر گفته اند که
جمله الطاف الهی آنست که امر کرده تا بعضی از وعید را که وعده داده بر اهل گناه بایشان ننماید و آورد در مرتبه بالاشرف
تا ببینند و بعد از آن تعلق آورد تا او را مهلتی باشد تا برای رد آوردن عذاب تدارک معصیت و توبه و امثال آن نمی
انداخت که بر معاینه شود و وقت توبه بگذرد و چه تا روح از سینه نگذرد و بحلق نرسد امر توبه بر وسیع نمیشود چنانکه
گفته اند **بیت** زینهار مکن ز لطف تا نفس است ای بلند منزلی که غافل در بردکه ها نشود که روح از تن بیرون نمی‌رود
ذکر خدا بر زبان باشد و او را امید بلطف و غفران خدا حاصل است کار دنیا و عاقبت احوال دو بی باد به که کم **غالبش**
سیم پوشیده نماند که در قرآن مجید امر بتوبهٔ نصوح واقع شده است قال تعالی فی سورة التحریم یا ایها الذین آمنوا
توبوا الی الله توبة نصوحا و مفسرین در معنی توبهٔ نصوح چند وجه ذکر کرده اند **اول** آنکه مراد بتوبهٔ نصوح توبه‌ایست
که نصیحت میکرده باشد مردم را که بآن کار کنند یعنی بجای آورده باشد اینها را بنحوی که در آن مبالغه باشد که مثل آن توبه قیام
نمایند از غایت حسن آثار و نیکوئی که در او که در حسب آن ظاهر باشد یا توبه که صاحب خود را نصیحت میکرده باشد که دیگر باز عود ننماید
گناه نکرد و در روایت که شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از ابی الصباح کنانی کرده که از حضرت امام جعفر صادق علیه
السلام از تفسیر قول او یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا حضرت فرمودند که یتوب العبد من الذنب ثم لا یعود فیه یعنی توبه بکند بنده از
گناه و دیگر بسر آن نرود و در کتب لغت از تفسیر آنکه توبهٔ نصوح آنچنین توبه‌ایست **دوم** آنکه نصوح از لغت نصح بمعنی خلوص است چنانچه عسل بر کلام از موم خوب

پاک شده باشد از آن عسل نصوح میگویند پس مراد بتوبهٔ نصوح توبه‌ایست که خالص لوجه الله باشد یعنی پشیمانی و ندامت او
که محض از آن باشد که ارتکاب آن قبیح و مستحق ناخوشنودی حق است نه بواسطهٔ ترس از آتش دوزخ و بیم گرفتاری بعذاب چنانچه
خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه در کتاب تجرید حکم کرده است باینکه پشیمانی از گناه بواسطهٔ ترس از آتش دوزخ توبه نیست و در شرح حدیث
سی و هفتم نیز در این باب بعضی سخنان گذشت که تذکر آن در این مقام نفع تمام دارد **سیم** آنکه نصوح ماخوذ از نصاحت
بمعنی خیاطت و بر دوختن جامه و مراد بتوبهٔ نصوح توبه‌ایست که پاره‌های که بنا حق معصیت در جامهٔ دین و شریعت بهم رسیده است
بر دوزد و باصلاح آورد یا آنکه جمع کند میان تایب و اولیاء الله چنانچه خیاط بهم می‌آورد پاره‌های جامه را **چهارم** آنکه نصوح
در واقع صفت تایب باشد و صفت توبه واسناد آن بتوبه از روی مجاز باشد و حاصل معنی آیت والله اعلم آنکه ایمان آوردگان
بایمان آورده اید توبه کنید از گناهان خود بسوی خدای تعالی توبه که ببینید آن ناصح باشید مر نفسهای خود را بآنکه ایقاظ کنید آن را
به پرهیز و حبیب جانانچه بسبب آن بنیان گناه تمام از بیخ بر کنده شود و تاثیر آن بالکلیه از نامهٔ اعمال شما بر طرف گردد و آن نیشود مگر
بآنکه انوار آن نفسهای خود را بآتش حسرت و ندامت و دود کردن ظلمت بناهی و سیآت از آیینهٔ خاطر خود بنور اعمال صالحه و حسنات چنانچه
روایت کرده است شیخ ابو علی طبرسی نور الله مرقده در تفسیر آیت مذکوره از حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام که ان التوبة یجمعها ستة اشیاء علی
الماضی من الذنوب الندامة وللفرائض الاعادة ورد المظالم واستحلال الخصوم وان تعزم علی ان لا تعود وان تذیب نفسک
فی طاعة الله کما ربیتها فی المعاصی وان تذیقها مرارة الطاعات کما اذقتها حلاوة المعاصی یعنی بدرستی که توبه میباید فراهم آمده
باشد از شش چیز **۱** پشیمانی از گناهان گذشته و اعادهٔ فرایض و واجباتی که از او فوت شده باشد **۲** و رد مظالم **۳** و حلالی خواستن
از خصمان و دل نهادن بر آنکه دیگر بر سر گناه نرود **۴** و دیگر بگداختن نفس خود را در طاعت حق سبحانه چنانچه تربیت داده او
در معصیت **۵** و چشانیدن او را تلخی عبادت چنانچه چشانیده او را شیرینی گناهان **۶** و سید رضی الدین علیه الرحمه در کتاب نهج البلاغه ذکر
کرده است که شخصی در حضور امیر المؤمنین علیه السلام گفت استغفر الله حضرت فرمودند ثکلتک امک اتدری ما الاستغفار ان
الاستغفار درجة العلیین وهو اسم واقع علی ستة معان اولها الندم علی ما مضی والثانی العزم علی ترک العود الیه ابدا والثالث
ان تؤدی الی المخلوقین حقوقهم حتی تلقی الله سبحانه املس لیس علیک تبعة والرابع ان تعمد الی کل فریضة علیک ضیعتها فتؤدی حقها والخامس

ان تعمد الى اللحم الذي نبت على السحت فتذيبه بالاحزان حتى تلصق الجلد بالعظم وينشأ بينهما لحم جديد والسادس ان تذيق الجسم
الم الطاعة كما اذقته حلاوة المعصية يعني مادر براى تو گريه كناد آيا ميدانى كه استغفار چه چيز است [illegible] آن قيام مى نمائى بدرستى كه استغفار
درجه علاء عليين و مرتبه بزرگان عالم بالاست و آن اسميست واقع بر شش معنى **اول** پشيمانى از گناهانى كه گذشته **دويم**
عزم بر آنكه ديگر بسوى آن نروى **سيم** ادا كردن حقوق مردم با ايشان تا آنكه چون در معرض لقاى الهى درآئى لوح دل تو از نقش گناه
ساده باشد و دامان اعمال تو از لوث مناهى پاك چنانچه ببينى آنكه هيچ حقى بر تو نبوده باشد **چهارم** آنكه توجه نمائى بهر فريضه كه از تو فوت
شده باشد و چنانچه بايد از عهده حق آن برآئى **پنجم** آنكه توجه نمائى بسوى گوشت بدن خود كه از حرام روئيده باشد پس بگدازى آن
آن را با آتش حزن و اندوه تا اتصال يابد پوست بدن تو با استخوان و بعد از آن گوشت تازه برويد **ششم** آنكه بچشانى جسم خود را
تلخى طاعت و فرمان بردارى همچنانچه چشانيده بودى او را حلاوت معصيت و گناه كارى و در كلام بعض اكابر واقع است كه چنانچه كافى
نيست در جلاى آينه كه از بسيارى نفس كه بر آن دميده شده باشد و از كثرت بخارهاى سياهى كه بر رو نشسته زنگ گرفته باشد بجز
داشتن نفس از آن و مانع آمدن از آنكه ديگر بخارى بر آن نشيند بلكه تا اول آنچه نشسته است و باعث زنگ آن شده از آن بصيقل
زايل نسازى و جرم آن را از آن پاك نكنى [illegible] كافى نيست در جلا دادن آينه دل از ظلمتهاى معاصى كه در آن نشسته بجز
ترك معاصى و باز داشتن نفس از اقدام بمعاصى بلكه ناچار است از آنكه آن را بنور طاعات و عبادات مرتفع سازى و زنگى كه از گناه بر آن نشسته است
بصيقل اعمال صالحه و كردار نيك زايل كنى زيرا كه چنانچه از هر گناهى ظلمتى در دل مى نشيند و بهر تقصيرى كه در واجبات واقع شود كدورتى در آن
بهم ميرسد از هر طاعتى نورى در آن احداث ميشود و بهر عمل صالحى روشنى در آن بهم ميرسد و اولى آنست كه هر ظلمتى را كه از گناهى در آن
بهم رسيده باشد بنورى زايل سازى كه در مقابل آن گناه باشد پس هر گاه گناهان خود در نظر آورده هر را بتفصيل ملاحظه نمائى و طلب
حسنه كه در مقابل آنست و بر نهجى كه بآن گناه قيام نموده بآن حسنه كه در مقابل آنست قيام نمائى مثلا اگر گناهى [illegible] شنيدن [illegible]
شنيدن قرآن و حديث و مسايل دينى و [illegible] گناه مس كردن مصحف را بى طهارت اگر واقع شده باشد بتعظيم مصحف و [illegible]
نهادن آن و كثرت تلاوت آن و گناه جنب رفتن بمساجد را باعتكاف در آن مساجد و [illegible] آن جا [illegible]
شدن و آنچه از اين قبيل باشد اما در حقوق الناس [illegible] ايشان [illegible]

گناه آن را

گناه آن را نيز آنكه از تو با ايشان رسيده است باحسان و تواضع بسيار با ايشان و گناه [illegible] ايشان را بتصدق بسيار [illegible]
و گناه غيبت ايشان را كه از تو واقع شده باشد بثنا و مدح ايشان در مجالس [illegible] و [illegible] گناهان [illegible]
گناهانى نيز [illegible] حقوق الله و حقوق الناس [illegible] در مقابل آن باشد همچنانچه طبيب علاج هر مرض را بضد آن مرض [illegible]
همكنان [illegible] بآن معنى كه [illegible] **غايت چهارم** [illegible] رضوان الله عليهم [illegible]
كردن [illegible] توبه از كفر باشد كه عبارتست از ايمان آوردن كافر است و [illegible] از فسق و [illegible] ايشان [illegible]
[illegible] كه حضرت [illegible] و قبيل [illegible] اسلام [illegible]
عليه الرحمه در كتاب تهذيب الاخبار از امام جعفر صادق عليه السلام كه مردى بنزد آنحضرت آمد و گفت [illegible]
[illegible] كه [illegible]
[illegible] امام عليه السلام [illegible] لا تفعل [illegible] اقسم [illegible]
[illegible] اما سمعت الله يقول [illegible] ان السمع والبصر والفؤاد كل
كان عنه مسئولا يعنى [illegible]
[illegible]
[illegible] عليه السلام [illegible] قم فاغتسل وصل ما بدا لك فلقد كنت مقيما على امر عظيم ما كان اسوء حالك لو مت على ذلك استغفر الله واسأله التوبة من كل
ما يكره فانه لا يكره الا القبيح والقبيح دعه لاهله فان لكل اهلا يعنى [illegible]
حال [illegible] استغفار كن و [illegible] توبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کرده اسود حالک لوث خطایک لک و بتأکید تمام از آن توبه و استغفار فرمایند یا بعضی حال اینها بدین حال ایشان خواهد بود به آنچه مناسب ایشان است

ایشان هرکاه بی توبه وفات از دنیا بروند فسئل الاستقالة العثرة والتوفیق معنی ماند که ایشان بعد از این حیثیت دلالت بر استحباب غسل بعد از توبه دارد

متضمن امر بخلاف آن نیز هست بر جانچه غسل مر توبه سنت است و اینجا از غیر توبه سنت باشد و اکثر فقهای رضوان الله علیهم بر استحباب

غسل اکتفا نموده اند و سنت بودن غسل را ذکر کرده اند و باید دانست که اکثر علمای رضوان الله علیهم غسل توبه را مطلقا سنت

ما دانسته اند خواه توبه از صغایر باشد و خواه از کبایر و از کلام شیخ مفید علیه الرحمة فهم میشود که استحباب غسل را مخصوص به توبه از

کبایر باشد و توبه از صغایر را غسل در کار نیست و شیخ علی اعلی الله مقامه تمسک بان حدیث شده بود و اعتراض نموده که آن حدیث صریحست در آنکه

توبه آن مرد از شنیدن ساز غنا بوده که کناه آن است ... و شنیدن ساز ... شیخ مفید

وارد نیست چه حدیث مذکور دلالت دارد بر آنکه آن مرد اصرار بر آن فعل واقع شده بود چنانچه از قول او که کاه هست که چون داخل بیت الخلا

میشوم بواسطه شنیدن آن نشستن خود را طول میدهم فهمیده میشود و چه تقریر از آن حضرت معنی آن که کاه هست که در حال منعت الخروج فاطیل الجلوس

استماعا لهن و در غالب از برای تکثیر بسیار وارد شده از برای استعمال باید چنانچه در کتاب معنی اللبیب تصریح باین معنی کرده بلکه شیخ رضی

در شرح کافیه کفته که شیوع استعمال رب در تکثیر بحدیست که در تکثیر حقیقت شده و کاهی که در تقلیل استعمال میشود از قبیل

مجاز است اما قرینه بر آن باشد و هم آن بنیان کرد و شیخ شهید قدس سره تصریح کرده باینکه اصرار بر صغیره موجب کبیره شدن آن است مگر

و هیچ شکی نیست که اصرار بر صغیره کبیره است و نقل امام علیه السلام القوی کن مقیما علی امر عظیم یعنی بر آن بغیر توبه مقیم و باید عزیز کنیم که

اسود حالک لوث علی ذلک یعنی بد حالی بود حال تو اکر بر آن حال بمیری نیز استبعاد بر معنی دارد و شیخ که از شیخ مفید علیه الرحمة

نقل شده است که او مطلق کناه را کبیره میداند بواسطه اشتراک همه در مخالفت امر الهی و خروج از طاعت او و از حضرت هم در حدیث وارد است

که لا تنظر الی ما فعلت و انظر الی من عصیت یعنی منکر در آنچه کرده بلکه نظر کن به کسی که عصیان و فرمان او بردی و او قیام نمودی و کفته

کلام است که اطلاق صغیره و کبیره بر کناهان ممکن است بر اضافه در باب تحت و ما فوق مثل بوسیدن زن بیکانه نسبت بزنا و کبیره است و صغیره

چنانچه تفصیل و بیان در حدیث سیم سبق ذکر یافت هیچ شکی نیست که آنچه از آن مرد صادر شده بود مستلزم ... استماع کناه بود شنیدن آواز زن نامحرم

که مطلقا حرام است خواه غنا باشد و خواه غیر غنا و شنیدن غنا و کوشیدن که ایشان و شنیده ساز معمول است بر مجموع امر تنها بنسبت هر یک تنها کبیره باشد بلکه

سیوم آن

سیوم آن کفت که شنیدن غنای تنها نیز نظر بشنیدن او از کبیره است و غیر آنچه ذکر کردیم سنخ میشود و آنچه وارد شده است

شیخ شهید علیه الرحمة بر کسی که استحباب غسل توبه را مخصوص میدانند به توبه از کفر و توبه از فسق و کفته است که از قول او لازم می آید

که در توبه از صغایر که بی اصرار باشد غسل سنت نباشد بواسطه آنکه صغایر منذکور در نکوهات و در فسق نیز اکر ارتکاب آن

خلل در عدالت میکند و هر چه خلل در عدالت نمیکند فسق نیست و حال آنکه حدیث دلالت دارد بر آنکه در توبه از آن نیز غسل سنت است

انجام باید دانست که اکر کناه تابع نداشته باشد امر دیکر را که موجب شرع قیام بآن لازم باشد مثل پوشیدن خمر و شنیدن غنا و اشباه

آن همین پشیمانی از آن بر وجهی که لازم داشته باشد عزم بر ترک آن از قصد قربت کافیست چیزی دیکر سوای آن واجب نیست و اکر امر

دیکر را تابع داشته باشد از حقوق الله یا حقوق الناس خواه مالی باشد و خواه غیر مالی واجبست با پشیمانی مذکور ادای آن تا

امر کاه باشد که مکلف مخیر باشد میان اکتفا به توبه تنها و میان توبه و اتیان بآن امر اما حقوق الله مالی مثل ادای کفاره

در کفاره سوم مثلا واجبست با توبه اتیان بآن نیز کاهی که قصد قربت بدان داشته باشد و اما حقوق الله غیر مالی اکر بر وجهی باشد

که از جانب شارع از برای بعضی از آن تعیین شده مثل قضای نماز و روزه که از آن و امثال آن نیز واجبست بجای آوردن آن

با توبه کاهی که قصد قربت بدان داشته باشد و اکر حقی حد شرعی باشد مکلف مخیر است میان آنکه اقرار بآن کند نزد حاکم شرع تا حاکم

اقامت حد نماید یا آنکه پنهان ندارد و اکتفا به توبه و ان باقی که میان او و خدای او واقع شود اکتفا نماید و در وقت حد از او ساقط

بود کاهی که توبه مذکور قبل از ادای شهادت حجه باشد بر آن نزد حاکم شرع و اما حقوق الناس هیچ شکی نیست که واجبست بری

ساختن ذمه خود از آن و در مقام ادای آن بصاحبان حق در آمدن تا ممکن باشد و اکر صاحب حق مرده باشد و وارثان او و

وارثان او در هر طبقه قایم مقام او خواهند بود چون با ایشان رجوع نمایند در ایام حیات خود یا بعد از فوت او و اولاد او

یا بکا ندر در ایام حیات یا بعد از موت او از روی تبرع از جانب او بایشان رسانند و اکر کسی در مقام ادای آن نشود

ذهبا اصلی در زیارت او و در ذمت او بماند تا روز قیامت فقهای ما در مستحق آن روز قیامت چند قولست اول آنکه مستحق آن

صاحب اول است که در دنیا حق او غصب شده دوم آنکه حق وارث آخر است و اکر امام باشد سیم آنکه منتقل بخدا میشود و بحقوق الله

میکردد و اینها از دو حدیث بی مانند و قول اول احسن است چنانچه از حدیث صحیحی که درین باب از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است استنباط میشود

سیوالکف

غیر الهی باید دید اگر اضلال و از راه بردن جمعی باشد واجبست که هدایت و براه در آوردن ایشان و اگر قصاص باشد مثل
اگر کسی را کشته باشد و اولیای آن باید کشت واجبست که مستحق آن قصاص را اعلام نماید و تمکین دهد و از احقاق آن مثل
اگر در ماده مذکور یکی بعد بپسر او بگوید که پدر ترا کشته ام اگر میخواهی بکش مرا و اگر میخواهی ببخش و اگر حد باشد مثل اگر دشنام
یا زنا داده باشد مؤمنی را اگر آن شخص عالم باشد بآن واجبست تمکین آن در اقامت حد و کذا شتمن که او حد بزند و اگر عالم نباشد
آیا واجبست اعلام او بآن یا نه هر دو وجه محتملست اما وجوب اعلام بواسطه آنکه حق آدمیست و ساقط نمیشود تا او ساقط نسازد
و اما عدم وجوب بواسطه آنکه اعلام امر مذکور باعث تجدید ایذا و آزار اوست و شاید او را باعث دشمنی و عداوت شود
و این تفصیل و ترتیب نیز مروی در کلام خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه و عبارت مولانا قطب الدین بحرینی اکره و اشعار بعدم وجوب اعلام
مادر بان وجهی که مذکور شد و نیز باید دانست که ایمان بآنچه اقدام بگناه لازم داشته باشد از آن مثل قضای عبادتی که از او فوت شده
باشد و ادای حقوق و تمکین وارث از قصاص و اقامت حد و امثال آن که مذکور شد در صحت توبه شرط نیست بلکه آنها واجب دیگر
و توبه بدون آن صحیحست نهایت آنکه ملزم تمام ترتیب شود و نیز باید دانست که توبه بر چند قسم است توبه از جمیع گناهان که شامل عزم
بعدم آن باشد تا آخر عمر و توبه بعضی و آن توبه از بعض گناهانست دون بعضی و توبه موقته و آن توبه تا وقت معینیست مثل
آنکه توبه کند از گناهان تا آخر حال یا تا آنوقت مخصوص از سفر و امثال آن و توبه مجمل و آن توبه از گناهیست بی آنکه ملاحظه کل یا بعضی
تا آخر عمر یا تا وقت معینی در آن شده باشد و علما را در صحت قسم آخر خلافست و اصح آنست که توبه بعضی صحیحست و الا لازم
می آید که توبه از کفر صحیح نباشد هرگاه اصرار بر صغیره داشته باشد و اما توبه موقته بعضی که گذشت چون شرط کرده اند در توبه عزم
بر ترک گناه را تا آخر عمر ظاهر آنست که صحیح نباشد و اما توبه مجمل خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه در آن توقف کرده اند و حکم بصحت و عدم صحت
آن نکرده و اگر قائل بصحت شویم چنانکه بعضی شده دور نخواهد بود چه دلیلی نیست بر آنکه ملاحظه تفصیل در توبه شرط باشد والله اعلم بالصواب

حدیث سی و نهم

روایت شده از ثقة الاسلام شیخ ابو جعفر محمد بن یعقوب کلینی
از علی بن ابراهیم از پدرش ابراهیم از عمرو بن عثمان و بعضی اصحاب ما از سهل بن زیاد از احمد بن محمد بن ابی نصر و حسن بن علی از
ابی جمیله مفضل بن صالح از جابر از عبد الاعلی و علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از ابراهیم بن عبد الاعلی از سوید بن غفله که گفت

فرمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ان ابن آدم اذا کان فی آخر یوم من ایام الدنیا واول یوم من ایام الآخرة مثل له
ماله وولده وعمله فیلتفت الی ماله فیقول والله انی کنت علیک حریصا شحیحا فما لی عندک فیقول خذ منی کفنک قال فیلتفت الی
ولده فیقول والله انی کنت لکم محبا وانی کنت علیکم محامیا فماذا لی عندکم فیقولون نؤدیک الی حفرتک نواریک فیها قال
فیلتفت الی عمله فیقول والله انی کنت فیک لزاهدا وان کنت علی لثقیلا فما عندک فیقول انا قرینک فی قبرک ویوم نشرک
حتی اعرض انا وانت علی ربک قال فان کان لله ولیا اتاه اطیب الناس ریحا واحسنهم منظرا واحسنهم ریاشا فقال ابشر بروح وریحان
وجنة نعیم ومقدمک خیر مقدم فیقول له من انت فیقول انا عملک الصالح ارتحل من الدنیا الی الجنة وانه لیعرف غاسله ویناشد حامله
ان یعجله فاذا ادخل قبره اتاه ملکا القبر یجران اشعارهما ویخدان الارض باقدامهما اصواتهما کالرعد القاصف وابصارهما
کالبرق الخاطف فیقولان له من ربک وما دینک ومن نبیک فیقول الله ربی ودینی الاسلام ونبیی محمد صلی الله علیه وآله فیقولان له
ثبتک الله فیما تحب وترضی وهو قول الله عز وجل یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ثم یفسحان
له فی قبره مد بصره ثم یفتحان له بابا الی الجنة ثم یقولان له نم قریر العین نوم الشاب الناعم فان الله عز وجل یقول اصحاب الجنة
یومئذ خیر مستقرا واحسن مقیلا قال واذا کان لربه عدوا فانه یاتیه اقبح من خلق الله زیا وانتنه ریحا فیقول ابشر
بنزل من حمیم وتصلیة جحیم وانه لیعرف غاسله ویناشد حملته ان یحبسوه فاذا ادخل القبر اتاه ممتحنا القبر فالقیا اکفانه
ثم یقولان له من ربک وما دینک ومن نبیک فیقول لا ادری فیقولان لا دریت ولا هدیت فیضربان یافوخه بمرزبة معهما
ضربة ما خلق الله عز وجل من دابة الا تذعر لها ما خلا الثقلین ثم یفتحان له بابا الی النار ثم یقولان له نم بشر حال ویسلط
علیه حیات الارض وعقاربها وهوامها فتنهشه حتی یبعثه الله من قبره **شرح** کلام معجز نظام در حقیقت آغاز
و انجام **آغاز** ... [illegible] ... خلاصه کلام امیر المؤمنین علیه السلام آنکه بدرستی
که فرزند آدم را چون برسد روزی که آخر ایام دنیاست و اول ایام آخرت ممثل میشود یعنی بصورت مثالی در آورده می شود در
نظر او مال او و فرزندان او و عمل او ... [illegible] ...
... [illegible] ...

بسخن خیری نیست حضرت امیر فرموده است بعد از آن باز نگرد بجانب فرزندان خود و بگوید بخدای قسم که من شما را دوست نداشتم
و حیله‌های شما بودم و در فرج ایشان و از آزار شما ای خود دم در این وقت مرا از شما چه جزاست و چه مدد از شما میطلبند پس ایشان
بگویند در جواب او که ما بیزاریم تو را بقبر تو و پنهان میکنیم تو را در آن که آنچه از ما بما آید در باب تو همین است حضرت امیر فرموده است پس
باز نگرد بجانب عمل خود و بگوید بخدای قسم که من بتو بی رغبت بودم و بالجمله بر من گران بودی پس تو چیست
واد تو بمن چه میکنی در رسید عمل بگوید در جواب که من قرین تو ام و همنشین تو ام در قبر تو و در روز بر انگیختن تو از قبر تا با تو خواهم بود تا من و تو
بر عرضه من بوده کار حضرت امیر فرموده است پس اگر خدا را دوست باشد در برابر او می‌آید آن صورت بهترین مردم
عجب بوی خوش آینده ترین ایشان باشد بجهت جامه و حسن منظر و نیکوترین ایشان بجهت لباس فاخر و جامه خوب و بگوید
بشارت باد تو را براحت ابدی و روزی نیکو و بهشت پر نعمت و اینجا مقدم تو بهترین مقدمها و آمدن تو نیکوترین آمدنها
پس بگوید بآن صورت که تو کیستی که این بشارت میدهی با من عنایت در مقام خیر خاطر ما خبر رسد که در پی آیی و او در جواب گوید که
من عمل صالح تو ام که با این صورت در آمده ام تا من رحلت کنی از دار دنیا بسوی بهشت پس چون از دنیا رحلت نماید
و قبض روح او بشود در حال آنکه آدمی شناخته باشد غاسل خود را و سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را شتاب
برده باشند پس چون بقبر در آید در آیند بنزد او فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر در حالتی که میکشیده باشند از دنبال خود موهای
خود را از نهایت درازی و میشکافته باشند زمین را از شدت رفتن پاهای خود و برآید آوازهای ایشان مثل رعد غرنده
و چشمهای ایشان مانند برق درخشنده پس بگویند باو که کیست پروردگار تو و چیست دینی که اختیار کرده و کیست پیغمبری که
با و ایمان آورده بود او بگوید در جواب که خدای سزاوار پرستش پروردگار من است و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد صلی الله علیه
و آله پس دعا کنند فرشتگان او را و بگویند ثبتک الله فیما تحب و ترضی یعنی برقرار دارد خدا تو را بآنچه دوست میدارد آنرا
در رضای او بآن سفر درست و این قول ایشان ماخوذ است از قول الهی در کلام مجید که یثبت الله الذین امنوا بالقول
الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة یعنی ثابت و برقرار میدارد حضرت عزت آنانی که ایمان آورده اند بقول
ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت بعد از آن وسیع میسازند از برای او قبر او را آنقدر که نظر او کار کند بگشایند از برای او دری از

او بسوی بهشت و بگویند بخواب با آسایش و راحتی مانند خوابیدن عروس که جوانان نیست بود که حضرت عزت فرموده است که
ان اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا حضرت امیر فرموده است و اگر دشمن خدا باشد میبینی که آمد
عمل او بصورتی که بدترین صورتها باشد که خدا آنرا آفریده است از جهت هیئت و زینت بدترین ایشان باشد بجهت بوی ناخوش
پس بگوید باو ابشر بنزل من حمیم و تصلیة جحیم بشارت باد تو را بطعام و شرابی که از حمیم است و بسوختن آتش که از جحیم است و اوی شناخته
باشد غاسل خود را و سوگند میداده باشد حاملان خود را که او را نگاه دارند و نبرند باو پس چون بقبر در آید بیاید
نزد او آزمایش کنندگان قبر یعنی منکر و نکیر و بیفکنند کفن او را و بگویند باو که کیست پروردگار تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر
تو پس او از نهایت جهل خود متحیر شده در جواب ایشان بگوید نمیدانم پس ایشان در مقام زجر او در آمده بگویند لا دریت و لا هدیت یعنی
هرگز ندانی و هرگز راه نیابی بعد از آن بزنند بر سر او بعصای آهنی که از آن بیم آن باشد که هر جنبنده که خدا آفریده بغیر از
جن و انس بترسد و اضطراب آید از شنیدن آواز آن پس بگشایند درگاهی از آتش که همه را شنیدند از آن پس بعد از آن بگویند باو
زیاد عذاب او در برابر او قرار ...
زمین ... یشرد وعز ... او ...
مثل ... مجهول ... است یعنی ...
وحش ... بکند ...
و حضور ... باشد در خیال ... ایشان ...
فصیح ترین ... بیان ... زبان ... قالت حریصا شحیحا شحیح فعلت یعنی فاعل ... شین و کسره ... آمده
یعنی ... قال ... مالک ... فرقه ...
یعنی ... انی کنت لزاهدا فیک ... یعنی ...
... بفتح ...
... روح و ریحان و جنت نعیم ...

باحیات ابدی و بهره و حصه خوانده شده است در آیهٔ کریمه فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِيمٍ چنانچه در کشاف
قراءة بضم را در آیت مذکوره از پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده و در مجمع البیان از امام محمد باقر علیه السلام و نفس کرده اند که روح در آیه
برزق طیب در دنیا نیکو و شیخ ابو علی طبرسی از بعض مفسرین نقل کرده است که مراد بریحان همین گیاه خوشبوی است که باین اسم موسوم است
در وقت مردن مومن از بهشت بواسطه او می آورند تا بوی کند و آن راحت یابد و بنقل انا عملک الصالح در کتاب کافی در ضمن حدیثی دیگر از امام جعفر
صادق علیه السلام نیز مروی شده که میفرماید انا رأیک الحسن الذی کنت علیه و عملک الصالح الذی کنت تعمله یعنی من رای نیکو و اعتقاد
حق توام که در دنیا بر آن بودی و عمل صالح توام که بعمل می آوردی آن را و این کلام صریح است در آنکه چنانچه عمل در آن نشاء بصورت جسم در می آید
اعتقاد نیز در آن نشاء مجسم میشود انتقل من الدنیا انتقل بصیغه امر حاضر است از نقل بمعنی رفتن و انه لیعرف غاسله مع کلام فعلیه
بقرینه دلالت سوق کلام بر آن و واو در وانه واو حالیه است و تقدیر کلام آنست که فیرتحل الحال انه لیعرف غاسله یعنی پس رحلت میکند
بسوی آخرت و حال آنکه میشناسد شوینده خود را و بعضی آن را در کرده اند که غاسل الحکیت و جمعی نیز واو در وانه را واو عطف خوانده اند و جمله
انه لیعرف غاسله معطوف باشد بر انتقل و بنابر این احتیاج بتقدیری در کلام نخواهد بود و بنا شده است قال فی الصحاح
نشدت فلانا انشده نشدا اذا قلت له نشدتک الله ای سألتک بالله یعنی مرکائی که میگویی نشدت فلانا انشده با صیغه ات که گفتم
با وانشدک الله یعنی از تو درخواست میکنم بخدای تعالی عنوان الارض عنوان بضم عین و القطر داد تشدید الهیاج یعنی بشقاق
قال فی الصحاح خلال الارض بعدها استهوا و الرعد القاصف رعد آواز کرنده و غرنده ابر است و قاصف مشتق است از قصف
بفتح قاف بمعنی شدت و صلابت آواز رعد قال فی الصحاح والرعد القاصف ای شدید الصوت و منبی در بیکار اما حدیث
کان امام او سوال میکنند و اینکه حضرت امیر المومنین علیه السلام ذکر آن نکرده بنابر شهرت آنست اشارت باشد بشهرت آن در بشارت که
بانکه رفت و بواسطه رعایت کسر نفس قدسی خود سلام الله علیه روایت کرده اند که ما دخلنا التعلیم کرده و دفن فاطمه بنت اسد والده
حضرت امیر المومنین علیه السلام رسول خدای صلوات الله علیه و آله بنفس قدس ساتر تلقین او بودند بعد از آن فرمودند ابنک ابنک الی
لم آن رسید نفر فرمود که از امام او سوال میکنند و او عیب ماند که در جواب آنچه کوینی باو داد دادم و کفتم پسر تو یعنی علی امام
من بن منی علی ابن ابی طالب علیه السلام فیما عتیت برو عنی ... که مراد بر پیامبر شده بصیغه غایب یعنی باشد در خدای تعالی تراچنین کرده

سواد و آثار وفای او بر آن معروف نیست و بسیار اند بوده که تا بوده باشد بصیغه مخاطب یعنی چیزیکه دوست داری تو آن چیز را
و آن را متمنی باشی و هو قول الله عز و جل امتثال و اراده که ضمیر هو راجع باشد بقول ملکین که ثبتک الله فیما تحب و ترضی بحذف
مضاف و تقدیر کلام آن باشد که هو مدلول قول الله عز و جل و بهتر آنست که ما یاد باشد تثبت و بجای داشتن خدای تعالی
مومن را بر آنچه جواب ملکین بآن داده است و گفته است الله ربی الخ یعنی تثبت و بجای داشتن خدا مر مومن را بر آن جواب
مصداق قول خدای تعالی است در قرآن مجید چنانچه دلالت بر آن دارد آنچه روایت شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که
آنحضرت ذکر قبض روح بنده مومن میکردند پس فرمودند ثم تعاد روحه فی جسده و یاتیه ملکان فیجلسانه فی قبره
فیقولان له من ربک و ما دینک و من نبیک فیقول ربی الله و دینی الاسلام و نبیی محمد فینادی مناد من السماء ان صدق
عبدی فذلک قول الله تعالی يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ یعنی بعد از آنکه قبض روح بنده مومن شد
باز عود میکنند روح او بجسد وی و می آیند نزد او دو فرشته پس می نشانند او را در قبر او و میگویند مر او را که کیست پروردگار تو
که پرستش او و قیام نموده و چیست دینی که بر آن از دنیا رفته و کیست پیغمبر تو که باو ایمان آورده پس میگوید او در جواب
که پروردگار من حضرت عزت تعالی و جل العزیز و دین من اسلام است و پیغمبر من محمد صلوات الله علیه و آله پس ندا میکند
منادی از آسمان که راست گفت بندهٔ من و این مصداق قول خدای تعالی است که يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ یعنی
ثابت و بجای میدارد خدای تعالی آنانی که ایمان آورده اند بقول ثابت و مخفی نماند که آنچه روایت شده است از پیغمبر صلی الله
علیه و آله که ان المسلم اذا سئل فی القبر یشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله فذلک قوله يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
الخ یعنی بدرستی که مسلم چون سوال کرده شود در قبر گواهی میدهد بانکه نیست خدای سزای پرستش سوای معبود بحق
و بانکه محمد رسول و فرستاده اوست بیان این تثبیت و برقرار داشتن او بر این شهادت مصداق قول خدای تعالی است
در قرآن مجید که يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا الآیه ثم یفسح له فی قبره مد بصره فسح له یفسح بفتح سین در هر دو یعنی وسعت
از فسحه بضم فا که بمعنی وسعت و فراخیست و مراد بمد بصره نهایت دوری است که نظر بآن تواند رسید یعنی وسیع
و فراخ میسازند قبر او را آنقدر که چشم او کار تواند کرد و کاف نشود که منافات و مخالفتی میان مضمون این حدیث و میان آنچه

از بوی صلوات الله علیه و آله در ضمن حدیث دیگر روایت شده است که یفسح له فی قبره سبعون ذراعا فی سبعین یعنی فراخ میسازند برو قبر
او را هفتاد گز در هفتاد گز و آنچه در کتاب کافی روایت شده است از امام جعفر صادق علیه السلام که یفسح له فی قبره مد بصره یعنی وسیع
میسازند برو قبر او را هفت گز یا در وسعت و در این قبر با اختلاف درجات در مراتب هر کسی مختلف میشود بهر میتواند بود که مرتبه او
وسعت هفت گز باشد و مرتبه وسط هفتاد در هفتاد و مرتبه اعلی مد بصر و الله اعلم ثم یفتح له بابا الی الجنة و در بعضی روایات بعد
این فقره این عبارت واقعست که فلا یزال یاتیه من روحها و طیبها الی یوم القیمة یعنی بعد از آن میگشایند برو او دری
قبر او بسوی بهشت که همیشه میرسیده باشد باو راحت و نکهت بهشت تا روز قیامت ثم یقولان له نم قریر العین قرة عین چشم
شدن چشم و بر طرف شدن ذکر یاد او است و دیدن او آنچه اشتیاق دیدن آن داشته باشد و قر بضم قاف مثل کریهیت
عرب کانه میگویند که اشک گرم از بسیاری غم و حزن خالی سرد است و اشک گرم از بسیاری حزن و اندوه که تعبیر میکنند
از فرح و خوشحالی بسیار ظفر به چشمی یقرعین و خنک شدن چشم و میگویند قرعینی یقر بکسر و فتح قاف قرة بضم و فتح قاف
نم الشاب الناعم نام از نعمت بکسر نون ماخوذ است یعنی بامتنعم بر یعنی آنچه متنعم باد و بیاسایش از مال و امثال آن از نعمت بفتح نون
که یعنی نفس تنعم است و گویا احتمال دوم درین مقام اقرب است چه گفته اند که مرد تنعم لا تعزله یعنی بسیار حتما یعنی هست
شعر است فان الله عز و جل یقول میتواند بود که این کلام از جمله کلام امام علیه السلام بوده باشد و محتمل است که کلام سابق بر آن نیز
یعنی وسعت قبر و گشوده شدن دری از بهشت و داخل بودن با فتح چشم و میتواند بود که تتمه کلام ملکین بوده باشد اصحاب
الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن مقیلا یعنی مجاوران بهشت آن روز بهتراند در جا و مکان و نیکوترند بجهت جای آسایش
که مستقر و مقیل هر دو اسم مکان باشند و میتواند بود که یکی اسم مکان باشد و دیگری اسم زمان که مراد از آن زمان و مکان
ایشان بهترین زمانها و مکانهاست که در خیال تواند آمد و میتواند بود که هر دو یا یکی از ایشان مصدر میمی باشد یعنی معنی
ازان اراده شده باشد یعنی بهترند از حیثیت قرار گرفتن و نیکوترند بجهت استراحت و مقیل بمعنی نوم قیلوله است از مقیل
قیلوله که چون در بهشت خواب نمی باشد بمعنی لازم محمول شده و مراد باین روز که درین آیت واقع است روز است که در آیت سابق
بران مذکور است یعنی قوله یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین و یقولون حجرا محجورا که بعد از ذکر کفار مکه

ملایکه و لقای خدای کردند و گفتند لولا انزل علینا الملائکة او نری ربنا یعنی چرا فرستاده نمیشود بر ما فرشتگان برسالت
یا باخبار صدق محمد یا چرا نمی بینیم باشکار پروردگار خود را تا با ما سخن گوید و بتصدیق و بعثت محمد فرمان دهد علی سبیل الاشکال التفا
نازل شده و حاصل معنی آن والله اعلم آنست که روزی که ببینند کافران فرشتگان را هیچ مژده نیست مر کافران را آن روز یعنی
از دو چیز که طلب کرده اند ملائکه را می بینند و دو دیدن خدای هم حدیث لا بشری شوند دیگر چه فرشتگان مر ایشان را از لقای
آلهی بر ایشان حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کافرانست که چون ملایکه بر ایشان ظاهر شوند ببینند کلام پناه میجویند یعنی
هم از لقای ایشان چه شایع بوده است میان آن جماعت که چون در شهر کسی را می دیدند و از و میترسیدند میگفتند حجرا محجورا
و از شر او ایمن شدندی انجا این خیال می بستند که مراد این کلام از وصول آن مفاد این
حدیث دلالت میکند بر اینکه آن روز روز مرگ و وقت رحلت از دار دنیاست و مراد بملائکه ملائکه موت اند و این معنی موافقت
بقول اکثر مفسرین و بعضی مفسرین آن روز را به روز قیامت تفسیر کرده اند و ملائکه را بملائکه موکل بدوزخ اند و الله اعلم و
کان لم یبعد و اظهر آنست که مراد بعد و ریب انجا عام باشد از کافر و از فاسق و در روایت شده است
در کافی بطریق که یعنی از آن خالی بیست از امام جعفر صادق علیه السلام که لا یسئل فی القبر الا
من محض الایمان محضا او محض الکفر محضا یعنی سوال نمیکنند در قبر مگر از کسی که خالص کرده باشد ایمان را یا خالص
کرده باشد کفر را یعنی دین خود را خواه ایمان باشد و خواه کفر درست اخذ کرده باشد و تزلزل در آن نداشته باشد
و هر کسی که ایمان او مشوب بکفر باشد یا کفر او مخلوط با ایمان و قابل آن نخواهند دانست که در قبر از او سوال کنند ولی
سوال قبر مخصوص خواهد شد مصنف یا عامی عام باشد یا عارف خاص ؛ یعنی میپرسند من ذلک خود را
و این مذهب اکثر را بعضی باین حدیث متمسک شده بآن قایل شده اند والله اعلم افتح من خلق الله
یا مر در کلینی در ضمن حدیث دیگر از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده این کلام بر این وجه واقعست که فیقول له
یا عبد الله من انت فما رایت شیئا اقبح منک فیقول انا عملک الخبیث الذی کنت تعمله یعنی میگوید با آن
صورت که ای بنده خدا تو کیستی که من ناخوشتر از تو کسی ندیده ام و او در جواب میگوید من عمل بد توام که آن اقدام نموده

وعقیقه زشت تمام کریان بوده و دری بکسر زای نقطه دار و تشدید یا یعنی هیئت وصورت البشر بنزل من حمیم وتصلیة جحیم
استعمال البشارت اینجا بسبیل تهکم واستهزا است چنانچه در کریمه فبشرهم بعذاب الیم را توجیه واقعست و نزل بضم نون و زا
رای نقطه دار چیزیست که بواسطه مهمان مهیا میکنند از طعام و شراب وامثال آن واین نیز چنانچه گذشت بسبیل تهکم
واستهزا است وحمیم آب بسیار گرمیست که اهل دوزخ وقتی که تشنه می شوند بایشان میدهند که رفع تشنگی از خود
بآن نمایند یا آبی که دوزخیان بدن خود را بآن می شویند نه اینکه نیز بنا بر جحیم که سبق ذکر یافت یعنی اول الاسباب
وتصلیة یعنی در اندرون در آتش است چنانچه گویا قصد سوزانیدن دارد قال فی الصحاح صلیت الرجل نارا اذا ادخلته
النار وجعلته یصلاها فان القیته فیها القاء کانک ترید الاحراق قلت اصلیته وصلیته تصلیة انا نه مجتمعا القبر فقد رفع شده آن در بین
اسمها علی بمعنی اجود بحذف مضاف وکلام درین تقدیر است که انا نه مجتمعا صاحب القبر بیستوا نبود که اضافه مکونه از
قبیل اضافه صفت باشد بغیر معمول اما مثل مصارع مصرع وکریم البلد وجهی اینجا توجیه متضمن تقدیری در کلام نیست اولی آن
توجیه اول می باید دانست که احادیث بسیار واردست در باب آنکه ملکین منکر ونکیر مسمی بمنکر و نکیر ند و بعضی از اهل اسلام انکار این
معنی کرده اند وگفته اند منکر عبارت از چیزیست که در قبر از کار رضا دید میشود مثل لرزیدن زبان وترس وقت سؤال ملکین
وبحیش دروغ وامثال آن ونکیر عبارت از چیزی که از ملکین بعمل می آید مثل زدن بگرز آتشین وتوبیخ وملامت میت وامثال آن
پس بوساطه آنها باعتقاد ایشان منکر ونکیری نخواهد بود نهایت احادیث بسیار درین باب وارد است که صریحست در خلاف آن والله اعلم
فالقیا الکفانه وجه دوم امکنتین کفن تخصیص القا بعد واسه ظاهرات زیرا که در ان شناعت و ناخوشی هست که
مناسبت بحال او وقبر او بایقوضمیر ربه معها مرتبه ما خلق الله من دابة الا تدخلها ما خلا الثقلین یا
بیای موحده نقطه تحتانی وبعد از ان الف وفا و آخر شیهای نقطه دار دوم ضعیفست از سرکرم اطفال راوقتی که نزد کنند بعد
ولادت از موضع حرکت میکند وجمع آن یا فوخ می آید بروزن مصابیح ومرزبه بکسر میم وسکون را وزای نقطه دار
نقطه دار وبای یک نقطه است یعنی عصای آهنی ومشهور بتخفیف با است قال فی الصحاح الارزبة التی یکسر بها المدر فان
قلتها بالمیم خففت فقلت المرزبة یعنی ارزبه بتشدید با آنچیزیست که کلوخ را بآن می شکنند وهرگاه قلب کنی همزه را بمیم

بتخفیف با خواهی خواند وقاضی بیضاوی در شرح کتاب مصابیح که از مصنفات اوست میگوید ارباب حدیث مرزبه را بتشدید
با خوانده اند وصواب تخفیف باست وبا لکامی بتشدید باید خواند که بدل کنی میم را بهمزه ولیکن صاحب قاموس تصریح کرده است
بانکه مرزبه بتشدید با نیز آمده است وآنچه صاحب صحاح نقل کرده است اصلا معتبر نشده وتفریق اول بفتقطه دار و عین بی نقطه
از دو فرع بضم دال بی نقطه است که مرادف فرع است ومراد بثقلین جن وانس است وسبب گفتن جن وانس را ثقلین که فته اند
زیادتی شان ایشانست نسبت بسایر آنچه بر روی زمین است از حیوانات زیرا که عرب کالای که بجهة او نفاست و شان
خیر بود ثقل نامید اسم ثقل بآن اطلاق میکند چنانچه در حدیث انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی بنابر آنچه
صاحب قاموس میگوید بر همین بمعنی آمده ومعنی حدیث آنست که بدرستی که گذاشته ام در میان شما دو چیز نفیس را
که کتاب خدا و ذریت منست بعضی از من باین ایشان احق الکتب واشیا را وسیل نجات وهدایت خود سازید و بعضی گفته اند
ثقلین نامیده جن وانس بواسطه رزانت وکرانی رای ایشانست نسبت بسایر حیوانات و بعضی گفته اند بواسطه
ثقیل بودن ایشانست بتکالیف شرعی وگویا حکمت در انکه ایشان آواز عذاب قبر را نشنوند آنست که اگر بشنوند حال
آن شاید مراتب ایشان بدیهی خواهد شد وفایده تکلیف که امتحان وآزمایش اکمل است در بعضی که بر تکلیف ایشان مترتب
نخواهد بود واحادیث بسیار بطرق شیعه واهل سنت وارد است که اشعار بآن دارد که حیوانات بعضی آواز عذاب قبر را میشنوند
واحسانی آن چه بتاید الاخبار روایت شده است از امام محمد باقر علیه السلام که آنحضرت فرموده قال النبی صلی الله علیه وآله انی کنت لانظر
الی الابل والغنم وانا ارعاها ولیس من نبی الا وقد رعی الغنم فکنت انظر الیها قبل النبوة وهی متمکنة فی المکینة ما حولها شیئ یهیجها حتی
ینفر بها فتطیر فاقول ماهذا واعجب حتی حدثنی جبریل علیه السلام فقال ان الکافر یضرب ضربة ما خلق الله شیئا الا سمعها ویذعر لها
الا الثقلین یعنی حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله فرموده اند که بدرستی که بودم من که میچرانیدم بعضی شتران وگوسفندان را وهیچ پیغمبری نیست
ایشان میکردم ونبوده است هیچ پیغمبری که شبانی گوسفند نکرده باشد پس بودم من که نظر میکردم در بیابان ایشان وایشان متمکن ومجتمع بودند در یکجا
کرده اند ودر حوالی ایشان چیزی نبود که باعث تفرقه وهم کردن ایشان شود پس بودم که ناگاه رم کردن نمیدانستم که چه باعث شد که گفتم آیا چه چیز را
این وتعجب میکردم تا آنکه جبرئیل علیه السلام برمن نازل شد وگفت بدرستی که کافر را در قبر میزنند که هر چیزی ... شنود آواز

آزار می شود سوای ثقلین یعنی جن و انس که حکمت الهی مقتضی شنیدن ایشان نیست و روایت شده است در کتاب کافی از زید
بن ثابت که گفت بینا رسول الله صلی الله علیه و آله فی حایط لبنی النجار علی بغلة له ونحن معه اذ حادت به فکادت تلقیه واذا
اقبر ستة او خمسة فقال صلی الله علیه و آله من یعرف اصحاب هذه الاقبر فقال رجل انا قال فمتی مات هؤلاء قال فی الشرک فقال ان هذه
الامة تبتلی فی قبورها فلولا ان لا تدافنوا لدعوت الله ان یسمعکم من عذاب القبر الذی اسمع منه یعنی وقتی که رسول خدا صلی الله
علیه و آله و سلم در محوطه بنی نجار بر استر خود سوار بودند و ما با آنحضرت بودیم که ناگاه استر خود رم کرد و در هم کشید
نزدیک بود که حضرت را بیندازد که در بین اثنا نظر بر قبری چند افتاد که عدد آن شش بود یا پنج پس حضرت صلوات الله علیه و آله از جماعت حاضران
قبور استفسار کردند و فرمودند که کی می شناسد ایشان را مردی گفت من می شناسم ایشان را حضرت از او پرسیدند که در چه زمان مرده اند
این جماعت گفت در زمان شرک و کفر حضرت فرمودند بدرستیکه این گروه مبتلی اند در قبرهای خود بعذاب اگر نمی بود خوف این که شما
دفن یکدیگر را باز ایستاده در مقام سوختن و بدریا انداختن یا بسباع و هوام دادن موتی خود در آیید از ترس آنکه مبادا تو نیز
هم گروه شماتت یکدیگر کنید و ... باشید که چه در فلان مثلا بفلان عذاب گرفتار است یا موتی فلان زاده در دنیا عمل این بوده که در
برزخ چه عذاب بکند و امثال این امور هر آینه دعا میکردم بدرگاه الهی که بشنواند شما را از عذاب قبری که من می شنوم از آن و یسلط الله
علیه حیات الارض و عقاربها و روایت شده است در کتاب کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که ان الله یسلط علیه تسعة
وتسعین تنینا لو ان تنینا واحدا منها نفخ علی الارض ما انبتت شجرا ابدا یعنی بدرستیکه خدای تعالی مسلط می سازد بر کافر
نود و نه مار بزرگ را که اگر یکی از آن ماران نفس خود بر زمین دمد دیگر هرگز زمین گیاه نرویاند و اهل سنت نیز روایت کرده اند
همین عدد خاص را از پیغمبر صلی الله علیه و آله و بعضی از اصحاب حال گفته اند که نباید تعجب کنید در تخصیص ماران باین عدد خاص چه بسا
باشد که عدد ماران مذکور بقدر عدد صفات ذمیمه او باشد مثل کبر و حسد و حقد و سایر اخلاق زشت و صفات ناپسند
زیرا که آن با نوع بسیار میگردند در بین ... که عدد انواع آن در واقع نود و نه باشد و هر یکی از آن بعینه در ان نشاه متبدل بماری شود
و بعضی از ارباب بحث در تخصیص عدد ماران مذکور بنود و نه وجه ظاهری اقناعی ایراد کرده اند که حاصل آن آنست که در حدیث وارد شده
که ان الله تعالی تسعة وتسعین اسما من احصاها دخل الجنة یعنی مر حضرت رب العالمی جل و عز را نود و نه نام است که هر کسی احصا و ضبط نماید آنها را

داخل می شود بهشت را و معنی احصا و ضبط آنها آن است که تصدیق نماید و اذعان کند باتصاف خدای تعالی بجمیع آنها و نیز وارد
شده است از پیغمبر صلی الله علیه و آله که ان الله مایة رحمة انزل منها رحمة واحدة بین الجن والانس والبهایم واخر تسعا و تسعین
رحمة یرحم بها عباده یعنی حضرت عزت را صد رحمت است که یکی از آن را نازل ساخته است در میان جن و انس و بهایم و نود و نه رحمت
دیگر را که اشتا است که در آخرت شامل بندگان و ایشان را بآنها یار سازد پس از حدیث اول معلوم شد که حضرت عزت بیان کرده است
از برای بندگان خود مراتب معرفت خود را بنود و نه نام مبارک خود و از حدیث دوم ظاهر شد که هر بنده که از نود و نه نام
نود و نه رحمت باقیست پس چون کافر از هیچ یک از اسما و نود و نه که معرفت حاصل نیست بازای هر اسمی در مقابل هر رحمتی که
بمقتضای حدیث دوم از برای مومن در آن نشاه خواهد بود بجهت کافر ماری مخلوق شده است که آزار و ایذای او کرده
باشد این است حاصل وجه مذکور و هر گاه ترا **نمایش اقول** بیا باشد که بخاطر خطور کند که بسیار دست کرده
سر قبرها ایستیم بعد از دفن و کوشش می نماییم اصلا چیزی از سوال و جواب نکیر و خطاب معذب نمی شنویم و بسیار هست که
قبرها می شکافیم و می بینیم میت را در قبر همچنانچه گذاشته ایم یا آنکه ظاهر شود که او را از جا نبرده اند و از آن حال تغیر داده و اصلا
مار یا عقربی نمی بینیم که در گرد و پیش او جمع باشند چون تصدیق توانیم کرد امری را که مشاهده عیانی دلالت بر خلاف آن داشته
باشد پس باید دانست که نشنیدن ما سوال و جواب قبر را و ندیدن ما حیات و عقارب گور را در عالم ملک یعنی عالم شهود و مشاهده
مانع نمی آید از تصدیق بآنچه محقق امر مذکور در عالم ملکوتست یعنی عالم غیب باین گوش و چشم را قابلیت آن نیست که استماع و مشاهده
امور ملکوتی نماید بلکه ادراک مذکور مخصوص بکسی است غیر از ... نمی بینی که صحابه رضوان الله علیهم که بسعادت خدمت پیغمبر
صلوات الله علیه و آله استعداد داشتند ایمان آورده بودند با آنکه جبرئیل بر آن حضرت نازل می شود و از ما ذکر به بودند با آنکه حضرت
مشاهده آن می کنند و با ایشان تکلم می نماید و او را مکان با آنکه حاضر بودند او را نمی دیدند و آواز کلام او را نمی شنیدند
پس اگر ایمان با غیب ... تصحیح اصل ایمان و تصدیق بدلایل وحی و نزول جبرئیل ... تصحیح ایمان بعذاب قبر که مشاهده
آن ... ایمان آورده و تجویز آن کرده که انبیا علیهم السلام مشاهده چیزی نمایند که دیگران را قابلیت مشاهده آن نباشد
و چیزی شنوند که دیگران آن را نتوانند شنید ایمان بعذاب قبر باید آورد و تجویز باید نمود که بصورت ... ببینند و بشنوند که ما نمی بینیم و نمی شنویم و از جمله امور

استبعاد تو او ران می شکند آنست که فکر کنی بحال کسی که در عالم خواب در مجلسی که جماعتی نشسته اند می بیند که مار و عقرب بسیار
بگرد و پیش او درآمده او را میگزند یا جمعی از اهل عذاب او را بعذاب و عقاب بسیار مبتلی داشته می آزارند و فریادهای مهیب
بر وی می کنند و او از نهایت الم و آزار می یابد چنانچه گاه هست که در اثنای خواب از شدت آن الم و ایذا
فریادهای مهیب از و بظهور میرسد و بدن او بلرزش در آمده عرق بر وی می نشیند و حال آنکه مردمی که نزد او حاضرند نه
آوازی می شنوند و نه چیزی از مار و عقرب و نه گروه کسانی که او را می آزارند می بینند پس قیاس کن برین حالت عذاب قبر
و مار و عقرب آن و آزار آن را بآن ایمان بیار و غرض ازین تمثیل مجرد تشبیه این حالت بآن حال و تنبیه بر امکان آنست نه آنکه مار و عقرب قبر
مانند مار و عقرب خواب وجود آن در عالم خیال است و در خارج تحقق ندارد بجهات بسیار چنانچه جای آنست زیرا که تحقق
و وجود آن در خارج بر اثبات رسیده و اتم از وجود مار و عقرب بیداریست بلکه نسبت حیات و عقارب بیداری بآن از قبیل
نسبت حیات و عقارب عالم خوابست بحیات و عقارب بیداری فان الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا **نظم**
مردمان غافلند از عقبی * همه گوئی بخفتگان مانند * فی روح غفلتی که بسوزند * چون بمیرند آنگهی دانند

نمایش دویم

بباید دانست که عذاب قبر که عبارت از عذابیست در برزخ ما بین موت و قیامت متفق علیه جمهور امت است و اکثر
ملتها بآن قایلند و از اهل اسلام کسی انکار آن نکرده مگر گروهی اندک که در معرض اعتنا و اعتبار نیستند و اجماع
امت بر خلاف ایشان منعقد است و احادیث نبوی بطریق مخالف و موالف در این باب متواتر المعنی چنانچه
از حد ضبط و شمار متجاوز است و شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی بسیاری از آن از طرق اهل بیت
علیهم السلام روایت کرده است و همچنین شیخ صدوق محمد بن بابویه در کتاب امالی و غیر آن از مصنفات خود و کتاب
مشکات و مصابیح از طریق اهل سنت نیز بر بسیاری از آن اشتمال دارد و آیات قرآنی نیز معاضد آنست مثل قوله تعالی
کیف تکفرون بالله و کنتم امواتا فاحیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ثم الیه ترجعون یعنی چگونه کافر میشوید بخدای تعالی
و ایمان نمی آورید بوحدانیت او و حال آنکه شما بودید مردگان یعنی اجسامی که او را حیات نبود پس زنده کرد شما را
بدمیدن روح در بدنهای شما و بعد از آن می میراند شما را در اجلهای شما و بعد از آن باز زنده می کند شما را

باز زنده میشوید برای مجازات زیرا که حق سبحانه در این آیت رجوع بآخرت را که عبارت از بعث است بکلمه ثم در قیامت
عطف کرده بر ثم بر دو زنده کردانیدن پس یکی البته در قبر خواهد بود چنانچه جمعی از مفسرین بران رفته اند که از انجمله فخر رازیست در تفسیر
کبیر و هر کس قایل شده بزنده شدن در قبر قایل است بعذاب قبر پس مدلول آیت تحقق عذاب قبر باشد و قوله حکایة عن آل فرعون
النار یعرضون علیها غدوا و عشیا و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب یعنی در وقت آل فرعون را آتش
عرض کرده می شوند بران بامداد و شبانگاه و در روزی که قیامت قایم شود گویند فرشتگان ایشان را در آرید کسان فرعون
سخت ترین عذابی که عذاب جهنم است زیرا که عطف در آمدن ایشان باشد بعذاب و در روز قیامت بر عرض ایشان بر آتش هر بامداد و شبانگاه
تقاضای آن می کند که عرض ایشان بر آتش مذکور غیر عذابی باشد که در قیامت است و آن نخواهد بود مگر در قبر و از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایت شده است که فرمود ان هذا فی نار البرزخ قبل القیمة اذ لا غدو و لا عشی فی القیمة یعنی این عرض بامداد و شبانگاه بر آتش در برزخ
خواهد بود پیش از قیامت زیرا که بامدادی و شبانگاهی در قیامت نیست بعد از آن امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که مگر نشنیده قول
خدای عز و جل که و یوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون اشد العذاب که بنا بر آنکه عطف مقتضی تغایر است تقاضای آن می کند که عرض مذکور در برزخ
باشد نه در قیامت و قوله سبحانه و من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی یعنی کسی که اعراض کند و روی بگرداند
از یاد من پس بدرستی که مر او راست زیستنی تنگ و زندگانی ناخوش و حشر میکنیم ما او را در روز قیامت نابینا که هیچ چیز را نبیند مگر جهنم
و اصناف عقوبتهای او و اکثر مفسرین گفته اند که مراد بزیستنی تنگ و زندگانی ناخوش عذاب قبر است بقرینه ذکر قیامت بعد از آن
و نمی تواند بود که مراد بآن زندگانی دنیا باشد بواسطه آنکه بسیاری از کفار را زندگانی دنیا خوش گوار است و ناخوشی و تنگی ندارد
بر خلاف آن زندگانی نیست در کمال خوشی و شهوت چنانچه حدیث مشهور الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر ناظر بآنست و قوله سبحانه فی حق قوم
نوح اغرقوا فادخلوا نارا یعنی غرق شدند پس داخل شدند آتش را و دلالت کرد فاء چنانچه گذشت از برای تعقیب بی واسطه بر آنکه
در آمدن ایشان بآتش قیامت متصل نیست بغرق شدن ایشان پس مراد از آن آتش برزخ باشد و اگر مراد حضرت عزت تعالی شانه
در آمدن ایشان بآتش روز قیامت می بود مناسب این بود که عطف آن بر غرق شدن بثم واقع شود نه بفا چنانچه مخفی نیست

نمایش سیم

استدلال رفته در کتب کلامی استدلال بوقوع عذاب قبر بآیه کریمه ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا فهل الی خروج

من حبیل یعنی میگویند کافران روز قیامت که ای پروردگار ما بمیرانیدی ما را دو بار و زنده گردانیدی ما را دو بار پس اعتراف
کردیم ما بگناهان خود که انکار بعث بود و تکذیب پیغمبر و در آن آیا هست بسوی بیرون شدن از آتش راهی بیرون آمدن از آتش دوزخ
که بسبب آن استحقاق یافتیم هیچ راهی یعنی طریقی که بآن سلوک کنیم و از دوزخ رهائی یابیم و تقریر استدلال مذکور بر وجهی است که
حضرت عزة حکایت کرده است در این آیت از کلام ایشان بر وجهی که مشعر است بر تصدیق و اعتراف ایشان بدو میرانیدن و دو زنده
گردانیدن یکی میرانیدن در دنیا که بعد از حیات و یکی در قبر بعد از سوال منکر و نکیر و یکی زنده گردانیدن در قبر جهة جواب
سوال مذکور و یکی در قیامت بواسطه جزا دادن اعمال و سکوت از زندگی دنیا که از ایشان واقع شده و نام آن نبرده اند جهة آنست
که غرض ایشان ذکر زنده گردانیدن نیست که اثبات بسبب آن زیادتی قدرت الهی معلوم شد بر بعث و لیکن تحقیق ایشان و از این جهت
که بعد از آن گفته فاعترفنا بذنوبنا اعتراف کردیم بگناهانی که بسبب انکار بعث ما را حاصل است و زنده گردانیدن در دنیا ظاهر است که
بر وجهی نیست که ایشان را سبب معرفت مذکور بوده باشد تا اعتراف بگناهان ایشان از سبب مذکور بر آن متفرع تواند شد و میر
سید شریف در شرح مواقف گفته است تفسیر این آیت بر این وجه میان مفسرین شیوع تام دارد و بعضی از ایشان اشتهار دارد است
بعد از آن گفته است و اما حمل میرانیدن اول بر تخلیق شدن ایشان اجسام بیحیات در وقت نطفه و علقه بودن و میرانیدن دوم میرانیدن
که بعد از حیات دنیاست و حمل زنده گردانیدن اول بر حیات دنیا که بعد از آن مماتست و زنده گردانیدن دوم بر حیات قیامت مرده است
با آنکه میرانیدن تحقق ندارد مگر بعد از حیات و پیش از حالت نطفه و علقه حیاتی نبوده است و با آنکه بآن جماعتی قایل شده اند مکرر کرده
اند که از مفسرین و اعتماد بر قول اکثر است تا اینجا بود سخن کلام او در شرح مواقف و از آن معلوم شد که تفسیر بر وجه اول مشهور
و قول اکثر است و تفسیر بر وجه دوم را شاذ و قول اقل و بخاطر میرسد که قضیه بعکس این است چه بعد از تتبع کلام اعاظم
مفسرین ظاهر میشود که آنچه او شاذ و قول اقل دانسته میان ایشان مشهورتر است و شیوع آن بیشتر و آنچه او شایع و مشهور
گفته شاذ است و قول اقل گویا این حکم از او سهوی است که بر قلم او رفته است زیرا که از تفاسیر مشهوره که در میانست و مدار علمای
عصر بر آنست کشاف علامه زمخشریست و مفاتیح الغیب امام فخر رازی که بتفسیر کبیر اشتهار دارد و معالم التنزیل بغوی که در میان اهل
عربیت بغایت مشهور است و مجمع البیان و جوامع الجامع شیخ ابو علی طبرسی علیه الرحمه و تفسیر نیشابوری و تفسیر انوار التنزیل قاضی بیضاوی

و هیچ یک از مفسرین مذکور تفسیر این آیت را بر وجه اول مرضی ندانسته اند بلکه اکثر ایشان وجه دوم را اختیار کرده اند و
تفسیر بوجه اول را بعضی نقل کرده اند و تزییف کرده و بعضی بمجرد نقل آن اختصار نموده اند بی آنکه ترجیح داده باشند
و اگر آن شایع و مشهور میبود میان ایشان چنانچه میر سید شریف دعوی کرده بر این وجه سلوک نمی شد و ما بواسطه توضیح
مقام در صدد ایراد کلام بعضی از ایشان در آمده میگوییم صاحب کشاف نزد تفسیر آیت مذکور گفته است اراد بالاماتتین
اماتتین خلقهم امواتا اولا و اماتتهم عند انقضاء آجالهم و بالاحیائتین الاحیاءة الاولی و احیاء البعث یعنی اراده
کرده است خدای تعالی بدو میرانیدن آفریدن ایشان را اجسام بیروح را در اول فطرت و میرانیدن ایشان را نزد رسیدن
اجلهای ایشان و بدو زنده گردانیدن زنده گردانیدن در دنیا را بافاضه روح بر اجسام مذکوره و زنده گردانیدن در
قیامت بنفخ اسرافیل و بعد از کلام مذکور عبارتی ایراد کرده که ترجمه اش اینست اگر گویند چگونه صحیح باشد که آفریدن ایشان
اجسام بیروح در حال نطفه و علقه اماتت و میرانیدن گویند و حال آنکه اماتت و میرانیدن تحقق ندارد مگر بعد از
حیات جواب اینست که چنانچه صحیح است که بگویی سبحان من صغر جسم البعوضة و کبر جسم الفیل یعنی پاکی او که خرد
کرده است جسم پشه را و بزرگ گردانید جسم فیل را و چنانچه میگویی بکسی که مباشر چاه کنی میشود تنگ
ساز دهن چاه و فراخ گردان پایان آن را و حال آنکه در مثال اول نقل از بزرگی بخوردی و از خوردی ببزرگی نیست
و در مثال ثانی نقل از تنگی بفراخی و از فراخی بتنگی نه بلکه مراد تو آفریدن و ساختن بر آن دو جهت و وجه صحت آن قول
آنست که خوردی و بزرگی جایز است که هر دو بر یک جزو وارد شوند یعنی جایز است که یک جزو خورد ساخته شود و جایز است
که بزرگ بعمل آید پس اگر یکی را بجای او اولویتی باشد بر دیگری و بر این قیاس تنگی و فراخی پس هر گاه صانع در وقت ایجاد آن
یکی را از آن دو امر جایز اختیار کند با آنکه قدرت بر ایجاد بر وجه دیگر نیز داشته باشد صادقست بر او که گردانیده است
آن را از وجهی که روا بود بغیر آن وجه ساخته شود و بجهتی که اختیار کرده است پس بگردانیده آن را از آن وجه که جایز بود بر آن
وجه باشد و اختیار این وجه است ازین نقل آن از حالی باین حال ساخته این معنا تاد میکنند و کسی که دو میرانیدن را بر میرانیدن
بعد از حیات دنیا و میرانیدن بعد از حیات قبر حمل کرده بر او لازم است که قایل شود بسه حیات حیات دنیا و حیات قبر و حیات قیامت

واین خلاف منطوق قرآنست که ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین مگر اگر حمل کلام شود و بگویند حیات قبر حیات
مستقله نیست وجمیع آثاریکه بر حیات مترتبست بر آن ترتب ندارد از موضع اعتبار ساقط است یا اگر کسانی بوده‌اند که بعد
از زنده شدن در قبر مرده‌اند و دیگر زنده نخواهند بود و همان زندگی باقی خواهد بود تا روز قیامت و شمرده باشد ایشانرا در
جمع کسانیکه استثنا شده‌اند از صعقه یعنی از مردن و بیهوشی در قول الهی که الا من شاء الله و آن جاییست که میفرماید فاذا نفخ
فی الصور فصعق من فی السموات ومن فی الارض الا من شاء الله یعنی پس چون دردمیده در صور یعنی در بوق اسرافیل یا صور
اموات علی اختلاف التفسیرین پس بیهوش شود و بمیرد هر کسی در آسمانها و در زمینها مگر کسی که مشیت الهی تعلق گرفته
بود باو گرفته باشد پس اگر گویند بنابرین چه گونه این معنی سبب آن می‌شود که ایشان بگناهان خود اعتراف نمایند و گویند
فاعترفنا بذنوبنا میگوئیم سبب این که ایشان منکر بودند بعث و زنده شدن در قیامت را و بآن ایمان نداشتند
بسبب آن گناه بسیاری ایشانرا حاصل شده بود زیرا که هر که عاقبت اندیش نباشد و ملاحظه آخر کار خود ننموده باشد
لاجرم در فراخی میدان معاصی خواهد کوشید پس چون دیدند که مردن و زنده شدن بر ایشان تکرار یافته است دانستند که
خدایتعالی قادر است بر اعاده حیات در ایشان روز قیامت مثل قادر بودن بر آفریدن ایشان از اول فطرت و
اعتراف کردند بگناهان خود که کسب آن کرده بودند از انکار قیامت و معاد و جمیع گناهانی که بسبب انکار بعث از ایشان
صادر شده بود تا اینجا بود ترجمه کلام صاحب کشاف و امین الاسلام شیخ ابوعلی طبرسی در تفسیر جوامع الجامع میگوید ارادوا بالا
خلقهم امواتا اولا و اماتتهم عند انقضاء آجالهم و بالاحیائین الاحیاء الاول و احیاء البعث وقیل
الاماتتین التی فی الدنیا بعد الحیوة والتی فی القبر قبل البعث والاحیاء تاما مما الذی فی القبر للمسائلة والتی فی البعث
یعنی اراده کرده‌اند از دو میرانیدن آفریدن ایشانرا در اول فطرت اجسام بی حیات و میرانیدن ایشانرا بعد از
منقضی شدن اجلهای ایشان و به دو زنده گردانیدن اول را در دنیا و زنده گردانیدن قیامت را و بعضی گفته‌اند
که دو میرانیدن عبارت از میرانیدن در دنیا بعد از حیات و میرانیدن که در قبر میباشد پیش از قیام قیامت و بعث اموات و دو زنده
گردانیدن عبارتست از زنده گردانیدن در قبر بواسطه سؤال منکر و نکیر و زنده گردانیدن در وقت بعث بواسطه مجازات و

در افادهٔ مقصود کلام این دو فاضل بزرگوار و اقوال الهادی طراز بسا باشد که بخاطر خطور کند که تفسیر این آیت که مذکور
شد بر وجهی که شایع و مشهور است چنانچه مذکور شد تقاضای سکوت از ذکر زنده گردانیدن و میرانیدن در قبر میکند با آنکه باتفاق واقعست آیا سبب
سکوت از آن و عدم ذکر آن چه باشد و چرا آیت بر وجهی نازل نشد که ربنا احییتنا ثلثا و امتنا ثلثا تا شامل آن نیز باشد پس باید دانست که حیات
که در قبر است حیاتیست برزخی یعنی امریست میانهٔ موت و حیات کامل نیست زیرا که جمیع آثار حیات بر آن ترتب ندارد و سوای احساس الم
و لذت چنانچه بعضی از ایشان توقف کرده‌اند در آنکه حکم کنند بآنکه در قبر اعادهٔ روح ببدن میت متحققست و گفته‌اند که میت را در قبر حیات
بهم میرسد که ادراک الم عذاب و لذت رحمت میتواند بود اگر روح ببدن او عود نکند پس لازم نیست حیات مذکور را در عرض اعتبار زیاد کرده‌اند و نزد
آن دو حیات دیگر حیات ندانسته‌اند چنانچه شارح مقاصد در کتاب خود میگوید اتفق کرده‌اند اهل حق بر آنکه خدایتعالی بر میت که در قبر است نوعی حیات
که بواسطه آن ادراک الم و لذات شود ولیکن توقف کرده‌اند در آنکه آیا روح در آن حالت ببدن میت تعلق میگیرد یا نه و آنچه بهم در میآید که کیفیتی
بود که بآن بهم میرسد بی آنکه روح ببدن تعلق کرده در معرض شبهه است زیرا که آن حیاتی کامل مستقل نیست که آن حیات را قدرت بر جمیع افعال اختیاری بهم رسد
در تعلق حیات انتهی ترجمه کلامه و حق اینست که روح بدن میت تعلق میگیرد و الا او را بقبر بردن وجوب سؤال منکر و نکیر نمیشد و تعلق
تعلقیست ضعیف چنانچه اشعار بر آن دارد آنچه روایت شده است در کتاب کافی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در ضمن حدیث طویلی که
فیدخل علیه فی قبره ملکا القبر منکر و نکیر فیلقیان فیه الروح الی حقویه یعنی در میآیند بر او در قبر او فرشتگان قبر یعنی منکر و نکیر پس میاندازند
در بدن او روح را تا تهیگاه او و چون این حکم نسبت بجمیع اموات عموم دارد بعضی استبعاد کرده‌اند و دور دانسته‌اند تعلق روح را
ببدنی که طعمه سباعات درنده شده باشد یا سوخته باشد و خاکستر او برباد رفته و حق آنست که هیچ استبعادی در آن نیست نظر بقدرت الهی
که از اجزای اصلیه بدن او باقی مانده است و متفرق شده باشد یا آنکه بعضی از ایشان باقی مانده و متفرق شده باشد پس آن جمع نکند که هم آید و روح
بآن تعلق گیرد و والا امامان علیهم السلام احادیث بسیار روایت شده که دلالت دارد بر آنکه اجزای اصلیه بر قرار بجای خود باقیست
چنانچه روایت کرده است ابو محمد بن یعقوب کلینی در کتاب جنایز از کافی از امام جعفر صادق علیه السلام که از آنحضرت سؤال کردند از میتی که در قبر
کرده آیا جسد او بعد از مدتی نابود میشود فرمود بلی تا آنکه گوشت و استخوان او باقی نمیماند مگر طینت او که از آن خلق شده فانها لا تبلی تبقی فی القبر
مستدیرة حتی یخلق منها کما خلق اول مرة یعنی باقی میماند بر هیئت دوری در قبر تا آنکه از آن خلق کرده شود چنانچه اول مرتبه خلق کرده شده بود

مخلوق شده که آن از هم پاشیده نمیشود بلکه باقی میماند در قبر او کرم شده تا وقتی که خدای تعالی آن جسد را بار دیگر بیافریند چنانچه اول بعد از آن

او آفریده شده بود **انجام** باید دانست که آنچه این حدیث دلالت بر آن دارد که اعمال در آن نشأه بصورت جسم در میآید و در قبر و

حشر قرین و جلیس صاحبان خود میباشند در بسیار از احادیث وارد است از جمله آن حدیثی است که اصحاب رضوان الله علیهم روایت

کرده اند از قیس بن عاصم که گفت وارد شدم با جماعتی از طائفه بنی تمیم بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله پس در آمدم بخدمت آنحضرت صلی الله علیه و آله

و نزد آنحضرت بود پس گفتم ای پیغمبر خدا موعظه کن ما را و پندی ده که از آن نفع یابیم چه ما جماعتی بادیه نشینیم که در بیابانها بسر

میبریم و همیشه نمیتوانیم بخدمت تو استسعاد یافت پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود یا قیس ان مع العز ذلا وان مع الحیوة موتا وان

مع الدنیا آخرة وان لکل شیء رقیبا وعلی کل شیء حسیبا وان لکل اجل کتابا وانه لا بد لک یا قیس من قرین یدفن معک وهو حی وتدفن معه وانت

میت فان کان کریما اکرمک وان کان لئیما اسلمک ثم لا یحشر الا معک ولا تحشر الا معه ولا تسأل الا عنه فلا تجعله الا صالحا فانه ان

صلح انست به وان فسد لا تستوحش الا منه وهو فعلک یعنی ای قیس بدرستی که با هر عزتی خواری هست و با هر زندگی مردنی و بدرستی که

با دنیا آخرتی در پی هست و بدرستی که هر چیزی را که خدای تعالی آفریده است نگاهبانی مقرر است و بر هر چیزی بر شمارنده و بدرستی که هر اجلی

را نوشته ای مقرر شده نوشته است بر طبق آن از لوح محفوظ که تغییر بآن راه نمی یابد و بدرستی که ناچار است مر ترا ای قیس از مصاحبی

که با تو بزیر خاک در آید و حال آنکه او زنده باشد و تو با او بزیر خاک در آیی و حال آنکه تو مرده باشی پس اگر آن مصاحب تو کریم باشد بزرگوار

میکند ترا و اگر لئیم باشد ناکس میسازد ترا و او محشور نمیشود در روز قیامت مگر با تو و تو محشور نمیشوی مگر با او و از تو سؤال کرده نمیشود

مگر از نیکی و زشتی او پس مگردان او را مگر صالح و پسندیده زیرا که اگر پسندیده باشد با او موانست خواهی گرفت و از صحبت او محظوظ خواهی

بود و اگر فاسد و ناپسند باشد وحشت و دهشت تو نخواهد بود مگر از او و او کردار تست در دنیا راوی گوید پس گفتم ای پیغمبر خدا

دوست میدارم که این کلام در ضمن بعضی ابیات بنظم در آید که فخر میکرده باشیم بآن بر عجم و در کتابها باشند و حفظ

کنیم آنرا در خاطرهای خود پس حضرت باحضار حسان بن ثابت که از شعرای آن زمان بود فرمان داد و نزد ما نبود که مرا توفیق

نظم دادن شد و مضمون کلام حضرت را در ضمن بعضی ابیات بنظم در آوردم پس گفتم ای رسول خدا این بخاطر من رسید که ظاهراً

که ممکن است که موافق باشد با آنچه اراده شما است و این ابیات را که گفته بودم بآنحضرت خواندم **شعر** تخیر خلیطا من فعالک انما

قرین الفتی

قرین الفتی فی القبر ما کان یفعل • ولا بد بعد الموت من ان یعده • لیوم ینادی المرء فیه فیقبل • فان تک مشغولا بشیء فلا تکن

بغیر الذی یرضی به الله تشغل • فلن یصحب الانسان من بعد موته • ومن قبله الا الذی کان یعمل • و در ترجمه ابیات مذکوره

بلباس نظم فارسی بوده در ضمن این ابیات ایراد یافت **مثنوی** ز فعل خویشتن بگزین انیسی • که باشد در لحد نیکو جلیسی • جلیس قبر تو

جز فعال تو • که آن ظاهر شود حالا و آنگاه • بود ناچار بعد از مرگ یاری • که باشد روز محشر غمگساری • پس آن کاری که اینجا میکنی کن

که راضی باشد از تو ایزد فرد • که خود را مشغول در جهان بند • بجز آن کش رضا داده خداوند • که بعد از مرگ نبخشی از رکابی • نباشد در

جز فعال کار دنیا • و در ضمن شرح بعضی احادیث سابق نیز مرتبا تجسم شدن اعمال در آن نشأه متضمنات مذکور شد که تفکر در آن در این مقام نافعست

و بعضی از اصحاب قلوب و ارباب کمال گفته اند که مار و عقرب و آتشی که در قبر و قیامت ظاهر میشود بعینه اعمال قبیحه و اخلاق ناشایسته و اعتقادات

باطله و آرای فاسده است که در آن نشأه بآن صورت در میآید و بآن لباس متلبس میشود چنانچه روح و ریحان و حور عین و میوه های بهشتی که نیکوکاران را

خواهد بود نفس اعمال صالحه و اخلاق حسنه و اعتقادات حقه و آرای پسندیده ایشانست که در آن نشأه بآن هیئت در آید و بهمان

بآن اسامی میگویند زیرا که حقیقت واحده گاه هست که بسبب اختلاف مواطن و تغییر مکان بصورتهای مختلفه و هیئات متغایره میگردد چنانچه

در حدیث نهم بتفصیل و بیان سبق ذکر یافت و گفته اند که اسم فاعل در کریمه وان جهنم لمحیطة بالکافرین بمعنی مستقبل نیست که مراد

این باشد که جهنم محیط خواهد شد در نشأه آخرت چنانچه اکثر از علمای ظاهر از مفسرین ذکر کرده اند بلکه بر حقیقت خود واقعست

بمعنی حال نیز زیرا که قبایح اعمال و ذمایم اخلاق و اعتقادات باطله که در این نشأه بآن محیط شده اند در آمده بعینه جهنمست

که ظاهر خواهد شد بر ایشان در آن نشأه بصورت آتش و حیات و عقارب آن و برین قیاس کن کلام حضرت عزت را جائی که میفرماید

الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما انما یأکلون فی بطونهم نارا که با ترجمه در حدیث سیم سبق ذکر یافت و جای دیگر میفرماید یوم

تجد کل نفس ما عملت من خیر محضرا یعنی روزی که مییابد هر نفسی آنچه عمل آورده است حاضر کرده شده مراد این نیست که جزای

عمل خود را نزد خود حاضر مییابد بلکه مراد اینست که بعینه عمل خود را حاضر مییابد و در جای دیگر میفرماید فالیوم لا تظلم نفس

شیئا ولا تجزون الا ما کنتم تعملون نیز صریحست در این معنی چه معنی آن والله اعلم آنست که امروز ظلم کرده نمیشود بهیچ نفسی

بهیچ چیز یعنی در هیچ چیز بر وی ستم کرده نمیشود و جزا داده نمیشوید مگر آنچیزی که عمل میکردید یعنی جزای شما اعمال شماست

در لباسی دیگر و صورت غیر آن موجود و مانند این آیات که بهر در کلام مجید بسیار واقعست و در احادیث نبوی بنابر این معنی بسیار
وارد شده است مثل قول پیغمبر صلوات الله علیه و آله که الذی یشرب فی آنیة الذهب و الفضة انما یجرجر فی جوفه نار جهنم یعنی
کسی که بیاشامد چیزی را در ظرف طلا و نقره این نیست جز این که حرکت میکند و بجنبش در می آید در درون او آتش دوزخ و قول او
صلوات الله علیه و آله که الظلم ظلمات یوم القیمة یعنی ظلمات و تاریکی روز قیامت همان ظلمیست که در دار دنیا بر کسی واقع میشود
و قول او صلی الله علیه و آله که الجنة قیعان و ان غراسها سبحان الله و بحمده یعنی بهشت زمینیست هموار و خالی و درختان او سبحان الله و بحمده است
کنایه از آنکه گفتن این کلمه در آن نشاه درخت بهشت ظاهر میشود و امثال این احادیث بسیار است

حدیث چهلم

روایت شده است بسندی که متصلست بشیخ بزرگوار شیخ ابی جعفر طوسی قدس الله روحه از شیخ قدسی اطوار شیخ مفید
علیه الرحمه از ابو القسم جعفر بن محمد بن قولویه از شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از علی بن ابراهیم از پدر او ابراهیم بن هاشم
از محمد بن ابی عمیر از حماد بن ابی بصیر که گفت سئلت ابا عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عن ارواح المؤمنین فقال فی
الجنة علی صور ابدانهم لو رأیته لقلت فلان **شرح** کلام راوی امام علیه السلام در ضمن آغاز و در پایان انجام **آغاز** مشتمل بر دو
بخش **بخش اول** خلاصه کلام راوی آنکه سوال کردم از امام بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام از ارواح مؤمنان
حضرت فرمود که ارواح مؤمنان در بهشت اند بصورت بدنهای ایشان که اگر ببینی آنرا هر آینه خواهی شناخت و خواهی گفت این فلانست
یا بابای که دانسته است خواهی شناخت و خواهی گفت ای فلان علی الاحتمالین **بخش دویم** عن ارواح المؤمنین یعنی از حال
ارواح ایشان بآن … بمجاز گذاشتن بدنهای بسیار هست که اطلاق میکنند روح را بر جسم بخاری که بوجود آمده
از خون لطیف بخار آنکه و کشیده میشود … بجانب جبل و اقعست و مراد اینجا … است که انسان بان یکی یاد اشارت
بآن میکند یعنی نفس ناطقه و این معنی از روح اراده شده است … قرآن و حدیث وارد است و عقلا در حقیقت آن حیرت تمام دارند
چنانچه بسیاری از ایشان اعتراف کرده اند بعجز از معرفت آن تا آنکه بعضی گفته اند که قول حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که من عرف نفسه فقد عرف
ربه بابن معنیست که چنانچه ممکن نیست راه بردن بشناخت نفس ناطقه ممکن نیست پی بردن بمعرفت پروردگار و قول الهی در قرآن مجید که
ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا نیز موافق این معنیست چه آیت دلالت تمام دارد که آنرا کسی ندانسته

از قوای محمد اند و حقیقت آن بکلی بایشان که روح از امر پروردگار است مخلوق شده است و بشما داده نشده است از علم
مگر اندکی یعنی علمی که بشما عنایت شده و قابلیت شناختن حقیقت روح و امثال آن نیکند **مترجم گوید** … ما از بهر آنکه …
از آن ظرف دانش تنگی دارند * نساز و تا عرفت زده چپلی * ندانست نعلم الا قلیلا * بابی علم قلیل این بردیحیت
دلی از لاف دانش مستحیلت * خداوند خدا بحق بزم و لعبر کن * بخورده انشم را پی سپر کن * ولی ده محرم راز الهی * زبان شکر را
بی کناهی * کز آن جز برگه خود بینی نماید * و زین جز بحر و مسکینی نیاید * و بالجمله اقوال علما در حقیقت روح بسیار است و آنچه از آن
میان مشهور شده است چهار ده قولست که در مجلد چهارم اربعین در شرح حدیث بیست یکم ذکر آنها کرده ایم و آنچه از مجموع دلایل ارباب تحقیق بر آن
قرار گرفته است آنست که روح داخل بدن نیست و بر وجهی که جزو بدن باشد یا در بدن حلول کرده باشد بلکه او جوهریست مجرد و از صفات
لازم جسمیت بری و از عوارض ماده عاری و تعلقیکه ببدن دارد همین تعلق تدبیر و تصرفست و بس و این قول مختار اعاظم حکمای الهی
پسندیده اکابر صوفیه اشراقیین است و رای اکثر متکلمین امامیه نیز بر آن قرار گرفته مثل شیخ مفید و بنی نوبخت و خواجه نصیر الدین طوسی
شیخ جمال الدین مطهر حلی … از مشاهیر جمیع ایشان در اختیار این قول موافقت کرده اند مثل راغب اصفهانی و محمد غزالی امام فخر
رازی و این مذهبیست پسندیده و روایت شایسته که کتب آسمانی بآن نازل است و احادیث مصطفوی بر آن ناطق و دلایل عقلیه
حدسیه و مکاشفات ذوقیه معاضد … فقال فی الجنة ظرفیه اینجا بطریق مجاز است باعتبار شیحی که روح بآن تعلق گرفته و الا اینجا
مذکور شد روح مجرد است و احتیاج بمکان ندارد علی صور ابدانهم خبر ثانی مبتداء محذوفست که خبر اولش فی الجنة است و کلام دیگر
نقل شده است که ارواح المؤمنین فی الجنة علی صور ابدانهم با علامات از غیر سبب … کلام با آنکه … هم فی الجنة
حال که هم علی صور ابدانهم و مراد اینست که قرار گرفته اند و قیام دارند بر آن صور و … در استعمال آمده باشد چنانچه
در کریمه و دخل المدینة علی حین غفلة من اهلها و مصدوقه و اتبعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان بر این وجه واقع
شده بنابر آنچه مفسرین ذکر کرده اند و گفته اند که تشبیه شده است در این آیت ملابست تعلقی که میان ایشان هست بملابست ظرفی
و استعمال شده است علی که از برای ملابست تعلقی موضوعست در ملابست ظرفی بطریق استعاره تبعیه لو رأیته لقلت فلان
ضمیر مذکر غایب در رأیته راجعست بصورت که در ضمن صور مذکور است و چون صورت اینجا بمعنی شخص و شکل است که مجموع …

باو مذکر واقع شود و الا لفظ صورت مؤنث است و ضمیری که راجع باو باشد باید مؤنث باشد یعنی اگر بی آنکه [illegible]
هر آینه میگوئی این فلانست یا باو نداء میکنی و میگوئی ای فلان چنانچه در حشی اول مذکور شد و بر تقدیر اول ایجاز است از تقدیر
مبتدا و بر تقدیر ثانی از تقدیر حرف نداء که کلام در بین تقدیر باشد که القلت هذا فلان یا القلت یا فلان زیرا که اگر تقدیر نکنیم
لفظ فلان موهم خواهد ماند و مفرد نزد اهل عربیت صلاحیت آن ندارد که محکی قول واقع شود [illegible] ظاهر قول امام
علیه السلام که در حدیث که فی الجنة [illegible] دلالت دارد بر آنکه بهشت الان مخلوق و موجود است [illegible] موجود بود
بهشت الان قائل شده است بوجود بودن دوزخ نیز قائل است پس بظاهر این حدیث بر موجود بودن آن نیز استدلال میتوان
کرد و این معنی یعنی موجود بودن بهشت و دوزخ الان مذهب اهل اسلام است و خواجه نصیر الدین طوسی قدس سره در تجرید نیز
این مذهب اختیار کرده است و بعضی آیات قرآنی را شاهد آن ساخته مثل قوله تعالی اعدت للمتقین که در باب بهشت نازل است
و قوله تعالی اعدت للکافرین در باره دوزخ یعنی بهشت آماده و مهیا شده است از برای پرهیزکاران و خدا ترسان و دوزخ
مهیا و آماده شده است از برای کافران و مشرکان پس خبر داده است حضرت عزت از آماده شدن هر دو بصیغه ماضی و این دلالت
بر آنکه بهشت از آن مخلوق و آماده بوده است و الا لازم آید که کلام الهی دروغ و کذب محمل شود و تعالی الله عن ذلک
علوا کبیرا و حمل کردن این بر آنکه تعبیر شده است از معنی مستقبل بصیغه ماضی بواسطه اشعار بتحقق وقوع آن برگردانیدن
کلام است از ظاهر خود بی آنکه ضرورتی بآن قاضی باشد [illegible] بر مطلوب مذکور بر وجه استدلال کرده اند و
[illegible] در این مقام کلامیست که حاصل آن اینست انطباق این دلیل بر مذهب معتزله که قائلند
بآنکه قرآن حادث است یعنی نبود و پیدا شد [illegible] اما بر مذهب اشاعره که کلام نفسی را قدیم میدانند و میگویند
کلام نفسی مدلول کلام لفظیست مشکلست زیرا که بهشت و دوزخ باعتقاد ایشان حادث است [illegible] بصیغه ماضی
که در باب بهشت و دوزخ در قرآن واقعست بر معنی مستقبل حمل کنند تا بر مذهب ایشان دروغ لازم نیاید پس استدلال مذکور بمذهب
ایشان تمام نباشد و بخاطر میرسد که کلام اشاعره را بر وجه توجیه توان کرد که مراد ایشان از این کلام بحث الزامیست با
معتزله مثل ابی هاشم و قاضی عبد الجبار و امثال ایشان که بهشت و دوزخ را الان مخلوق نمیدانند و میگویند روز قیامت

مخلوق خواهد شد با آنکه قرآن بقول ایشان حادث است و بسا باشد که استدلال کرده باشند بر مطلب که جواب
الهی از قصه آدم و حوا علی نبینا و علیهما السلام با آنکه ایشان ساکن بهشت بوده اند و باغوای شیطان ایشان از خوردن گندم
ممنوع [illegible] از آن شدند و بامر الهی بیرون آمدند بر وجهی که اگر بهشت مخلوق نباشد لازم می‌آید که اخبار خدا [illegible]
بصدق نباشد تعالی الله عن ذلک علوا کبیرا و این استدلال نیز ضعیف است با آنچه بعضی مفسرین ذکر کرده اند که حق تعالی آدم را از خروج
و حوا را از آن خبر داده است [illegible] از باغهای دنیا که ایشان [illegible] بوده و ایشان قدر نعمت ندانسته خود را مستحق خروج از آن
و مؤید این معنی است حدیثی که روایت کرده شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی از حسین بن بشیر که گفت سوال کردم از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام از حقیقت بهشت آدم علی نبینا و علیه السلام حضرت فرمود که جنتی بود از جنات الدنیا تطلع فیها الشمس و القمر و لو کانت من جنان الآخرة
ما اخرج منها ابدا یعنی بهشت آدم باغی بود از باغهای دنیا که در آن آفتاب و ماه طلوع میکرد و اگر بهشت آخرت می‌بود هرگز از آن بیرون
نمی‌آمد و آنچه در شرح مقاصد و شرح مواقف مذکور است که قائل شدن بآنکه بهشت مذکور باغی بود از باغهای دنیا استهزاء و لعب
کردن در امور دینیت و مخالفت اجماع مسلمین [illegible] لازم می‌آید که اعاظم
مفسرین نقل آن کرده باشند و احادیث نبوی بر طبق آن وارد نباشد [illegible] نقل آن کرده باشند و از ائمه اطهار روایت آن
بعنوان رسیده باشد ظاهرست که [illegible] خواهد بود و اما اجماع مسلمین که ایشان دعوی آن کرده اند ثابت بودن آن
ممنوع است و قول الهی که قلنا اهبطوا منها جمیعا یعنی گفتیم با آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس که فرود روید از بهشت
اصلا دلالت بر آن ندارد که بهشت مذکور در روی زمین نبوده است زیرا که نقل کردن از زمینی بزمینی دیگر را نیز هبوط می‌گویند چنانچه بعد از
قوم موسی علی نبینا و علیه السلام او را تکلیف کردند که از خدا برای ایشان درخواست کند بدل من و سلوی که از عطایای آسمانی بود
و بیان و عدس و پیاز از زمین برویاند با ایشان خطاب رسید که اتستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر اهبطوا مصرا فان لکم
ما سألتم یعنی آیا بدل میکنید [illegible] فرود آیید بشهری از شهرهای ارض
[illegible]
[illegible] قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو و لکم فی الارض مستقر و متاع الی حین [illegible]

بواسطه هبوط ایشان از بهشت بزمین باشد بزمین فرود آمدن این آیت والله اعلم آنست که گفتیم با آدم و حوا و طاوس و مار و ابلیس که فرود روید از بهشت
دنیا بعضی از شما مر بعضی را دشمن و مر شما راست در زمین قرارگاه و متاع زندگانی در وجود دنیا تا هنگام رسیدن اجل و برآمدن آفتاب قیامت **مترجم**
گوید و چون تأمل کرده شد ... مذکورست که میتواند بود که الف لام الارض الف لام عهد باشد زمین ... ترجمه آیات سابقه
... و بعضی آیت والله اعلم ... باشد که ... زمین دیگر که شما راست در آن زمین قرارگاه و متاع زندگی ...
... این آیت ... والله اعلم **نمایش دویم** ... آنست که ...
باقی ماندن نفس ناطقه انسانی بعد از خرابی بدن ... باشد ...
گروهی ... از ... نفس ناطقه انسانیست و امثال ایشان ... باعتبار ... ایشان ...
شواهد عقلی و نقلی بر بقای نفس بعد از مفارقت بدن ... و این آیت ... بر ... اشتمال دارد ... آنکه
وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا
بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی مپندار ای محمد آنان را که ... کشته شده اند در راه خدای ... ایشان ...
ایشان زندگانند ... روزی داده میشوند از نعمتهای بهشت ... شادمان ... بآنچه عطا کرده است خدای تعالی
بایشان از فضل خویش ... شادمان میشوند به بشارت ... ایشان ... و امید وارند ...
کرامت ... ایشان ... از آنها ... یقین ...
از ... ایشان ... بمفارقت دنیا ... از ابن عباس ...
... بهشت ... ایشان را در اجواف مرغان سبز ...
طیران کنند ... و از میوه ... ایشان ...
... ایشان ... زیادت کرده
حق ... ایشان ... این آیت ... و بعضی گفته اند ... شهدا ...
باز ... شهادت ... آن حال

و نعمت بدون

وَنِعْمَتِ ... الی ... ایشان ... والله اعلم ... بعد از مفارقت ...
و صورت ... ایشان ...
علیهم السلام ... آنست که تعلق نفوس باشباح ... اشباح ...
... ایشان ... اشباح ...
... روایت کرده شیخ بزرگوار محمد بن یعقوب کلینی در کتاب کافی از امام جعفر صادق
علیه السلام که إِنَّ الْأَرْوَاحَ فِي صِفَةِ الْأَجْسَادِ فِي شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ تَعَارَفُ وَتَسَاءَلُ فَإِذَا قَدِمَتِ الرُّوحُ عَلَى الْأَرْوَاحِ تَقُولُ دَعُوهَا فَإِنَّهَا قَدْ
أَقْبَلَتْ مِنْ هَوْلٍ عَظِيمٍ ثُمَّ يَسْأَلُونَهَا مَا فَعَلَ فُلَانٌ وَمَا فَعَلَ فُلَانٌ فَإِنْ قَالَتْ لَهُمْ تَرَكْتُهُ حَيًّا ارْتَجَوْهُ وَإِنْ قَالَتْ لَهُمْ قَدْ هَلَكَ قَالُوا قَدْ
هَوَى هَوَى یعنی ... ایشان ... در درختی اند در بهشت ...
... مفارقت کرده ... ایشان ...
... ایشان ...
هلاک شد ... روایت کرده ... کافی از امام جعفر صادق
علیه السلام روایت شده است که إِنَّ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فِي حُجُرَاتٍ فِي الْجَنَّةِ يَأْكُلُونَ مِنْ طَعَامِهَا وَيَشْرَبُونَ مِنْ شَرَابِهَا وَيَقُولُونَ رَبَّنَا أَقِمْ لَنَا السَّاعَةَ وَأَنْجِزْ لَنَا مَا
وَعَدْتَنَا وَأَلْحِقْ آخِرَنَا بِأَوَّلِنَا یعنی ... بهشت ...
... قیامت ... ارواح ...
یعنی روایت شده است ... روایت کرده شیخ بزرگوار
شیخ ابو جعفر طوسی علیه الرحمه در کتاب تهذیب الاخبار از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت فرمود به یونس بن ظبیان که مَا يَقُولُ النَّاسُ
فِي أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ یعنی ... در باب روح مؤمنان ... حواصل طیور سبز
... سُبْحَانَ اللَّهِ الْمُؤْمِنُ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ أَنْ يَجْعَلَ رُوحَهُ فِي حَوْصَلَةِ طَائِرٍ
يَا يُونُسُ الْمُؤْمِنُ إِذَا قَبَضَهُ اللَّهُ صَيَّرَ رُوحَهُ فِي قَالَبٍ كَقَالَبِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَأْكُلُونَ وَيَشْرَبُونَ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي
الدُّنْيَا

بعضی باو سیلکنم بهلکی از هیچ نقابیش خلیا ابد حیتی که مومن بزرگوار توست تو مذلی هم از اکبر روح او وا در حینه ولن مع جنسیت
جایکاه جدای یونس بومن دانچه بغیر روح شود سیکرامد حضرت سرق روح او وا در قالبها سنقالکی هر باو دان جای در شست باشد لبس
قالبها سنحریه وی آشنا سند وجهون زمین از زمین مفارقت کرده بر ایشان وارد شد او ای شناسند بهمان صورتی که در دنیا بهمان صورت
بود و امثال این احادیث در طریق شیعه اهل بیت بسیار واقعست و در طرق اهل سنت نیز بعضی احادیث گردد معنی این احادیث نزدیکست نقل
شده است والله اعلم **نمایش سیوم** بعضی از قدیم شده است که قایل شدن بانکه ارواح انسانی بعد از مفارقت بدنهای آنچه بها
مثالی تعلق میکیرد چنانچه از احادیث مذکوره فهم آن می شود قایل شدن بتناسخ است این توهمیست بیجا و خیالیست باطل چه تناسخ که جمیع
فرق اسلام بر باطل بودن آن اتفاق دارند تعلق ارواح است بعد از مفارقت بدنهای اصلی با جسام دیگر در همین عالم کون و فساد با جسام
عنصری که ترکیب یافته باشد از عناصر اربع که عبارتست از خاک و آب و هوا و آتش است چنانچه بعضی حکمای کافرین بوده اند و قسمت کرده اند آنرا بنسخ
و مسخ و فسخ و رسخ بر وجهی که اگر انتقال بکند با بدن انسانی نسخست و اگر ببدن حیوان دیگر است از بهایم و سباع مسخ و اگر
بنباتات مثل ریاحین و اشجار فسخ و اگر به جمادات مثل زخارف و احجار رسخ بتفصیلی که بیانی که در شرح تجرید و بعضی
دیگر کتب کلامی مذکورست یا باجرام فلکی که عبارت از افلاک است آنچه تعداد ذکی که امثال آن اختیار یا بعد از آن بعضی اجسام عنصری
تعلق کرفته باشد بر اختلاف مذاهب اباطیل ایشان که تعلیل تفصیل با قیرا مقابل شدن بانکه عالم دیکر غیر این نشا تعلق
بدنهای مثالی میکیرند و در بهشت یا دوزخ که از وقت مردن تا قیام قیامت در آن بدنها بعبادت یا درد و رنج مقیم می مانند و بعد از حکم شدن
قیامت باز بدنهای اولی بعد از آنکه عود میکنند بر وجهی که اجزای بدنها اصلیه اگر متفرق شده اند و اتم باشند جمع یکبار کنند و هم
ترکیب به همان بدنها بر وجهی که اکثر مردم باز مثل جدیث اول بدنی خلق میکنند علی اختلاف المذهبین بنزد بحکی قیل بتناسخ نیست اگر
اصطلاح تازه وضع کنند و این تعلق را نیز تناسخ نامند فلا مشاحة معهم فی الاصطلاح و باید دانست که انکار ارباب تناسخ
موجب انکار اصحاب حقه و محققین ملت همه حکم بکفر ایشان کرده اند بواسطه آنست که ایشان قایل شده اند باینکه روح از بدنها
بیرون رفته در دیگر انتقال می یابد ولا لازم آید که معاد جسمانی که متفق علیها اهل اسلامست تناسخ باشد چه آن نزد ایشان که از اهل اسلام
برنهجست بلکه بواسطه آنست که ایشان نفوس ناطقه انسانی را قدیم میدانند و میکویند روح در همین عالم کون و فساد از بدنی

اول بدنهای دیگر عنصری یا فلکی انتقال می یابد و بمعاد جسمانی آخرت که از ضروریات دینست و مخبر صادق بآن خبر داده قایل نیستند
چنانچه امام فخر رازی در کتاب نهایة العقول تصریح بآن کرده است وهذه عبارته ان المسلمین یقولون بحدوث الارواح و ردها
الی الابدان لا فی هذا العالم والتناسخیة یقولون بقدمها و ردها الیها فی هذا العالم وینکرون الآخرة والجنة والنار و
انما کفرنا من اجل هذا الانکار یعنی اهل اسلام میگویند ارواح همه حادث شده و بعد از مفارقت بدنها بان تعلق میگیرند
اما نه درین عالم و ارباب تناسخ ارواح را قدیم میدانند و میگویند باز درهمین عالم نقل بدنهای دیگر میکنند و منکر اند
آخرت را و بهشت و دوزخ را و اینکه اهل اسلام حکم بکفر ایشان کرده اند بواسطه اینست پس ظاهر شد که فرق بسیارست
میان تناسخی که سبب کفر ایشانست و میان آنچه اهل اسلام بآن قایل شده اند والله الهادی **انجام** بباید دانست
که آنچه در بعض احادیث اصحاب رضوان الله علیهم وارد شده است که جنتهایی که نفوس ناطقه بعد از مفارقت ابدان مادام که در
عالم برزخند بآنها تعلق میگیرند اجسام نیستند و بصورت بدنهای عنصری که گذاشته اند حلقه حلقه می نشینند و با یکدیگر
صحبت میکنند و از اکل و شرب لذت می یابند و امثال هست که در هوایی باشند میان آسمان و زمین و در وادی هوا با یکدیگر
ملاقات می نمایند و یکدیگر را میشناسند و امثال این امور که دلالت دارد بر ثبوت جسمیت از ایشان و اثبات لوازم جسم
برای ایشان بنابر آنچه در کلینی و غیر آن از حضرت امیرالمومنین علیه السلام و اولاد اطهار آنحضرت که مرتبه عصمت و امامت
فایزند روایت آن بثبوت پیوسته اعطای آن میکند که اشباح مذکوره از کثافت حیوانات در گذشته اند و بلطافت
مجردات نرسیده بلکه متوسطند میان جسمانیات و مجردات و موید این معنی است آنچه طایفه از اکابر حکما
گفته اند که در وجود عالم مقداری هست غیر عالم حسی که واسطه است میان عالم مجردات و عالم مادیات و از آن لطافت و نه
باین کثافت و در آن عالم اجسام و انواع اعراض از حرکات و سکنات و آوازها و طعمها و بوها و غیر آن نمونهای مثالی
هستند که بذات خود قایمند و تعلقی دارند بماده و آن عالمیست وسیع و جهانیست فراخ که ساکنان آن بطبقات
مختلف و مراتب متفاوت اند در لطافت و کثافت و خوشی و روشنی و زشتی و تیرگی و ایشان را در آن بدنهای مثالی جمیع
حواس ظاهری و حواس باطنی موجودست که بآنها ادراک لذت و الم مینمایند و از نعم جسمانی و در حالی انتقام می یابند و الذین

بسم تجر بس

محمد علامه در شرح حکمت اشراق قول بوجود این عالم را با نبیا و اولیاء و بزرگان حکما نسبت داده است و با جمله اکثر حکما ... ایشان

را یقین عقلی بر وجود آن قایم نیست ولیکن بیعنی علم و برهان نقلی تایید یافته است و ارباب عرفان و اصحاب حال معنوی یافت

آن بمجاهدات ذوقیه نموده اند و بمشاهدات کشفیه اثبات آن کرده و ظاهر است که ارباب رصاد روحانی در درک مطالب

و دریافت حقیقت اشیاء بلند پایه تر اند از اصحاب ارصاد جسمانی پس چنانچه تصدیق ... اجماعات را ...

آنچه دعوی یافت آن نمایند از تحقیقات علم فلکی سزاوار است که تصدیق نوع عالی ایشان را نمود ... خبر بدهند

ازان اذا اسرار عالم قد وسی ... و اولئک علی ما نقول ... الامور ... العقول ... الحکیم

وملهم ... بین مفاتح الابواب وهانا اختم الکلام حامدا لله ... الانعام مصلیا

علی رسوله سید الانام واله البررة الکرام مسلما بسم الله الرحمن الرحیم

یا کریم العفو بعدله

سنه ۱۰۷۵ مستغفر احقر العبد المذنب الاثم الراجی الی

بسم الله الرحمن الرحیم

غفر ذنوب الهادی محمد ... الراحم ...

یا کریم العفو

محمود ... اعلا الله ...

غفر ذنوب ...

اللهم اغفر ...

و ...

سنه ۱۰۷۵

بسم الله الرحمن الرحیم

یا کریم العفو بعدل

الذی ... کل شی عدله

صحت

۱۸۱
عدد اوراق
۱۸۱
۷۶
۱۰۸۶
۱۲۶۷
۱۳۷۵۶

۱۹
۸
۷۶

الرحمه

فهرست چهل حدیث که جمع نموده است شیخ بهائی علیه الرحمه و شرح مراقب نموده ابن خاتون و موسوم نموده بترجمه قطبشاهی

حدیث اول — در بیان ثواب حفظ چهل حدیث ... — ۶	حدیث دوم — در بیان آنکه مرغ مومن ... هرچه کند عبادت است — ۳۰	حدیث سوم — در بیان ملکیکه نزول ... صلوة ... — ۳۴	حدیث چهارم — در بیان وضو ساختن رسول الله صلی الله ... — ۴۱
حدیث پنجم — شرح و تنویع ... امیر ... رمضان ... شعبان ادعیه ... — ۸۱	حدیث ششم — شرح تیمم ... تعلیم تیمم — ۹۴	حدیث هفتم — نماز ... جماعت در حضور امام و ... امام ... — ۱۰۵	حدیث هشتم — زکوة مال و بدن ندادن — ۱۱۴
حدیث نهم — در بیان فضیلت ماه ... رمضان — ۱۱۶	حدیث دهم — در بیان فضیلت حج و ثواب آن — ۱۳۴	حدیث یازدهم — در بیان فضیلت جهاد فی سبیل الله — ۱۳۷	حدیث دوازدهم — وجوب امر معروف و نهی از منکر — ۱۴۴
حدیث سیزدهم — در بیان ... رزق — ۱۵۰	حدیث چهاردهم — شرح ... — ۱۵۴	حدیث پانزدهم — در رد کردن مال ... — ۱۶۱	حدیث شانزدهم — در بیان ادای قرض — ۱۶۸
حدیث هفدهم — تفسیر ... — ۱۶۹	حدیث هجدهم — در بیان آنکه ... — ۱۸۶	حدیث نوزدهم — ... از ... و ... — ۱۸۹	حدیث بیستم — ... کننده اهل ... — ۱۹۱
حدیث بیست و یکم — تفسیر نمودن ... — ۱۹۸	حدیث بیست و دوم — شرح و ... — ۲۰۸	حدیث بیست و سوم — ... نمودن ... — ۲۲۰	حدیث بیست و چهارم — ... — ۲۳۰
حدیث بیست و پنجم — ... — ۲۲۴	حدیث بیست و ششم — ... — ۲۲۶	حدیث بیست و هفتم — ... — ۲۴۰	حدیث بیست و هشتم — حکم ... — ۲۴۹
حدیث بیست و نهم — ... — ۲۵۰	حدیث سیم — در بعضی احکام ... — ۲۵۳	حدیث سی و یکم — ثواب عبادت ... اخلاص ... — ۲۷۹	حدیث سی و دوم — ... فضیلت ... — ۲۸۳
حدیث سی و سوم — ... — ۲۸۶	حدیث سی و چهارم — مستابهی ... مومن — ۲۸۸	حدیث سی و پنجم — مقام و درجه مومن ... — ۲۹۰	حدیث سی و ششم — شرح ... — ۲۹۸
حدیث سی و هفتم — تفصیل ... — ۳۰۹	حدیث سی و هشتم — شرح توبه نمودن — ۳۲۳	حدیث سی و نهم — شرح مردن ... — ۳۳۵	حدیث چهلم — در اینکه ... — ۳۵۵